

تذکرہ
مجمع الشعراء ہبانگشاہی

از
ملا قاسم حسینی

متوفی ۱۰۲۴ ہجری

باصحیح و تعلیق و مقدمہ

دکتر محمد سلیم اختر

موسسہ تحقیقات علوم آسیای مینیا و غربی

دانشگاہ کراچی

کراچی - ۳۲، پاکستان

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



تذکرہ
مجمع الشعراء جہانگیر شاہی

تالیف
ملا قاطعی ہروی
متوفی ۱۰۲۴ ہجری

با تصحیح و تعلیق و مقدمہ
(دکتر) محمد سلیم اختر
دانشکدہ مطالعات آسیائی
دانشگاہ فدرال استرالیا ، کینبرا (آسٹرالیا)

مؤسسہ تحقیقات علوم آسیائی میانہ و غربی
دانشگاہ کراچی (پاکستان)
۱۹۷۹ میلادی

129905

حق طبع و نشر مؤلف و ناشر محفوظ است

- نام : تذکرہ مجمع الشعراء جهانگیر شاہی
- مقدمہ و تعلیقات : دکتر محمد سلیم اختر
- تعداد : ۱۰۰۰ نسخہ
- کاغذ : ۷۰ گرامی سفید
- قطع : ۷ × ۴ ، سائیمیٹر
- چاپ متن : آقای میرزا نصیر بیگ ، جدید اردو ٹائپ پریس ،
۳۹- چیمبرلین روڈ ، لاہور ، تلفن ۶۴۲۸۷
- ناشر و مالک : مؤسسۃ تحقیقات آسیای میانہ و غربی دانشگاه کراچی
- محل انتشار : مؤسسۃ تحقیقات علوم آسیای میانہ و غربی ، دانشگاه
کراچی پاکستان
- بہا : یکصد روپیہ پاکستانی

فهرست مندرجات

ب-۱	اظہار تشکر
۴۲-۱	مقدمہ مصحح
۱۵۲-۱	متن :
۱	دیباچہ مؤلف
۵۰	ذکر خیر ملا آتشی شیروانی
۱۲۵	ذکر خیر ملا آلی
۵۳	ذکر خیر اشرف خان
۵۱	ذکر خیر ملا شاہ انسی
۱۰۳	ذکر خیر عارف بایزید پورانی
۱۰۸	ذکر خیر ملا ہدیعی سمرقندی
۱۰۸	ذکر خیر ملا بزئی
۴۴	ذکر خیر حکیم بو علی
۵۵	ذکر خیر خواجہ عبداللہ مروارید المتخلص بہ بیانی
۱۰۹	ذکر خیر ملا ہر توی
۱۱۰	ذکر خیر ملا تذروی
۱۰۶	ذکر خیر ترخان نورالدین محمد خان
۵۷	ذکر خیر تردی رودہ
۱۰۹	ذکر خیر تقی اصفہانی
۱۲۶	ذکر خیر ملا ثانی
۱۱۲	ذکر خیر ثانی خان
۷۲	ذکر خیر ملا جانی بخاری
۱۲۷	ذکر خیر ملا جانی خراسانی
۱۱۴	ذکر خیر ملا جانی مروی
۱۳۹	ذکر خیر ملا جریمی
۱۱۳	ذکر خیر شیخ جلال
۳۵	ذکر خیر ملا چلبی علامہ
۷۵	ذکر خیر ملا حالتی خراسانی
۷۵	ذکر خیر ملا یادگار محمد حالتی

- ۷۶ ذکر خیر ملا حزن
- ۷۳ ذکر خیر ملا حزن اصفهانی
- ۱۹ ذکر خیر میر سید حسن غزنوی
- ۷۹ ذکر خیر ملا حسن عفی
- ۷۳ ذکر خیر میر حضوری
- ۷۴ ذکر خیر ملا حیدر سبزواری
- ۷۴ ذکر خیر ملا حیرانی قمی
- ۴۶ ذکر خیر ملا قاسم خبیشه
- ۴۳ ذکر خیر ملا خضری قزوینی
- ۱۴۰ ذکر خیر ملا خلدی
- ۷۶ ذکر خیر ملا خلقی
- ۷۶ ذکر خیر میر محمد یوسف خلقی هروی
- ۱۳۰ ذکر خیر ملا خواجگی کشمیری
- ۶۶ ذکر خیر ملا خواجه خرد مکه ای
- ۷۶ ذکر خیر ملا خواجه زاده کابلی
- ۲۶ ذکر خیر ملا داعی مشهدی
- ۷۸ ذکر خیر ملا داعی
- ۷۷ ذکر خیر میر دوری هروی
- ۱۰ ذکر خیر ملا ذکی
- ۸۰ ذکر خیر رجایی هروی
- ۱۴۳ ذکر خیر ملا رسمی
- ۴۱ ذکر خیر حکیم محمد المتخلص و رضایی
- ۴۱ ذکر خیر رضی الدین نیشابوری
- ۱۱۷ ذکر خیر شیخ روز بهان
- ۱۴۳ ذکر خیر ملا روانی
- ۸۲ ذکر خیر مولانا سایل
- ۲۹ ذکر خیر خواجه کلان بیگ المتخلص به سپاهی
- ۳۷ ذکر خواجه میر جان سیاقی
- ۱۳۷ ذکر خیر ملا سهمی بخاری
- ۴۰ ذکر خیر ابوالفرج سجزی
- ۴۴ ذکر خیر میرزا شافی
- ۲۶ ذکر خیر شاه سنجان

۹۴	ذکر خیر شاہ صنی
۴۸	ذکر خیر میرزا شرف
۸۳	ذکر خیر ملا شعوری هروی
۹۳	ذکر خیر ملا صادق حلوائی
۹۷	ذکر خیر ملا صالحی هروی
۱۳۳	ذکر خیر ملا صبری
۹۹	ذکر خیر ملا محمد قاسم کوهبر صبری
۹۶	ذکر خیر ملا صبحی
۶۰	ذکر خیر ملا صدر حنا تراش
۹۸	ذکر خیر مولانا سلطان محمد صدق استرابادی
۳۴	ذکر خیر ملا صفای
۹۵	ذکر خیر ملا صلحی هروی
۹۴	ذکر خیر ملا صمی
۳۹	ذکر خیر ملا محمد صوفی مازندرانی
۱۶	ذکر خیر ملا صیفی همدانی
۱۷	ذکر خیر ملا ضمیری همدانی
۱۳۸	ذکر خیر ملا طالب آملی
۴۵	ذکر خیر بابا طالب اصفهانی
۱۰۲	ذکر خیر ملا طالعی یزدی
۳۱	ذکر خیر ملا طاهر بلخی
۱۳۰	ذکر خیر مولانا طبعی لاهوری
۶۳	ذکر خیر ملا طرزی
۱۰۱	ذکر خیر ملا طفیلی اصفهانی
۱۰۱	ذکر خیر مولانا طفیلی مشهدی
۲۲	ذکر خیر ملا طلوعی کشمیری
۱۰۰	ذکر خیر شاہ طیب
۵۰	ذکر خیر ملا ظہیر
۸۸	ذکر خیر ملا عابد اصفهانی
۱۰۴	ذکر خیر عادل لاری
۱۲۸	ذکر خیر حکیم عارف
۸۷	ذکر خیر مولانا عالمی

- ۱۰۵ ذکر خیر میر عبدالحی
 ۱۰۶ ذکر خیر عبدی ناگوری
 ۸۸ ذکر خیر عبدالغفار تاشکندی
 ۸۸ ذکر خیر خواجہ عبداللہ فرخودی
 ۴ ذکر خیر میرزا عرب
 ۸۶ ذکر خیر میر عزیز اللہ قزوینی
 ۸۷ ذکر خیر میر سید علاء الدین قنوجی
 ۸۵ ذکر خیر ملا علمی
 ۸۹ ذکر خیر خواجہ رحیمداد عہدی
 ۵۸ ذکر خیر عین الملک شیرازی
 ۱۰۵ ذکر خیر قاضی صفی الدین عیسی
 ۹۰ ذکر خیر قاسم علیخان غباری
 ۱۴۱ ذکر خیر ملا فاضل لاہوری
 ۸۹ ذکر خیر مولانا فخری
 ۳۵ ذکر خیر شیخ ابونصر فراہی
 ۱۴۱ ذکر خیر ملا فردی
 ۹۳ ذکر خیر ملا فریدی بخاری
 ۵ ذکر خیر مولانا فصیحی انصاری
 ۱۱۶ ذکر خیر میر فضل اللہ
 ۱۲۶ ذکر خیر ملا فضلی
 ۱۴۲ ذکر خیر ملا فطری
 ۱۱۵ ذکر خیر ملا فکری نور بخشی
 ۹۱ ذکر خیر ملا شاہ فنائی چغتایی
 ۹۲ ذکر خیر ملا فہمی استرابادی
 ۹۱ ذکر خیر ملا فہمی کاشی
 ۱۱۵ ذکر خیر ملا فہمی ہروی
 ۹۳ ذکر خیر ملا معزالدین فیضی اصفہانی
 ۳۱ ذکر خیر میر فیضی ہروی
 ۶۱ ذکر خیر قاضی زادہ کاشان
 ۱۱۵ ذکر خیر ملا قدسی ماوراء النہری
 ۳۸ ذکر خیر حکیم قطران

۹	ذکر خیر ملا قیدی شیرازی
۱۳۶	ذکر خیر احمد بیگ کابلی
۱۴۴	ذکر خیر ملا کلامی کابلوی
۵۴	ذکر خیر میر کلنگ هروی
۶۹	ذکر خیر شیخ گدائی
۶۲	ذکر خیر قاضی لاغر
۱۲۴	ذکر خیر ملا لطفی تبریزی
۲۷	ذکر خیر محرم بیگ کوکه
۴۲	ذکر خیر ملا محسن کابلی
۱۱۹	ذکر خیر ملا خواجه حسین مروی
۴۰	ذکر خیر ملا مشربی
۱۳۴	ذکر خیر ملا مطیعی شیرازی
۱۳۴	ذکر خیر ملا مظفر هروی
۱۲	ذکر خیر ملا مظہری کشمیری
۱۰۴	ذکر خیر ملا معصوم خواجه
۲۵	ذکر خیر ابوالمنصور منطقی
۱۳۵	ذکر خیر میر قصہ
۴۹	ذکر خیر قاضی میرک
۱۳۷	ذکر خیر میر محمد میرک هروی
۱۴۲	ذکر خیر ملا خادم
۱۳۶	ذکر خیر مولانا نامی فراہی
۱۱	ذکر خیر ملا نظیری نیشاپوری
۱۳۱	ذکر خیر ملا نگاہی
۱۴۲	ذکر خیر مولانا نوری هروی
۱۱	ذکر خیر قاضی توری اصفہانی
۱۲۱	ذکر خیر مولانا علی نیازی
۱۲۸	ذکر خیر ملا وارثی سبزواری
۱۲۳	ذکر خیر ملا واثقی هروی
۱۳۹	ذکر خیر ملا والی اعظم پوری
۱۳۲	ذکر خیر ملا وجہی هروی
۲۸	ذکر خیر ہمدہم کوکہ

۱۳۳	ذکر خیر ملا یقینی
۱۴۶	لجامہ (قاطعی)
۱۵۳	تعلیقات
۳۴۱	مشخصات مآخذ
۳۴۳	(۱) فارسی و عربی و اردو
۳۵۰	(ب) انگریزی
۳۵۳	فہارس اعلام :
۳۵۵	(۱) اشخاص و قبایل و طوائف
۳۷۵	(ب) اماکن
۳۸۴	(ج) کتب و وسائل

اظہار تشکر

نخستین برخوردار اینجانب با مجمع الشعراءِ جہانگیر شاہی در اواسط سال ۱۹۷۶ میلادی اتفاق افتاد و با آنکہ دران اوان سخت دست اندرکار تصحیح و تعلیق کلمات الصادقین تالیف محمد صادق دہلوی کشمیری ہمدانی بودم، اہمیت این اثر جالب مرا چنان شیفتہ خود ساخت کہ عجلالہ مقالہ ای در معرفش بہ قلم سپردم کہ بالاخرہ در سالنامہ ۱۹۷۷ میلادی مجلہ موقر اردو زبان نقوش (شمارہ ژانویہ ۱۹۷۷، ص ۷۵-۳۷) منطبع گردید. بدنبال انتشار این مقالہ موسسہ تحقیقات علوم آسیای میانہ و غربی کراچی تصمیم بران گرفت کہ خود کتاب نیز باید منتشر بشود و بدین منظور ازین بندہ خواستار ہمکاری شدند. از انجا کہ از دیربار منتظر یک ہمچنین فرصتی بودم باہتمام این مہم بیدریغ سر بہنام ، ولی گرفتاریہای گونه گون تحقیقی و تدریسی توام با احساس کہبود وسایل لازم و اطلاع بر بی بضاعتی خودم، بحال آن را نداد کہ بدینطرف متوجہ بشوم، و در نتیجہ کار را ہر روز بہ فرصت مناسب تری موکول میکردم تا آنکہ طلیعہ جانبخش بہاری یکبار دیگر پردہ ظلمت و سیاهی را از چہرہ زمستان بر گرفت و تقاضای موسسہ مزبور مبنی بر ترسیل مسودہ کتاب بمنظور انتشار آن شدت تازہای بر خود گرفت، ناچار کنجکاوی و پژوهش در پیرامون این متن را از سرگرفتم و حال آچہ در دست خوانندہ مییاشد زائیدہ آرزوی امتثال امر و ایماء دانشمند مفضل معارف پرور جناب آقای سید حسام الدین راشدی و نتیجہ یاد آوری و بافشاری پی گیر و سدام پرفسور ریاض الاسلام رئیس دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی دانشگاہ کراچی است. دوست عزیزم خانم دکتر زاہدہ افتخار با ترسیل مواد مورد نیاز اینجانب از میہم پاکستان دربن کار بندہ را یاری کرد، و ہمسر نازنینم رخسانہ با حسن تفاہم و شکیبائی خاص خود انجام این مسئولیت را دراسرع وقت میسر ساخت. ضمن سپاسگزاری صمیمانہ نگارندہ بہمہ آنها سلام میفرستد.

(ب)

بعنوان حسن ختام نگارنده وظیفه خود میداند که مراتب سپاس و امتنان خود را از قدردانی و تشویق و نکوداشت آقای سید حسام الدین راشدی در حق اینجانب اظهار دارد. جناب ایشان نه تنها انتشار اینکتاب را به موسسه تحقیقات علوم آسیای میانه و غربی پیشنهاد کردند بلکه علی الرغم بعضی تألمات جسمی و روحی خود، زحمت نظارت برکار چاپ و تصحیح نمونه های مطبعی آن را نیز برخود هموار ساختند. سلامت و سعادت بهروزی ایشان را از خداوند بزرگ مسئلت دارد.

اینجانب از سایر اعضای این موسسه بویژه از سروران گرام پرفسور ریاض الاسلام و پرفسور محمود الحسن صدیقی نیز سپاسگزارم که کتاب حاضر را جزو انتشارات موسسه مزبور قرار دادند.

نگارنده از اولیاء کارمندان کتابخانه های دانشگاه فدرال استرالیا، و همچنین از دانشمند محترم دکتر سید اطهر عباس رضوی نیز کمال امتنان را دارد که بدون دسترس بذخایر کتب آنها انجام کار تصحیح و تعلیق متن حاضر برای اینجانب میسر نبود.

سروقر اینکتاب از آثار خطاط استاد آقای حافظ یوسف سیدی و ثمره شمع و لعل خدمت ابوی نسبت به فعالیتهای علمی و تحقیقی این بنده میباشد، نگارنده از هر دو بزرگوار صمیمانه سپاسگزاری مینماید.

بمنه و کرمه

محمد سلیم اختر

۱۷ آوریل، ۱۹۸۰ میلادی

دانشکده مطالعات آسیایی،

دانشگاه فدرال استرالیا، کانبرا.

مقدمهٔ مصحح

سوابق روابط تاریخی و فرهنگی ملتین ایران و پاکستان گرچه بدورهٔ پیش از میلاد مسیح میرسد،^۱ ولی زبان فارسی بصورت کنونیش تحت لوای مهاجران غزنوی و توسط صوفیۀ مهاجر آندوران و بعد ازان، به اقصی نقاط شبه قاره معرفی گردید.^۲ این نهال زبان شیرین فارسی طی اعصار و قرون متبادی بمردی و مردانگی و بیاسداری و آبیاری حکام این دیار به صورت درختی تن آور پهناور در آمد، ریشه هایش بدور ترین نقاط این سر زمین وسیع رخنه کرد و شاخهایش سراسر شبه جزیرۀ پاکستان و هند را در بر گرفت. فتح و گشایش هند توسط بابر پادشاه در ربع دوم قرن دهم هجری و در نتیجه آن، روی کار آمدن مغولان گورکانی در این سامان، نه تنها حکومت مسلمانان را، بایک امن و ثبات و استحکام کم نظیری همکنار کرد بلکه زندگی اجتماعی آنان را نیز بایک جهش نوینی آشنا ساخت. استمداد هابیون از ایران صفوی^۳ برای فتح مجدد هند از افغانان سوری باب تازه ای را در روابط این دو کشور کهنسال باز کرد و دیباجه و طلیعۀ همکاریهای پی گیر و مداوم مردم دو سامان در شئون مختلف زندگی گردید. ازین ببعد ما ایرانیان را دوشا دوش هندیان در زمینه های مختلف از فروانروی و کشورگشایی گرفته تا نقاشی و معماری و بازرگانی و پزشکی و حکمت و نویسندگی سرگرم کار و ابتکار می بینیم.

۱- برای اطلاع بیشتر بر این معنی رک : Muhammad Baqir, The Earliest Progress, Development and Influence of Persian in the Pakistan-Hind Sub-Continent, *Oriental College Magazine*, Vol. 43, No. 3 (August 1967), pp. 1-10.

۲- نک : دور نمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن تألیف ذبیح الله صفا، تهران، ص ۲۲۰-۲۲۹.

۳- مزید اطلاع را رک : Sukumar Ray, *Humayun in Persia*, Calcutta, 1948.

نظر به منتهای رونق و شکوفایی که در این دورهٔ زمان نصیب شعر و ادب فارسی گردید اگر این عهد از تاریخ شبه قاره را ما دورهٔ طلایی شعر و ادب فارسی بنامیم بی جا نخواهد بود.^۱ در این دوره علما و فضلا و صوفیه و مشایخ و نویسندگان و گویندگان بنحو روز افزونی از ایران و توران بهند وارد شدند، و داد و دهش و معارف پروری کم سابقهٔ تاجداران گورکانی نه تنها از ایشان به گرمی استقبال کرد بلکه در تقدیر و تبجیل آنها نیز دقیقه ای فرونگذاشت. این تجلیل از علم و دانش و این تشویق و حمایت از هنرمندان منحصر بدر بار و دولت نبود بلکه دستگاه هر وزیر و نشیمن هر امیر به صورت مهدی از علم و فرهنگ و میعاد گاهی از برای شاعران و ادیبان و هنرمندان در آمده بود. اشخاصی که در این دوره بر آسان علم و هنر و بر افق فضل و کمال هانند ستارگان درخشان تجلی نمودند اساسی شان را در کتب تاریخ و سیر این زمان میشود نگاه کرد. برخی ازین کتب قبلا منطبع گردیده و بسیاری دیگر هنوز توجه و عنایت پژوهشگران و منتقدان دقیقه رس را انتظار میکشد. **مجمع الشعرای جهانگیر شاهی** نیز از همین دسته از کتب اخیرالذکر بوده است که تصادف روزگار نگارنده را چندی پیش بان آشنا کرد و به چاپ و انتشار آن تحریض نمود. نامه ای که هم اکنون خواننده عزیز در دست دارد همین کتاب نفیس ذیقیمت میباشد.

مؤلف اینکتاب ملا قاطعی^۲ هروی از جمله گویندگان هنرمند همزمان و منتسب به دربار و دستگاهای هایون و اکبر و جهانگیر گورکانی است. وی در

۱- برای اطلاع بیشتر رک: شعرالعجم تألیف شبلی نعمانی، چاپ اعظمکده، جلد سوم، ص ۴ بعد:

E.G. Browne, *A Literary History of Persia*, (4 Vols., C.U.P., 1959-64 repr.) Vol. 4, p. 165.

M.A. Ghani, *History of Persian Language and Literature at the Mughal Court* (3 Parts, Allahabad, 1929-30), Part 2, p. 149.

Aziz Ahmad, *Safawid Poets and India, Iran*, XIV, 1976, pp. 117-132.

۲- در تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته (ترجمهٔ رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۳۷ شمسی، ص ۷۷، اسمش باشتباه 'قاطع' ضبط شده است.

این کتاب غیر از تراجم شعرای پیشین ، از گویندگان معاصر خود نیز — کہ همزمان با پادشاهان مزبور میزیستہ — اعم از آنکہ بہند روی آورده اند یا خیر ، ذکرری بمیان آورده ، و اشعار شان را نقل کرده است . اصل تذکرہ قاطعی شامل سہ دفتر بودہ ولی دو دفتر اولش بدست تطاول روزگار از میان رفتہ ، و در حال حاضر تنها از دفتر سیوم مجهول الآخر آن کہ در ذخیرہ مخطوطات اوزلی^۱ کتابخانہ دانشگاه اکسفورد بشمارہ ۱۸۶ نگہداری میشود ، مطلع ہستیم .

مجمع الشعراء جهانگیر شاہی غیر از مدح کوتاہی از جهانگیر کہ در آغاز تذکرہ آمدہ و ترجمہ مولف کہ در پایان کتاب علاوہ شدہ ، تراجم یکصد و پنجاہ تن از شعرا را در بردارد و نویسنده در ذکر آنها بہ ہیچ نظم و ترتیبی پای بند نبودہ است . تذکرہ بدست خط نستعلیق گوارا نوشتہ شدہ ، ہر صفحہ اش سیزدہ سطر دارد و رویہمرفقہ کتاب شامل ۱۲۷ برگ میباشد . در آغاز تذکرہ بخط شکستہ گونہ ای فہرست مندرجاتی وجود دارد کہ در آن اساسی ملا حزنی و احمد بیگ کابلی دیدہ نمیشود . گذشتہ از این ، برعکس خود متن در فہرست اسم شیخ روز بہان ، پیش از اسم میر فضل اللہ ضبط شدہ است .

طبق شاہہ گذاری فہرست نگار ، بدون در نظر گرفتن اساسی ملا حزنی و احمد بیگ کابلی ، کہ ناشی از عدم توجہ و اشتباہ کاتب است ، عدد مندرجات تذکرہ بشمول مدح جهانگیر و شرح حال مؤلف ، بہ صد و پنجاہ و یک نفر میرسد ، ولی اگر دو عنوان مزبور را نیز شامل بکنیم ، عدد بہ یکصد و پنجاہ و سہ بالغ میگردد . علی الرغم این ، اگر از مقدمہ کہ شامل مدح و معرفی مختصری از جهانگیر است و از خاتمہ کہ شرح حال مؤلف را در بر دارد صرفنظر بکنیم ، و همچنین ، ذکر خیر مولانا حسن علی خراس ، و ذکر خیر ملا رجائی را کہ

۱- مراد مستشرق شہیر انگلیسی سر ویلیام اوزلی (Sir William Ouseley) (۱۸۶۲-۱۷۶۷م) است . برای شرح حالی رک :

Sir Leslie Stephen and Sir Sidney Lee, *Dictionary of National Biography* (C.U.P., 1963-64), Vol. xiv, p. 1257.

بحقیقت یک نفر است^۱ و با احتمال زیاد باشتباه کتاب در متن ذکرش بدو قسمت تقسیم شده، و در فہرست نیز بدو نوبت بشمارہ آمدہ، یکبار بشماریم عدد مندرجات بہ یکصد و پنجاہ تن^۲ شاعر نزول میکند کہ منطقی نیز ہست۔

بدنبال ترجمہ ہر یک از شاعران—الا در مواردی^۳ چند کہ آنہم ظاہراً حاکی از بی اعتنائی کتاب در نقل کتاب است—ملاً قاطعی درازی عمر و بقای سلطنت جهانگیر پادشاہ را از خداوند بزرگ مسئلت داشته است۔^۴ مفہوم و معنای این جملات دعائیہ کہ بیش ہموارہ یکی است ولی شرایط دعا نظر بہ اسم و حرفہ و حیثیت و مقام و منزلت صاحب ترجمہ و محل ولادت و اقامتش ہمیشہ در حال تغییر است۔ بعنوان مثال بعضی از این جملات اینجا آوردہ میشود:

● الہی تا از بزرگ زادہای با اخلاص و از بزرگان آثار و نتایج در عالم است عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی لایزال باد!^۵

● الہی تا فصیح زبانان ماضی و حال و استقبال در مدح گوی حضرت پادشاہ بزبان فصاحت مدح گویند عمر و دولت شاہ نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی در تزیید و ترقی باد!^۶

● الہی تا قاضیان بر مسند قضا در بلاد جہان حکم میفرمایند و عدل پادشاہ حامی و مدد ایشانست عمر و دولت شاہ نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد!^۷

● الہی تا در مشہد مقدس حضرت امام رضا دعا گوین دست بدعای حاجت

۱- مزید اطلاع را نک: متن ص ۷۹-۸۲، و تعلیقات۔

۲- استوری (ص ۸۱۳) علیرضا نقوی (در تذکرہ نویسی فارسی در ہند و پاکستان، چاپ تہران ۱۹۶۴ م ص ۱۸۸) عدہ شعرا را ۱۵۱ نوشتہ اند۔

۳- مثلاً نک: متن ص ۷۶، ۸۸، ۸۹، ۱۱۵، ۱۱۶

۴- در بعضی جاہا ضمن یک ترجمہ این نوع جملات دعائیہ دو نوبت آمدہ است۔

۵- متن، ص ۵ ۶- متن، ص ۸ ۷- ایضاً، ص ۱۲

بر میدارند عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار باد !^۱

● الہی تا از حکیمان جهان بر خلق عالم تا دور دامن آخر الزمان شفا میرسد عمر و دولت حضرت جهانگیر پادشاه غازی برقرار باد !^۲

آوردن اشعار دعائیہ در آخر چکامہای مدحیہ از دیرباز بین گویندگان معمول و متداول بوده است، اما در کتب منشور بہ خصوص متعلق بہ شبہ قارہ ، اشتغال این نوع جملات در جایجای متن از جملہ مبتدعات محمد عارف قندھاری از تاریخنویسان معتبر شاہ اکبر است و نخستین مرتبہ در تاریخ اکبری وی دیدہ میشود.^۳ بعد از وی غیر از قاطعی درین تذکرہ مطربی سمرقندی نیز ازو اقتفا نموده است.^۴

مستشرق شہیر استوری را عقیدہ بر اینست کہ تذکرہ قاطعی [منحصراً] شامل تراجم شعرائی است کہ جهانگیر را مداحی میکردہ اندہ و حال آنکہ اصل

۱- ایضاً ، ص ۴۱ ۲- ایضاً ، ص ۴۴

۳- نک : تاریخ اکبری تألیف محمد عارف قندھاری باہتمام معین الدین ندوی و اظہر علی دھلوی و امتیاز علی عرشی ، رامپور ، ۱۹۶۲ م ، ص ۲۳-۱۹ ، ۲۵ ، ۳۳ .

۴- در خاطراتش ابن شعرکرار آمدہ است : الہی تاکہ مہر و ماہ باشد * جهانگیر ابن اکبر شاہ باشد . نک : خاطرات مطربی از مطربی سمرقندی باہتمام عبدالغنی میرزایف ، کراچی ۱۹۷۷ ، ص ۱۹ ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۳۱ ، ۳۴ و بعد .

۵- C.A. Storey, *Persian Literature : A bio-bibliographical survey* (London, 1953, Vol. I, part 2, p. 813.

ہمین عقیدہ را بعضی دیگر از نویسندگان نیز ابراز داشتہ اند . بعنوان مثال نک : تذکرہ نویسی فارسی در ہند و پاکستان ، ص ۱۸۹ ؛ تاریخ ادبیات فارسی تألیف ہرمان اند ، ترجمہ با حواشی رضا زادہ شفق ، ص ۷ ؛ تاریخ تذکرہ های فارسی تألیف احمد گلچین معانی ، تہران ۱۳۵۰ شمسی ، جلد دوم ، ص ۱۴۳-۱۴۲ ؛

Muhammad Hassan Siddiqi, *History of the Arghuns and Tarkhans of Sind* (1507-1593), (Hyderabad Sind 1972), p. 262.

ظاہراً منع اصلی این اشتباہ این عبارت فہرست نگار است : 'فہرست اسامی شعرا کہ درین دفتر ثالث تذکرہ الشعرا ایراد نمودہ شد در مدح و مذاکرہ حضرت خلافت پناہ ظل الہ نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی.

قضیه اینطور نیست. علت عمدۀ تسمیۀ تذکرہ بہ جهانگیر شاہی و توشیح آن بہ اسم آن پادشاہ ظاہراً غیر از آن نیست کہ تذکرہ مزبور در زمان وی بپایان رسید و مؤلفش از جملہ ملازمان دربار وی بودہ است و الا ، چنانکہ قبلاً ہم اشارہ کردیم ، در تذکرہ حاضر تراجم شعرائی از قبیل ابو منصور منطقی تعرف بمورد و ابوالفرج سجزی و رضی الدین نیشابوری و میرحسن غزنوی و حکیم قطران و شاہ سنجان و ابو نصر فراہی و روز بہان دیلمی شیرازی نیز دیدہ میشود کہ اکثر آنها نہ تنها پیش از ولادت و جلوس جهانگیر پادشاہ بلکہ حتی قرنہا پیش از بنیانگذاری سلسلہ تیموریان در ہند توسط بابر پادشاہ ، چشم از جہان بر بستہ بودہ اند. از سوی دیگر ، شرح حال گویندگانی نیز در آن وجود دارد کہ ولو اینکه زمان ہمایون و اکبر شاہ را دریافتند یا پیش از روی کار آمدن جهانگیر بدرد حیات گفتند و یا بہ موطن شان در ماوراء النہر و خراسان و عراق برگشتہ بودہ اند. گذشتہ ازین ، باوجود اینکہ ما از روی اسناد و مآخذ دیگر اطمینان داریم کہ بعضی از صاحبان تراجم از قبیل نظیری نیشابوری و ملا محمد صوفی مازندرانی و بابا طالب اصفہانی مدایحی در وصف جهانگیر سرودہ اند ، خود قاطعی در مجمع الشعراء دربارہ هیچیک از صد و پنجاہ تن شاعر مطلبی ننوشتہ و حتی شعری ہم از آنها ایراد نمودہ کہ دال بر مداح جهانگیر بودن آنها بودہ باشد.

نظر استوری^۱ دایر بر اینکہ تذکرہ قاطعی محفوظ در کتابخانہ بادلین دست نبشتہ خود مؤلف است نیز مورد تردید فراوان است. اول اینکہ مستشرق فاضل در اثبات مدعی خود شاہدی نیاوردہ ، ثانیاً در متن تذکرہ غلطہای فاحش املائی از جملہ :

شست	بجای شصت	(بمعنی ۶۰)	(متن ص ۶۹)
فراح	بجای فراہ	(مکرر)	(متن ص ۳۵ ، ۳۶)

۱- Persian Literature : A bio-bibliographical survey, Vol. 1, Part 2, p. 813.

نیز نک : تاریخ تذکرہ نویسی فارسی در ہند و پاکستان ، ص ۱۸۹.

مقدمه مصحح	(۷)	مجمع الشعراء جهانگیر شاہی
------------	-----	---------------------------

فراہی	بجای فراہی (مکرر)	(متن ص ۳۵، ۳۶)
طیار	بجای تیار	(متن ص ۶۲)
سلہ	بجای صلہ	(متن ص ۶۲)
فطرات	بجای فترات (فترت) (مکرر)	(متن ص ۶۹، ۷۱)
صورت	بجای صورت (بمعنی شہر صورت) (متن ص ۷۷)	
جہاز	بجای جہاز (بمعنی کشتی) (متن ص ۷۷)	
سدو	بجای صدد	(متن ص ۹۵)
علم	بجای الم	(متن ص ۹۶)
زریات	بجای ذریات	(متن ص ۱۰۱، ۱۰۵)
ملازی	بجای ملاذی	(متن ص ۱۲۱)
نماز گذاردن	بجای نماز گزاردن	(متن ص ۱۲۲)
ثلیث	بجای سلیس	(متن ص ۱۲۶)
سخن گزاران	بجای سخن گزاران	(متن ص ۱۳۵)
خورد سال ^۱	بجای خرد سال	(متن ص ۱۴۱)

وجود دارد کہ ایراد (مکرر!) آنها از خامہ دانشمندی همچون قاطعی اگر قطعاً خارج از امکان نیست، اقلّ مستبعد ضرور است.

در تألیف تذکرہ حاضر قاطعی تذکرۃ الشعراء دولتشاہ سمرقندی و نفائس المآثر میر علاء الدولہ قزوینی کامی را در مدنظر داشتہ و کتاب اخیر را بہ خصوص مورد استفادہ و اقتباس فراوان قرار دادہ است. دین وی بہ اثر نفیس نفائس المآثر کاسی قزوینی از تعلیقاتی کہ در آخر متن علاوہ کردہ ایم آشکار و برملاست و احتیاج بہ بحث و گفتگوی مزید ندارد. مع هذا تردیدی نیست کہ ذکر بسیاری از شعراء در تذکرہ و اشعاری کہ از آنها و حتی برخی دیگر از گویندگان در آن نقل شدہ است اولین مرتبہ در ہمین کتاب دیدہ میشود. ازین

۱- این املائی 'خرد' در کتب ایندورہ و حتی پیش از آن نیز آمدہ است بعنوان مثال نک: تاریخ اکبری، ص ۳۳۶.

حیث میشود گفت که در ترتیب و تدوین یک تاریخ مبسوط ادبیات شکوهمند فارسی بویژه در شبه قاره - هر موقعی که این تاریخ به نگارش در آید - تذکره حاضر در تتمیم و تکمیل اطلاعات پاسخگوی شایسته نیازهای دانشمندان خواهد بود.

اشاراتی که قاطعی جسته و گریخته درباره مسافرت‌های هایون در ایران و افغانستان کنونی میکند و مطالبی که درباره بعضی از مستلزمین رکاب آن پادشاه بیان میدارد، از مزایای دیگر این تذکره است. بازگویی بعضی سرگذشت‌هایی که خود مؤلف در آنها شریک و سهمیم بوده بر اعتبار و ارزش این تذکره از حیث یک مدرک تاریخی و اجتماعی و فرهنگی بنحو قابل توجهی می افزاید. امکان آن دارد که در بادی نظر بعضی ازین جریانات و جزئیات دقیق مربوط بآنها بسیار عادی و عوامانه و پیش افتاده بنظر برسد ولی نباید فراموش بکنیم که نظر به کمبود این نوع مواد در کتب تاریخ، که قسمت عمده آنها معمولاً به دربارهای سلاطین و فعالیت‌های جنگی آنها اختصاص دارد از اهمیت این مطالب بمنظور درک صحیح روحیه مردم و آشنایی هرچه ژرفتر با نحوه زندگی و آداب و سنن و عادات و سرگرمی‌های آنها نمیشود چشم پوشید.

علی الرغم تمام مزایایی که قبلاً بیان شد، مجمع الشعرای جهانگیر شاهی از خطا، اشتباه و سهو و لغزش بکلی برکنار نمانده است. بعضی از اینها بدینقرار میباشد.

(الف) انتساب مجمل فصیحی تألیف فصیح الدین احمد بن جلال الدین محمد بن نصیر الدین یحیی معروف به فصیحی خوافی به فصیحی انصاری (متوفی ۱۰۴۹)¹.

(ب) نظر قاطعی دایر بر اینکه اشعار نظیری نیشابوری تنها در سبزواری و مشهد مقدس شهرت داشته و بهند کم رسیده²، از حقیقت

دور است، زیرا که باسناد سایر تذکره نویسان ابیات وی در بلاد
هند معروف و مشهور بوده است^۱.

(ج) فتح جنگناٹ توسط سلطان محمود غزنوی^۲.

(د) رأی قاضی جهان به تغییر محل پایتخت صفوی از تبریز به غزنین
(بجای قزوین!)^۳

(ه) اقامت چهار ماهه هایون در هرات^۴ در راه به ایران، که از
دیگر منابع معاصر تأیید نمیشود.

(و) جدا شمردن مولانا حسن علی خراس از ملا رجایی، و حال آنکه
رجایی تخلص آق الذکر بوده^۵.

(ز) خلط حکیم فتح الله بن حکیم ابوالفتح با حکیم خوشحال فرزند
حکیم هام^۶.

(ح) تاریخ وفات صبوحی چغتایی از صبوحی میخوار (۹۷۳) بر می آید،
نه از صبوحی میخواره چنانکه در تذکره حاضر دیده میشود^۷.

(ط) انتساب عبدی شاعر به ناگور^۸ (بجای باکو، در شوروی).

(ی) ملا نوری را فرزند مولانا حسن شاه به شمار آوردن و حال آنکه
وی نبیره اش بوده است^۹.

(ک) شیخ عبدالوهاب را برادر شیخ بایزید ابن شیخ ابومعید هورانی
بحساب آوردن، در حالیکه آق الذکر فرزند شیخ بایزید بوده^{۱۰}.

(ل) قاطعی عده داستانهای قصه امیر حمزه را سیصد و شصت و شش

۱- بعنوان مثال نک: تذکره میخانه، ص ۷۸۵-۸۰۰ نیز ببینید: تعلیقات ص ۱۷۶-۱۷۴

۲- متن ص ۱۹ و تعلیقات ص ۱۹۱-۱۹۰ ۳- متن ص ۴۸

۴- متن ص ۷۹ مقایسه کنید با Sukumar Ray, Humayun in Persia, pp. 7-14.

۵- متن ص ۷۹-۸۲؛ تعلیقات ۶- متن ص ۸۶؛ تعلیقات

۷- متن ص ۹۷؛ تعلیقات ۸- متن ص ۱۰۶؛ تعلیقات

۹- متن ص ۱۲۲؛ تعلیقات ۱۰- متن ص ۱۰۳؛ تعلیقات

مینویسد و حال آنکه تعداد آنها (طبق تاریخ اکبری) سیصد و

شصت بیش نیست.^۱

(م) ضبط غلط اسم میر حاجی سیستانی.^۲

(ن) ضبط غلط اسم ملا حیدری سبزواری.^۳

مناسفانه آچنان که بایستی مؤلف در صدد تحقیق شرح حال گویندگان و مطالب دیگری که در ضمن تراجم آنها متذکره شده، برنیامده است. حکایتی که وی در ضمن شرح حال میر سید حسن غزنوی درباره سالار مسعود غازی و برخورد فردوسی با عنصری و فرخی و عسجدی آورده، از جمله شواهد این مدعاست. همچنین در ترجمه بسیاری از شعرا وی به ایراد چندکلمه توصیفی تکراری اکتفا و اقتصار نموده است، که بجای فرو نشاندن عطش خواننده، نایره طلبش را بیشتر شعله ور میسازد. مواردی نیز بنظر می رسد که بعثت غفلت نویسنده از آوردن اطلاعات کافی و تشابه بیش از حد بین تخلصهای شعرا خواننده در شناخت آنها از هم دچار اشکالاتی میشود. نشانه ای از تحلیل و تجزیه سبک و سلیقه شاعران در تذکره دیده نمیشود و کلمات توصیفی مهم که نویسنده معمولاً در ضمن هر یکی از گویندگان آورده با همدیگر فرق چندانی ندارد تا آنجا که بیت و یا ابیات زیر لاقول در مورد پنجاه تن از شعرا تکرار شده است.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسله لوح و قلم در گرفت

دست برد کاتبان اصالت زبان و بیان این تذکره را تا چه میزان لطمه زده است، بصراحت معلوم نیست. ولی آنچه از نسخه منجمد بفرد آن برمیآید سبک نگارش در بیشتر جاها سست و ناهموار و عاری از هرگونه انسجام است. بعضی جاها ابیات خارج از وزن است و مفهوم عبارات هم روشن نیست. گذشته

۱- متن ص ۱۳۵؛ تعلیقات

۲- متن ص ۵۹؛ آئین اکبری (بلاخان) ص ۴۰۶-۴۰۵.

۳- متن ص ۷۴؛ تعلیقات

از این، اقراط در استعمال و تکرار جا و بی جای بعضی کلمات و تراکیب و اشعار و مطالب بر یکنواختی تذکرہ بیشتر می افزاید. تتابع و توالی اضافات و حذف افعال بدون قرینہ و عدم ہماہنگی افعال در جملات و استعمال کلمات محلی و عامیانه^۱ از دیگر ویژگیهای ممتاز سبک این کتاب است. در بعضی مواضع کہ بطور اضافت قاعدۃ بایستی 'ی' بکار میرفت 'ء' مورد استفادہ قرار گرفته است مثلاً بمنزلہا خود و آشناء مخصوص. در یکی دو مورد مصادر جعلی چون 'فوتیدن' استعمال شدہ و در یک جا لااقل مصدر 'پرسیدن کردن' بمعنی پرسیدن نیز بکار رفته است. این نوع مصادر اسروزہ نیز در زبان محاورۃ افغانستان و آسیای مرکزی شنیدہ میشود. تذکرہ حاضر قطعات منشور خوب و سادہ و مطبوع نیز دارد کہ از انجملہ یکی ترجمۂ شیخ گدائی دہلوی^۲ است.

بیش از ایراد ابیات نمونہ ہر شاعر قاطعی اکثرآ این بیت را نیز اضافہ میکند :

آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت

این دو سہ بیٹی است کہ تحریر یافت

در بعضی موارد کہ شعر نمونہ بیش از یکی نیست این بیت قبل از آن ہم نقل شدہ است البتہ ہاقتضای ضرورت گاہی تغییراتی نیز در آن ملاحظہ میشود. مثلاً :

آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوشعریست کہ تحریر یافت

آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ شعریست کہ تحریر یافت

آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این غزل بود کہ تحریر یافت

آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت ہست یکی بیت کہ تحریر یافت

آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این غزل نیک تحریر یافت

آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دو غزل بود کہ تحریر یافت

عدۃ ابیات نمونہ نیز از شاعر بہ شاعر تغییر میکند و شمار آنها از یکی دو بیت

۱- مثلاً حویلی و چوترہ و چونہ و دہاتورہ و پل (پول) و اونجا (آنجا) و پرنوا (پرتاب) و ہاو (یک چہارم، ربع) بیشوا (پیشوا) و استا (استاد) و وا کردن (باز کردن) و تھگان و چوکی وغیرہ.

۲- متن، ص ۷۲-۹۹

گرفته تا به حدود یکصد بیت میرسد. در این زمینه البته نویسنده ملتزم شده است که اشعار هجایی را در متن ننگجاند زیرا که گفته خودش :

«هجو آزدن دلست»^۱

در سراسر مجمع الشعرای جهانگیر شاهی جز تاریخ وفات شیخ روز بهان بقلی دیلمی^۲ هیچ تاریخی ضبط نشده است.

ملا قاطعی هروی

غیر از عرفات العاشقین^۳ تألیف تقی الدین محمد اوحدی ما در هیچ تذکره الشعرایی ترجمه قاطعی را سراغ نداریم. بنا بر این تنها راه آشنایی با شرح حالش تجزیه و تحلیل و حلاجی نوشته های خود وی میباشد.

ماقی بیا که عشق ندا میکند بلند کانکم که گفت قصه ما هم ز ما شنید
بنابرآر معلوم مسقط الرأس قاطعی هرات است. وی در هانشهر نشو و نما یافت و به تحصیلاتش پرداخت. اسم پدرش را وی در تذکره خود معلوم نکرده اما میدانیم که جدش ملا کمال الدین حسین^۴ نامی بوده است. از آنجا که این نام از مقبول ترین اسامی این دوره است در مورد مقام و حرقت این ملا کمال الدین بقطع و یقین چیزی نمیتوان گفت. مع الوصف نظر به نسبت برادر خواندگی اش^۵ با خواجه خرد مکه ای هراتی کابلی^۶ میشود استنباط کرد که وی از دانشی مردان ممتاز روزگار خود بوده است.

نیاکان قاطعی ظاهراً از فراه بوده اند و از اولاد و احفاد شیخ ابو نصر فراهی^۷ صاحب کتاب نصاب الصبیان. ضمن شرح حالش مینویسد :

«فقیر را بآن بزرگوار نسبت هم هست و مرقد منور ایشان را در فرح

۱- متن، ص ۷۲ ۲- ایضاً، ص ۱۱۹.

۳- برگ ۵۹۴ بنقل از تاریخ تذکره های فارسی، جلد دوم، ص ۱۴۲-۱۴۳.

۴- متن، ص ۶۷ ۵- ایضاً.

۶- برای شرح حالش رک: متن ص ۶۶-۶۷ و تعلیقات

۷- مزید اطلاع را درباره وی رک: متن ص ۳۷-۳۵ و تعلیقات ص ۲۰۶-۲۰۴.

(کذا) زیارت نموده ام.

اطلاعات ما درباره اساتید قاطعی نیز بسیار مختصر است. وی بعضی مقامات مشکل سبحة الابرار جامی را پیشی ملا آتشی هروی گذرانیده بود. ملا آتشی هروی که از مدرسان با استعداد هرات بود، در شعر فهمی و سخن سنجی قرینه خود نداشت.^۱

هنر خطاطی را قاطعی از ملا دوست سلمان^۲، استاد اشرفخان^۳ میر منشی اکبر شاه گورکانی آموخت، و مقدمات فنون شعری را از ملا نیازی بخاری فراگرفت.^۴ ملا نیازی^۵ از شاگردان بنام ملا قاسم گاهی^۶ بود و به ناحفاظی و بی مبالائی شهرت تمام داشت. وی بعضی از غزلیاتش را به مولانا علی نیازی استرآبادی^۷ از شعرای بنام دربار صفوی فرستاده بود که اینها را جواب بگوی و الا تخلص را بگذار!^۸

قاطعی اسم مولانا زین الدین محمود کپانگر بهداینی^۹ نیز با کمال احترام می برد.^{۱۰} وی با مولانا مشارالیه که از اکابر صوفیه نقشبندیه آندوران بود، از قندهار آشنا بوده و حین اقامتش در لاهور نیز بخدمتش میرسیده^{۱۱} است. وی با محمد امین ملک پوری خلیفه و سجاده نشین مولانا زین الدین نیز روابط بسیار گرم و صمیمانه ای داشته و هنگام باز دید از لاهور اکثراً در منزلش مسکنی میگزیده. جهانگیر پادشاه از جمله معتقدان آقای ذکر بوده است.^{۱۲}

۱- متن، ص ۹۵

۲- متن، ص ۵۳

۳- برای مزید اطلاع رک: متن، ص ۵۳ و تعلیقات ۲۲۳-۲۲۴

۴- متن ص ۱۲۱ در بعضی کتب از جمله تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان (ص ۱۸۸) و تاریخ تذکره های فارسی (جلد دوم، ص ۱۴۳) ملا قاسم گاهی را استاد ملا قاطعی نوشته اند که صحت ندارد.

۵- برای اطلاع بیشتر درباره وی رک: تعلیقات ص ۲۲۴-۲۲۵

۶- مزید اطلاع را رک: تعلیقات

۷- مزید اطلاع را رک: متن ص ۱۲۱ و تعلیقات

۸- متن، ص ۱۲۱

۹- مزید اطلاع را رک: تعلیقات ص ۲۲۹-۲۳۱

۱۰- متن، ص ۵۸

۱۱- متن، ص ۹۵ و تعلیقات

قاطعی در تلاش معاش

قاطعی از هرات کی رخت بر بست و بدربار گورکنی چگونه دسترس یافت؟
 مثل سایر جزئیات زندگی اش پاسخ دقیق این پرسشها نیز مکتوم در پرده
 خفاست. ظاهراً ورود هایون پادشاه در هرات^۱ هنگام مسافرت به ایران سر آغاز
 ارتباط مستقیم قاطعی با سلسله مغولان گورکنی میباشد. سپس، بدنبال مراجعت
 هایون از ایران چون قندهار مفتوح گشت و بیرم خان بحکومت آندیار انتصاب
 یافت و بارگاه وی محل تجمع دانشمندان و گویندگان گردید، قاطعی نیز بخدمت
 وی درآمد. مع الوصف وی با بسته قندهار و یا قوم و قبیله خود نماند و ما وی
 را گه در مجالس علمی فراه می بینیم و گه در خانه خود در کابل سرگرم فکر شعرو
 مطالعه می یابیم. وی گه بمنظور حج صحاری و بیابانها را پشت سر میگذارد و
 گه در محافل ادبی اسرای مغول، با ثبات نقطه نظر خود بمعارضه و مجادله می
 پردازد.

قاطعی در فراه

حين اقامت چهار ماهه اش در فراه^۲ از جمله کسانی که قاطعی به صحبت
 آنها رسید قاضی ابوالبرکه^۳ و میر قاسم لطیفه و خواجه حافظ دیوان و خواجه
 محمد یوسف و فرزندش خواجه محمد باقی، و حسین سلطان را میشود نام برد.
 قاضی ابوالبرکه از کبار دانشمندان آن سامان بود. خواجه محمد یوسف و فرزندش
 محمد باقی در اربابان آشهر، و حسین سلطان و منجر سلطان در حکام آنجا
 محسوب بودند.

قاطعی در قندهار

پس از گشایش قندهار هایون امور آنسامان را در دست معتمد خاص

۱- نک: متن ص ۷۹

۲- متن ص ۳۶

۳- مزید اطلاع را درباره وی نک: تعلیقات ص ۲۰۶

خود بیرم خان^۱ گذاشت و خود را ہسپار کابل گردید۔ بیرم خان در حدود ده سال باستیلائی تمام بر قندھار حکومت راند و در انتظام و انصرامش کوشید۔ ذاتش بہ زبده ترین صفات قلبی و ذہنی متحلی بود۔ از طرفی اگر مہارت وی در حل و فصل عقود امور کشور داری موجب اعجاب همکثان بود، از سوی دیگر شجاعت و دلیری و رشادت وی نیز تحسین و شگفتی دشمن و دوست را بر می انگیزخت۔ از نظر تبحر در فنون ادبی و سلوک طریقت درویشان وجودش بین اقران بمثابة گل سرسید بود۔ گذشتہ ازین ، وی در دور اندیشی و مردم شناسی نیز ہانندی نداشت۔ اگر صاحب هنری محض اتفاق بہ مجلس راہ می یافت فیاضی طبع و معارف پروری خان عالیمقام وی را چنان مسحور خود میساخت کہ وی راہ برگشت را فراموش میکرد و ہانجا رحل اقامت می انداخت۔ شہرہ فضیلت و فیاضی بیرم خان عہد کثیری از اکابر و اشراف و فصحا و بلغا و شعرا و ادبا را بہ دربار و دستگاہش در قندھار کشانده بود۔ لذا قاطعی نہ تھا از اشعہ تربیت این آفتاب کمال بہرہ ور گردید بلکہ بوسیلتہ وی بہ صحبت بسیاری دیگر از معارف روزگار نیز دست یافت۔ از انجملہ است حکیم عین الملک متخلص بہ دوائی و ملا پیر محمد شیروانی و میر حاجی سیستانی و میر جان سیاقی و قاضی لاغر و شاگردش ملا صدر حنا تراش۔

حکیم عین الملک شیرازی :

اصلش از شیراز بود۔ وی و پدرش کہ ہر دو در جراحی و کجالی از چہرہ دستان روزگار بودند در زمان بیرم خان بہ قندھار آمدند۔ دران ہنگام قاطعی نیز در خدمت خان منسلک بود و بیشتر اوقاتش در کتابخانہ بہ صحبت حکیم بسر می شد۔ و چون کتابخانہ نزدیک بخان بود، بنا بر این قاطعی را مستقیماً

۱۔ وی ہان کسی است کہ ذکرش در تذکرہ روضۃ السلاطین فخری ہروی بعنوان میرم خان والی قندھار آمدہ (ص ۹۲) و مصحح فاضل آن دکتر ع۔ خیامپور نوشتہ است کہ "ازین میرم خان . . . کوچکترین اطلاعی بدست نیامد" (ص ۱۶۶)۔ برای اطلاع بیشتر دربارہ بیرم خان نک : مقدمہ محمود الحسن صدیقی (بزبان انگلیسی) بر دیوان بیرم خان خانانان باہتمام حسام الدین راشدی و محمد صابر ، کراچی ، ۱۹۷۱ م۔ ص ۱۰۸۔

با بیروم خان نیز تماس حاصل میشد. خودش مینویسد :

«خان می آمدند و بزبان فصیح همزبانی میفرمودند»^۱

چون هایون کابل را بسوی هند ترک گفت حکیم از جملہ همراهانش بود. پس از گشایش هند وی چند گاہ بہ حکومت تختگاہ دہلی اختصاص یافت. قاطعی مینویسد کہ وی 'انسایتهای خوب بمردم می نمود و در وادی فضیلت و ہمت و جرات و مروت و کرم قرینہ خود نداشت'،^۲ ابوالفضل وی را در زمرہ 'دانش اندوزان جاوید دولت' بشمار آورده است.^۳

ملا پیر محمد خان شیروانی :

بقول قاطعی ملا در وادی علم ہمسنگ میر سید شریف جرجانی بود. بدنبال استقرار مجدد حکومت گورکانی در ہند ، بویژہ در زمان اکبر شاہ وی دستگاہی عظیم پیدا کرد. منصب پنہجہزاری داشت و در امرای طراز اول آن پادشاہ محسوب بود. اکبر وی را نخست بخان ملقب ساخت سپس بخطاب ناصرالملک نیز مفتخر شد. قاطعی ضمن حکایتی آغاز کار ملا را بنحو بسیار مؤثری ترسیم کردہ است کہ نقل آن خالی از فایدت نیست.

«از حال ملا پیر محمد خان بطاظر مصنف از سخنان او یک حکایت بیاد آمد کہ در عین کلانی بر در مدرسہ دہلی با خیل و حشمت ہزار قہچاق سوار با لباس ابریشمی ہر قطع میگذشت و گفت : وای بران سپاہی کہ جامہ پارچہ میپوشد کہ من دوبلرہ روی او نخواہم دید ! و نغارہ خان در دروازہ لعل می نواختند و سواران ہر طرفی میتاختند و اسب می جہانیدند. خان فرمودند کہ ای یاران میدانید کہ نغارہ کیست کہ می نوازند ؟ مردم تعجب نمودند کہ چہ طور پرسیدن کردند. فرمودند کہ این نغارہ آنکس است کہ یکمرتبہ در مشہد مقدس مظهر او را احتیاج

۱- متن ص ۵۹

۲- ایضاً.

۳- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۶۶. مزید اطلاع را نک : تعلیقات ص ۲۰۱

غسل شد و چیزی نداشت و همان جزوی کہ مطالعہ میکرد در بغل نہادہ
بجام درآمد و وقتی کہ بیرون آمد در کیسہ فلوسی نداشت. بجای گفت
کہ ای یار عزیز! این جزو را نگاہ دار کہ من پل مزد تو بیمارم. و
فوطہ دار کتف او را گرفت و بیرون کرد کہ ای طالب علم گرمستہ
دور شو. غرض دنیا همچو جایی است کہ آنچنان ہم میسازد و اینچنین
ہم دارد.^۱

خاکساران جہان را بختارت منگر توجہ دانی کہ دربن گرد سواری باشد

میر حاجی سیستانی :

وکیل مطلق بیرم خان بود و بقول قاطعی 'باو وکالت میزیبید'.^۲ پس از
فتح ہند بنا بہ سفارش بیرم خان ، اکبر وی را بہ خطاب خان سرافرازش کرد
و بالاخرہ بہ منصب سہ ہزاری نیز دست یافت و سرکار مندو بعنوان جاگیر
بوی تعلق گرفت. میر طبع موزون داشتہ و در خوش طبعان روزگار محسوب بود.
وی در سال ۹۸۳ فرمان یافت.^۳ قاطعی در قندہار از جملہ مخصوصان وی بود.

خواجہ میر جان سیاتی :

بخشی بامستقلال بیرم خان سپہ سالار بود. در ہند ہم از جملہ معتمدان
وفا شعار خان بشمار میرفت. پس از شہادت بیرم خان در پتن گجرات در سال
۹۶۸ جسدش را عجالۃ اول در نزدیکی آرامگاہ شیخ حمام الدین^۴، و سپس بہ دہلی
برده در گنبدی کہ شیخ گدایی در جوار مسجد خود بنا کردہ بود ، مدفون
ساختند. ولی چون وصیت خان این بود کہ استخوان او را در مشهد مقدس

۱- متن ص ۶۰-۵۹ مزید اطلاع را نک : تعلیقات ص ۲۳۲-۲۳۱ ۲- متن ص ۵۹

۳- Abu'l-Fazl 'Allami, *The A'in-i Akbari*, tr. Blochmann, Delhi 1965 repr., pp. 405-6.

۴- اکبر نامہ تألیف ابوالفضل علامی بہ تصحیح مولوی احمد علی و مولوی عبدالرحیم ،
کلکتہ ۱۸۸۶-۱۸۷۷ ، دفتر دوم ، ص ۱۳۲-۱۳۱ ؛ مآثر رحیمی تصنیف ملا عبدالباقی
نہاوندی بہ تصحیح محمد ہدایت حسین ، کلکتہ ۱۹۳۱-۱۹۲۴ ، جلد اول ، ص ۶۸۰ ؛
جلد دوم ، ص ۵۳-۵۲

رضوی بجاک بسپارند جسدش را در شہور سنہ ۹۷۵ بمشہد نقل نمودند.^۱ بنا بگفتہ قاطعی این کار نیک بدمت خواجہ میر جان سیاقی^۲ انجام گرفت. عبارت قاطعی اینست :

و چون نواب سعید شہید گردید خواجہ جسد منور مظہر نواب را بمشہد مقدس بردہ ، و زر بسیار نذر سادات آنجا گذرانده و در باغچہ پایان پای حضرت امام دفن نمود.^۳

قاطعی مدت شش سال با خواجہ میر جان سیاقی در قندھار مربوط بود و نسبت تباری ہم بمشارالیہ داشت.

قاضی احمد لاغر :

قاضی احمد لاغر از جملہ قضاة با استعداد سیستان بود. طبع موزون

۱- نفائس المآثر تالیف میر علاء الدولہ قزوینی کاسی ، مخطوطہ شماره ۲۳۸۸ کتابخانہ رضا ، رامپور ، ص ۲۷ ب. بنا بگفتہ ح. بیوریج (H. Beveridge) در پاورقی دفتر دوم اکبر نامہ ، ص ۲۰۳ ، جسد بیرم خان ہفدہ سال پس از قتلش ، در سال ۹۸۵ بہ مشہد مقدس انتقال یافت. محمود الحسن صدیقی نیز در مقدمہ خود بر دیوان بیرم خان خانانان (چاپ سید حسام الدین راشدی ، ص ۱۵) ہمین تاریخ را پذیرفتہ است. منابع معاصر از جملہ اکبر نامہ و مآثر رحیمی در اینمورد هیچ تاریخی را بدمت نمیدہند. در نفائس المآثر البتہ شہور سنہ ۹۷۵ ضبط شدہ است (نسخہ میکروفیلم متعلق بہ کتابخانہ دانشگاہ فدرال آستریا ، ذیل بیرم خان). طبق مصراع تاریخی سید محمد رضوی - «سال تاریخش قضا - ایوان بیرم خان - نوشت» - تاریخ بناء آرامگاہ خان در شہد ۹۷۱ میباشند. (در تعلیقات روضۃ السلاطین (چاپ سید حسام الدین راشدی ، ص ۲۸۱ - بخط ۹۶۸ نوشته است). نظر بہ دو شاهد اخیر معاصر آیا اسکان آن ندارد کہ تاریخ انتقال جسد خان ۹۷۰ باشد کہ ظاہر بہ تصحیف نساخ بشکل ۹۷۵ درآمده است ؟ این عقیدہ ازینجا بیشتر تقویت می یابد کہ میر جان سیاقی کہ مشغول این کار بود خودش در سال ۹۷۴ در گذشت. (نک : تعلیقات ص ۲۰۷-۲۰۶)

۲- بنا بگفتہ ابوالفضل (اکبر نامہ ، دفتر دوم ، ص ۱۳۲-۱۳۱) و مآثر رحیمی (جلد اول ، ص ۶۸۰ : جلد دوم ، ص ۵۳-۵۲) نعش بیرم خان یسعی یکی از اقوامش باسم حسین قلی خان (برای شرح حالش نک : آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۳۵۳-۳۴۸) بمشہد منتقل شد.

داشت، شعر می سرود و دیوانش را بیایان رسانیده بود. قاطعی با وی در قندهار آشنا شد. در تذکره حاضر مینویسد :

و در قندهار آمده در زمان پیرخان ، و بمجلس ایشان مشرف گردیدیم و صحبتها با ایشان داشتیم^۱.

ملا صدر حنا تراشی :

در شعر نسبت تلمذ به قاضی احمد لاغر داشت. قاطعی وی را از هرات می شناخت. خودش مینویسد :

و نقیر در هرات هم با ایشان خصوصیت داشتیم و در قندهار بیشتر شد^۲.

قاطعی در کابل

قاطعی چون از قندهار به کابل به خدمت همایون پادشاه رسید در مدرسه خواجه خرد مکه ای فرود آمد و بعلمت تنگی جا بزودی در صدد تغییر و تبدیل در محل اقامت خود بر آمد و به ساختن 'بالا خانه' مبادرت ورزید. خواجه خرد مکه ای که نسبت برادر خواندگی با جد قاطعی داشت ، تولیت مدرسه را به قاطعی محول کرد و وی تا در کابل بود در همان محل اقامت نمود. منزل قاطعی به صورت مرکز عمده ای برای اجتماع شعرا و سخن سنجان در آمده بود^۳، و از جمله کسانی که بخانه وی بیشتر آمد و شد داشتند وی میرامانی^۴ و ملا تردی روده^۵ و ملا واصلی^۶ را به خصوص نام می برد^۷.

۱- متن ص ۶۳ ، نیز نک : تعلیقات ص ۲۳۶-۲۳۴

۲- متن ص ۶۱ ؛ نیز نک : تعلیقات ص ۲۳۳

۳- متن ص ۶۹-۶۷

۴- رک : تعلیقات ص ۲۳۹-۲۳۸

۵- رک : متن ص ۶۸ ؛ و تعلیقات ص

۶- رک : تعلیقات ص ۲۴۰-۲۳۹

۷- متن ص ۶۸

قاطعی در غزنین

در اثر شهادت میرزا هندال در سال ۱۹۵۸ هاپون املاکش را بشمول غزنین به شاهزاده اکبر اعطا نمود. همچنین تمام نوکران و ملازمان میرزا هندال نیز بولایت عهد محول شدند، لذا ملا قاطعی باتفاق خوجه جهان^۲ و میر کاتب^۳ و قاسم علیخان^۴ از کابل به غزنین منتقل شد. حین اقامتش در غزنین داعیه حج در قاطعی شدت گرفت و وی احرام بسته به همراه جماعتی رهسپار قندهار گردید. قندهار را وی بقصد بهکر و توتیه ترک گفت^۵. جمله بیگ کوکمه^۶ میرزا عسکری و کمال الدین حسین کتابدار و خواجه کلان سوداگر از جمله کسانی بودند که در این مسافرت وی را همراهی میکردند.^۷

حج بیت الله

مقارن همین ایام ملا محمد شاه متخلص به انسی واقعه نویس هاپون^۸ پادشاه نیز عازم حرمین شریفین بود. ملا قاطعی و همراهانش وی را در سیوی دریافتند^۹. درباره اصل مسافرت این جماعت از هند به حجاز و یا مراجعت ازان مقامات متبرکات مطلبی در تذکره حاضر دیده نمیشود الا اینکه چون آنها بهند بازگشتند دولت مغول مجدداً دران سامان استقرار یافته بود و هرکس بمیزان خدمتی که

۱- تذکره هاپون و اکبر تالیف بابزید بیات باهتنام م. هدایت حسین، کلته ۱۹۴۱ م،

ص ۱۴۷؛ تاریخ اکبری، ۲۴.

۲- برای شرح حالش رک: تعلیقات ص

۳- برای ترجمه اش رک: تعلیقات ص

۴- برای شرح حالش رک: متن ص ۹۰؛ تعلیقات ص

۵- متن ص ۹۰

۶- مزید اطلاع را درباره وی رک: تعلیقات ص ۲۲۲

۷- متن ۵۲

۸- برای شرح حالش رک: متن ص ۵۱-۵۲؛ تعلیقات ص ۲۲۱-۲۲۲

۹- متن ص ۵۲

از وی صادر شده بود. به صلہ ای نایل آمد و بخطاب خان و سلطان و با خواجہ جهان اختصاص یافت.^۱

قاطعی در تہتہ

بوسیله شعر فہمی و معارف پروری امرای ارغون و ترخان سند در اواسط قرن دہم ہجری بصورت روز بازار فضل و ادب در آمدہ بود. از جملہ کسانیکہ در این زمان منطقہ سند را از حیث فرہنگی آزین می بستند میر محمود و میر محمد و شیخ عبدالوہاب و شاہ قطب الدین و سید میر کلان و مخدوم محمود فخر پوترہ و مولانا عبدالعزیز ہروی و قاضی قاض و شاہ حسین نکدری و میر شاہ مسعود صدر و مولانا فخری ہروی و حیدر کوچ و ملا جانی مروزی را میشود نام برد.^۲ ملا جانی از جملہ وابستگان دربار مغول بود ولی در اثر ہزیمت ہاپون بدست شیر شاہ افغان وی نیز فرار را برقرار ترجیح نہاد و در کمال عسرت و تنگدستی در سند پناہندہ شد. قریبہ سرشار وی بزودی توجہ شاہ حسن ارغون^۳ را بخود جلب کرد و مشارالہہ دلبستہ کلام وی گردید. مقارن ہمین احوال بندر لاہری در دست ساختن بود ملا جانی اینجا بسمتی منتصب شد. بعد ازین ہر موقعی کہ وی از تہتہ دیدن میکرد در منزل ملا نیازی بخاری فرود می آمد و نواع ہدایا برایش ہمراہ می آورد. یک مرتبہ وی را با ملا قاطعی نیز ملاقات اتفاق افتاد و وی از ملا دعوت نمود کہ بہ بندر لاہری؛

۱- متن ص ۱۲۳.

۲- مزید اطلاع را رک : تاریخ سند تالیف سید محمد معصوم بکری بتصحیح عمر بن محمد داود

پوتہ ، بمبئی ۱۹۳۸ م ، ص ۲۰۶-۱۹۴ : ۲۱۸-۲۱۵.

۳- برای شرح حالش رک : تعلیقات

۴- ہنگام مسافرت پیند قرن چہارم میلادی ابن بطوطہ جہانگرد مغربی بہمراہی حاکم اینجا قاضی علاء الملک فصیح الدین خراسانی از بندر لاہری نیز دیدن کرد. بازرگانان از یمن و فارس و جاہای دیگر اینجا می آمدند. و درآمد سالانہ ابن بندر سالی شصت صد ہزار بود. نک : (1971) *The Travels of Ibn Battuta*, tr. H.A.R. Gibb (Cambridge) Vol. III, p. 602.

آمده از باغهایی که آتی الذکر بسبک هرات در آنجا تاسیس نموده است دیدن بکنند. در قبال این دعوت چون قاطعی به بندر لاهری آمد ملا جانی ضیافت بسیار مجلی بافتخارش برپا کرد — اطاقها با قالیه‌های ملون آراسته بود و غلامان چرکسی و خطابی و هندوستانی که همه در موسیقی وارد بودند، حضور داشتند و طعماهای رنگ رنگ آماده بود و مشروبات در صراحیهای نقره و طلا و برصغ آورده می شد. ملا جانی که در مهان نوازی سر را از پانمیشناخت خرسندی و خوشحالی خود را از وضع خود به قاطعی چنین اظهار نمود :

«گهی در مرو بگریزان و نان بایان قطعه می‌گفتم و از آش بازار ایشان سیر می‌گشتم. آنچنان گذراندیم! ملا قاطعی اکنون اینچنین می‌گذرانم! آنچنان قادر است که آنچنان می‌دارد، اینچنین نیز میدارد.»^۱

در زمان میرزا عیسی ترخان^۲ قاطعی را به‌همراهی قاضی زاده کاشان دوباره مسافرت به تهنه اتفاق افتاد. دران اوان میر عزیزاسترآبادی بسمت دیوانی ترخان مشارالیه فائز بود و در کمال عزت و وقار بسر می‌برد. وی در منزل بسیار مجلل و گشاده و پرفضایی زندگی میکرد که دران حامی برای حضار مجلس نیز تدارک دیده بودند. هر که میخواست در مجلس میر شرکت بکند نخست بایستی بجام برود، و هنگام خروج از جام مستخدمان میر عزیز بهر کس خلعتی تقدیم میداشتند. روزی صحبت پیش از حد معمول بدرازا کشید و ملا طریقی^۳ دو مرتبه بجام رفت و چون بیرون آمد خلعت تازه ای را خواستار شد. چون مستخدمان اعراض کردند و جریان به میر عزیز گوشگزار شد وی جانب ملا را گرفت و مستخدمان را مورد سرزنش قرارداد. سر انجام ملا طریقی خلعت جدیدی تن کرده به مجلس باز آمد. قاطعی که با استاد خود ملا نیازی، در مجالس میر عزیز حضور می‌یافت

129905

۱- متن ص ۱۱۴-۱۱۵

۲- مزید اطلاع را رک : تعلیقات

۳- برای شرح حالش رک : تعلیقات ص ۲۳۴-۲۳۳

از این فیاضی میر چنان تحت تاثیر قرار گرفت کہ مینویسد :

«اینچنین مردم صاحب کرم دیدیم»^۱

قاطعی از جمله مخصوصان قاضی زادہ کاشان بود. پس از تغییر میر عزیز استرآبادی چون قاضی زادہ بہ دیوانی میرزا عیسیٰ ترخان انتصاب یافت قاطعی گاہ گاہی توسط وی قصیدہ و یا غزلی بہ میرزا عیسیٰ ترخان میگذرانید و آنچہ بعنوان جائزہ بوی تعلق میگرفت قاضی زادہ آورده در مجلس پیش وی مینہاد. قاضی زادہ خط نستعلیق را بسیار زیبا مینوشت و رباعی زیر را بدستخط خاص خود در بیاض قاطعی مرقوم داشته بود :

رباعی

دل سوخت ز داغ آشیانی فریاد ! وز دست غمت نیست رهایی، فریاد !
اقسوس ز شادی وصال، اقسوس ! فریاد ز محنت جدایی، فریاد !

قاطعی در آگرہ

پس از مسافرتہای طولانی در ہرات و فراء و قندہار و کابل و غزنین و تہتہ و احیاناً بہ حرمین شریفین قاطعی بدنبال فتح مجدد ہند توسط ہایون باگرہ برگشت. این اقامتش در پایتخت مغول روابط حسنه اش با اکابر روزگر همچنان باقیباند و وی بہ آمد و شدش بہ محافل شان ادامہ داد. در این گردہایی اختصاصی وی بہ ملاقات با ہم اقرانش توفیق می یافت و بہ بحث و مذاکرہ در اطراف موضوعات علمی می پرداخت. حضار باقتضای ہمدیگر شعر می گفتند و اگر مجلس موسیقی بود ہمگان داد و تحسین نثار ہنرمندان میکردند. تردیدی نیست کہ قاطعی در آگرہ با عدہ کثیری از امثال و اقرانش معاشر و محشور بودہ اما از تذکرہ حاضر روابط وی تنها با افراد زیر باثبات میرسد.

۱- متن ص ۶۲

۲- متن ص ۶۲، برای مزید اطلاع درباره قاضی زادہ کاشان رک : تعلیقات ص ۲۳۳

خواجہ حسین مروی :

وی از جملہ ندمای هایون پادشاه بود. نظر به لطافت و ظرافت خواجہ گاهی بزرگان پادشاه میگذشت کہ خواجہ حسین بمک مجلس ماست. خواجہ حسین منزل بسیار لطیف و دلگشایی برای خود در آنسوی رودخانه چون تدارک دیدہ بود کہ شعرا و ادبا آنجا تجمع مینمودند. هنگامی کہ قاطعی نیز در خدمت هایون پادشاه بسر می برد با خواجہ حسین تقرب تمام داشت و از محضرش استفادہای میکرد. خواجہ حسین بہ ملا قاطعی بدیدہ عنایت مینگریست، خانہای برای وی نزدیک منزل خود تہیہ کردہ بود و از اسلاک وسیع خود کہ بہفتاد صد ہزار بیگہ میرسید، یک دہ بہ قاطعی نیز ارزانی داشتہ بود.^۱

ملا محسن کابلی :

پدرش ملا دوست از جملہ اہل نشست هایون پادشاه بود و در اکابر علمای زمان خود بشمار میرفت. ملا محسن علوم متداول را از مولانا علاء الدین لاری فرا گرفت و در مدرسہ خس مشارالہ بسر می برد. با گذشت روزگار وی نیز در عداد دانشمندان بنام روزگار محسوب شد. قاطعی مینویسد :

«ملا محسن نسبت بوالد جامع داشتند. . . اکثر در منزل مصنف می آمدند و با ایشان بسیار جہت داشتیم و مالاہا بیکدیگر ہم خانہ ہم بودیم»^۲

ملا صاحب دو دیوان بود. گذشتہ از این تصانیف دیگری نیز داشت. از انجملہ بود شرح رسالہ میر حسین معالی.^۳ در آن شرح وی بعضی از یاران اہل فضل را نیز بتقریب یاد نمودہ بود. قاطعی موشح الاطراف باسم خود، از آن شرح در تذکرہ حاضر نقل نمودہ است کہ ارادت ملا محسن را بہ آئی الذکر بوضوح میرساند. موشح بدین قرار است :

۱- متن ص ۱۲۰ برای مزید اطلاع درباره خواجہ حسن مروی رک : تعلیقات

۲- متن ص ۴۲

۳- برای شرح حالش رک : تعلیقات ص ۲۱۳

می سرد گر خوامش ماه تمام مطلع مهرست چون آن نیکنام
لب چو بکشاید بهنگام خیال لال ماند عقل با چندین کمال
از همه بیسر خزد سر تا بها آسش آگهی از لطف خدا
قطع چون از ماسوی گشتش رفیق قاطعی شد نام آن صاحب طریقی
طبع او با مهر دارد ارتباط طرز او را چون نمودم احتیاط
عقل خود را هم قزودم ارتفاع عین مهرش یاقم از انتفاع
یاقم او را چو مهر خاوری یکدل و یک روی خلق از یآوری

ظاهراً بیت پنجم از موشح الاطراف حین کتابت از قلم افتاده است و در وضع حاضر ملا قطعی - بجای ملا قاطعی که در بیت چهارم بوضوح دیده میشود - از آن بر می آید.

ملا چلبی علامه :

شیخ کمال الدین ابوالفضل تبریزی ابن میرزا علی بیگ، از بزرگ زادگان تبریز بود. تحصیلاتش را در تبریز و شیراز و قزوین پربیان رسانید. حاشیه تجرید را وی از ملا شیرازی آموخت و شفا و اشارات بوعلی سینا را در محضر بعضی علمای کبار قزوین گذرانید. افضل الدین ترکه اصفهانی از جمله اساتیدش بود. اکبر شاه وی را از ایران دعوت نموده منصب قضا تقدیم داشت ولی مدتی نگذشت که چلبی علامه ازین مسئولیت استعفا داد. ملا به شطرنج و شعر علاقه تمام داشت. اول شیدا تخلص میکرد ولی بالاخره تخلص «فارغ» بر خود نهاد. قاطعی درباره وی مینویسد :

«فقر بابشان آشناء (کذا) مخصوص شدیم و خدمت ایشان خالی از خلق و همت نبود»^۱

ملا محمد میرک صالحی :

از بزرگ زادگان هرات بود و بنا بگفته ابوالفضل علامی^۲ «خود را به

۱- متن ص ۴۳-۴۲

۲- متن ص ۳۵ برای مزید اطلاع درباره ملا چلبی رک : تعلیقات ص ۲۰۴-۲۰۳

۳- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۷۶.

نظام الملک طوسی می‌رساند. در شعر و انشا سلیقه اش بسیار خوب بود و انواع خطوط را با کمال مهارت مینوشت. مدق در دربار اکبری بسمت منشی منصوب بود. قاطعی که باوی نسبت تباری هم داشت، مینویسد:

«گاهی غزلی هم در آگره با ایشان در میان انداخته میگفتم»^۱

ملا صبوحی :

از میرزادهای جفته و از سرآمد شعرای دربار اکبری بود. با خواجه معظم^۲ و میر معزالملک^۳ و میر علی اکبر^۴ آشنا بود. قاطعی درباره وی مینویسد :

«اکثر مجالسها با یکدیگر مخصوص بودیم و شعرها در میان می افتاد و می گفتیم»^۵

وی در سال ۹۷۳ در گذشت و فیضی فیاضی تاریخش را از - صبوحی میبخوار - دریافت.^۶

ترجان نورالدین محمد خان :

از اهل نشست هایون پادشاه بود. در هندسه و ریاضی و نجوم و حکمت بد طولی داشت. چون هایون پس از فتح قندهار متوجه کابل گردید ملا از جمله همراهانش بود. همچنین هنگام حرکت آن پادشاه بسوی هند نیز ملا از جمله مستلزمین رکاب وی بود. اکبر شاه برای ملا نورالدین محمد احترام خاصی قایل بود و وی را به خطاب 'ترخان' سرافراز ساخته بود. چون پرگنه سفیدون سرهند مدت مدیدی تحت تصرف ملا قرار داشت ملا به حاکم سفیدون و سفیدونی معروف شد. در شعر فهمی و شعر مستعجبی و همچنین در سخاوت و بخشش ملا بین

۱- متن ص ۹۷ مزید اطلاع را درباره ملا میرک صالحی رک : تعلیقات

۲- برای شرح حالش رک : تعلیقات

۳- ایضاً ۴- ایضاً ۵- متن ص ۱۳۴

۶- منتخب التواریخ تألیف عبدالقادر بن ملوکشاه بدایونی، کلکته، جلد سوم، ص ۲۵۶ نیز رک : تعلیقات

افران ممتاز بود.

نوبتی مخزن اسرار الہی ملا قاسم کاهی^۱ را گذر بہ سفیدون افتاد. ترخان نورالدین شخصاً بہ ملا خوشامد گفت و وی را با کمال احترام در باغ خاص خود فرود آورد. حین اقامت ملا در سفیدون ہر روز پذیرائی های مجملی بعمل می آمد و مجالس ادبی پر رونق برپا می شد. از شاگردان ملا قاسم ہر کسی شعری خواند ترخان نورالدین وی را با انعام وصلہ نواخت و بہ تشویقش کوشید. بالاخرہ ملا قاسم چون سفیدون را بسوی لاہور ترک گفت ترخان نورالدین بہ ہر یک از بیست تن تلامذہ اش اسب با زین و لگام ہمراہ نمود و بہ ملا قاسم گفت: لشکر شاہ در عقب سوار برو. اشارہ بہ این بخشش ترخان قاطعی می نویسد:

«ملا یان کہ آب و ہوا ی ہند دریافتہ اند اینچنین ہمت دارند»^۲

مقارن ہمین ایام قاطعی نیز قصیدہ ای خدمت ترخان نورالدین ارسال داشت و بہ دریافت صلہ نہ تقز^۳ پارچہ اعلیٰ از سفیدون سرافراز شد.

ملا صبری :

ملا محمد قاسم متخلص بہ «صبری» از طائفہ کوہ بر الس چغتہ بود. چون ہایون بعزم گشایش مجدد ہند از کابل بر آمد ملا صبری نیز در مستلزمین رکابش قرار داشت^۴ و در معرکہ سرہند رشادتهایی از وی بظہور رسید.^۵ ملا قاسم میرساز ہایون پادشاہ بود. وی سازی میان قنبر و رباب اختراع کرد^۶ و کتابهایی در فن موسیقی پرداختہ بود. زمانی ملا قاطعی و ملا طاہر علوی و ملا محمد قاسم کوہ بر بہ بہادر خان ارتباط نزدیکی داشتند و روح و روان ہر مجلسی می بودند. قاطعی مینویسد :

۱- برای شرح حالش رک : تعلیقات

۲- متن ص ۱۰۷

۳- برای اطلاع بر معنی تقز رک : ایضاً، باورق شاہ ۱ - ۴- تذکرہ ہایون و اکبر ص ۷۸

۵- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۸۳

۶- ایضاً ص ۹۹

«به بهادر خان بسیار مربوط می بودیم و ماسه کس جزولاینفک بودیم»^۱
 امرای که از در خانه بهادر بر می گشتند در منزل محمد قاسم خان توقف می نمودند. شبی پیش آمد جالبی رخ داد که شرح آن بزبان قاطعی بدینقرار است :
 ونواب خان خوابیده بودند و دربار ایشان بسته بودند و در گذر ایشان دکاکین بود. بر دکان فقاغ نشستیم و محمد قاسم خان را گفتیم روح افزای خود را جلوه گر سازید. ساز را گرفته آهنگ ساخته نغمه بگوش روح اهل مجلس رسانید و باری که از نغمه جان می ستاند و جان می داد. حافظ برهان چند بیتی بر نهجی خواند که اهل مجلس فریاد بر آوردند. چون آواز عشاق بیتوا بگوش خان رسید بی اختیار برپام دویده فریاد زدند که هی حافظ برهان ! هی محمد قاسم ! هی ملا قاطعی ! از جهة گرمی مجلس و شغل مردم آواز خان را کسی نشنید. خان فرمود که دروازه را وا کردند و مایان را طلبیدند و مجلس گرم گردید. شب ماهتاب و منزل دلگشا موزون دلربا و نهر آب از میانش روان بود. نواب فرمودند که چه خورده اید و چه میل دارید ؟ گفتم که محمد حسین تحویل دار شیشه می آورده بود ، مرتکب آن شدیم. محمد حسین تحویل دار حاضر بود. خوان نبات کلان آورده بر زمین نهاد و دستار خوان گسترده و شیشه های می ، و تنقلات و از هر قسم گزک آوردند. خان پیاله نوش فرمودند سرگرم شدند و حب نبات که در بالای آن خوان بود بر داشته در دست می انداختند و می گرفتند و اشاراتی بهر جانب می نمودند ، و همه کس متوجه بود که بمن عنایت خواهد شد، اما بعالم دراکه یافتم که میخواهند که به بنده عنایت کنند. در نشستن خود را چست ساختم و محمد قاسم دست دراز کرد و من پیش دستی کرده از هوا گرفتم. از اهل مجلس فریاد بر آمد و خان تبسم نمودند و شکفتگی بسیار کردند. غرض آنکه مجلسهای چنین داشته می شده.^۲

ملا تردی رود :

وی از جمله دانشمندان ماوراءالنهر بود که در زمان شاه اکبر بهند وارد شدند و جای خود را بزودی در محافل مختلف باز کردند. ملا صاحب دیوان بود و تصانیف بسیار داشت. اولین برخورد وی با ملا قاطعی در مجلس بهادر خان رخ داد. اتفاقاً معہای دقیق ملا نیازی در آن مجلس خوانده شد. ملا تردی بی آنکه به نزاکت معنی پی به برد به دخلی بیمعنی مبادرت ورزید. از آنجا که حدت طبع جوانی بود قاطعی از تجاسر ملا تردی در باب گفته استاد خود بسیار ناراحت شده وی را به کودنیت متهم ساخت. چون ملا در ابراز نظر خود پافشاری نمود و از متہ بخشش گذاری باز نایستاد قاطعی نیز عصبانی شد و به ملا گفت که تو آداب بحث نمیدانی. شنیدن این هان بود و از کوره بدر رفتن ملا هان. قاطعی نیز تمام آداب مجلس را زیر پا گذارد و به ملا تهدید کرد کہ : «ملا جای خود را نگاہ دار کہ باین کار رود های ترا می اندازیم». بهادر خان نیز از موضع قاطعی حمایت کرد و گفت : ملا قاطعی شاگرد خوب ملا نیازست و معاً دون مرتبہ ملا قاطعیست.^۱

ملا قاطعی رشته سخن را باز از سر گرفت و گفت : «چنانکہ حضرت ملا عبدالرحمن جامی فرمودہ اند کہ علم معاً در رنگ سوزنی است کہ درکاه دان افتادہ باشد و بعد از مشقت بسیار کہ بطلبند و بیابند سوزنی یافتہ باشند کہ سهل است. پیر ما حضرت غوث العالم ملا زین الدین محمود القواس الہمدانی اینچنین فرمودہ اند : علم معاً حکم شکار خوک دارد. اسب سقوط گشتہ و تیر ہاشکست و کمان از کار رفتہ و خوک کشتہ بکار نمی آید و این علم کہ باو می نازی ماحصلی ندارد. واقع کہ بسیار خوب فرمودہ اند.» قاطعی هنوز داشت میگفت کہ علم علم تفسیرست و حدیث است دیگر ہمہ هیچ. ملا تردی بر جسته وی را در بغل گرفت و گفت : حق باشماست.^۲

۱- متن ص ۵۸

۲- ایضاً، مزید اطلاع را درباره ملا تردی رک : تعلیقات ص ۲۲۹-۲۲۸

ملا قاسم خبیثه :

از شاگردان رشید ملا قاسم گاهی بود. در علوم متداوله بویژه در
 هیأت تبجر تمام داشت. با اینکه ذاتش مجموعه خوبیها بود از خودش به خبیثه
 تعبیر میکرد. قاطعی اوصافش را چنین توصیف میکند :

راهل قیافه جواهر ذات شریف ایشانرا دلالت بر خوبی و حقیقت و راستی
 و خوشخویی و اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده نوشته اند . . . الحق
 بوی خوش از نسیم خلق ایشان پیدا و انوار خوبی بر چهره ایشان
 هوید است^۱

ملا قاسم در شعر و موسیقی نیز قریحه سرشار داشت. چون قاطعی غزلی با اسم
 شچک سرود و درین باره به لاف و گزاف و تعلی پرداخت ملا قاسم را ازین
 تظاهر و خود نمایی خوش نیامد و وی ضمن قطعه ای بدین مطلع :
 دوشم آمد این ندا از قاسم گاهی که گفت آنکه هم پیر است و هم استاد من در شاعری^۲
 قاطعی را سخت مورد سرزنش قرار داد. قاطعی نیز در جوابش قطعه ای سرود که
 در جای خودش به نقل آن مبادرت میورزیم.^۳

ملا طرزی :

وی از مردم بنی اسرائیل بود و نسبت به ملا علی احمد متخلص به
 نشانی^۴ داشت. در علوم مختلف ماهر بود. قصیده ای که قاطعی در مدح خود،
 از وی نقل کرده است^۵ نه تنها مظهر مقام و منزلت او در بین معاصرانست بلکه
 نبوغ و چیره دستی گوینده را نیز بخوبی میرساند.

۱- متن ص ۱۴۹

۲- ایضاً ، برای قطعه رک : مقدمه ص لظ.

۳- ایضاً ، رک : مقدمه ص (م)

۴- برای اطلاع بر شرح حالش رک : تعلیقات : ص ۲۳۶-۲۳۷ : تذکره میخانه تالیف ملا

عبدالنبی فخرالزمانی باهتنام احمد گچین معانی ، تهران ، ۱۳۳۹ شمسی ، ص ۸۶۳-۸۵۷

۵- متن ص ۶۵-۶۴

قصیدہ در مدح فضیلت مآب واقعی مولانا قاطعی

خدیو چرخ چو در قوس کرد نصب لوا
گرفت روی زمین فوج لشکر سرما
هواست بدان حد و مرتبہ کہ زبان
نمی شود بدن از فسردگی گویا
اگر ز ابر شود قطرہ جدا اکنون
شود میان هوا همچو لؤلؤی لالا
مگوی برف کہ از آسمان ہمی بارد
کز آسمان شدہ نازل ز بہر خلق بلا
ز باد ، شعلہ آتش نمیکنند حرکت
کہ لرزہ دارد همچون برہنہ سرتاپا
سپہر برہنہ اندام گر نہ سرما خورد
بدین صفت تن او نیلگون شدست چرا
ز بسکہ آیند چرخ تیرہ شد ز نفس
سرخ ز نوک زبان تا بگوش نتواند
اگر نہ بگوش تا بگوش نتواند
پناہ خویش ز سرما ندید چون جایی
ولیک از ہمہ طرفہ تر کہ آتش لیز
رسیدہ روز کتون در کمال کوتاہی
محیط فضل و ہنر میر قاطعی کہ بفضل
لطیف طبع و ہنر پرور و افاضل دوست
طبیعتش چمنی پر شقایق مضمون
رسیدہ است بصد سال عمر او لیکن
خدا عنایت و لطفی کہ کردہ در حق او
بر آستانہ او بردہ فاضلان سجدہ
زہی بلطف و کرم بینظیر و بی مانند
سپہر پیر ز پیری در آمدی از پای
زہی بلطف و کرم بینظیر و بی مانند
درین زمانہ اگر زندہ میشود حاتم
اگر ز رشک وقار تو می نگرید کویہ
چنانکہ نور ز خورشید و نگہت از عنبر
ادب ز خری تو زیبا چنانکہ تن از جان
عبارت تو چو آب حیات جان بشد
چنان ز جود و سخای تو زر پریشان شد
ہنر ز ذات شریف تو یافت عز و شرف

گرفت روی زمین فوج لشکر سرما
نمی شود بدن از فسردگی گویا
شود میان هوا همچو لؤلؤی لالا
کز آسمان شدہ نازل ز بہر خلق بلا
کہ لرزہ دارد همچون برہنہ سرتاپا
بدین صفت تن او نیلگون شدست چرا
سزد اگر نکند شکل مردمان پیدا
رسید زانکہ شود بستہ در رہ از سرما
برفت و کرد سمندر درون آتش جا
ز ترس دی شدہ پنهان در آہن و خارا
چو روز عمر عدوی امیر خضر لقا
درین زمانہ بود بینظیر و بی ہمتا
سخن شناس و حقیقت پژوه نکتہ سرا
دلش محیط صفت پر ز در بیش بہا
یعتل و فہم و خرد همچو مردم برنا
درین زمانہ نکردہ ہیچ شخص عطا
کہ هست درگاہ عالیش مراجع شعرا
زہی بحد و سخا بی مثال و بی ہمتا
اگر بدست نکردی ز خاہد تو عصا
بگیرد از دل و طبع تو رسم جود و سخا
چگونہ چشم روان شد ز دودہ خارا
نباشد از دل تو علم و فضل وجود جدا
ہنر بطبع تو نازد چو دوستی بونا
دل تو کردہ معانی مردہ را احیا
کہ ہر دو حرف زر از یکدیگر بماند جدا
خرد ز طبع لطیف گرفت قدر و بہا

اگر ز چشمه لطف تو پرورش یابد
 دران زمان که کند یاد لطف توانمی
 محیط مدح و ثنایت عمیق دریائست
 سخن شناسا خواهم ز روی گستاخی
 مرا ز خوان جهان شد حواله لقمه غم
 بزیر پهلوی من خار بستر سنجاب
 زمانه را هنری نیست غیر جور و ستم
 امید هست که بایم خلاصی از غم دهر
 سخن طویل شد اکنون دعا کند طرزی
 همیشه تا که زند سر ز فیض لاریبی
 دل تو بخزن اسرار باد تا دم صور

تقی الدین محمد حسینی بلیانی اصفهانی :

تقی الدین اصفهانی ازان دسته از معاصران ملا قاطعی است که مشارالیه ازانها در تذکره خود یادى نکرده. وی در سال ۹۷۳ در اصفهان پا بعرضه گیتی نهاد. در هانشهر نشوونما یافت و به فرا گرفتن صرف و نحو و منطق و ریاضی همت گماشت. در سن نه سالگی به قدرت شعر گفتن در خود پی برد ولی با احترام مادرش که ازین کار خوشش نمی آمد ازین شغل اکثراً دست باز میداشت. در شانزده سالگی تمایلی بسوی تصوف و عرفان پیدا کرد و به عزلت و گوشه نشینی گرائید.

تقی الدین وقتاً فوقتاً مسافرتهاى متعددى به عراق عرب و عراق عجم و خراسان انجام داد و عاقبت روی بسوی هند نهاد. وی باتفاق بعضی یارانش در سال ۱۰۱۷ به لاهور رسید. یکسال و نیم آنجا بسر برد و سپس به آگره رفت و پس از توقف یکسال و کمى در آنجا، مسافرتی بگجرات نمود. در سال ۱۰۲۰ میخواست بجهاز برود ولی بعلی نتوانست و بالاخره به آگره برگشت. حین اقامتش در آگره تقی الدین در سال ۱۰۲۳ بنا بر فرمایش یکی از اجله اعیان زمان در تالیف قبلى خود باسم «فردوس خیال» اضافات قابل توجهی بعمل آورده تذکره الشعرائی باسم عرفات العاشقین ترتیب داد. در این تذکره که در سال ۱۰۲۴ اتمام

۱- برای اطلاع بیشتر رک : تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۱۶۳-۱۵۱ :

تاریخ تذکره های فارسی ، جلد دوم ، ص ۳۲۱

یافت^۱ وی درباره قاطعی چنین مینویسد :

«مجموعه حالات هنرمندی ، خطری قدری دران دلپسندی ، قاطع بوادی
صوری و معنوی ، مولانا قاطعی هروی بود باقسام هنر آراسته و از
لوث معایب پیراسته ، با کمال جامعیت و متانت آمده ، در تذهیب و مجلدی
و رنگ آمیزی و غیرهم بغایت استاد گردیده و مجمع الشعرا نوشته بود
مشمول بر احوال متوسطین و متاخرین و بعضی ازان بنظر مخلص رسیده و
وی تا غایت در آگره موجود بود ، و گاهی ویرا میدیدیم از عمرش
یکصد و سه گذشته بود ، اما هنوز بنیه قوی داشت ، و تردد بفراشت
میکرد ، و در ملازمت جهانگیر پادشاه می بود ، خدمت پدر و جد ایشان
کرده^۲»

قاطعی به عنوان شاعر :

مثل سایر جزئیات زندگی وی اطلاعات ما درباره شعر قاطعی نیز تا حد
زیادی منحصر و محدود به نوشته های خود وی میباشد. وی در فنون شعری
وقوف کامل داشته ، طبعش موزون بود و دلپستگی اش به موسیقی بحد افراط
میرسیده است. در گردهم آیی های امرا و اکابر و بزرگان ادب مرتب حضور
می یافت و در بحث و مذاکره درباره موضوعات ادبی با شور و شغف و هیجان
تمام مشارکت میکرد. به شعر دیگران گوش فرا میداد و از ره تفتن خودش نیز
به سرودن شعر همت میگماشت. احياناً اگر طبعش مایل بود غزلی یا قصیده ای
در مدح امرا و وزرا و حتی پادشاه نیز به سلک نظم در می آورد. شاعری برای
وی از یک کار ذوق پیش نبود و برای امرار معاش وی بیشتر به هنر های
اصلی خود تذهیب و مجلد سازی و رنگ آمیزی — تکیه میکرد. نوبتی وی غزلی

۱- تذکره نویسی فارسی ، ص ۱۵۶ : تاریخ تذکره های فارسی ، ص ۱۵ — در حواشی ریاض
العارفین (ص ۱۳۷ پاورقی ۲) سال اتمام کتاب ۱۰۳۴ ذکر شده است که ظاهراً صحت
ندارد.
۲- عرفات العاشقین ، برگ ۵۹۴ بنقل از تاریخ تذکره های فارسی ، جلد دوم ، ص ۱۴۳-۱۴۲.

در بیان فضایل خود نوشته خدمت جهانگیر گذرانید و بہ دریافت «انعام و زر وافر» نایل آمد. غزل اینست :

از خامہ بین کہ معجز عیسی نموده ام	وز پنجہ هنر ید بیضا نموده ام
ہر گہ کہ کردہ ام رقم معنی متین	از لفظ مردہ معجز عیسی نموده ام
ہر گہ توجہی بدل زندہ کردہ ام	ہر حرف شعر را احیا نموده ام
غواص وار رفته بدریای دل فرو	از نظم چون گہر در یکتا نموده ام
از غفلندی سخن دلفریب خویش	از شاخ ہر شکوفہ ثریا نموده ام
دل دادہ ام بزلف و خریدم بلای جان	با زلف مشکبار تو سودا نموده ام
ہر گہ خیال خال تو کردم ہشام ہجر	از دل ہسان لالہ سویدا نموده ام
شاہ جهان و عادل غازی کہ سدہ اش	من قبلہ گاہ این دل شیدا نموده ام
ہر گہ سگت بسوی من آمد ز مردمی	بر چشم در نشان خودش جا نموده ام
چون من غلام و مخلص میرائی تو ام	اخلاص و بندگی بتو شاہا نموده ام
من درسیانہ نیستم ای قاطعی بدان	از صانع کریم تمنا نموده ام

بنا بگفتہ خود قاطعی «چون این غزل بمع شہ ذوق طبع نکتہ منج رسید
ہر بیت را تعریف میفرمودند و این بیت را دو مرتبہ تکرار فرمودند و فرمودند
کہ خوب گفتہ :

دل دادہ ام بزلف و خریدم بلای جان
با زلف مشکبار تو سودا نموده ام

قاطعی سہ قصیدہ در مدح جهانگیر در مجمع الشعرای جهانگیر شاہی آورده
است^۲ کہ بقرار ذیل میباشد :

قصیدہ

دو حضرت شاہ نور الدین جهانگیر

ای طبع تو توأمان معنی	وی خامہ تو زبان معنی
ای رای تو آسان افلاک	وی خاطر تو جهان معنی
کشتست قلم بلذت شاہ	گویا بسخن لسان معنی

یابد همگی ادای غرا	در حسن کلام آن معنی
گر میطلبی تو معنی خاص	در ذهن تو هست جان معنی
گوی تو سخن، زبان چو چوگان	میدان تو بوستان معنی
هر حرف تو چون در بست در گوش	داری تو بهوش کان معنی
از نکست طبع روح بخشت	جان یافته استخوان معنی
از دانش و از علوم حکمت	گشت است دلت مکان معنی
تا لفظ بفکر خود در آورد	تازه شده هم روان معنی
طبع تو بزرگی بصد رنگ	میکرد روان بیان معنی
مرغ دل من بفکر زلفش	جا کرده در آشیان معنی
تا کرده مداد جا بخامه	پر شهد شده دهان معنی
فهمیدن این نکات موزون	ختمست بر آستان معنی
دعوی نرسد بشاعر خام	پر زور بود کمان معنی
امروز بمدح شاه در هند	مائیم بر آستان معنی
در مدح شه بلند همت	قاصر شده هم زبان معنی
از بهر دعا قبول کردند	این شعر مرا شهان معنی
عمر تو زیاد ، تا که باشد	این گردش آستان معنی
شد ابلق نظم قاطعی رام	میدار نگه ، عنان معنی

قصیده دیگر

در مدح حضرت شاه نوالدین محمد جهانگیر عادل غازی

ای ذات تو توأمان دانش	از فطرت تست شان دانش
ای عقل مرو بجای دیگر	مر نه تو بر آستان دانش
شاهنشہ با ادب جهانگیر	از عقل کند بیان دانش
بنوشته باب زر بنامش	منشی ازل نشان دانش
در مدحت ذات و فهم عالیش	لال است مرا زبان دانش
طوطی خیال سوی مویش	رفتست در آشیان دانش
در وقت تکلمش شکفته	چون غنچه تر دهان دانش
آن نیست بدانش سخن آن	در طبع تو هست آن دانش

هرگاه بزم نکته گیرد بندد همه را زبان دانش
در فکر نکات می نکرده اندیشه تو زبان دانش
از تیغ زبان مسخرت شد اقایم سخن، جهان دانش
در مدح نوشتن و صفاتش گشتست قلم لسان دانش
فیض که فیض در دلش ریخت از لوح وز آسان دانش
آمد همه بر نشانه فکر تیر سخن از کبان دانش
خوش طایفه لطیف طبع اند در ملک سخن، شهان دانش
یابند همه بقای جاوید یا رب همه سروان دانش
کروی تو ز عزتست کعبه درگاه تو آستان دانش
فیض تو رسد به بینوایان ای بحر سخا و کان دانش
از فضل مگوی قاطعی هیچ داری تو بخود گان دانش
بحریست علوم بی نهایت پیدا نبود کران دانش
این نظم که هست چون گلستان نامش شده بوستان دانش

ذات تو همیشه باد محفوظ !

قایم بتو باد، جان دانش!

قصیده دیگر

در مدح حضرت جهانگیر عادل غازی

ای آنکه آمدی بخرد شهر یار عقل این رتبه داده است بتو کردگار عقل
هر جا سمند فکر دوانی، بی سخن پس مانده است پیش تو، گویا سوار عقل
عقل است « آفرینش اول بآدمی » بر طبع استوار تو آمد، مدار عقل
هر که بنطق لب بگشایی، شود روان در های تازه، سخت گوشوار عقل
تا رأی عالی تو بنای خرد نهاد بر خون غیرتست ز دیده کنار عقل
فهمت که هست حصن گشای خرد بدهر از تیغ رأی گردد مسخر دیار عقل
تا سوی فهم یکنظر انداختی بلطف هم روز او نکو شده، هم روزگار عقل
تا بر فروختی گل رخسار در چمن رنگش ز روی رفت و خزان شد بهار عقل
شوری فکنده ز کلمات، در جهان تاراج کرده تو بود، هم دیار عقل
شاه یکنانه شاه جهانگیر در جهان بود است دائماً بسخن کامکار عقل
اهل خرد که فیض ربایند بر درت گوید که داده تو بدربار، بار عقل

ای کان رای و بحر خرد وای جهان علم بی فکر و بی خیال تو خاست کار عقل
 داری بهوش آنچه ز امکان برون بود در ذهن عالی تو بود اختیار عقل
 غزل غچک که با شعرا اسب شرط نموده که هر که برابر این بگوید اسب
 بگیرد و اگر نتواند حسب الحکم اسب بدهد^۱

بود غچک چو کمان ابروی که عاشق زار کشیده در بغل و می نوازش بکنار
 غچک مگوی که شاخ گایست هیأت او که گشته ظاهر ازان شاخ نالهای هزار
 نه شاخ گل که بود عاشقی بتطبیق و بیان که میکند بزبان سر عشق را اظهار
 کمانچه اش چو هلال و کدو چو بدر منیر ز تار مهر برو بسته است زهره سه تار
 طیب عشق چو بر نبض او نهاده انگشت ز درد عشق بر آرد هزار ناله زار
 ز غچکش بتو ای قاطعی چه وصف کنم ز نالهای حزینش دلم بود افکار

غزل

بستم گرو بگفتن این شعر چون گهر بر شاعران دهر هر یکی اسب راهوار
 اما بشرط آنکه بانصاف اهل نظم در گوش بگر فکر بسازند گوشوار
 انصاف را میزه سازند و آورند تشبیه خوب و لفظ چو در معنی آبدار
 من هم ز روی صدق شوم خاکسار شان صد آفرین بگویم و تحسین بیشار
 و زانکه دور رفته ز انصاف و از حیا گیرم بحکم شاه یکی اسب کام دار
 حقا که این لالی سیراب بی بها وارد شد است بر من خاکی خاکسار
 ورنه کجاست قاطعی و لاف این گزاف دارد ز کذب گویی خود روی شرمسار

هنگام تألیف و مجمع الشعرای جهانگیر شاهی با اینکه مدتی از این پیشنهاد
 گذشته بود اما هیچیک از شعرا در صدد جواب گفتن قاطعی بر نیامد و شرط را
 نه برد. یکی از معاصران وی باسم مولانا قاسم که از تلامذۀ مولانا قاسم کاهی
 بوده، البته این همه لاف و گزاف و فخریه گفتن قاطعی را نه پسندید و قطعه
 در اینمورد پرداخت که بدینقرار است^۲:

دوشم آمد این ندا از قاسم کاهی گفت آنکه هم پیراست و هم استاد من در شاعری
 پایه شعر است بالا تر ز هفتم آسمان رتبه عالیست اهل شعر را چون بنگری
 گر نبودی وحی منزل شعر هم در طور خود نسبت شاعر چرا کردند با پیغمبری

سالها باید کہ طفلی را ز ابتدای زمان
مادر ایام ہم عمری ز پستانهای طبع
تا شود ناطق بسان سعدی و ملای روم
فرض کردم فی المثل چون این بزرگان سخن
معنی رنگین و لفظ خوش ادا می آوری
معجز عیسی اگر داری و سحر سامری
مهر کلام خویش را باید نباشی معتقد
تابعی! این قطعه را از شخص شاعر طبع پرس . قدر زر زرگر شناسد ، قدر جوهر جوهری

قاطعی در جواب گوید

آورد بابای فطرت چو نیکو بنگری
با کند پیرم نظر یا طبع غرا یاوری
گر رسانم یک سخن در گوش روح انوری
زانکه من بنموده ام در شعر سحر سامری
نظم فخریه ازان گفتند اندر شاعری
گر بگردد پیر گردون زیر چرخ چنبیری
گرغ خاطر رفته باشد ، مولوی ! یاد آوری
شعر من رایج بشهر آمد چو زر جعفری
قدر زر زرگر شناسد ، قدر جوهر جوهری
شدنای یار عزیز من ، اگر یار منی
گر رسد فیض الهی در سخن من هم کم
روح خاقانی شود آتیه در ملک سخن
گر کم تعریف شعر خود نباشد هیچ عیب
هیچکس از حالت شاعر نکفتی شمه
کی بیاید جامعی دیگر بمثل من بدهر
بسته بودم اسب راهواری گرو اندر سخن
گر زندش بر محک ، خالص بود این زر ناب
قاطعی بر نظم دلت را به پیش در شناس

قطعه قاطعی

در وصف صراحی حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی

آن شاه جهانگیر بفرمود ، صراحی
هر گوهر یکدانه او در یتیم است
فیروزه او ، رنگ فزوده بزمرد
مستند و فرح جوی ، حریفان طربناک
در بزم جهانگیر ، که تائیش نباشد
لب بر لب ساغر چو نهد گاه صراحی
آن شاه جهانگیر ، بهنگام پیاله
کردند مرصع همه با لعل بدخشان
هر در گرامیہ خراجست ز عیان
یا قوت درو آمده چون کوکب رخشان
زان باده که خوردند بدلهای همه مستان
چشمه و مهر است ، درو خیر و حیران
یادم دهد از خضر و لب چشمه حیوان
رخساره برافروخته سازد چو گلستان

تاریخ صراحی

صراحی بفرمود و ساغر بعشرت چو بنشست شاه جهانگیر کامل^۱
 جواهر درو درج از هر طرف شد ز لعلی که از معدنش گشت حاصل
 بپای یقین سال تاریخ آتشد صراحی شاه جهانگیر عادل^۲

رباعی در وصف قهوه

قهوه که پسند خاطر شاهانست چون آب خضر، قهوه دان پنهانست
 شد مطبخ او ز دود همچون ظلمات دیگش بمثال چشمه حیوانست^۳

قطعه در وصف بیضه

بیضه فرمود شاه ابوالغازی حکم آن باعث سر افزای
 بیضه ساخته ز دقت طبع قاطعی کرده سحر پردازی^۴

گذشته ازین ، اشعار زیر قاطعی نیز در تذکره حاضر دیده میشود.

در مدح جهانگیر

جهانگیری محمد نام یعنی شاه ابوالغازی علم را هم بنور دین او بوده سر افزای
 ترا صاحبقران چون جد ممتازیست از شاهان ز شاهان جهان اندر نسب بسیار ممتازی
 شوم ممتاز اندر شاعران و مردم فاضل بیایم گر نظر از بندگان شاه ابوالغازی
 قلم را چون دهم جولان بگاه فکر در معنی بمدح او عجب در جست و خیزست ابلق نازی
 سزد گر سر برافرازی برین گردون گردنده بمدح پادشاه دین اگر ای قاطعی نازی^۵

• در گرمی سخن چو فروزنده آتشم بهر حسود بین که چه سوزنده اخکرم^۶
 • هابیونی و اکبری و جهانگیر شاهی ترا شد خطاب ز ظل الهی^۷
 • برده سخن بکرمی هشتم نهم قرین گر التفات شاه بود یار و یاورم^۸

۱- متن ص ۱۵۳

۲- ایضاً

۳- متن ص ۵۰

۴- ایضاً ص ۲۱

۱- فی الاصل : کاول

۲- ایضاً

۳- متن ص ۲

۴- سرورق

نادره معموره فضل و کمال خلوق اعجم اهل حال
 من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح کلمات او
 لوح طلب کرد و قلم بر گرفت سلسله لوح و قلم در گرفت
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو سه شعر است که تحریر یافت^۱

غزل

تا چتر خسرو فلک، از دور شد بلند بهر نثار او، طبق نور شد بلند
 از یمن همت شه اکبر جلال دین این خانه مقرنس معمور شد بلند
 هر که براسب ادهم خود شاه شد سوار گویا که ماه در شب دیجور شد بلند
 تاجلوه کرد حسن خودش دید، در نظر مستی نمود سور و دم مور شد بلند
 بهر نظاره رخ آن ماه چار ده بنشست آن پری و قد حور شد بلند^۲

وله ایضاً

امشب ز پر تو رخ او، نور شد بلند یا نور موسوی، ز سر طور شد بلند
 شاید بگوش خسرو عادل فغان رسد فریاد و داد این دل رنجور شد بلند
 تا جرعه ز بزم محبت باو رسید آوازه انالاحق مشهور شد بلند
 ای قاطعی ز هجر قد سرو ناز او افغان و ناله دلی مهجور شد بلند^۳

اشعار زیر از جمله ابیاتی است که تقی الدین اوحدی^۴ با استشهاد از قاطعی آورده است.

تا چند نشینی بفراغت بفراش از لطف دوی دل درویشان باش
 چون ابر ز دست خویش چیزی می پاش مانند درخت خشک بی بهره میباش^۵

شب ز هجر تو بروز آمد و من زنده هنوز دیده خونریز ز درد تو و شرمنده هنوز

چنانچه از این اندک مایه از آثار طبع قاطعی بر ملاست وی احساسات بی شائبه اش را رویهمرفته با کمال موفقیت و خوبی در قالب ابیاتش ریخته است. اشعارش از تشبیهات بکر و نوادر فکر مایه دار است و وی در بند اوزان و

۱- ایضاً، ص ۵۶ ۲- ایضاً، ص ۶۶ ۳- ایضاً
 ۴- عرفات العاشقین، برگ ۵۹۴ بنقل از تاریخ تذکره های فارسی، جلد دوم، ص ۱۴۴.

قوافی متصنع نبوده است. از همه بالا تر اینکه وی تنها به مداح بزرگان اقتصار نکرده بلکه مایملکات آنها را نیز مورد طبع آزمایی قرار داده و بدین طریق یک بعد دیگری به آثارش بخشیده است.

اینگ کلامه چند در مورد آثار از بین رفته قاطعی. چنانکه در صدر مقال نیز اشاره رفته دو دفتر اول «مجمع الشعراى جهانگیر شاهی» برور ایام تلف شده است. ولی اقلا قسمتهایی ازینها تا اواسط قرن دوازدهم در دست بوده و مورد استفاده تذکره نویسان از جمله میر غلامعلی آزاد بلگرامی^۱ و شاگردش لجهمی نراین شفیق^۲ قرار گرفته است. آزاد بلگرامی رساله دیگری نیز از قاطعی در باب ایلچگیری حکیم هام و سید صدر جهان پھانی^۳ در دسترس داشته^۴ که هم اکنون اثری از آن باقی نیست. علاوه بر این چنانکه از گفته خود قاطعی متبادر میشود وی ظاهراً کتابی باسم قصه حمزه^۵ نیز تألیف نموده بوده است که تطاول ایام آنرا نیز از بین برده است. اصل عبارت قاطعی اینست :

- ۱- نک : خزانه عاصره ، کانیور ، ۱۸۷۱ م ، ص ۲۶۴ ۲- شام غربیان ، ص ۶۶
- ۳- مولد و منشاء سید صدر جهان پھانی ، قصیه ایست پھانی نام ، از توابع لکهنؤ. برای شرح حالش رک : آئین اکبری (بلاخان) ص ۵۲۳-۵۲۲ ؛ سرو آزاد ، ص ۹۳-۹۲
- ۴- سرو آزاد تألیف میر غلامعلی آزاد بلگرامی ، حیدرآباد دکن ، ۱۹۱۳ م ، ص ۹۳
- ۵- داستان حمزه در زمان اکبر و جهانگیر بین اسرا و عوام علاقمند فراوانی داشته است. بفرمان اکبر شاه نسخه ای ازینکتاب را بنحو بسیار شایسته ای با نقاشیهای سر آمد مصوران آنروزگار تهیه نموده بودند. برای اطلاع بیشتر در باب اصل این داستان و نقاشی های آن رک : نقاشی المآثر بیت 'ج' (ذیل جدایی) ؛ تاریخ اکبری ، ص ۴۶-۴۵ ؛ مقاله عبدالرحمن چغتائی تحت عنوان 'داستان امیر حمزه کی تصویریں' در مجله دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب ، دوره ۳ ، شماره ۳-۲ ، ص ۶۹-۳۱ ؛ مقاله سید وقار عظیم بعنوان 'داستان امیر حمزه' در مجله دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب ، دوره ۴ ، شماره ۲ ، ص ۴۰۴-۳۲۵ ؛ مقاله مولوی محمد شفیع تحت عنوان 'قصه امیر حمزه' در مجله دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب ، دوره ۴ ، شماره ۴ ، ص ۱۳۷-۱۲۵ ؛ Niharranjan Ray, *Mughal Court Painting*, Calcutta, 1976, pp. 21-28 ; Karl Khandalavala and Jagdish Mittal, *An Early Akbari Illustrated Manuscript of Tilasm and Zodiac, Lalit Kala* (New Delhi : Lalit Kala Akademi), Number 14, pp. 9-20.

«میر [کنگ] از خوشنویسان وقت بودند . . . در هند بخدمت شاه اکبر آمده مشرف شدند ، و از جمله کتاب کتابخانه بودند. ایشان و میر دوری و حافظ محمد امین شاگرد میر سید احمد ، با چند خوشنویس بی بدل قصه حمزه که مصنف ساخته پرداخته و مجلد کرده ، در آنجا خوشنویسی مینمودند . . .»^۱

وفات قاطعی

قاطعی بسن بیش از یکصد و سه سال در اوایل سال ۱۰۲۴ در آگره در گذشت^۲ و باحتال قوی در هانشهر بخاک سپرده شد.

نوع تصحیح و تعلیق متن ضر

چون از «مجمع الشعرای جهانگیر شاهی» تنها یک (نسخه بودلین اوزلی ۱۸۶) در دست داریم و آنهم از اغلاط املاتی و اغتشاش عبارات و تکرار بيمورد عناوین بکلی مبرا نیست ، حفظ جانب امانت را مواضع مشکوک را کماکان نقل کردیم و بدینوسیله تا حد امکان از تحمیل نظر خود بر ذوق و سلیقه خواننده خودداری نمودیم. جایی هم که بالضرورة تغییر و تصرفی بعمل آمد در هاورق تذکر نادیم و اگر احیاناً حرفی و یا کلمه ای بحکم ضرورت در متن افزودیم آنرا در بین پرانتز گذاشتیم. اختلافات اشعاری را که در تذکره های دیگر دیده میشود همراه با معنی لغات مشکله و محلی و نامانوس در ذیل صفحات آورده ایم. مزید فایده را اعلام و اماکن و کتب مزبور در اصل متن را ، و همچنین در بعضی موارد ، مآخذ و احیاناً اشتباهات خود مولف (و نسخا !) را ، تا آنجا که محدودیت محل و وقت و وسایل اجازه میداد ، ضمن تعلیقات شرح نموده ایم و در انجام این کار حتی الوسع از منابع اصلی و دست اول استفاده کرده ایم.

۱- متن ، ص ۵۴

۲- عرفات العاشقین برگ ۵۹۴ بنقل از تاریخ تذکره های فارسی ، جلد دوم ، ص ۱۴۳

متن

فہرست اسامی شعرا

کہ درین دفتر ثالث تذکرۃ الشعرا ایراد نموده شد در مدح و مذاکرۃ حضرت
خلافت پناہ ظل اللہ نورالدین محمد جہانگیر بادشاہ عادل غازی

۱- مدح حضرت	۲- مرزا عرب خوافی	۳- مولانا فصیحی
۴- ملا قیلدی	۵- ملا ذکی	۶- ملا نظیری
۷- قاضی نوری	۸- ملا مظہری	۹- ملا صیقلی
۱۰- ملا ضمیری	۱۱- سید حسن غزنوی	۱۲- ملا طلوعی
۱۳- حکیم ابوالنصور منطقی	۱۴- شاہ منجان	۱۵- ملا داعی مشہدی
۱۶- محرم بیگ کوکہ	۱۷- ہمد کوکہ	۱۸- خواجہ کلان بیگ
۱۹- میر فیضی ہروی	۲۰- طاهر بلخی	۲۱- ملا صفائی
۲۲- ملا چلبی علامہ	۲۳- شیخ ابونصر فراہی	۲۴- میر جان سیاقی
۲۵- حکیم قطران	۲۶- ملا محمد صوفی ساژند رانی	۲۷- ابوالفرج سجزی
۲۸- میرزا مشربی	۲۹- حکیم محمد المتخاص برضائی	۳۰- رضی الدین نیشابوری
۳۱- محمد بحسن کابلی	۳۲- ملا خضری قزوینی	۳۳- حکیم یو علی
۳۴- میرزا شانی	۳۵- بابا طالب اصفہانی	۳۶- ملا قاسم خبیثہ
۳۷- میرزا شرف	قاضی میرک	۳۹- ملا ظہیر
۴۰- ملا آنشی	۴۱- ملا شاہ واقعہ نویس [ب ع]	۴۲- اشرف خان
۴۳- میر کلنک	۴۴- خواجہ عبداللہ مروارید	۴۵- تردی رودہ
۴۶- حکیم عین الملک	۴۷- ملا صدرا حنا تراش	۴۸- قاضی زادہ کشان
۴۹- قاضی لاغر	۵۰- ملا طرزی	۵۱- ملا خواجہ خورد مکہ
۵۲- شیخ گدائی	۵۳- ملا جانی	۵۴- ملا حضوری
۵۵- ملا حزنی	۵۶- ملا ہیدر سبزواری	۵۷- ملا حیرانی قمی
۵۸- ملا یادگار حالی	۵۹- ملا حالی خراسانی	۶۰- خواجہ زادہ کابلی
۶۱- ملا خلمی	۶۲- میر محمد یوسف خلقی	۶۳- میر دوری ہروی
۶۴- ملا دعائی	۶۵- مولانا حسن علی	۶۶- مولانا وجائی
۶۷- مولانا سایل	۶۸- مولانا شعوری	۶۹- مولانا علمی
۷۰- میر عزیز اللہ	۷۱- میر سید علاہ الدین	۷۲- مولانا عالمی
۷۳- عبدالغفار تاشقندی	۷۴- ملا عابد	۷۵- خواجہ عبداللہ فرغودی

۱- در متن بعد ازین «ذکر خیر ملا خزنی» دیدہ میشود.

- ۷۶- مولانا فخری
۷۹- فہمی کاشی
۸۲- ملا فہمی استرآبادی
۸۵- شاہ صفی
۸۸- ملا صبوحی
۹۱- ملا صبری
۹۴- ملا طفیلی گیلانی
۹۷- معصوم خواجہ
۱۰۰- عیسیٰ
۱۰۳- ملا ہدیعی
۱۰۶- تقی اصفہانی [ب ع ۱]
۱۰۹- شیخ جلال
۱۱۲- ملا فکری نور بخشی
۱۱۵- میر فضل اللہ
۱۱۸- ملا نوری ہروی
۱۲۱- ملا آلی
۱۲۴- ملا جانی
۱۲۷- ملا طبعی لاہوری
۱۳۰- ملا نزہتی
۱۳۳- ملا صبری
۱۳۶- میر قصہ
۱۳۹- ملا سہمی
۱۴۲- ملا جرمی
۱۴۵- ملا فاضل
۱۴۸- ملا رسمی لاهیجی
- ۷۷- عہدی
۸۰- ملا شاہ فنائی
۸۳- فریبی بخاری
۸۶- صنعتی
۸۹- ملا صالحی
۹۲- شاہ طیب
۹۵- طالعی
۹۸- ملا عادل
۱۰۱- ملا عبیدی
۱۰۴- ملا بزیمی
۱۰۷- ملا تذروی
۱۱۰- ملا جانی
۱۱۳- ملا قدسی
۱۱۶- خواجہ حسین مروزی
۱۱۹- ملا واقفی ہروی
۱۲۲- ملا فضلی
۱۲۵- حکیم عارف
۱۲۸- ملا خواجگی کشمیری
۱۳۱- ملا وجہی
۱۳۴- ملا مظفری ہروی
۱۳۷- مولانا نامی فراہی
۱۴۰- طالب ترمذی
۱۴۳- ملا خلدی
۱۴۶- ملا فطرق
۱۴۹- ملا روانی
۱۵۱- مصنف
- ۷۸- غباری
۸۱- ملا فیضی
۸۴- ملا صادق حلوانی
۸۷- ملا صلحی ماژندرانہ
۹۰- صدق
۹۳- طفیلی
۹۶- عارف
۹۹- میر عبدالحی
۱۰۲- ترخان
۱۰۵- ملا ہر توی
۱۰۸- ثانی خان
۱۱۱- میر فہمی ہروی
۱۱۴- شیخ روز بہان
۱۱۷- ملا علی نیازی
۱۲۰- ملا لطفی تبریزی
۱۲۳- ملا ثانی
۱۲۶- ملا وارثی
۱۲۹- ملا نگاہی
۱۳۲- ملا یقینی
۱۳۵- ملا مطہمی شیرازی
۱۳۸- محمد میرک منشی
۱۴۱- ملا والی
۱۴۴- ملا فردی
۱۴۷- ملا نادم
۱۵۰- ملا کلامی

۱- در اصل متن ذکر شیخ روز بہان ، بعد از ذکر میر فضل اللہ آمدہ است۔

۲- در متن بعد ازین « ذکر خیر احمد بیگ کابل » ضبط شدہ است۔

دفتر سیوم

از تذکرة الشعراى جهانگیر شاهی

تقدیم تاخیری که درین مجمع الشعراى جهانگیر شاهی در اساسی واقع شده باشد، بی وجوه نخواهد بود، یا از رهگذر سیادت یا از رهگذر منصب پادشاهی و عزت آن، یا تاخیر الزمان یا تاخیر جامعیت. هر جا تقدیم و تاخیر شده باشد شرف المکان بالمکین است [و] بر اهل عرفان معلوم و هویداست. اگر سهو کاتب یا سهوی که لازمه پیری است، واقع شده باشد، بذیل عفو و مرحمت خواهند پوشید و اصلاح خواهند فرمود.

زبان درازی بسیار، [نسبت شرط ادب] علی الخصوص که [قا] صر بمدح تست زبان [ه ب]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با همه محتاجی و عجز و نیاز ساختم از بسمله مفتاح راز

بعد از حمد خدا و درود بر حضرت سید کائنات و خلاصه موجودات، و آفرین بر اولاد و اصحاب آنحضرت^۱. بر اهل طبع پوشیده نماند که این دفتر سیوم باسم یمین اثر حضرت ظل الهی مزین گردانید و جهة تبرکا و تیمناً از اشعار آن حضرت، که در مدح حضرت اکبر پادشاه فرموده اند، و بمنقب فکر بکر در معنی سفته اند که مطلعش اینست :

تا که باشد بر فلک خورشید انور، پادشاه پادشاهان باد، اکبر پادشاه !
استغفرالله ! استغفرالله ! نسبت شعر بحضرت پادشاه چون توان کرد ! اما چون پادشاهان ظل الله اند، مرتبه چهل اولیا دارند و اولیا مرتکب اینمعنی شده اند :
پیش و پس بارگه کبریا پس شعرا آمده، پیش انبیا^۲

۱- فی الاصل : آنحضرت باد و بر

۲- عالم آرای عباسی (ج ۱، ص ۱۷۸) پیس و پیس بست صف کبریا - پس شعرا آمد و پیش انبیا

بنا بر آن، آن مطلع در مدح پادشاه اکبر که از گفته‌های در شاهوار آنحضرت است، مرقوم گشت، چنانکه غزالی گفته:

رتبه به ازین کجا باشد که کسی سایه خدا باشد

و نام این کتاب **مجمع الشعرای جهانگیر شاهی** بنام نامی سامی حضرت ظل الهی [۲] اعنی حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی مزین گردید:

جهانگیری محمد نام، یعنی شاه ابوالغازی
ترا صاحبقران چون جد ممتازیست، از شاهان
شوم ممتاز اندر شاعران، و مردم فاضل
قلم را چون دهم جولان، بگاه فکر در معنی
سودگر سربر افرازی، برین گردون گردنده
علم را هم بنور دین، او بوده سرفرازی
از شاهان جهان، اندر نسب بسیار ممتازی
بیایم گر، نظر از بندگان شاه ابوالغازی
مدح او عجب در جست و خیزست ابلق تازی
مدح پادشاه دین، اگر ای قاطعی نازی

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم بر گرفت سلسله لوح و قلم در گرفت
از اوصاف حمیده پادشاه عادل غازی زبان قاصرست اما بجهت مدح گویی آن
حضرت، که قاعده مدح گویانست، چند فقره مذکور و مسطور می سازد. در حالت
تکلم مسیحا دم اند و در سخنوری اعجاز موسوی نمایند و بخلق دلنوازی فقرا
میفرمایند چنانکه درین رباعی که زاده طبع آنحضرت است معلوم است.

هر کس که خمیر دل صفا خواهد داد^۱ این قالب خاک را بقا خواهد داد [۶ ب]
هر جا که شکسته بود، دستش گیر - بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد

و در طلعت یوسفی آفتاب از رشک جلال منور آنحضرت در پرده ابر در حجابست
و در خلق و ادب و سلوک و تسبیح گویی و عبادت و عدالت و دلجویی خلق
خدا و در شجاعت و عالم گیری و شمشیر و دلاوری درین اوصاف حمیده پی رو

۱- مخزن الغرائب (بنقل از بزم تیموریه، ص ۱۳۷):

هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد آئینه خویش را جلا خواهد داد
هر چه که شکسته بود دستش گیر بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد

حضرت پیغمبر آخرالزمان اند.

الهی ! تا دور آخرالزمان باشد عمرو دولت حضرت شاه نور الدین محمد

جهانگیر عادل غازی برقرار و بر دوام باد !



ذکر خیر میرزا عرب

ذکر نتیجه الاکابر و الاشراف صاحب خالق و ادب ، خدام میرزا عرب که نسبت ایشان ببزرگان عالی نسب میرسد و والد بزرگوار ایشان میرسلطان علی ، بن میر سلطان احمد ، بن میر سلطان بایزید ، بن میر سلطان قاسم ، بن میر سلطان محمد ، بن میر سلطان اسحق ، بن میر سلطان خلیل ، بن میر سلطان مجد الدین ، بن میر سلطان محمود ، بن میر سلطان مجد ماضی ، بن میر سلطان ابو نصر که از جانب پدران بحضرت امام حسن و امام حسین میرسند و سید حسنی اند.

نظم

آترا که ندانی نسب و نسبت حالش او را نبود هیچ گواهی چو فعلالش [v]
و محمود خاتون بنت سلطان سنجر در خانه میر سلطان^۱ ابو نصر بوده. از جانب والده بسطان سنجر ماضی میرسند. و دراصل مولد ایشان از خواب است ، و خواب ولایتیست که از آنجا اکابر بسیار بیرون آمده اند. و میرزا عرب در ایام صغر سن بهرات آمدند که ، باد و هوای هرات را نیم مرشد نوشته اند. و میرزا ازان باد و هوا فیض یافته اند. و از صحبت شریف فضلا و اکابر و اعزّه آنجا مستفید گردیده اند ، و بولایت رفته باز مکرراً بهرات آمدند. و یکبار از شامۀ ایشان قطرات خون تا بیست روز می آمد که استاد نداشت ، و حکای هرات در علاج ایشان میکوشیدند. آخر الامر ازان مرض مهلک شفا یافتند. و در شفای ایشان رحمتی بوده است که درین زمان در قید حیات اند و از مجلس شریف مردم بهره مند و مستفید اند. ازین مرض قرانی عجب گزرا نیدند؟ و در ان اوقات کسب فضیلت در هر علم نموده اند.

۱- فی لاصل : در خانه میر سلطان سنجر در خانه میر سلطان ابو نصر بوده . . .

۲- قران گذراندن (بالکسر) کنایه از خلاص یافتن از زمان محنت. شقایب گوید :

از گریه ام ای چرخ قرائنها گذرانندی امشب بجزر باش که داری خطری باز
(فرهنگ آنند راج)

نادر [۴] معموۃ فضل و کمال خلوق انجمن اہل حال
من کہ و تقریر کالات او عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم بر گرفت سلسلۂ لوح و قلم در گرفت [۷ ب]

و بعد ازان بولایت ہند آمدند و بخدمت شاہ اکبر مشرف شدند و خدمتہای شایستہ بایستہ نمودند. و چون حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی بر تخت سلطنت جلوس فرمودند میرزا کمر خدمت بر میان جان بستہ در پایہ تخت عالی بخت آنحضرت، ہمہ وقت حاضر بودہ و می باشند و بخدمتہای لایق سرافرازند. و خدمت پنہ [؟ کذا] بایشان مقرر بود و گاہی کہ بلشکرہا و جاہای دیگر، کہ فرستادہ اند، آنجاہم تردد ہای خوب نمودہ اند و می نمایند. و حضرت پادشاہ ہندگان با اخلاص و با اعتقاد یکجہت عنایت بسیار میدارند، علی الخصوص میرزا در جانشپاری و اعتقاد بدلی ندارند. و اگر میرزا قصیدہ و غزل و قطعہ و رباعی و مثنوی می گفتند، در معنی بمنقب نکتہ دانی بوجہ احسن می سقتند، زیرا کہ طبع متین عالی دارند. اما چون شاعری بذات حمیدہ صفات ایشان مرتبہ دونست بنا بران . . . ۱ و مقید شعر گفتن نشدہ اند.

شعر گفتن، گرچہ در سفتن بود لیک فہمیدن، بہ از گفتن بود

الہی! تا از بزرگ زادہای با اخلاص و از بزرگان آثار و نتایج در عالم است عمرو دولت حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی لایزال باد!

ذکر خیر مولانا فصیحی انصاری [۸]

مولانا فصیحی از انصاریانند و ہرات را باعجۃ انصاریان گفتہ اند. و از اطراف و اکناف، از اکابر و افاضل، ہر کس بہرات می آیند اول بطوف حضرت خواجہ عبداللہ انصاری مشرف میگردند. و در تعریف ہوا و فضای گزرگاہ^۲ و مرقد منور مطہر مقدس آنحضرت زبان بیان منکسر است. و مولانا فصیحی صاحب

۱- ناخواناست. ۲- ایضاً: گاڈرگہ

دیوان و مثنویات و غزل و قطعه و رباعی اند و یک کتاب مسمی به "مجمّل فصیحی" در تعریف آبا و اجداد صاحب خلق و ادب میرزا عرب تصنیف فرموده اند و اشعار بسیار دارند.

آئینه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه شعرست که تحریر یافت

وله

خون جگر، ذخیره فردا نهاده ایم	ما عشرت دو کون، بتا راج داده ایم
هم در میان بحر بساحل فتنه ایم	ما ماهیان بحرو چون گریم خشک لب [۹]
دردی کشان میکند را، جام باده ایم	اشراقیان صومعه را، عقد سیحه ایم
عشقم، و بار بر دل بجنون گشاده ایم [۸ ب]	حسنیم، و رخ ز هودج لیلی نموده ایم
در عشق جان دهم که با عشق زاده ایم	وارستگی حلال فصیحی ترا، که ما

وله

ز دوزخ از چه هراسد، فراق دیده او	بهشت را چه کند، با غم آرمیده او
من آفریده عشقم، نه آفریده او	من و سجود بت، از ایزدم مترسانید
کسی نشان ندهد، جز سر بریده او	شهید عشق ترا، راه کعبه مقصود

ع

وله

چه بستر، کو بصد کشور ننگیند	مریض عشق در بستر ننگیند
بخود بالد که، در محشر ننگیند	شهید خنجر عشق تو، چندان

وله

یک لب و صد نوحه دارد، یار خون آشام ما	باز دامن میکشد در خون، دل خود کام ما
چون تهی از باده مقصود بیند، جام ما	ما و آن حسرت، که از خون جگر ساغر دهد
جان غم فرسوده خواهد برد، خود پیغام ما	گو صبا منت منه برما، که گر اینست هجر

وله

نهاده طور خرد نام خانه خمار	می چنانکه ز یمن فروغ طلعت او
کشند سرمه ز لایش اگر اولوالابصار	بسعی باصره در طعمه طعم دریابند
سرشته اندش گویا ز وصل و فرقت یار	بطعم جان بستاند، بنشائه جان بخشد
برات راحت رنجور و صحت بیمار [۹ ا]	می چنانکه نویسد بنام زهر اجل

صدای پایش بخشد نوید عمر ابد عقاب مرگ اگر تر کند، بدان متقار
می که چون ز سر شیشه پنبه برداری زند ز چو قش فواره وار نور انوار
چو عکس جامش افتد بنجاک، پنداری زمین مقابل خورشید گشته آینه وار

وله

کشتکانت روز هجر از رشک ایزد فارغند گر بقدر حسن خواهد بود استغنائی تو

وله

راه در دوست آشکارا مسپار نامحرم پا بود درین ره رفتار
با پای چنان نه، که بماند نقشی یا نقش قدم با قدم خود بردار

وله

وقتست که این طلسم دولاب اساس در گردد و وا رهیم از امید و هراس
تاکی بعبث سلسله هستی را بندند و گشایند چو قفل وسواس

وله

زان خوبتری که کس خیال تو کند یا همچو منی، فکر وصال تو کند
شاید که بافرینش خود نازد ایزد که تماشای جلال تو کند

وله

هر خار کان ز وادی هجران برآمد، بر پای دل خلیده و، از جان برآمده
بهر نثار تیغ جفایت مرا چو شمع هر دم سر دگر ز گریبان برآمده
باز جانم دوزخ آشام از غم خوخوانر تست دیده ام دریای خون از حسرت دیدار تست [و ب]
کعبه را گرد سر بتخانه آرد، در طواف کاروان سالار کفر، از حلقه زنار تست
خون شدی ای جان غم فرسوده، از رشک و هنوز عالمی را حسرت این دیده خونبار تست
سالها، بر حان زار خویشتن، باید گریست دیده را کش هوای نشاء دیدار تست
غیر سرخوش از می وصل، و فصیحی سرگران هان محبت! هان محبت! دشمنها کار تست

وله

چون صبا جلوه آنزلف گره گیر دهد عقل را ذوق جنون مژده زنجیر دهد
هر که در عهد جلال تو ز مادر زاید دایه فطرتش از خون جگر شیر دهد

جان بجزرت ندم چون کنم الحقی ای دوست که فغان چو منی زحمت تاثیر دهد
هان فصیحی کم جان گیر که این بیشه ما همه از زهرگیا طعمه بنخچیر دهد

وله

چون صبا در بر کشد زلف گره گیر ترا عقل بجنون وار بوسد پای زنجیر ترا
هان بنال ای صیدگاه عشق، کز تاثیر شوق باز خون میجوشد، اندر سینه بنخچیر ترا
میطبد جانم هانا کرده استیلاء حسن تهمت آلود شکار دیگری تیر ترا
مرحبا ای قاصد انفاس مسیحایی کجاست ما چو روحم گرد سر میگشت تقریر ترا [؟]
زنده بی او فصیحی خاک هجرانست بسر کو اجل تا در پذیرد عذر تقصیر ترا [۱۰۱]

وله

بنان بتیغ ستم قصد هیچ دل نکنند که اولش ز رخ زندگی خجل نه کنند
هزار جان بستانند در بها و، هنوز تبسمی ز لب لعل خود، بجل نه کنند
طواف کعبه مقصود کی حلال بود بر آن کسان که ره از خون دیده گل نه کنند

وله

در سینه آه ما اثر میسوزد در پنبه غزل ما، غم میسوزد
دردت بدوای هر که بر میخیزد ز چراحتش بتر میسوزد

وله

عمری بغم تو زندگی کردم غمهای ترا همدم جانی کردم تا گرد مرا صبا ز کویت نبرد جان در سر کار نانوائی کردم

وله

چون باد سحر، زلف ترا شانه کشد بر گوش خرد، جنون صد افسانه کشد
از کعبه، هوای سر زلفت، دل را ز نار بگردن سوی بتخانه کشد
الهی! تا فصیح زبانان ماضی و حال و استقبال در مدح گویی حضرت
پادشاه بزبان فصاحت مدح گویند عمرو دولت شاه نور الدین محمد جهانگیر عادل
غازی در تزیید و ترقی باد!

ذکر خیر ملا قیدی شیرازی

مولد شریف ایشان از شیراز ست و شیرازیان [۱۰ ب] همه صاحب علم و خوش طبع و شیرین کلام اند و شعر ایشان تمکین است و در سخنان ایشان فصاحت و بلاغت مندرج است و شعر رنگین غرای جان فزای دلربای بسیار دارند.

آنچه ز نظامش دم تقریر یافت این دوسه شعر است که تحریر یافت

نظم

بهر نگاه تو صد خون کنم اگر دعوی زبانه با همه خصمی گواه من باشد
بتحملی بنازم که قرار صبر با خود دهد آنقدر که آخر، دل روزگار گیرد
تا کی در اضطراب جدایی شب فراق تسکین دل بموده مردن دهد کسی

وله

کدام مرهم لطف، از تو، بر دلست مرا که جان گداز تر از داغهای حسرت نیست مرا

وله

اندکی از طبع شوخش، بر دلم آزار هست و بخشی کز دشمنان باید، مرا از یار هست

وله

از شرمساری گله، آسان شدم خلاص چون خجستم بوقت شکایت زبان گرفت

وله

زند از شکوه ام چین بر جبین لیک، از لبش هر دم با استقبال گفتارم نوید خنده می آید

وله

بخندهای نهانی تمک چه سیریزی بران دلی که ز داغ غمت جراحت نیست

وله

من کجا وصل؟ کجا برق جنوبی خواهم که بجان افتد و تا روز قیامت موزد

۱- آئین اکبری ج ۱، ص ۱۸۰: گردد

۲- آئین اکبری ج ۱، ص ۱۸۰: عقل

دی شاهد وصل پرده انداخته بود ویرانه دل بعشوه آراسته بود [۱۱ ب]
 خفاش نداشت طاعت دیدن مهر ورنه خورشید پرده برداشته بود
 الهی! تا شعرا رشتن سخن را بمعنی مقید میسازند و مذکور و مسطور
 میگردانند عمرو دولت حضرت محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا ذکی

از پاکیزه روزگاران بوده اند و سخن ایشان پاکیزه از غیوبست و ذات
 ایشان پاکیزه، بتقوی و طهارت آراسته، و سخنان آراسته پیرامته دارند. اگرچه
 کم اشعارند اما پاکیزه گوی و خوش عبارت اند.
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه شعر است که تحریر یافت

نظم

سم کشانه محبت، لب از فغان بستند گره ز جبه گشادند و بر زبان بستند
 تمیز نیک و بدی نیست درمیانه خالق نظر بهره جبه گشادند، دل بدان بستند
 ترا بنکته پیراهنی مضایقه نیست ولی بطالع ما، راه کاروان بستند

مستغنیم از هر دو جهان در پی کامی صد سعی ز من بینی محتاج ندانم
 محتاج همینم که مراد دو جهانرا در دامن خویش آرم و دامن نفشام [۱۱ ب]

الهی! تا پاکیزگی در اهل طاعت آینده و حال مضمحل است عمر و دولت
 نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی در تزیاید باد!

- ۱- آئین اکبری ج ۱، ص ۱۸۰؛ هفت اقلیم ج ۱، ص ۲۴۸؛ قامت افزاشته بود
- ۲- آئین اکبری ج ۱، ص ۱۸۰؛ مجلوه انباشته بود
- ۳- هفت اقلیم ج ۱، ص ۲۴۸؛ بعشوه انباشته بود
- ۴- فی الاصل: زکی
- ۵- عرفات العاشقین (حاشیه میخانه ص ۵۸۲): بلا کشان
- ۶- ایضاً: ز نکته

ذکر خیر ملا نظیری

ایشان از نیشابورند و اشعار ایشان مضمون خاص و تشبیهات غیر مکرر دارند و شعر ایشان در سبزووار و مشهد مقدس شهرت تمام دارد اما بہند کم رسیدہ.

آنچه از نظمہش دم تقریر یافت این دو سہ شعر است کہ تحریر یافت

نظم

ز ہنر بخود نگنجم چو بغم می مغنی بدرد لباس برتن ، چو بجوشدم معانی

مجلس چو بر شکست ، کماشا ہمارسید در بزم چون تماند کسی ، جا ہما رسید

عاشق کجا و سخن صبر و جدایی یا رب تو ازین تہمت جانکاہ نگہ دار
با خجلت جرم از رہ عجز و رہ زاری باز آمدہ ام ، خواہ بکش خواہ نگہ دار
زندان وطن بہ کہ گلستان غربی از مصر بکنعان برو در چاہ نگہ دار

خدا کند کہ دو چارم شود کہ ، میدانم چنان نیم کہ اگر بیندم نبخشاید

زمانہ یکنفسم بر مراد خود نگذاشت بہر کہ داد مراد ، از من انتقام کشید [۱] [۲]

الہی ! تا مدح گویان در بلاد عالم در ترقی و تزاید اند عمرو دولت
حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر جهان بخش عادل و غازی در ترقی و تزاید
باد !

ذکر خیر قاضی نوری اصفہانی

قاضی نوری اصفہانی چہرہ منور اطہر خود بر مسند قضای اصفہان
مشغولی مینمودند و بکار مسلمانان بوجہ احسن از روی کتابها فتوی حکم میفرمودہ

۱- دیوان نظیری ص ۱۸۸ : تہمت ناگہ ۲- ایضاً : در عجز

اند و گاهی بشعرهم مرتکب میشدند. این چند بیت که بایشان فایض گشته بود درین تذکره مرقوم ساخت.

نظم

چو ترک چشم تو، در خانه گان آید
تو چون بقصد دل خسته ناوک اندازی
بناخن از تن خود، استخوان برون آرم
در سرا نگشایم چو با تو می نوشم
اسیر عشق کسی دان که در برابر دوست
اگرچه بر سر بازار عشق و رسوائی
شکست در صف چندین هزار جان آید
اگرچه تیر تو بیخواست بر نشان آید
که ناوک تو سیادا، بر استخوان آید
اگر فرشته رحمت، ز آسمان آید
خמוש باشد، و بی دوست در فغان آید
مرا همیشه زبان بر سر زبان آید [ب ۱۲]

الهی ! تا قاضیان بر نمسند قضا در بلاد جهان حکم میفرمایند و عدل
پادشاه حامی و بمد ایشانست عمرو دولت شاه نور الدین محمد جهانگیر پادشاه
عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر ملا مظهری کشمیری

ایشان از ولایت کشمیر اند، و کشمیر جای بهوای جانفزای دلربای
خوش هواست، و بعضی مردم آنجا از رهگذر لطافت هوا و فضای شهر و سبزه و
صحرا و گل و ریحان آنجا، که مشهور عالم است، بتوجه و همت [و] به تربیت میرزا
حیدر که در آن ولایت صاحب تاریخ است، تربیت یافته اند، و هرگز در آنجا از
ساز و نغمه و شعر و علوم نام و نشان نبود بتربیت و تعلیم میرزا حیدر همه
صاحب سخن و هنرمند گردیده اند، و اکثر هنرها را میرزا حیدر بمردم آنجایی تعلیم
داده و رهنمونی کرده اند، و بعضی مردم جلای و مجهول آنجایی سرد و خنک
گوی؟ و بدزبانند، اما از رهگذر میر سید علی همدانی آن شهر شهرت تمام دارد و

۱- جاف : بمعنی سفیه و خودسر و بیبک

۲- فی الاصل : خنک گوی اند و بدزبانند

میر از بزرگان عالم بوده اند و از جملہ اولیای کبارند. و ازین شعر حضرت ملا عبدالرحمن جامی، کہ در تعریف میر سید علی ہمدانی فرمودہ اند، قضیت و حالت ایشان معلوم میشود. و آن رباعی کہ حضرت ملا فرمودہ اند اینست :

سقتم گہری چند چوروشن خردان در ترجمہ حدیث عالی سندان
باشد ز من هیچ بدان معتقدان این تحفہ رسانند بشاہ ہمدان ۱۳

چون سخن دور گشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم

و ملا مظہری از روح متبرک حضرت فیض یافتہ اند و اکثر مردم آنجائی از معتقدان میر اند و فیض از روح میر می یابند. و ملا اشعار بسیار دارند. این ترجیع بند از شعر ایشان درین تذکرہ دفتر سیوم مذکور و مسطور گشت.

نظم

ای بی تو دلی شکستہ مارا جانی ز فراق خستہ مارا
مائیم و تصویری، کہ از تو ہرگز صورت نہ بستہ مارا
زایل نشود اگر بسوزند مہرت کہ بدل نشستہ مارا
اندیشہ خوی نازک یار صد نالہ بدل شکستہ مارا
در کوی بلا بجز غم تو ہرگز یاری نجستہ مارا
تیر مژہ کہ بدل گشادی کز سیہ سنان، نرستہ مارا
با این ہمہ سعی، چون نگشتہ بخت از سعیت خجستہ مارا

بنشینم و باشم از صبوری

(۱۳ ب)

خرسند بدوری ضروری

ای غایت آرزوی عاشق گاہی گذری بسوی عاشق
دستی کہ غمت بکینہ برداشت سخت افشردی گلوئی عاشق
در کوی بتان، مدام آید بر سنگ ستم بسوی عاشق
رہ نیست بر تو خواہشم را از کثرت آرزوی عاشق
ساکن نشود بعہد خوبان جز شخص بلا، بکوی عاشق
از چشمہ عاشقی نیاید جز خون جگر، بجوی عاشق

بی خواہش خاطری ز معشوق بی فایده جست و جوی عاشق
چون نیست امید آنکہ ہرگز افتد نظرت بسوی عاشق

بنشینم و باشم از صبوری

خرسند بدوری ضروری

ای خاک رہ تو از وفا من! بر من نشان ز ناز دامن
گر خون ریزی و گر بسوزی دادہ ام بارادہ ات رہنا من
حاشا کہ بیکدو زخم بیداد دامن کنت ز کف رہا من
یاد تو ز دل، فرامشم باد گر یاد کنم بجز ترا من
نامت بزبان من مگرداد گر داد بر آرم، از جفا من
بیداست کہ صبر چند بتوان زین پیش مکن ستیزہ با من
تاک، ز فسون عشق، تاک تاثیر بدزدم از دعا من
زین پیش تحمل نمائند است باکس منشین بغیر تا من

بنشینم و باشم از صبوری

خرسند بدوری ضروری

ہرگز نتوانم این گمان برد کز دست غم تو، جان توان برد
در دل غم دوستی قوی شد جان از تو نیازم این زمان برد
دل روی تو دید و جان فدا کرد سرمایہ عمر جاودان برد
عشق آمد و عقل خردہ بین را در کوی جنون کشان کشان برد
ہم غارت صبر کرد و ہم دل دزد آمد و رخت، از دکان برد
مر مایہ کہ دادہ بود وصلت ہجر تو ز من یکان یکان برد
گفتم کہ غمت بغیر گویم رشک آمد و نقطہم از زبان برد
از جور تو دل بجان رسید است این بار دلم گر از تو جان برد

بنشینم و باشم از صبوری

خرسند بدوری ضروری

ہر کس بتو دلربا نشیند پیوستہ ز دل جدا نشیند
پندی کہ نہ دوستی فزاید در خاطر ما کجا نشیند
عشق آتش خوست خوش حریفی کاسودہ درین بلا نشیند
تا مہر توان فزود یا را! با کینہ کسی چرا نشیند
چشم بھوای خاکپایت تاک، برہ صبا نشیند
درد تو زہر دلی کہ خیزد ہم بر دل مبتلا نشیند

بنشین نفسی کہ آتش دل یک لحظہ ز شعلہ وا نشیند
ایزد چو نداد بخت آتم کان مہ بمن از وفا نشیند
بنشینم و باشم از صبوری
خرسند بدوری ضروری

[۱۵]

زغیر بلاست، آن نہ گیسوست بحراب دعاست، آن نہ ابروست
ما را دلکی پر از محبت در حلقہ زلف آن جفا جوست
گر جور کند، بجای لطفست ور زہر دہد، بسان داروست
مہر افزاید بکینہ آسمہ بیگانہ دلست و آشنا روست
در کنج فراق، بی تو مارا جانی بلب و سری بزانوست
سر رشتہ اختیار عاشق دایم بکف ارادہ اوست
من ناوک غمزہ خوردہ، و خانی پیکان طلبندم از رگ و پوست
از غرقہ بحر آگہی نیست آنرا کہ، نشست بر لب جوست
زین پس من و خواری نعمل چون نتوانم بود کہ بر رخ دوست
بنشینم و باشم از صبوری
خرسند بدوری ضروری

[۱۵ ب]

ای مایہ دہ ستم فروشان تاراج کن شکیب کوشان
من نتوانم نظر نگہ داشت تو عارض خویش را بیوشان
برخاست قیامت از قیامت این آتش فتنہ را فروشان
خرسندی عافیت بلائیت این چاشنی غمم بنوشان
آخر ز خیال خود، شبی پرس افسانہ خواہش خموشان
بنشینم و باشم از صبوری
خرسند بدوری ضروری

بر زلف تو دل نہاد نتوان در دام بلا فتاد نتوان
با رشتہ دوستی رگ جان پیوست توان، گشاد نتوان
تاکی بوقا فریب، تاکی! نتوان، بتو اعتدال نتوان!
گفتن بمراد خویش حرفی با آن بت خود مراد نتوان
رقم کہ صبور باشم، اما دل بر دوری نہاد نتوان
پیداست کہ در میان آتش نتوان شد و ایستاد نتوان

۱۔ ظاہراً ابیاتی چند ازین بند از قلم افتادہ است۔

میگویم ، اگرچہ منکران را آورد باعتبار نتوان
 موی ز من و محبتش فرق از غایت اتحاد نتوان [۱۶]
 با این همه شوق اگرچہ بی تو قانع بودن بیاد نتوان
 بنشینم و باشم از صبوری
 خرسند بدوری ضروری

از یار خوشست ، ناز کردن دل را گرو نیاز کردن
 گہ از نگہی ، گہی بچری درہای امید ، باز کردن
 جور از چہ کنی ، چو میتوانی صد ہشوہ جان گداز کردن
 رسم ہوسست ، مہوشانرا بر دلہا ترکناز کردن
 عشق تو و عافیت ، چہ سودست محراب بت و نماز کردن
 از تندی خوی نازک او نتوان غم دل دراز کردن
 نازت بکشم ، کہ با چنان روی نتوان ز تو احتراز کردن
 رہ چون نتوان بزم وصلت از شوخی حیلہ ساز کردن

بنشینم و باشم از صبوری
 خرسند بدوری ضروری [۱۶ ب]

ای مہ کہ بچمن تو پری نیست . این جور آدمی گری نیست
 دردیست در درون سینہ ، ورنی این نالہ زار سرسری نیست
 دلہا برد و بخون نشاند گوید ہوسست ، دلبری نیست
 دل بردن و دلبری کردن انصاف بدہ کہ کافری نیست
 داد از ستم کجا برم ؟ آہ ! در کشور حسن داوری نیست
 یکچند فریب ہرزہ خوردم گفتم کہ دلش ز من بری نیست
 چون دانستم کہ از تہ دل ہیچش میلی بہ مظہری نیست

بنشینم و باشم از صبوری
 خرسند بدوری ضروری

الہی ! تا از روح پرفروش میر عالم فیض یابست عمرو دولت حضرت
 نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی در تزیاد باد !

ذکر خیر ملا صیقلی ہمدانی

از ہمدان اند و ہمدان شہریست کہ میر سید علی ہمدانی [۱۷] طاب

ثراہ ازان شہرند. همین شرف آن شہر را بس است. و ملا صیقلی از شاعران خوش طبع ہمدان و در وادی سخندانی و علم ہمہ دان اند، و صاحب دیوان اند و اشعار ایشان ہمہ بمضمون و تشبیہات مزین است، و صیقل طبع ایشان زنگ از دل تیغ میر باید چنانکہ استادی گفتہ :

مرغابیان جوہر دریای تیغ تو ہر یک بروز معرکہ، صیاد صد نہنگ
و شعرهای رنگین و جان فزای دلربای بسیار دارند ؛ اما :
آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ شعرست کہ تحریر یافت

نظم

تا زخم تو، بر جگر ندیدم از خون جگر اثر ندیدم
دل خون شد و میل گریہ دارم دیرست کہ چشم تر ندیدم
با آنکہ خبر نداری از دل یکدم ز دلت بدر ندیدم
تا دل بتو بجزور پیشہ دادم آسایش دل دگر ندیدم
ہر صیقلی از فراق ترسی عاشق چو تو بی جگر ندیدم

الہی تا تیغ پادشاہ جهانگیر در بلاد ہند بر سر اعدا مظفر و منصور است
[۱۷ ب] عمرو دولت حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی در
تزیید باد !

ذکر خیر ملا ضمیری

مولوی از ہمدان بودہ اند و ہمدان شہر^۱ شاہ ہمدان میر سید علی است،
فخرآن شہر همین بست کہ میر سید علی ازان بلد^۲ فاخرہ اند ، و شہر عظیم است
و عبارات عالی دارد و باغات و شہریتش بسیار و بی نہایت است و طرح و طراحی
آن شہر ہم بسیار موزون، و باد و ہوایش لطیف است و مردم آنجا ہمہ خوش
طبع و عالم و در علوم دانا و پرمیزگار و متقی اند. و ملا ضمیری از خوش

۱- فی الاصل : ہمدان شہرست.

گویان و شیرین کلام اند، و در شعر مضامین غریب و تشبیهات عجیب دارند
و سخن ایشان رتبه بلند دارد.

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشاند

آنچه ز نظرش دم تقریر یافت این دو سه شعر است که تحریر یافت

نظم

آمدی و آتشم بر جان زدی رقی و بر آتشم دامن زدی
در تمنای چال او، سراپا دیده ام یکسر سو بر تم بی لذت دیدار نیست [۱۸]
حیرتی دارم که مشتاقان کوی شوق را بعد مردن در ته خاک این همه آرام چیست
ز افشای راز عشق تو شرمندہ بوده ام عرض نیاز چون پندای تو کرده ام
بکفر زلف ترسا زاده دل شد چنان از ره که گر ایمان در آغوش آرمش، ز نار نگشاید
چو انگیزد فلک از بهر پرسش، در ته خاکم برم نام تو و در شرم جاودانش اندازم
بیخت خویش بنازم، که صد هزار پری شب وصال تو، پروانه چراغ منست
نهانی از تو، بدل خواستم کنم گدازم هنوز لب نگه خودم، که خون دل سر کرد
اثر نگر که اجابت، ز رشک میسوزد ازان خدنگ دعای، که در کمان من است
بهر محفل مروای دل، نه کمتر ز پروانه که در بزمی که شمعی نیست، گرد آن نمیگردد
اینکه جمعند بزمست، همه پروانه نیند شمع من سوخته جان هست و تماشا بی نیست
اگر روپوشی از من، با خیال خود چه خواهی کرد که از پیش دو چشمم یکزمان پنهان نمیگردد [ب]
[۱۸]

الهی! تا بر ضایر اهل جهان صدق و وفا مضمر است عمر و دولت
حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی باد!

۱- هفت اقلیم ج ۲، ص ۴۳۱: تماشا

۲- ایضاً، ص ۴۱۹: ملک

۳- این دو بیت در هاشم دیده میشود:

با رب ز دو کون بی نیازم گردان و ز افسر فقر سرافرازم گردان
در راه طلب محرم رازم گردان زان زمانه بسوی تست...

ذکر خیر میر سید حسن غزنوی

از سادات صحیح النسب غزنین اند، و غزنین شهرست که پای تخت سلطان محمود بن سبکتگین است و چهار صد ولی در آنجا آسوده اند که از انجمله یکی شیخ بهلول دانا ست. و سلطان محمود پادشاه از هفت سلطان رحمة اللهی است و بعد از سبکتگین چهار اقلیم را داشته است که هندهم داخل او بود. و در هند یک راجه می بود و تمامی ملک هند کفرستان بود و یک مسلمان بود، گداهی کرد، راجه یک انگشت او را برید و آن مسلمان پیش سلطان بغزنین رفته تظلم نمود. سلطان محمود خواهر زاده خود را که سالار مسعود باشند با لشکری عظیم فرستادند و سلطان مسعود شمشیر اسلام زده خیلی جاها را گرفتند، آخر در جنگ بهراپج تیری رسید و شهید شدند. بعد از آن که لشکر گریخته آمد سلطان محمود خود متوجه شده تا جگنات تاختند و قتل بسیار کردند. و در جگنات بتی بود که راجهای بنگاله و اطراف و اکناف رفته آن بت را پرستش می نمودند و بت عظیم بود که دو برابر آدمی از سنگ تراشیده بوده اند. سلطان محمود فرمودند که این بت را بشکنند. راجهای که آنجا بودند آمدند که دو برابر این طلا می دهیم نشکنید. [۱۹] امرای بچ شدند که سنگی است از شکستن این بت چه خواهد شد، این زر را بگیرید و بلشکر اسلام بخش نمائید. سلطان فرمودند که راست میگوئید که از شکستن بت چه خواهد شد، اما اگر نشکم مرا بت فروش بگویند و چون بشکم بت شکن. انصاف بدهید که مرا بت فروش بگویند یا بت شکن، کدام به است؟ گرز را گرفته بر شکم بت زده اند، و آن گرز برابر بدهنه باشد از فولاد ناب ساخته و پرداخته، و مصنف دیده است و الحال بر قبر سلطان محمود است. چون گرز را بر شکم بت زدند شکست، و جواهر نفیس از شکمش ریخت که خراج عالمی بود. و آنچنان بود که هر کسی که از راجها برای پرستش می آمد، لعل و جواهر می آورده اند، و در دهن بت می انداخته اند. این همه جواهر جمع شده بود. و جواهر را به امرای خود بخش نمودند و خزینه هم ساختند.

آنرا کہ خدای دولتی خواهد داد ناگاہ ز سنگ خارہ بیرون آید

و سلطان محمود پادشاہ رحم کریم بود و شبہا بتیہ لباس در شہر میگشت و بمردم ہمزبانی میکرد و سخن سلطان در میان می آورد کہ بہ بیند کہ مردم چہ میگویند، از سلطنت ما راضی و شاگردانہ آنہایی کہ تعریف مینمودند و آنہایی کہ از افلاس و پریشانی خود می گفتند [۱۹ ب] صبحا بر تخت می نشست و تسلی خاطر ایشان میفرمودند. و در زمان سلطان شعرا بودند مثل عنصری و عسجدی و فرخی و فردوسی. این سہ تن کہ عنصری و عسجدی و فرخی باشند در بیرون شہر بر تختی نشسته بودند و با یکدیگر صحبت میداشتند و تاریخ قدما بیکدیگر میخواندند کہ فردوسی از طوس برخاستہ بغزنین آمد. در بیرون شہر کہ رسید، دید کہ سہ تن نشسته اند، و چیزی میخوانند. از دور کہ پیدا شد اینہا گفتند کہ اجنبی آمد و مجلس مارا مشوش میسازد. فردوسی آمد و سلام کرد. اینہا گفتند کہ ما ہر سہ تن شاعریم اگر تو ہم مناسبتی داری بباہنشین. گفت کہ چہ میخوانید؟ گفتند کہ ما سہ مصراع گفتہ ایم. اگر تو شاعری مصراع رابع را بگو. گفت کہ بخوانید. اینہا خواندند:

چون عارض تو ماہ نباشد روشن،
مانند رخت گل نبود در گلشن،
مژگانت گذر ہمیکند از جوشن،

حالا کہ قافیہ رابع حصر قافیہ است، فردوسی گفت کہ:

مانند سنان کیو در جنگ پشن.

اینہا از خواندن او برجستند و دریافتند. و فردوسی تاریخ از آدم تا آن دم بنیاد کرد و او را پیش سلطان بردند و سلطان "شاہنامہ" فرمودند و التفات بسیار [۲۰] نمودند و بہ انعامات و اکرامات سرافرازش ساختند. آن سہ کس از "شاہنامہ" تا چہار پنج ہزار بیت گفتہ بودند باقی را فردوسی تمام ساخت کہ آن

شاهنامہ در عالم مشہور است. و مثل شاهنامہ هیچ شعری نیست، و ہمہ شعرا خوشہ چین خرمن شاهنامہ فردوسی اند:

سکہ کاندلر سخن، فردوسی طوسی نشانند کافر مگر هیچکس از زمرہٴ فرسی نشانند
اول از بالای کرسی، بر زمین آمد سخن او سخن را باز بالا برد و، بر کرسی نشانند

و مصنف ہم اینمعنی را در مدح پادشاه جهانگیر چنین گفته:

برده سخن بکرسی ہشتم نهم قرین گر التفات شاہ بود یار و یاورم

و بعد از ان ہم شعرای خوش گفتار شیرین کلام از شہر غزنین بیرون آمدہ اند از انجملہ میر سید حسن غزنوی شاعر نامدار ست.

من کہ و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او

و میر سید حسن غزنوی از شعرای نامی اند و صاحب دیوان اند و دیوان ایشان مضمونهای خاص و تشبیهات بی بدل دارد.

آنچه ز نظاش دم تقریر یافت:

این یک قصیدہ ایست کہ درین تذکرہ مذکور و مسطور گشت.

نظم

من ہان طوطی شکر شکم	کہ صدف بود، حقہ دہم
گنبد عقل، طاق دستارم	گشن جان، رواق پیرہم
فانی کرد، گردش فلکم	زہی کرد، جنبش زمزم
تاج سر داشت، جبرئیل مرا	این زمان، خاک پای اہرمم
نستم زندہ، پس اگر ہستم	یوقا و کرم، کہ من نہ ہم
بچمر مہر سوخت، چون عودم	چنبر ماہ تافت، چون رسم
تم کشیدہ، چو برگ نسرینم	خم گرفنہ، چو شاخ ناروم
ہم ز محنت، چو کوه شد جانم	ہم ز کلاش، چو کاه گشت تم
توشہ نہ، کہ آن بود قوغم	گوشت نہ، کہ آن بود وطنم
درد بی منتہاست، درمام	مرگ ہر ساعتست، زیستنم
آشنا کردنت رفتارم	کوه بر کندنت، دم زدنم

۱۔ تذکرۃ الشعراء دولت شاہ سمرقندی (ص ۵۷): 'مردم فرسی'

دم زند در میان ره ، صد جا تا ز خاطر بلب رسد ، سخنم
 بس بود چشم مور و پر پشه چار سو گور و پنج سو کفنم
 گر چه از هیچ کمترم ، بجوی بر دل خود چو صد هزار منم [۲۱]
 پای در گل ، چگونه رقص کنم دست بر دل ، چگونه دست زنم
 فتنه روزگار من ، اینست که درین روزگار پرفتنم
 با هزاران ستور و بی دم وریش در یکی قرن و در یکی ز منم
 عور بی مایه اند ، ازان نخرند این حدیث چو لؤلؤ عدنم
 چون خرندم که کفہ مه و مهر بگسلد از گرانی ثمنم

الہی ! تا تختگاه سلطنت قائم و دایم است عمرو دولت حضرت نور الدین
 محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی قائم و دایم باد !

ذکر خیر ملا طلوعی

ملا طلوعی از کشمیر اند و ہر مطلع ایشان از مشرق اشعار در رنگ آفتاب
 درخشنده طلوع میناید و ہر رباعی ایشان چہار عنصر سخن را روح می بخشد. و
 ملا صاحب دیواند و اشعار غرای متین دارند و صاحب مضمون اند و ہر وقت
 در بحر شعر فرو رفته در شاہوار لایق گوش سخنوران سخن سنج سخن پسند
 بیرون می آورند.

نادرہ معمورہ فضل و کمال خالق اعجم اہل حال
 من کہ و تقریر کلمات او عاجزم از شرح کلمات او [۲۱ ب]
 لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسلہ لوح و قلم در گرفت
 آچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ شعرست کہ تقریر یافت

و ملا اشعار بسیار دارند ، این چند بیت ایشان درین تذکرہ مرقوم گشت.

نظم

ہر قطرہ ز خوابہ داغ جگر ما برقیست کہ آتش زدہ ، در خشک و تر ما
 پرواز ندانیم و پردن نشناسیم در یبضہ مگر سوختہ شد ، بال و پر ما

ولہ

صد قافلہ گم شدہ را ، راہ نما شد در بادبہ عشق ، صدای چرس ما

تا شعله بود از شکر آلوده نگردد پروانه مزاج است طلوعی مکس ما

وله

بی ابر و باد، لاله بروید بیاب ما بی روغن و فتیله، بسوزد چراغ ما
ای باد فارغیم ز دامن فشانندت کز نفخ صور، کشته نگردد چراغ ما

وله

برغم طالع دوران بکام دشمنست امشب زمانه هر چه از بیداد دارد برمنست امشب
گر از دود چراغم بوی دل آید، عجب نبود که ازخونابه دل، در چراغم روغنست امشب

وله

تنها نه سینه ام ز تپ دل، تمام سوخت از آه گرم، خانه ز در تا بیام سوخت
هر مرغ خوش نوا که، سر از آشیان کشید یا در قفس هلاک شد و یا بدام سوخت [۲۲]
حرف نهفته ایم بلب کز نهفتش دل تا بدیده خون شد، و لب تا بکام سوخت

وله

ز چاک پیرهن یوسف، اینقدر دایم که عشق پرده دری کرده، و از زلیخا نیست

وله

ز یوسفان همه برگشت رسته ایام فغان که گم شده ما، هنوز ناپیداست

وله

گر بمحشر میبریم این دامن آلوده را مغفرت خون گرید، از آرایش دامن من

وله

بدرد عشق تو مستغنیم، ز شادی و غم نه صبح عید شناسم، نه شام مانم را

وله

خرم کسی که فتنه بگهای باغ نیست گلدسته اش بجز، جگر داغ داغ نیست
ای بلبل از حکایت رنگین نوبهار خاموش شو که غمزدگانرا، دماغ نیست
آن کلبه جنت است طلوعی که، هیچ شب منت پذیر پرتو شمع و چراغ نیست

وله

۱- همیشه بهار (بنقل از تذکره شعراء کشمیر، ج ۲، ص ۷۶۹) : پرده دری کرده از ...

چنانکہ حسن ز بوی وفا گریزانست ز شومی نفسم مدعا گریزانست
ملک ز پای دامن ما ، قسم ، میخورد کنون ز ننگ ، سگ از بوی ما گریزانست
گشاده ایم دکان شفا ز سادہ دلی در آن دیار کہ ، درد از دوا گریزانست
خوشم کہ همچو طلوعی مرا بکعبہ دل زبان ز خواہش ، و دست از دعا گریزانست

وله

از فغان من مرغ ، از خاطرت خشنود نیست نوحہ عشاق جانان ! نعمتہ داؤد نیست [۲۲ ب]
اندرین محفل ایازی هست ہرجا جلوہ گر ای دریغا بر بساط عشق یک محمود نیست
ای محبت ! در دل افسردگان آتش مزین قابل داغ تو جز دلہای درد آلود نیست
بلبلان گلشن قدسیم طوی جای ماست درخور پرواز ما این گلخن پر دود نیست
گر جبینت سودہ گردد تا قفا اندر سجود نیست مقبول از برای حضرت معبود نیست
ای طلوعی در دکان چرخ و در بازار دہر کوہر نایاب تر از طالع مسعود نیست

رباعی

فصل گل و گل گذشت و ما بیخبریم آب از سر پل گذشت و ما بیخبریم
ایام جوانی کہ بہاری خوش بود چون موسم گل گذشت و ما بیخبریم

رباعی

از عمر چہ نوبہار و چہ دی بگذشت دور خوش و ناخوشی ہیا پی بگذشت
با آنکہ دمی ز رہ نبودم غافل آ کہ نشدم کہ کاروان کی بگذشت

ذوقالیتین

در عرصہ عشق ، دمبدم می تازم کہ عشق بہ بت ، کہ بہرم می بازم
بر سنگ حرم گہ صنم میشکم از سنگ حرم گہ صنم می سازم

رباعی

ای عقل تو با جنون ہم آغوشی کن وی ہوش تو جان فدای بیہوشی کن
ای نقد بیان ہر آنچہ گنجینہ تست ای نطق برو نثار خاموشی کن [۲۳ ا]

•

بر گو - خنی ز زلفش ای باد صبا غاز نہ آیم! چیست اندیشہ ما

در مجلس ما شیشہ چرخ ار شکند هرگز نرسد بگوش بیگانه صدا

در عالم من نیستی و هستی نیست آنجا که منم، بلندی و پستی نیست
در کیسه ما بجوی نقد دوجہان سرمایہ ما بجز تہی دستی نیست

ای خواجہ توکی شوی بمن ہم دل و دست بیگانه نوازم من و تو خویش پرست
فرقت میان جان من و تو من مستم و ہشیار، تو ہشیاری و مست
الہی ! تا خورشید جہانتاب از افق خاور طلوع میناید تا دور دامن آخر
الزمان عمرو دولت شاہ نور الدین محمد جہانگیر عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر ابوالمنصور منطقی

مولوی جمیع علوم را نیک ورزیدہ بودند و علم منطق را بہال رسانیدہ
بودند و بعلم منطق شہرت دارند و صاحب دیوان اند و شعر غرای بلند رتبہ
دارند.

آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دو سہ بیت است کہ تحریر یافت
و آنچہ منطوق ایشان بودہ این چند بیت تحریر یافت. [۲۳ ب]

شد آن مودت و آن دوستی و آن ایام کہ بر مراد دل خویشتم نہادم گام!
خرد اسیر ہوا گشتہ و دل آن دو چشم زمانہ پیش من آوردہ آنچہ بودم کام!
بسا شب کہ بروی نگار کردم روز مفید روز کہ کردم، بزلف خوبان شام
دو دست عادت کردہ، فروکشیدن زلف دو لب ببوسہ خوبان سوار گشتہ و رام!

الہی ! تا بر زبانها مدح مدققان ناطق است عمرو دولت حضرت شاہ
نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ عادل غازی برقرار و برمدار باد !

۱- مجمع الفحاج ۳، ص ۱۱۸۰ : کہ بر مراد دل خویش می نہادم گام

۲- ایضاً، ص ۱۱۸۱ :

خرد اسیر ہوا گشتہ و دل آن دو چشم روان مطیع لب و جان بچنگ زلف رہین
۳- ایضاً، ص ۱۱۸۰ : سوار گشتہ مدام

ذکر خیر شاہ سنجان

شاہ از بزرگان و اولیای خدا بودند و کرامات و مقامات و خارق عادت
از ایشان بسیار منقولست و صاحب دیوانند و اکثر رباعی گفته اند.
بشنو سخنی از شاہ سنجان از کس مریخ و کس مرجان
و این چند شعر تبرکا و تیمناً درین تذکرۃ الشعراء مرقوم و مسطور گشت.
با قوت فیل مور می باید بود با ملک دو کون، عور می باید بود
وین نادره ترکه عیب هر بی هنری می باید دید و کور می باید بود [۲۴]

اوضاع زمانہ را دلیلی بفرست نمردی را پشہ، چو فیلی بفرست
فرعونیکان قوی زبردست شدند موسی و عصا و رود نیلی بفرست

الہی! تا از چهل تن و هفت تن و سہ تن و قطب این بارگاہ باین اوتاد
قایم است و قطب این بارگاہ را ستون است عمرو دولت حضرت نورالدین محمد
جهانگیر پادشاہ عادل غازی قایم و دایم داراد! ۷

ذکر خیر ملا داعی مشہدی

مولد شریف ایشان از مشہد مقدس مظهر متور حضرت امام رضا علیہ
التحیۃ والسلام است و بسیار بزرگ بودند و از طوف آن روضہ فیض یافتہ بودند
و دایم دران روضہ دم آگاہی داشتند. مشغولی بطاعت و عبادت می نمودند و
معین ایشان بکیفیت و پرحالتست و مردم مشہد ایشانرا مستجاب الدعوات
میدانستند. و صاحب دیوان اند و اشعار غرا بمضمون و بکیفیت بسیار دارند.
آچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ بیت است کہ تحریر یافت [۲۴ ب]

نظم

بمن چشم شوخت منازع شدہ است چه کردم چه دیدی چه واقع شدہ است

الہی ! تا دعای اولیای خدا و مسلمانان مستجابست عمر و دولت حضرت
نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و برمدار باد !

ذکر خیر محرم بیگ کوکہ

محرم بیگ کوکہ از کوکہای ملک الکلام میرزا کامران ہودہ اند. و
کوکہای میرزا ہمہ خوش طبع و خوش گوی و صاحب دیوان ہودہ اند. و
محرم بیگ کوکہ، و اناغ کوکہ، و مراد کوکہ، و ہمدم کوکہ، و فرزندان اینہا
ہمہ خوش طبع و موزون و صاحب سخن بودند :

چون سخن دورگشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم
و محرم بیگ کوکہ کہ صاحب دیوان و صاحب مضمون و صاحب طرز بودند
قصاید و غزل و قطعہ و رباعی بسیار دارند.
آپہ ز نظمش دم تقریر یافت این دو غزل بود کہ تحریر یافت

نظم

در باغ عشق ماست گل آتشین ہمہ	گل ز می رخت کہ بر افروخت این ہمہ
گشت از خیال خال تو مردم نشین ہمہ	ہر منظر نظر، کہ ز ہجران خراب شد
این بہ کہ جا کنند بزیر زمین ہمہ	آنانکہ رہ بہ کنج وصال نبرده اند
این عمر پنج روزہ نیرزد باین ہمہ	تا کی جفای یار و غم ہجر و طعن غیر
دارند چون جواب تو در آستین ہمہ	محرم میرس معجز موسی ز مہوشان
رفتند اہل دل ز جہان اینچنین ہمہ	تنہا نہ من ز کوی تو رقت، بدرد دل
مست شراب شوق شوند اہل دین ہمہ	چون مست ناز، جانب مسجد گذر کند
چون غافلند مردم کوتاہ بین ہمہ	گر سرو گفت قد ترا باغبان، چہ عیب ؟

ولہ

بر آید قصہ لیل و مجنون حسب حال من	کشاب دفن عشق و جنون گر بہر فال من
کہ از سنگ جفای ناکسان، بشکست بال من	من از طعن رقیبان بادل روحانی آن مرغم
کہ من گریم بحال او و او گرید بحال من	شب غم گوشہ میخوام و چون شمع ہمدردی
زہی اندیشہ باطل زہی فکر بحال من	گہی فکر وفا، گاہی کنم اندیشہ وصلت
بہ بی مثلی مثل شد نازکیہای خیال من	مرا بین کہ می بندم خیال آن میان یاریک

ولہ

دور بودم ز دُرت ، دور تر انداخت مرا
 ہجر آوارہ صحرای عدم ، ساخت مرا [۲۵ ب]
 ضعف بیماری ہجر تو ، چنان ساخت کہ ، غم
 دید در کشور ہجران تو ، شناخت مرا
 بر سر آتش اندوہ بود وادی ہجر
 آتش وادی ہجران تو ، بگذاخت مرا
 همچو محرم سر سودای تو دارم ، ہمہ عمر
 گر چہ سودای تو ، رسوای جہان ساخت مرا

الہی ! تا صاحب سخنان مدح پادشاہ مذکور و مسطور ساختہ اند و
 میسازند عمر و دولت حضرت شاہ نور الدین محمد جہانگیر پادشاہ عادل غازی
 برقرار باد !

ذکر خیر ہمدم کوکہ

ہمدم کوکہ از کوکہ های ملک الکلام میرزا کامران بودہ اند و در شعر
 و در حیثیات بر اقراں فایق بودند و صاحب دیوانند و دیوان ایشان مضمونهای
 خاص و تشبیہات غیر مکرر دارد و شعر ایشان غرا و بر تہ است. و از ہمہ
 کوکہا مخصوص و مقرب و معتبر بودہ اند. ع

من کہ [و] تقریر کالات او عاجزم از شرح کالات او
 لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسلہ لوح و قلم در گرفت
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو غزل بود کہ تحریر یافت

نظم

قبلہ من طاق دو ابروی تست از ہمہ روروی دلم سوی تست
 من کہ و اندیشہ خلد برین جنت اگر هست سر کوی تست
 کل شدہ پیش رخ تو منفعل سرو خجل از قد دلجوی تست
 کاہ چقا گاہ وفا میکنی این ہمہ از نازی خوی تست
 رفت ز کوی تو و ہر جا کہ هست ہمدمی خستہ دعا گوی تست

الہی ! تا کوکہای حضرت پادشاہ و دولتمخواہان ایشان تا عالم برقرار و
 بر دوام است دایم و قائم اند عمرو دولت حضرت شاہ نور الدین محمد جہانگیر

پادشاہ عادل غازی برقرار و بر مدار باد !

ذکر خیر خواجہ کلان بیگ المتخلص بہ سپاہی

خواجہ کلان بیگ المتخلص سپاہی از امرای نامی و مخصوص حضرت فردوس مکانی بابر پادشاہ بودہ اند ، و با عبید خان صفہا آراستہ جنگہای نمایان کردہ اند ، اما فردوس مکانی با دوسہ ہزار کس بودند و عبیداللہ خان پنجہا و شصت ہزار کس از الاجوبان وغیرہ بودند و آنجا کس بسیار [۲۶ ب] از ہر دو طرف کشتہ شدند حتی کہ از خواجہای بزرگوار ہم یکدوی شہید گردیدند ، و خواجہ کلان بیگ ہمراہ پادشاہ در ہمہ جنگہا بودہ اند. آخر الامر چون حضرت پادشاہ دیدند کہ مسلمانان بسیار تلف میشوند ماوراء النہر را ماندہ بیدخشان تشریف آوردند و حضرت جنت آشیانی ہایون پادشاہ را در بدخشان ماندند و خود بکابل آمدند و خواجہ کلان بیگ را قندہار دادند ، و خواجہ چنگاہ در قندہار حاکم باستیلا بودند. و از مردم ہرات و خوش طبعان و ملایان و شاعران بسیار بخدمت آمدند و نوازشہای عالی ہمتانہ بمردم مینمودند. و در زمان ایشان قندہار ہرات ثانی شدہ بود و مردم خوب در آنجا متوطن گردیدہ بودند ، و بعد ازان کہ شکست سام میرزا شد ، شاہ طہاسب با سہ برادر بقندہار آمدند و خواجہ کلان بیگ میخواستند کہ قندہار مضبوط سازند. مردم قندہار گفتند کہ این سام میرزا نیست ، شاہ طہاسب است و شرط کردہ اند کہ قتل کنند. بعضی یاران گفتند کہ بودن شما مناسب نیست. خواجہ کلان بیگ گفتند کہ شرم قلعہ قندہار گذاشتید ! آخر خواجہ محمد ملک طہاسبی گفت کہ من [۲۷ ا] جواب میرزا میدہم. خواجہ قبول نکردند. آخر مردم سپاہیان خواجہ را جدا کردند و سپاہیان ایشان بجانب بکر رفتند و خواجہ محمد ملک بخواجہ گفت کہ شما بروید و طریق نشوید کہ صلاح دولت درین دیدہ ایم کہ پیش میرزا بروید. خواجہ محمد ملک خط مہر کردہ داد کہ صلاح دولت درین دیدیم و خواجہ

قندهار گذاشته رفتند. خواجہ محمد ملک کلیدها را از طلا ساخته بخدست شاه طہاسب باب ہیلص رفت و شاه را ملازمت نمود و خواجہ مرد مرد [کذا] خوش محاورہ شیرین کلام فصیح زبان و فصیح بیان بودند. شاه را وضع ایشان خوش آمد و خواجہ را پدر گفتند و بنواجہ فرمودند کہ از من ولایتی بطلب کہ بتوبہم. خواجہ گفتند کہ از شاہ خون مردم قندهار درخواست مینایم. شاه فرمودند کہ بخشیدیم و خون بہای مردم قبول کردہ شاہ را بقندهار آوردند و خواجہ متوجہ بکر شدند و میرزا شاہ حسین چند فرسنگ پیشواز خواجہ آمدند و تحفہ بی نہایت و اسباب بی شمار پیشکش نمودند. و خواجہ گفتند کہ در معنی گریختہ ایم و ترکش سپاہیگری [۲۷ ب] بر زمین نہادم و تخلص را درگذار شاہ کردیم. و تخلص را میرزا شاہ حسین دادند و خود خواجہ پیش میرزا رفتند.

سخن بسیار دانی اندکی گوی یکی را صد مگو صد را یکی گوی

و خواجہ از خوش طبعان روزگار بودند و در الس چغتایی مثل ایشان کسی فضیلت نداشت و ایشانرا میر عایشیر سلسلہٴ بابر پادشاہ می نامیدند. آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو غزل بود کہ تحریر یافت

نظم

چشم بیدارم چو لایق نیست ، آن دیدار را
راضیم از بخت ، اگر در خواب بیم یار را
جانب کویش گذر ، بکرہ خدا را ای صبا !
شمہ از حال دل آگہ کنی دلدار را !
شہرت حسن تو از شیرین وللی چون گذشت ؟
من ہم از فرہاد و مجنون بگذرانم کار را
با خیال چشم مخمور تو بیارم مدام ؟
از لب لعلت علاجی کن من بیمار را
ای سپاہی از ازل کار فلک آمد کجی ؟
راست چون سازد کسی این چرخ کج رفتار را

ولہ

- ۱- در تحفۃ العجیب فخری این مصراع چنین آمدہ است : شمہ از حال دل آگہ کن آن دلدار را
- ۲- تحفۃ العجیب : کار تو در حسن ، از شیرین و لیلی دو گذشت
- ۳- تحفۃ العجیب : با خیال چشم بیمار تو ، مخمورم مدام
- ۴- تحفۃ العجیب : کژی

رسد بر آسان فریاد یا رب! یا ربم! شبها
اگر تبخالہ آید بر لب شیرین عجب نبود
ز ہجر روی او بآباد زلف و عارشش ہر شب
چہ آموزی سپاہی را طریق مذہب و ملت
ملائیک را نیاید خواب از فریاد و یاریہا
کہ خوابانرا از شیرینی بود، تبخالہ بر لبہا ز ۲۸
سبق والیل و الشمس است طفلانرا بکتبہا
نباشد عاشق دیوانہ را پروای مذہبہا
الہی! تا از امرا و شعرا و مدح گویان نام و آوازست عمرو دولت
حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر میر فیضی ہروی

میر فیضی از اکابر ہرات بودند و سید صحیح النسب و صاحب دیوانند
و اشعار رنگین دلفریب بسیار دارند و مضمون خاص و تشبیہات غیر مکرر دارند،
و پاکیزہ اوقات پرهیزگر و از جملہ عباد و شب زندہ دار صائم الدھر و قائم اللیل
بودہ اند، و از عالم بالا بایشان شعرہای رنگین قایض میگشت. از جملہ اشعار
ایشان یک غزل بدست آمدہ بود درین تذکرہ مرقوم گردانیدہ.
بدور ماہ رخت، آفتاب، یعنی چہ؟
عرق بروی تو ہر کس کہ دید، میگوید:
بزیں حلقہ زلف تو، رخ نمایانست
خیال نرگس مست، ز ہوش میبردم
خیال گلرخی ارنیست در سرت فیضی
دل پر آتش و چشم پر آب، یعنی چہ؟
الہی! تا از سادات روی زمین مزین است عمرو دولت حضرت شاہ
نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر طاہر بلخی

طاہر بلخی از استادان صاحب قبضہ اند و علم قبضہ و کانداری ہیچ کس
از کانداران و تبر اندازان برابر ایشان ندانستہ. و خوانین از بکیہ اکثری
قبضہ از دست ایشان داشتہ اند. و علم قبضہ را برابر طایفہ از بک ہیچ طایفہ

نمیدانند. و چون استاد کامل مکمل شهرت تمام در بلخ پیدا کردند و تعریف صاحب قبضه‌های هرات را شنیدند برخاسته بجانب هرات متوجه شدند. و چون به پل سالار رسیدند پهلوانان و تیر اندازان صاحب قبضه پیشوا^۱ رفته استاد را بشهر آوردند. تا چهل روز یک صاحب قبضه صحبت می‌آراست و شعرا و اهل ساز و پهلوانان [۲۹] بجزأت در آن مجلس حاضر می‌بودند. استاد میفرمودند که دریغ این عمر که در بلخ گذشته و هرات اینچنین جای و مردم اینچنین مهربان و خوش طبع و در فصاحت [و] بلاغت هر کدام میر علیشیر وقت خودند. و درین مجلسها تیر اندازیها مینمودند که استاد از جا در می‌آمد و تحسینها میفرمود. و این در زمان ابوالبقا سلطان حسین میرزا بود. و پهلوانان صاحب قبضه عجب بودند. از جمله یک پهلوان صاحب قبضه که از خیابان هریو کبان پرزور که زور او بتعریف راست نمی‌آید که تیر در حصه کبان نهاده پر میکشید تا سرمشت، و او را بسته و از موم مهر نموده راست تا در کپان^۲ که در بازار ملک است آورده، که اصلاً مهرش نخینیده و اونجا باز نموده، و استادان صاحب قبضه پشت دست مسلمی بر زمین نهاده اند و کبان او را محلقه ساخته غلاف نموده با تیرش آویخته اند، و در یاد^۳ مصنف، که پسر استاد علی شاه ہوستین دوز که در کپان آماج^۴ خانه ساخته بود و در هر شبی جاعتی حاضر میشدند و صحبت می‌آراستند و تکلفات مینمود. شبی بدوازده هزار قلاب^۵ رسانیده [۲۹ ب] بود ورزش را. آخر الامر که درین فن نامی شد، مجلسی آراست و فقیر هم در آن مجلس حاضر بود و کبان را پایان آورده و غلاف نو ساخت. پهلوانان بوسه بر قبضه او دادند و از روی انصاف بمسلمی آویختند. و استاد صاحب قبضه دیگر که از

۱- پیشوا: پیشواز بمعنی استقبال

۲- کپان، ترازوی یک پله، جانب دیگر سنگ از شاهین بیاویزند. کبان معرب آنست

۳- عبارت روشن نیست

۴- توده خاکی که برای مشق تیر اندازی سازند و در هندوستان به خاک توده مشهور است (مرات الاصطلاح)

۵- قلاب: در اصطلاح تیر اندازان نوعی از کشیدن کبان

دروازه عراق که نشیب باد شمال تیر پرتاو انداخته است که قریب یک پاوا^۱ فرسنگ باشد، و آنجا که تیر فرود آمده است چوتره^۲ عظیم از سنگ ساخته اند و میل از سنگ سفید نصب فرموده اند، و برو تاریخ کننده اند، و نام استاد درو مرقوم است. غرض آنکه اینچنین استادان بوده اند. و هر صاحب قبضه که ناسی میشود آنجا رفته صحبت عالی دران چوتره باهل قبضه میدارد، و فاتحه بروح استادان این فن میخوانند. و خدمت استاد طاهر قصیده و غزل بسیار دارند اما این قصیده که در تعریف تیر و کبان فرموده اند در دفتر سیوم تذکرة الشعرای جهانگیر شاهی مرقوم گشت و آن قصیده بی بدل ایشست.

قصیده تیر و کبان و تیر اندازی

ای بر سر نشانه، نشان کرده شانه را
یک شانه را به تیر که زد بر سر نشان
روز مصاف تا نکند چرخ بر تو زور
خمهای سینه باز کش و، خم را نگاه دار
دست کبان بران، چو بکندن رسید شست
بر دوش شست گوش میفکن گه کشید
دست کبان ز قبضه برون نه، ز بدرقه
وقت گرفت قبضه، مربع بگیر مشت
خواهی که تیرت از دل سپندان گذر کند
کند و گذار و نعره و ضرب و لگد بهم
چین بر جبین میفکن و ابرو ترش مکن
بها هلال یکشبه را، در کنار شست
روز مصاف تا نکند چرخ بر تو زور

یا شانه را به تیر زده، یا نشانه را [۳۰]
آنکس که زد بکند کبان هر دو شانه را
بر پای دار ورزش شاه زمانه را
قوس بلند گوشه کوتاه خانه را
اندک میان بتاب و، بزن هر دو شانه را
تا در گشاد پر نکند، زه فلانه را
تا کی ز پنبه دور کنی، پنبه دانه را
از رو بزیار کش، نه فرو مال شانه را
بر ابرش جهنده بزن، تازیانه را
هر چار متفق کن و، بیجهان بنانه را
لب را بگز بقهر و، نگهدار خانه را
وانگه میان شانه بزن، هر دو شانه را
بر پای دار ورزش شاه زمانه را

۱- یک پاو: یک چهارم

۲- چوتره: لغت هندی است بمعنی مربعی که بر در باغها و درهای خانها سازند (آنندراج)

چون گربہ در گمان شو، چون شیر خوش بر آئ وائگہ ز رستان بستان، آشیانہ را [۳ ب]
و عجب نمود کہ شعرای مدقق برین قصیدہ گذشتہ اند و پرسیدہ اند کہ
آشیانہ بر انسان چہ نوع مناسبت دارد و من کہ مصنفم اینچنین دخل فعلی
نمودم کہ :

چون گربہ در گمان شو، چون شیر خوش بر آئ و ز رستم دلیر ستان ملک و خانہ را
تیر و کبان نیک نگہدار در مصاف تا در زمان کار نیاری بہانہ را
بہرام وار قبضہ نگہدار طاہری تا نیم شب ز خوشہ ربای تو دانہ را
الہی ! تا کبان ہلال و تیر شہاب بر اعدای شیاطین صفت کارگر است
عمرو دولت حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و بر
دوام باد !

ذکر خیر ملا صفائی

ملا صفائی از شاعران خوش گوی فصاحت شعار بلاغت دثار و خوش خالق
نیکو صفات و نیکو روی و صاحب دیوان اند. و در دیوان ایشان مضمون
خاص و تشبیہات بی بدل است و از اشعار ایشان یک غزل بدست آمدہ بود ،
درین دفتر سیوم تذکرۃ الشعرای جهانگیر شاہی مرقوم گشت. مصرع :

آنکہ گزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست [۳۱]

من کہ و تقریر کالات او عاجزم از شرح مقالات او
آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این غزلی بود کہ تحریر یافت

نظم

ای لب لعل تو، نیمی قند و نیمی شکرت نیم دیگر باز شفتالو و عتاب ترست
عارضت نیم گل سرخ و سفید و ارغوان نیم دیگر قرص ماہ و آفتاب خاورست
نیم مزگان خار تیز و سوزن و پیکان و نیش نیم دیگر تیر و شمشیر و سنان و خنجرست
نیم ابرویت ہلال و طاق و محراب و کبان نیم دیگر نون اگر گویم خیال بر سرست

نیم ہر بیت صفائی شد بسختی کوه قاف نیم دیگر کوٹیا
 الہی! تا مردم پاکیزہ صفات در جهان بصفات حمیدہ موصوفند عمرو
 دولت حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا چلبی علامہ

چلبی علامہ مولود شریف ایشان از ولایت عراق است. رفتہ در ولایت
 روم تحصیل علوم نمودہ بودند، آخر بہند آمدہ بخدمت شاہ اکبر مشرف گردیدند
 و پادشاہ دانستند کہ ملا باستحقاق است و لایق مسند قضاست و بمنصب
 [۳۱ ب] قاضی گری مشرف شدند و چندگاہ بر مسند قضا متمکن بودہ حکومت
 میفرمودند. اما خالی از پریشانی دماغ نبودند و افیون ہم باو یار شدہ بود. آخر
 خود قضا را ماندند. و فقیر بایشان آشنای^۱ مخصوص شدیم و خدمت ایشان خالی
 از خلق و ہمتی نبود، و این یک بیت از اشعار ایشان بدست افتادہ بود بچہ یاد
 کرد درین دفتر سیوم تذکرۃ الشعراء جهانگیر شاہی مرقوم ساخت :

نظم

عالمست اینکہ عاشق را شود یک کام دل حاصل تمنا بر تمنا بشکند تا جان برون آید
 الہی! تا قضات عالم بر مسندہای قضا جا دارند عمرو دولت حضرت
 شاہ نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر شیخ ابو نصر فراہی^۲

شیخ ابو نصر فراہی^۲ صاحب نسخۂ نصاب اند و خدمت مولوی از
 فضلائی زمان و نادرۂ دوران بودہ اند، و ہر ہفت علم را در نصاب روشن و

۱- فی الاصل: آشناء مخصوص

۲- فی الاصل: فراہی

۳- ایضاً: فراہی کہ

ہویدا ساختہ اند کہ بر مدققان دقیقہ یاب ظاہرست و زبان در تعریف ایشان قاصر است.

من کہ و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او [۲۲]

لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسلہ لوح و قلم در گرفت

و فقیر را بآن بزرگواری نسبت ہم هست و مرقد منور ایشان را در فرہ^۱ زیارت نموده ام و با فضلالی آنجا چہار ماہ صحبت داشتم، از جملہ قاضی ابوالبرکہ و میر قاسم لطیفہ و خواجہ حافظ دیوان و اربابان آنجا خواجہ محمد یوسف و ولد ایشان خواجہ محمد باقی و حکام آنجا مثل حسین سلطان و سنجر سلطان کہ ایشان حکام آنجا بودہ اند، و بایشان صحبتہا داشتم شدہ. و قاضی ابوالبرکہ از فاضلان روزگار بودند و صاحب معارف دور دور کہ باسم داراست، و خدمت قاضی صاحب دیوان و مثنویات اند و اشعار ایشان بدست نیامد و اینجا بتقریبی درین تذکرہ نام ناسی و اسم سامی ایشان مرقوم و مسطور شد.

چون سخن دورگشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم

و فرہ^۲ شہریست بہوای خوش، فضای^۳ دلگشای [و] روح افزای و میوہا درو بسیار خوب میشود علی الخصوص انارش بسیار خوب و لطیف و سیراب و کلان برابر خربرزہ مدور میشود، ہر دانہ اش مانند یاقوت خوش رنگ [۳۲ ب] و میرابست و پوست آن بر نہج تنک است کہ دانہا را از بیرون می توان شمرد.

چون سخن دورگشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم

و حضرت شیخ کہ این چند بیت در تعریف و تاریخ خلافت اصحاب فرمودہ اند درین دفتر سیوم تذکرۃ الشعراء جهانگیر شاہی تبرکا و تیمناً مرقوم و مسطور ساخت و آن ابیات این است :

۲- ایضاً : فزای

۱- ایضاً : فرح

۳- ایضاً : است و میوہا ...

نظم

صدیق و تقی سہ ماہ و دو سال (کذا) ہر مسند شرع پیشوا بود
 دہ سال خلیفہ بود و شش ماہ فاروقی کہ حاکم قضا بود
 عثمان زکی دوازده سال ہر اہل صحابہ مقتدا بود
 شش سال و چہار ماہ دیگر ایام علی مرتضیٰ بود

الہی ! تا از بزرگان و مشایخ و از گفتار ایشان ہر ورق روزگار ثبت است
 عمر و دولت حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر میر جان سیاقی

خواجہ میر جان سیاقی کہ از اہل قلم بودند و بخشی بیرنجان سپہسالار
 بودند [۳۳] و خواجہ شعر برتبہ بسیار دارند. این بیت ایشان کہ شہرت
 تمام دارد، روزی در مجلس محمد صادق خان^۲ بقصر خواندند.

سینہ تنگم کہ جا دارد، غم جانان درو جای آن دارد کہ از شادی ننگجد، جان درو
 و فرمودند کہ اینچنین مطلع هیچکس نگفتہ و جوابش نمی توانند گفت.
 فقیر جواب داد کہ ملا غزالی مطلعی گفتہ کہ در رتبہ و معنی بہتر است و
 مطلع غزالی اینست کہ :

چرخ فانوس خیال و عالم حیران درو مردمان چون صورت فانوس، سرگردان درو
 و اہل مجلس ترجیح دادند و لب بتجسین گشادند.

چون سخن دورگشت از ربطش برسر مدعای پیش رویم
 من کہ و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
 لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسلہ لوح و قلم در گرفت

و خواجہ چند سال در قندھار بخشی باستقلال بودند و بعد از ان کہ بھند

۱- در ہامش ابیات زیر نیز دیدہ میشود :

ابوبکر بودہ سہ ماہ دو سال عمر سر دہ سال و شش ماہ بود
 ز عثمان دہ و دو سنین کن شار علی سر شش سال و سہ ماہ بود

۲- فی الاصل : در مجلس محمد صادق خان این مطلع خواجہ ...

آمدند، و در ہند از معتمدان وفادار نواب بیرنخان گردیدند۔ و چون نواب سعید شہید گردیدند و خواجہ جسد منور مظهر نواب را بمشہد مقدس بردہ و زر بسیار نذر سادات آنجا گذرانندہ و در باغچہ پایان پای حضرت امام دفن نمود۔ و خواجہ از نیکن عالم بودند، در قندہار شش سال بایشان مربوط بودیم و نسبت تباری ہم بایشان داشتیم و از اشعار ایشان ابن یک بیت بخاطر داشتیم کہ پیش ازین مذکور شد [۳۳ ب] خدا بنقد بیا مر زاد کہ مردی بود از مردان عالم !

الہی ! تا از روختہ مقدس و از سادات نام و نشان است عمرو دولت حضرتہ نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و بر دوام باد ! امین !
یا رب العالمین !

ذکر خیر حکیم قطران

از شعرای عالی فطرت اند و طبع عالی داشتہ اند و صاحب سخن بوده اند و سخن ایشان بمقتات ، و غراست، و صاحب مضمون و تشبیہات خاص اند۔
من کہ و تقریر کلمات او عاجزم از شرح کلمات او
و در وادی مثنوی و غزل و رباعی بدل خود نداشتند و اشعار بسیار دارند۔ این مثنوی از شعر ایشان درین تذکرہ مرقوم گشت :

نظم

ای ز تو ذرہ کند ، خورشیدی	کرمت بستہ ، در نومی
درد را باری از صبر دہی	سبزه را تازی از ابر دہی
صبح را از لب خود خندانی	شام را چہرہ ، بخون غلطانی
در خرابات کہ نقش تو کم است	جامہ ات کرد گریبان جم است
چنگ ہر گاہ ، کہ بر چنگ زنی	پردہ گردی و بر آہنگ زنی
چنگی و پردگی و ، چنگ تویی	نغمہ و پردہ و ، آہنگ تویی
شمع وش، پردہ در جمع تویی	شمع تویی، شمع تویی، جمع تویی [۳۴]

۱- فی الاصل : امین و رب العالمین

۲- ایضاً : اشک

کرم کن ، بت کدہ آہ مرا جلوہ دہ تیر سحرگاہ مرا
نقطہ دایرہ دردم کن همچو یکتائی خود ، فردم کن
آہنجان دم بہ فی جسمم دم از قسون غمت ، ای مایہ غم !
کہ ز باد نفسم ، کل رقصہ نالہ در سینہ بلبل رقصہ

الہی ! تا در آدمیان از شعرای بفطرت عالیشان جہان مزین است ، عمر و
دولت شاہ نور الدین محمد جہانگیر عادل غازی برقرار و بر دوام باد !

ذکر خیر ملا محمد صوفی

مولد شریف ایشان از مازندران است و در وادی درویشیہا و صوفیگری
صوفی حق شناس و پرهیزکار بودہ اند ، و در طریق صوفیان مرتکب حیوانی
نمیشوند ، و بہ شیر و نان چو نفس را تسکین دادہ قناعت مینمایند ، و ملا ریاضت کش
بودند و سلوک خوب پیش داشتند و گاہی بشعر ، کہ سنت اولیاست ، فایض
میگردیدند .

آنچہ ز نظمش [دم] تقریر یافت این دوسہ شعر است کہ تحریر یافت [۴ ب : ۳]

نظم

دلی دارم ، چو جام بادہ در جوش لبی همچون ، لب پیانہ خاموش
مرا در زیر این گردندہ گردون چراغی دان ، نہفتہ زیر سرپوش
چو کرم پیالہ ، از جور زمانہ ہم اندر زندگی گشتم کفن پوش

ولہ

مرا کسی کہ بسوی تو راہبر باشد مگر فغان شب و نالہ مجر باشد
کفن بسی بہ ، ازان پیرہن کہ در تن مرد نہ از ترشح خوناب دیدہ تر باشد
چہ سود ازانکہ عتاب تو ، خندہ آلودست ؟ کہ زہر کارگرمست ، ارچہ در شکر باشد



اسیر محنت ہجران ، شبی مگر نہ کند کہ دست با غم عشق تو ، در کمر نہ کند

الہی ! تا از صوفیان پرهیزکار آثار و علامات در جہان ظاہر و ہویہاست ،
عمرو دولت حضرت نور الدین محمد جہانگیر جہانبخش عادل غازی در تزیید باد !

۱- ایضاً : فیاض میکردند

ذکر خیر ابوالفرج سجزی^۱

ابوالفرج سجزی^۲ از شعرای نامی باستحقاق ولایت عراقند و صاحب دیوانند و اشعار رنگین بمضمون بتشبیہ دارند و در وادی شاعری و خوش طبعی بی بدل عصر خود بوده اند.

آئینہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ شعر است کہ تحریر یافت

ولہ

عنقای مغربست درین دور ، خرمی
چند آنکہ گرد عالم صورت برآمد^۳
غمخوارہ آدم آمد و بیچارہ آدمی
ہر کس بقدر خویش گرفتار غمت است
خاص از برای محنت و رنجست آدمی
کس را نداده اند برات مسلمی

الہی! تا این ہفت کواکب سیار بر چرخ دوار ثابت و روشن و ہویدا اند ،
عمر و دولت شاہ نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی بر دوام باد !

ذکر خیر میرزا مشربی

میرزا مشربی میرزادہ بمشرب بوبہ اند و صاحب فطرت و خوش گوی و صاحب مضمون و شعرهای رنگین بمعنی دارند.

از بہار طبع او گلزار معنی خرم است و ز نسیم لطف او ، باغ سخن گلزار شد
و میرزا اشعار بسیار دارند. این دو بیت از شعر ایشان بدست آمد، درین تذکرہ
مذکور و مسطور گشت.

کہ رنجش دم آہو ، کہ کین خشم پلنگی ! بیضا بر سر صلح و ، ہوتا بر سر جنگی !
بزم عشق ہمہ کس را ، می نابی و گلابی ! ساغر و شیشمارا ، ہمہ خون ، ہمہ سنگی ! [۳۵]
الہی! تا از مشرب و اہل مشرب در جہان نام و نشانست، عمر و دولت
حضرت نور الدین محمد جهانگیر جہان بخش پادشاہ عادل غازی لایزال و
برقرار باد !

۱- فی الاصل : سنجری

۲- ایضاً : سنجری

۳- دولتشاہ ، ص ۴۵ ، آذر ۱ : ۴۲۱ : برآمدیم

ذکر خیر حکیم محمد المتخلص برضایی

مولد شریف ایشان از مشہد است و اشعار بسیار دارند. این یک رباعی از شعر ایشان بہم رسید درین تذکرہ مرقوم شد.

در معصیت ، عمر تہہ میگذرد روزم چو شب تیرہ ، سیمہ میگذرد
اما بہمین خوشم کہ در حضرت دوست نامم بوسیلہ گنہ ، میگذرد

الہی ! تا در مشہد مقدس حضرت امام رضا ، دعا گویان دست بدعای
حاجت ہر میدارند ، عمر و دولت حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل
غازی برقرار باد !

ذکر خیر رضی الدین نیشابوری

رضی الدین نیشابوری از خوش گویان بلاغت شعار نیکو کردار نیکو
گفتارند ، و در شعر ایشان صنایع بسیارست و صاحب مضمون و صاحب طرز
بودہ اند.

من کہ و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او [۳۶]

آنچہ از اشعارش بدست آمد درین تذکرہ مرقوم و مسطور گشت.

نظم

ماہ در سم' نہان کردہ ، کہ این رخسارست
ہمہ سرمایہ ز رخسارہ و ، زلفش ہرندہ^۱
سنگ در سینہ نہان کردہ ، کہ این چیست دلست
صحبث باد صبا کردہ اثر ، در زلفش
خواہ گو وصل گزین ، خواہی گوجور نما

●

حال شبہای مرا همچو منی داند و بس
عشق در عہد جال تو ، بہر جا کہ رود

●

آرزو صدکار مشکل باز پیش دل نہاد
ورنہ بر من ، نا امید ، کارآسان کردہ بود

۱- تاریخ ادبیات ۲ : ۸۵۰ : ماہ در مشک نہان

۲- ایضاً : طلبند

۳- ایضاً : برگزارست

ای از تو مرا بصد زبان ، رای گله وز شوق تو ، فوت شد سراپای گله
گر دوستی اینست که دیدم ز تو ، من پس نیست ز هیچ دشمنی ، جای گله
الهی ! تا این پنج حواس در جهان بر انسان قایم و دایم موجود است ،
عمر و دولت شاه نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی باد ! [۳۶]

ذکر خیر ملا محسن کابلی

مولد شریف ایشان از کابل است و والد ایشان ملا دوست از عالمان
بی بدل و از مجلسیان حضرت جنت آشیانی بودند.

من که و تقریر کالات او عاجزم از شرح مقالات او

و ملا محسن از فضلان روزگارند و در صغر سن والد ایشان را بمجلس پادشاه
بردند و ایشان بشرف ملازمت حضرت مشرف گردیدند ، ملا محسن نسبت بوالد
جامع داشتند.

نکته سرایی که بحسن کلام ملک سخن یافت ، ز نظمش نظام

و در مولویت از شاگردان مولانا علاء الدین^۱ لاری بودند. در آگره آمده بودند
و در مدرسه^۲ حسن ملا علاء الدین^۱ می بودند، و اکثر در منزل مصنف می آمدند
و با ایشان بسیار جهة داشتیم و سالها بیکدیگر همخانه هم بودیم. و ملا تصنیفات
بسیار دارند و صاحب دو دیوانند و رساله میر حسین معانی را شرح نوشته اند و
در آن شرح بعضی یاران اهل فضل را بتقریب یاد نموده اند ، مصراع :

آن ذره که در حساب ناید مائیم [۲۷]

از آنجا که محبت ایشان بفقیر بوده مارا هم یاد نموده اند و این موشح الاطراف
باسم فقیر گفته اند و در معنی بمنقب فکر بکر سفته اند. الحق فکر دقیق نموده اند
که موشح الاطراف در مثنوی گفته اند و در شعرهای دیگری محالست. و
ملا صاحب طبع اند و اشعار ایشان پر مضمون و بمعنی است.

از بهار طبع او گلزار معنی خرم است وز نسیم لطف او باغ سخن گلزار شد

این موشح از اشعار ایشان درین تذکرہ جہۃ یادگاری ایشان مرقوم و مسطور
گشت :

می سزد گر خواہمش ، ماہ تمام	مطلع مہرست ، چون آن نیکنام
لب چو بکشاید بہنگام خیال	لال ماند ، عقل با چندین کمال
از ہمہ بیسر خزد سر تا پا	آمدش آگہی از لطف خدا
قطع چون از ماسوی، گشتش رفیق	قاطعی شد نام آن صاحب طریق
طبع او ، با مہر دارد ارتباط	طرز او را چون نمودم ، احتیاط
عقل خود را ہم فرودم ارتفاع	عین مہرش یاقم ، از انتفاع
یاقم او را چو مہر خاوری	یکدل و یک روی خلق از یآوری [۳۷ ب]

الہی ! تا از فاضلان محسن در عالم تصنیفات بر اوراق روزگار ثبت گردیدہ
و خواہد گشت ، عمر و دولت شاہ نورالدین محمد جہانگیر عادل غازی باد !

ذکر خبر ملا خضری قزوینی

ملا خضری از قزوین اند و خضر وقت خود بودہ اند و شعر تر ایشان
بمثل آب حیات روان و جانفزا و دلرباست ، و اشعار غرای ایشان روح بخش است .
و هیچ وقت بی ذوق عشق جوانان نبودہ اند اما وصال مقصود بایشان رونمی
نمود و در ہجران صبر پیشہ ایشان بود .
ای خضر گرچہ نہان بہ ، لب جانان از تو چشمہ آبیاست ، چہ پنهان از تو !
و ملا از خوش گویان جہان بودہ اند .
آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ بیتی است کہ تحریر یافت

نظم

ہمتی کز سر کدویت رفتم	ہمہ جا دیدہ حسرت ز قفا
آفتی ہمچو مہنا ، در دل	دشمنی ہمچو محبت ، ہمپا

• آہ آرزمان کہ از تو جدا میشدم ، چرا تیغ زمانہ بند ز بندم ، جدا نکرد ؟ [۳۸]
گردون کل نشاط بدست کسی نداد کو از جفای خار غمش ، مبتلا نکرد

الہی ! تا خضر عمر جاودانی دارد ، عمر و دولت شاہ نور الدین محمد
جہانگیر عادل غازی بر دوام باد !

ذکر خیر حکیم بو علی

حکیم بوعلی کہ بوعلی وقت خود بوده اند در حکمت و فنون حکمت
دانایی تمام داشتند و گاهی شعر هم از عالم بالا بایشان فایض میگشت و اشعار
پر مضمون و بصنعت و معنی دارند.

از بهار طبع او، گلزار معنی خرم است وز نسیم لطف او، باغ سخن گلزار شد
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این غزلی بود کہ تحریر یافت

غذای روح بود، باده رقیق الحق کہ رنگ او کند از دور رنگ گل را دق
بطعم تلخ چو پند پدر، ولیک مفید بنزد مبطله باطل بنزد دانا حق
می از جهالت جهال شد، بشرع حرام چو مہ کہ از سبب منکران دین شد شق
حلال بر عقل و حرام بر جهال کہ می حک بود، خیر و شر از وسشتق [۳۸ ب]
عقیق پیکر و یاقوت رنگ و لعل صفات های گردد اگر جرعه خورد زو بق
غلام آن می نابم کہ از رخ ساقی بیکد و کاسه بر آرد هزار گونه عرق
چو بوعلی می ناب از خوری حکیمانہ بحق حق کہ وجودت شود حق مطلق

الهی! تا از حکیمان جهان بر خلق عالم تا دور دامن آخر الزمان شفا
میرسد، عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی برقرار باد!

ذکر خیر میرزا شانی

میرزا شانی از آلس تکلو اند و از قوم محمد خان تکلو اند. و در هری
فیض یافته اند. و باد و هوای هرات را نیم مرشد گفته اند کہ مربی اهل فضل
است، و تربیت ایشان نموده. چون میرزا از شعرای نامی گشتند و شان درویشی
در ذات شریف ایشان بود ترک دنیا نموده سیر ولایت عراق بخاطر ایشان رسید
و گذر ایشان باصفهان افتاد و بخدمت شاه عباس مشرف گردیدند و شعرها
خواندند، و آن شاه سخن سنج این مطلع ایشانرا سنجیده فرمودند کہ ایشانرا
با زر بسنجند و در ترازوی امتحان نهاده سنجیدند. مطلع اینست. [۳۹]

اگر دشمن کشد ساغر و اگر دوست بطق ابروی مردانه اوست

و رعایت میرزا شانی میخواستند کہ نمایند، میرزا التماس نمودند کہ میخواهم کہ

گوشه فقر، عنائیت شود آنجا رفته بدعا گوئی دولت قیام نمایم. آخر شاه سخن ایشانرا قبول نمودند و در مشهد مقدس مطهر منور حضرت امام هشتم وظیفه تعیین نموده سرافرازش ساختند. و میرزا شانی در مشهد مقدس مطهر آنحضرت رفتند و مجاوران آن مقام شریف بنزدیکی جا دادند و پنج وقت نماز در آن روضه میگزاردند و دایم فیض بایشان وارد میشود و اشعار بسیار دارند. این چند بیت از ایشان درین تذکره مرقوم گشت.

هر ذره ز خاکستر من، در کف آهست چون سرمه که در رهگذر باد فروشند
 ز بس که دیده بنظاره تو حیران بود تمام روز وصالم، بیک نگه گذشت
 نیم در بند آن کز خانه کی جانان برون آید براه انتظار افتاده ام، تا جان برون آید
 چنانم سینہ تنگ از خدنگ غمزه اش پرشد که هر جا دست بفشارم سر پیکان برون آید
 الهی! تا دعای زایران حضرت امام رضا مستجاب است، عمر و دولت
 حضرت نور الدین [۳۹ ب] محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی در ترقی و تزاید
 باد! آمین.

ذکر خیر بابا طالب اصفہانی

بابا طالب اصفہانی از طالبان و درویشان راه حق بوده اند و پرهیزکار و صاحب سلوک و همه وقت مشغولی در کنج عبادت میداشته اند و از جانب ایزد تعالی هم بایشان نظری بوده است.

نظم

طالبان بی کشش دوست بجای نرسند سالها گرچه درین راه تک و پوی کنند
 و بابا صاحب دیوانند و اشعار داربای جانفزای غرای بسیار دارند.
 آنچه ز نظمش دم تقدیر یافت این دو سه شعر نیست که تحریر یافت
 نوید از در میخانه ام بگوش آمد کزان نوید خرابات در خروش آمد
 که بود باز که تمجرعه، ریخت بر خاکم ز گرم خونی او خاک من بجوش آمد
 بعیب رند خرابات خرقة زناست کسی که محتسب ماست، عیب پوش آمد
 درون کعبه برقص است طالب از سی عشق فرشته نیز بمیخانه در خروش آمد

بہر اہل وفا عہد بستہ می آبی بیا بیا کہ بدلہا نشستہ می آبی [ع. ۱]
گم بدامن و شوقم بخرمنست، کہ تو شکفتہ چون گل و خندان چو بستہ می آبی

غنیمت من غوانی و کھنہ شود مہجوری من ندانی و کھنہ شود
دیر آمدنت مباد کین زخم فراق ترسم کہ تو دیرمانی و کھنہ شود

زہرم ز فراق خود چشانی، کہ چہ شد خون ریزی و آستین فشانی، کہ چہ شد
ای غافل از آنکہ تیغ ہجر توجہ کرد خاکم بشار تا بدانی، کہ چہ شد

اشکم کہ بفاک رھگذر میریزد آسودگم ز چشم تدر میریزد
ہجران تو ریزہای الہاس جفا در کھنہ جراحت جگر میریزد

الہی! تا طالبان در طلب مقصود اند، حضرت ظل اللہی اعنی نور الدین

محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی بر آورده خیر باد!

ذکر خیر ملا قاسم خبیثہ

المشہور ملا قاسم خبیثہ اما ایشانرا طیب می نامند، کہ از کلام گلفام ایشان بوی خوش بمشام شعری شیرین کلام میرسد. ای یار عزیز وافر التعمیز! ہوش دار کہ در دنیا دو طایفہ اند، یکی صاحب زر و سیم و مال و جاہ کہ جامع رشک و غیرت و حسد بر مال و جاہ ایشان دارند، اما رشک و غیرت [ع. ب] خوب است لیکن، بغض و حسدی کہ بر سرحد نزاع و ضرر کشتن رساند، نعوذ باللہ منها! چرا کہ این طایفہ قطاع الطریق اند کہ بھجہ مال و زر قصد جان مردم میکنند. و دویم طایفہ اہل حیثیت و مولویت و سخنوری اند کہ رشک و غیرت بر ایشان استیلا دارد، یعنی کہ در فضایل ما مسلم باشیم. از جملہ خدمت مولانا قاسم کہ از شاگردان رشید مولانا قاسم کاهی اند و در وادی مولویت و علم و ہیأت ماهر اند و اہل قیافہ جواہر ذات شریف، ایشانرا دلالت بر خوبی و راستی و خوشخوی و اوصاف حمیدہ و اخلاق پسندیدہ نوشتہ اند. پس خیابث کہ ایشانرا بلقب خبیثہ ملقب داشتہ اند، دور از کارمنت. چنانکہ عارفی بایشان گفتہ کہ خبیثیہ قبیح است ایشانرا طیب می باید گفت.

الحق بوی خوش از نسیم خلق ایشان پیدا و انوار خوبی بر چہرہ ایشان
ہویداست چنانکہ گفتہ اند.

آنرا کہ نشان ضرب اعلاست بر چہرہ او چو نور پیداست
فی الواقع مجمع العجایب و الغرایب اند، چنانکہ در تصنیف و علم موسیقی و ساز
و آواز و نکتہ دانی و نکتہ رسی، فرید وقت خودند. و علم ادوار و دوازده
[ع ۱] مقام و شش [آوازہ و بیست و چہار شعبہ] و و قول و فعل اورا بعمل در
می آوردند و بضرب و بنطق ید بیضا می نمایند.

من کہ و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
چون سابقا غزل غچک گفتہ شدہ و گاہی ہلاف و گزاف مقید میشد ظاہراً مولوی
را خوش نیامدہ، اما از انجا کہ فخریہ گفتن فطرت جلی شعراست فقیر بی روی
ایشان می نمود. بنابراین مولوی قطعہ گفتہ از روی یاری و غیرت و رشک
فرستادند. قطعہ مولانا اینست و قطعہ فقیر آنکہ بسمع یاران سخن رس و شعرای
مسیح نفس خواہد رسید.

بیت

سخن بسیار دانی اندکی گوی یکی را صد مگر صد را یکی گوی

قطعہ ملا قاسم

دوشم آمد این ندا از قاسم کاهی کہ گفت
پایہ شعراست بالاتر ز ہفتم آسمان
گر نبود وحی منزل شعرم، در طور خود
سالہا باید کہ طفلی را ز ابنای زمان
مادر ایام ہم عمری ز ہستانہای طبع
تا شود ناطق ہسان سعدی و ملاء روم
فرض کردم فی الہتل، چون این بزرگان سخن
سر کلام خویش را باید نباشی معتقد
تابعی این قطعہ را از شخص شاعر طبع پرس

آنکہ ہم پیرست و ہم استاد من در شاعری
رتبہ عالی است اہل شعر را چون بنگری
نسبت شاعر چرا کردند با پیغمبری
پرورد در سہد معنی، دور چرخ چہتری [ع ۱] ب
بر لبان او لب زبزد، ز مہر مادری
ہمچو فردوسی بود در شعر یا چون انوری
معنی رنگین و لفظ خوش ادا می آوری
معجز عیسی اگر داری و سحر سامری
قدر زر زرگر شناسد قدر جوہر جوہری

قاطعی در جواب او گوید

بشنو ای یار عزیز من، اگر یار منی آورد بابابی فطرت چونیکو بنگری

گر رسد فیض الہی، در سخن من ہم کم
روح خاقانی شود آگاہ در ملک سخن
گر کم تعریف شعر خود نباشد هیچ عیب
هیچ کس از حالت شاعر نکفتی شمع
کی بیابد جامع دیگر بمثل من بدهر
بسته بودم اسب رهواری گرواندر سخن
گر زندهش بر محک، خالص بود این زرناب
قاعطی بر نظم دوت را بہ پیش درشناس
یا کند پیرم نظر، یا طبع غرا باوری
گر رسانم یک سخن در گوش روح انوری
زانکہ من بنمودہ ام در شعر سحر سامری
نظم فخریہ ازان گفتند اندر شاعری
گر بگردد پیر گردون زیر چرخ چنبری
گر ز خاطر رفته باشد، مولوی یاد آوری
شعر من رایج بشہر آمد، چو زر جعفری
قدر زر، زر گر شناسد، قدر جوہر جوہری

ذکر خیر میرزا شرف

والد ایشان قاضی جهان اند. و قاضی جهان وکیل مطلق شاہ طہاسب صفوی بودند و مدت سی سال شاہ بہ رأی و تدبیر قاضی کار میکردند. و کمال محبت از جانبین بودہ باوجود کہ قاضی از سنت جماعۃ بودند، و شاہ طہاسب خود میدانستند و در ہمسایگی خود جای دادہ بودند و گاہی ایشان بمنزل شاہ میرفتند و گاہی شاہ بمنزل قاضی می آمدند و صحبتہا با یکدیگر می داشتند. و چون خان احمد گیلان در ایام جوانی بی اندامیہا می کرد شاہ میخواست کہ اورا تنبیہ بکنند بقاضی جهان مشاورت نمودند کہ : چگونه گیلانرا بدست میتوان آورد؟ قاضی گفتند کہ : تبریز را می باید ماند و غزنین را پای تخت می باید ساخت کہ بعد از بیست سال گرفته خواہد شد. آنچنان کردند و در گرفتن شہر ہرچند تدبیر میکردند تدبیرات هیچ فایدہ نمیکرد و بعد از بیست سال بدست آمد [۴۲ ب] چنانکہ قاضی گفتہ بود. و صاحب تدبیر و صاحب رأی [از] جانب خان احمد گیلان ملا عبدالرزاق بود کہ در وادی تدبیر و حکمت و نگاہ داشت گیلان مہارت تمام داشتند. بعد ازان کہ گیلان را گرفتند ملا عبدالرزاق را در چاہی محبوس ساختند و حکیم ابوالفتح و حکیم ہام و حکیم نورالدین ہریشان خاطر شدہ متوجہ ہند شدند، و بخدمت وارث ہفت کشور شاہ اکبر آمدہ ملازمت کردند. و آنچنان قابلیت داشتند کہ وکیل مطلق اکبر پادشاہ گشتند و خان احمد را در

قلعہ قہقہہ، کہ شاہ اسمعیل ثانی می بود، بند نمودند و این شعر در قلعہ بر ایشان وارد گشت.^۱

از گردش چرخ و از گون میگریم وز جور زمانہ زبون ، میگریم
مانند صراحی شب و روز و مه و سال در قہقہہ ام و لیک خون میگریم
از جور زمان گردل و طبع، فرسود از شکوہ نباید لب خود را آلود
صبری کن و دم درکش و فریاد مزن آن قہقہہ را نتیجہ این قہقہہ بود

چون سخن دور گشت از ربطش • بر سر مدعای بیش رویم
و میرزا در خوش طبعی و در سخن شناسی در اقران قرینہ خود نداشت [۳ و ۴]
و صاحب دیوانہد بہ ترتیب تہجی، و شعرهای رنگین غرای جانفزای دلربای روح
افزای بسیار دارند اما این دو بیت در خاطر مصنف بود درین تذکرۃ الشعراء
جهانگیر شاہی از جہۃ یاد کرد مرقوم و مسطور ساخت.

آخر شرف براہ سگان تو جان سپرد رسم وفا ب مردم عالم نمود و رفت
میخواستہم نظارہ آن دلربا کنم فرصت نداد گریہ کہ من چشم واکتم
الہی ! تا از وکلای با اعتقاد باخلاص حال و استقبال ، در پایہ تخت عالی
بخت آمدہ و کمر اعتقاد بر میان جان بسته قیام خواهند نمود ، عمر و دولت
حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و بر مدار باد !

ذکر خیر قاضی میرک

قاضی میرک از بلدہ فاخرہ غزنین است و در وادی حسب و نسب از نسل
خالد بن ولید ست و در بلدہ فاخرہ قزوین تحصیل کمالات و خلق و ادب نمودہ اند.
من کہ و تقریر کمالات او عاجزم از شرح مقالات او
و اشعار پر معنی بکیفیت بسیار دارند اما این سہ بیت از ایشان یاد داشتم [۳ و ۴ ب]
درین دفتر سیوم [تذکرۃ الشعراء] جهانگیر شاہی مرقوم و مسطور گشت.

نظم

بیاض شیب زمی سرخ میکند حمدی خجالتی ز جوانان پارسا دارد

۱. عنوان "شعر خان احمد گیلان" در ہامش با قلم مختلف بعداً اضافہ گردیدہ است.

۲- فی الاصل : سگان تو جان تو ...

بتأمل نظری بر ورق کل کردم بعد ازان گوش بر افسانہ بلبل کردم
 هر چه در صفحه کل بود خیال بلبل یک سخن بود کہ بر هر دو تأمل کردم
 الهی! تا بر مسند قضا قاضیان در قلمرو پادشاہ جا دارند و عمل عدل
 مینانند، عمر و دولت حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار
 باد!

ذکر خیر ملا ظہیر

کہ از سواد سخنان دقیق مشک بیز ایشان بوی خوش بمشام شعرای نامی
 میرسد^۱ از خوش طبعان روزگار اند و در جمیع علوم ماهرند و دانایند و صاحب
 دیوانند و در ولایت خراسان شعر ایشان شهرت تمام دارد و صاحب مضمون و
 تشبیهات بی بدل.

من کہ و تقریر کالات او عاجزم از شرح مقالات او
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این غزلی بود کہ تحریر یافت

ای دل سنگین من سخت چو مندان باش در پی دنیا مروء طالب چندان مباح [۴۴]
 راه سلامت بجوی کوی ملامت مرو کبر ز سر دگر کن ، محرم شیطان مباح
 آنچه گنه کرده بهر خدا توبه کن هیچ گناهی مکن ، دشمن ایمان مباح
 آنچه ز حق رزق تست، بیش نیابی و کم خاطر خود جمع دار ، هیچ پرباش مباح
 چونکہ ترا ای ظہیر زبر زمین خفتن است ماتم خود خود بساز، خوش دل و خندان مباح

الهی! تا از بوی خوش گلزار معنی رنگین است ، عمر و دولت حضرت
 نور الدین محمد جهانگیر جهان بخش عادل غازی برقرار و بر مدار باد!

ذکر خیر ملا آتشی شیروانی

کہ مولد شریف ایشان شیروانست و سخنان گرم سوزنده و فروزنده دارند
 چنانکہ در سخنان آتشی نهاد ایشان گوید :

لجامعہ

در گرمی سخن چو فروزنده آتشم بهر حسود بین کہ چہ سوزنده اخگرم

۱- فی الاصل : و مولانا ظہیر از ...

و این مطلع با بیت درین دفتر میوم [تذکرۃ الشعراء] جهانگیر شاہی مرقوم و مسطور می سازد .

صبحدم کین زوق رنگین با سر دادگر شد روان بر روی این دریای سبز پر درر
از پس پرده زلیخای محرکه رخ نمود همچو یوسف گو بر آرد از درون چاه سر [ع ۴ ب]
الهی ! تا آفتاب تابان در فلک چهارم تابنده و فروزنده است ، شمع بزم
شاه نور الدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی روشن و فروزنده باد !

ذکر خیر ملا شاہ

واقعه نویس حضرت جنت آشیانی المتخلص به النسی. آن مرتبه کہ
حضرت ہمایون پادشاہ در ہای تخت آگرہ جلوس فرمودند و در روی دریا چون
کشتیہای امرا در رنگ فلک کہ کواکب برو تابانست و این روی دریا از
کشتی و سفاین و فانوس و مشعل و چراغان در رنگ آسمان روشن و درخشندہ
میگشت ، و در غیلہ مدققان و نظر ایشان چنان می نمود کہ عکس آسمان در آب
پدیدار و ہویدا گشتہ. در آن وقت بر طبع مولوی این مطلع قایض گشت .
سرشکم رفته رفته بیتو دریا شد ، بماشاکن بیا در کشتی چشم نشین و سیر دریا کن

مولوی از خوش طبعان روزگار خود بودند و خالی از شجاعت و دلیری
و مردانگی نبودند ، تا آنکہ مصنف را ہوای حرمین شریفین در سر افتادہ بود ،
ایشان ہم خیال حرمین در دل متمکن ساخته بودند. اتفاقاً جماعتی پیشتر متوجہ
آن راہ خطرناک [ع ۴ ا] کہ افغانان قطاع طریق آن راہ اند [بود] و خواجہ
مشار الیہ ہم ہمراہ آن جماعت بودند و اشرقی بسیار ہمراہ داشتند و ہمہ را در
جہہ دوختہ بودند و در میان بخیہ ہا دوختہ بودند و بر بالای آن ، جامہ ظریفانہ
پوشیدہ و کمر مردانگی بر میان جان بستہ بر اسب راہوار دوندہ پرندہ سوار
بودند. هنوز افغانان بر سر راہ نا آمدہ ملا مہمیز بر گردگاہ اسب زدہ همچو برق
و باد موازی دہ کرورہ بدر رفتند و بمنزل عافیت نزول فرمودند. غرض آنکہ ملا

در وادی سپاهیگری اینچنین جراثت داشتند. و مصنف با جمعی از یاران مثل چلمه بیگ [کوکن] میرزا عسکری و کمال الدین حسین کتابدار و خواجه کلان سوداگر با این همه یاران آمده در سیوی ملحق شدیم و همه آفرین بر جلدی و تیز رکابی خواجه گفتند. و فرزند رشید ایشان میر حسین و نبیره ارشد ایشان میر محمد قاسم. که از خوش طبعان روزگارند و از اهل دخل خان عالیشان نواب قلیچ خان اند، فی الواقع جوانان^۱ با ادب با خلق و کرم اند^۲.

من که و تقریر کالات او عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسله^۳ لوح و قلم در گرفت [۴۵ ب]

و مولوی ملا شاه انسی صاحب دیوانند و شعر غرای دلربای جانفزای دارند.

آنکه بازار بلاغت را رواج از نظم اوست کشته گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بو
اما این چند بیت از اشعار آبدار مولوی درین دفتر سیوم [تذکرة الشعراء]
جهانگیر شاہی مرقوم گشت.

نظم

در شفق گشت شب عید نمایان مه نو تا کنیم از پی جام می گلگون نگ و دو
خنجر بمیان، تیغ بکف، چین بچین باش خون ریز و ستم پیشه کن و بر سر کین باش
بگشای لب و ساز خجل تنگ شکر را بنای رخ و رشک پری خانه^۴ چین باش
با آن لب شیرین، شکرستان جهان شو با روی چنین، ماه همه روی زمین باش
از اهل وفا بیخبری را، چه کند کس مایل بیفا سیمبری را، چه کند کس
صد شکر که شاه از غم ییاری رست برخاسته بر مسند اقبال نشست
از صحت ذاتش خبری میگفتند المنة لله که بصحت پیوست

الهی! تا شهسوار فلک در میدان جراثت و جلدی برخنگ فلک سوار و
رمح شهاب دردست آنسوار است، عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر
بادشاه عادل غازی باد!

۲- فی الاصل: است

۱- فی الاصل: جوان

ذکر خیر اشرف خان

اشرف خان از سادات صحیح النسب هرات اند و از فاضلان زمان خود بودند و در جمیع علوم ماهرند از انجمله در وادی خط که هفت قلم را خوب می‌نوشتند [ب ۶ ۴] و شاگرد رشید ملا دوست سلمان بودند و فقیر هم از جمله تلامذہ آن قبلہ افاضل دہرم. میر منشی بی بدل بودند و خوش نویس زمان خود، و نسخ ایشان چنانست کہ خطهای یاقوت کمی ندارد، و ثلث ایشان بخط ملا عبدالله طباخ موافق و شبیه است، و رباعی ایشان پیش اهل تحقیق گردیده کہ بہتر از یاقوت مستعصمی^۱ نوشته اند.

من کہ و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
آخر بہند آمدہ بخدمت وارث ہفت کشور شاہ اکبر مشرف شدند و بخطاب اشرفخانی سرافراز گشتند، و تمام فرامین کہ در ہندوستان نوشته شدہ اکثر خط لطیف شریف ایشانست. و یک فرمانی کہ جہۃ طلب ملا نیازی نوشته بودند نزد فقیر است کہ بسیار خوش ترکیب و خوش انشاست. و سامان از حد و نہایت بیرون داشتند و در ہر ولایت ہند منزلا و عمارتہای لطیف دلگشای فرح افزای ساختہ اند. بعضی بدست فرزندان و نبایر ایشانست و کلانی را بجای در ہند رسانیدند کہ قرینہ خود نداشتند. خدا بنقد بیامرزاد کہ ذات لطیف شریف بودند، و خدمت میر اشعار رنگین پر معنی بسیار دارند. این چند [۶ ۴ ب] بیت درین دفتر سیوم بطریق یادگاری مرقوم گشت.

تا جرعہ^۲ ز ساغر غم نوش کردہ ایم ہر شادی کہ هست فراموش کردہ ایم
تبخش نمود چون زر خالص عیار عشق آن بہ کہ نقد عمر کم صرف کار عشق
کارم ز عشق بار ملاست کشیدنست حاصل را ہمین بود از کاروبار عشق
در راہ خدا کرد بنا ملا میر جایی ز برای نفع مسکین و فقیر^۳
گر تشنہ لبی پرسدش از سال بنا گویندہ آبی ز بقعہ^۴ خیر بگير ۱۰۴۲
الہی! تا فرمان و نشان و حکم بر بلاد ہند روانست، عمر و دولت

۱. فی الاصل: مستعصمی

۲. نفایس المآثر: غبار

۳. ایضاً: مسکین فقیر

۴. ایضاً: گویند

۵. ایضاً: پرسد

نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی بر دوام باد ! آمین .

ذکر خیر میر کنگ

میر کنگ از سادات صحیح النسب هراتست اما دران وقت کہ عبيدالله خان^۱ مردم هرات را کوچاند و بخارا برد و مردم هری بخارا را آبادان و شهر ساختند کہ قرینہ خود در ربع مسکون نداشت ، میر نشو و نما در قبة الاسلام بخارا یافت . چنانکہ حضرت مولوی در تعریف شهر بخارا فرمودہ اند . [۷۴ و ۷۵]

نظم

سکہ کہ در یثرب و بطحا زدند نوبت دیگر بخارا زدند
و لطافت آن شهر ہمین بسست کہ حضرت خواجہ نقشبند از ساکنان آن شهر بودند .
و میر از خوشنویسان بی بدل بودند و از شاگردان رشید ملا میر علی اند .

چون سخن دورگشت از ربطش برسر مدعای پیش روم
ایشان و خواجہ محمود اسحق و میر در ہند بخدمت شاہ اکبر مشرف شدند و از
جملہ کتاب کتابخانہ بودند . ایشان و میر دوری و حافظ محمد امین شاگرد میرسید
احمد با چند خوشنویس بی بدل^۲ قصہ حمزہ کہ مصنف ساختہ و پرداختہ و مجلد
کردہ در آنجا خوشنویسی می نمودند . و میر بخواجه حسین مروی مربوط بودند و
بجج ہمراہ ایشان رفتند و دایم بخواجه حسین کتابت میکردند و اکثر دیوان
خواجہ حسین می نوشتند و یک دیوان بدست فقیر افتادہ بود کہ کم از خط
سلطان محمد نور و خندان نبود . و خدمت میر صاحب دیواند و اشعار رنگین بامعنی
بسیار دارند اما این چند بیت جہۃ یادگار ایشان درین دفتر سیوم ثبت نمودہ شدہ .
رفیق از دشمنی گریختی گفت از زبان من [۷۴ ب] ازو باور مکن جانان ، کہ دارد قصد جان من
چنان گرم^۳ چو شمع از ذوق لعل آتشین روی کہ نتوانم نھتن ہر چہ آید بر زبان من
الہی ! تا از خوشنویسان کتابها در کتابخانہا یادگارست ، عمر و دولت
نورالدین جهانگیر غازی لایزال [و] بر دوام باد !

۱. فی الاصل : عبدالله خان ۲. ایضاً : وقصہ حمزہ ۳. ایضاً : گرم

ذکر خیر خواجہ عبداللہ مروارید المتخلص بہ بیان

خواجہ از فاضلان روزگار بودند و زبان خامہ در تعریف ایشان مکسور اللسان است، و از جملہ فاضلان نامی ابوالغازی^۱ حسین میرزا بودند و صدر صدور میرزا، و ہفدہ علم را چنان ورزیدہ بودند کہ قرینۂ خود دران علوم نداشتند، چنانکہ میرزا ہاشکر میرفتند و گفتند کہ ہفدہ کس از اہل فضل در رکن ظفر قرین می باید باشند. میر علی شیر گفت حالا وقت تنگست و خزینہ کم، بسیار مردم را نمی توانیم برد. میرزا گفتند کہ بی اینہا اہل مجلس نمی توانیم بود. میر علی شیر فرمودند کہ یک کس را میریم کہ کار ہفدہ کس ازو می آید و آن خواجہ عبداللہ مرواریدست. میرزا فرمودند کہ الحق چنین است. و خواجہ صاحب دیوان و تصنیفات اند و در جمیع علوم رسایل دارند و در شعر [۸ ع ۱] مضمونہای خاص و تشبیہات بی بدل از ایشان سرزده، از جملہ این بیت کہ خواجہ چنین فرمودہ اند — چو مد الف بر سر او — و مردم میگویند کہ از میرزا قاسم چنا بادی بردہ است.

اتاقہ بفرق شہ کلیاب چو سد الف بر سر آفتاب

و دران وقت کہ میرزا سلطان حسین از عالم فانی بعالم جاودانی رحلت نمودند شہیک خان آمدہ ہرات را گرفت و بر تخت سلطنت نشست، و افاضلی کہ از میرزا ماندہ بودند و وظیفہا داشتند، ہر کدام آمدہ شہیک خان^۲ ملازمت نمودند و تحفہا و ہنرہای خود را گذرانیدند. و شہیک خان بترکی بابایی خود معتقد بود و دران روز دیوان بود و خوانین از بکیان ہمہ جمع بودند. اول استاد بہزاد پیش رفته صفحہ تصویر نمودند. خان گفتند کہ قلمدان ما بیارید. قلمدان آوردند و قلم مو را گرفتہ و استاد را پیش طلبیدہ و ہر حا ہرجا تعلیم گفتن گرفتند و گفتند کہ نکسیر^۳ این چنین می باید و چہرہ چنان و چہرہ را صاف و پرداز ننمودید. بعد ازان ملا سلطان علی پیش رفته قطعہ گذراندند. و قطعہ ملا را ہم گرفتہ اصلاح فرمودند کہ این مد ہمچو می باید [۸ ع ب] و دایرہ چنان می باید

۱- ایضاً: ابوالبقا

۲- ایضاً: بشاہ بیگ خان

۳- بینی مراد است

کہ بتو گفتم. و علی ہذا لقیاس. و خواجگی فہمیدند کہ معاملہ رنگ دیگر است و کار ایشان عجیب صورت پیدا کرد. خواست کہ تخفیف در نمودن اینہا نماید. ملا زادہ سمرقندی گفت کہ خواجگی قصیدہ گفتہ ام در مدح خان. خواجگی گفتند کہ خانم! ملا زادہ قصیدہ در مدح شاہ گفتہ، میخواست کہ بشا بگذرانند. خان گفتند: خوب، بخوانند! ملا زادہ درین زمین گفتہ کہ طاق رواق. فرمودند کہ طمطراق را بستہ؟ گفت کہ قافیہ طمطراق درین زمین نمی نشیند. خان را طرفہ حالی شدہ. متغیر گشت. فی الحال خواجگی گفتند کہ ہی ملا زادہ! خان بواو عطف فرمودند، طم و طراق، ظاہراً واو عطف بگوش شاہ نرسیدہ. خان فرمودند کہ ہی خواجگی! واو عطف را تو میدانی و من، این خر چہ میداند؟ بزاند این مردک را بدر کنند. گردنی زدہ از مجلس بیرون کردند و خواجگی را بعنائیات گوناگون سرافراز ساختم، و در اندک فرصت خواجگی از مقربان و مخصوصان خان گردیدند. و ہمہ افاضل در خانہا مکرر نشستہ کہ چہ روز پیش آمد کہ ہمچو میرزا سلطان حسین رفت و بچنین ذات گرفتار شدیم. از اتفاقات محسنہ [۹ و ۱۰] کہ خواجہ با خان ہمزبانیا میکرد. لطیفہ از خواجگی سرزد و خانرا بغایہ خوش آمد و گفت خواجگی ہر چہ از ما میطلبی بطلب کہ بتو بدہم. خواجگی گفت ہمہ چیز بدولت خان میسرست اما یک مشکل دارم، اگر حکم شود عرض نمایم! خان گفتند بگوئید. خواجگی گفت کہ ابن مردم مثل سلطان علی و استاد بہزاد! کہ ایشان ہر کدام در فن خود بی بدل روزگارند، دلجویی ایشان نمودید از فہم عالی خان عجیب نمود. خان گفتند: خوب گفتی و در دل ما ہم این مشکل بود. و ایشان روزی کہ دیوان من بود آمدند و خوانین از بکیہ ہمہ جمع بودند و من خود را باین ترکان چنان نمودہ ام کہ در ہر علم و ہنر مثل من پادشاہی نیست. پس ایشانرا بطلب! خان مجلس آراست و فضلا و شعرا و بلغا ہمہ حاضر آمدند، و عجب جشنی آراستہ شد و جاگیرها و وظیفہای فضلا را مضاعف ساخت

و دلجوی ایشان نمود و خوشحال گشته بمنزلهای خود رفتند.

و خدمت خواجه صاحب دیواند و در هر علمی تصانیف دارند^۱ و اشعار

غرای جانفزا بسیار دارند. اما این چند بیت درین تذکره مرقوم گردید.

دران فکرم که باخود همدی ز اهل وفا یام
ترسم آجا که حدیث رخ نیکو گذرد
جالش مصحف اسرار بیچون
چو باشد وسمه در ابروی آن شنگ
ولی چون خود پیریشان روزگاری از کجایام [و عب]
که بتقریب میادا سخن او گذرد
نخستین حرف بر وی سوره نون
برد از گونه قوس قزح رنگ

دو چشم او ز مستی فتنه انگیز
ز خال دلقریب و چشم جادو
دور خسارش که هر یک لاله زاریست
بزیبایی میان هر دو رخسار
پکف هر یک ز مژگان خنجر تیز
پرستار جالش ترک و هندو
ریاض حسن را هر یک بهاریست
کشیده بینی نازک قلم وار
رقم زد چشم و ابرو کلک تصویر
بران لوح جال از حکم تقدیر

الهی! تا از عالمان و فاضلان و هنرمندان در جهان نام و نشان است ،

عمر و دولت نور الدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار و برمدار باد !

ذکر خیر تردی رود

تردی رود که از فاضلان ماوراء النهر بودند و در اگره در زمان وارث
هفت کشور شاه اکبر در مجلسها ممتاز بودند و صاحب دیوان و رسایل ،
[۷۷ و] در هر فنی تصنیف فرموده بودند. اتفاقاً در مجلس بهادر خان با ایشان
اختلاط شد و معای دقیق ملا نیازی خوانده شد و ملا در نزاکت معنی نرسیده ،
دخل بیمعنی فرمودند. و از آنجا که حدت طبع جوانی بود با ایشان گفتیم که
خالی از کودنیت نیستند. ملا اعراضی شده در مقام بحث بشدت در آمدند. گفتیم
که ملا آداب بحث نمیدانی ! ملا بیشتر در مقام نزاع در آمد. گفتیم که ملا
جای خود نگاه دار که باین کار^۲ رود های ترا می اندازیم. یاران هم شکفته
شدند و مجلس را بطرفه گی گذرانیدیم و ملا با روی عجب در جای خود نشستند و

۲. و در ... دارند ، بعداً اضافه شده است

۱- ایضاً : بمنزلها

۳- فی الاصل : کارد و روده های

خان فرمودند کہ ہی! ملا قاطعی شاگرد خوب ملا نیازست و معا دون مرتبہ ملا قاطعیست۔ من گفتم چنانکہ حضرت ملا عبدالرحمن جامی فرمودہ اند کہ علم معا در رنگ سوزنی^۱ کہ درکاہ دان افتادہ باشد و بعد از مشقت بسیار کہ بطلبند و بیابند، سوزنی یافتہ باشند۔ سہل است پیر ما حضرت غوث العالم زین الدین محمود القواس البہندانی اینچنین فرمودہ اند: علم معا حکم شکار خوک دارد، اسب معقوط گشتہ و تیرہا شکستہ و کبان از کار رقتہ [۵۰ ب] و خوک کشتہ بکار نمی آید و این علم کہ باومی نازی ماحصلی ندارد۔ واقع کہ بسیار خوب فرمودہ اند۔^۲ این نقل را کہ گذراندم و گفتم علم علم تفسیرست و حدیث است دیگر ہمہ ہیچ۔ ملا برجستہ ما را در بغل گرفت۔ گفت کہ حق است و معذور دارند۔ و خدمت مولوی اشعار بسیار دارند از انجملہ چند بیت درین تذکرہ مرقوم نمودہ شد۔

اولاد سمر کہ در شجاعت فردند شد فتح بہر کجا کہ رو آوردند

کردند چو فتح بروج از روی ستیز تاریخ شد آنکہ: فتح بروج کردند

الہی! تا از فاضلان روزگار مجلسیان فیض میبایند، عمر و دولت نورالدین جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و بر مدار باد!

ذکر خیر عین الملک

حکیم عین الملک کہ از حکمای شیرازند والد ایشان و ایشان در وادی کجالی و جراحی مسیحہ وار ید بیضا می نمودند و از مردم بی بدل شیرازند۔ در لطافت آن شہر و ہوای آن و فضائی آن و لطافتش ہمین بس است کہ حضرت شیخ سعدی از آن شہرند کہ استادی در تعریف آن فرمودہ [۵۱ ا]۔

چہ صحرا چہ دریا چہ بروجہ بحر ہمہ روستایند [و] شیراز شہر

و دران شہر حکیم و والد ایشان تربیت یافتہ و تحصیل علم نمودہ اند و بعد از آنکہ کامل مکمل^۳ گشتہ اند سفر اختیار فرمودہ اند۔ با والد بقتدہار آمدہ

۲۔ فی الاصل: کہ این نقل

۱۔ ایضاً: سوزنی است کہ

۳۔ فی الاصل: مکمل

اند و مصنف ہم در خدمت خان سپہسالار بیرخان می بود و اکثر اوقات با حکیم در کتابخانه می بودیم و کتابخانه نزدیک بخان می بود و خان می آمدند و بزبان فصیح همزبانی می نمودند. و دران اوقات جاعتی از امرا و اکابر و اشراف و فصحا و بلغا و شعرا و از جمله پیر محمد خان شروانی و میر هادی سیستانی که وکیل مطلق خان بود. و باو وکالت میزید و از خوش طبعان روزگار بود. و ملا پیر محمد در وادی علم دوم میر سید شریف بود و باینها مخصوص و مربوط بودیم، و آخر که بادشاه آمده هند را گرفتند و ایشان تردد و جرائت نمودند و بیرخان بخدمت شاه اکبر اعزاز و اکرام تمام یافت و پیر محمد خان دستگاهی عجیب پیدا کردند و بمردم بکمال انسانیت و کرم پیش آمدند. و حکیم عین الملک چند گاه حاکم تختگاه دهلی بود و انسانیتهای خوب بمردم [۷۱ ب] می نمود. و در وادی فضیلت و همت و جرائت و مروت و کرم قرینہ خود نداشت.

من کہ و تقریر کلمات او	عاجزم از شرح کلمات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت	سلسلہ لوح و قلم در گرفت
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت	این غزل نیک بتحریر یافت

ز ابرغم نہ ژالہ بر من دلتنگ می بارد ز تأثیر حوادث بر سر من سنگ می بارد
چنان تندست با اہل دل آتشوخ جفا پیشہ کہ گاہ آشتی از غمزہ او جنگ می بارد
دوایی از در احسان او کفرست نویسی کہ ابر فیض او فرسنگ در فرسنگ می بارد

و از حال پیر محمد خان بخاطر مصنف از سخنان او یک حکایت بیاد آمد کہ در عین کلانی بر در مدرسہ دهلی باخیل و حشمت ہزار قبیحاچ سوار با لباس ابریشمی بر تقطیع^۱ میگذشت و گفت: وای بران سپاہی کہ جامہ پارچہ میپوشد کہ من دوبارہ روی او نخواہم دید. و نغارہ^۲ خان در دروازہٴ لعل می نواختند و سواران ہر طرفی می نواختند و اسب می جهانیدند. خان فرمودند کہ ای یاران میدانید کہ نغارہ کیست کہ می نوازند. مردم تعجب نمودند کہ چہ طور پرسیدن کردند [۷۲ ا] خان فرمودند کہ این نغارہ آنکس است کہ یکمرتہ در مشہد مقدس مطہر

۱- تقطیع بمعنی آرایش - ۲- نغارہ بمعنی تقارہ و نوبت و کوس -

او را احتیاج غسل شد و چیزی نداشت و هان جزوی که مطالعه میکرد در بغل نهاده بجم در آمد و وقتی که بیرون آمد در کیسه فلوسی نداشت. بجمامی گفت که ای بار عزیز! این جزو را نگه دار که من پل^۱ مزد تو بیارم و فوطه^۲ دار کتف او را گرفت و بیرون کرد که ای طالب علم گرسنه بیرون شو! غرض که دنیا همچو جایی است که آچنان هم میسازد و اینچنین هم میدارد!

الهی! تا از امرای حال و آینده نام و نشان بوده و خواهد بود، عمرو دولت شاه جهانگیر جهانبخش عادل غازی برقرار و بر دوام باد!

ذکر خیر ملا صدر حنا تراش

آن استاد نادره دوران در هنر خود بی بدل بود و صاحب فطرت و صاحب سلیقه و طبع غرا داشتند، و از شهر هرات اند. و در صغرسن موزون طبع بودند و در علم شطرنج مهارت تمام داشتند و ثانی ائین برناچه و دوستی بودند و حریفان مدق خود منصوبهای مشکل پیش می آوردند و ایشان^۱ بکلید [۵۲ ب] فکر دقیق می گشودند، و گاهی شعر مشغولی می نمودند. و استادان فن شعر فرموده اند که هر کس که بیت مقفله^۲ بگوید شاعر است، و ایشان خود ابیات بسیار دارند و این یک رباعی که در جواب استاد گفته بودند بدست افتاد جهت یاد کردن درین تذکره مرقوم ساخت و رباعی استاد این است :

نظم

خوبان گل گاشن حیاتند همه شکر لب و شیرین حرکاتند همه
از آدمیان غرض همه ایشانند بالله که باقی حشرانند همه

- ۱- پل : مراد پول است و این کلمه بهمین صورت و بهمین معنی در مظهر شاهجهانی (ص ۵۷) نیز آمده است
- ۲- فوطه دار : کسی که چون بجم در آیند رخت خود را کتفه باو سپارند
- ۳- فی الاصل : حریفان
- ۴- این درست نیست شمس قیس رازی در تعریف بیت (شعر) گوید : و بدانک شعر دراصل لغت دانش است و ادراک معانی محسوس صایب و اندیشه و استدلال راست، و از روی اصطلاح سخنی است اندیشیده مرتب لغوی موزون متکرر متساوی حروف آخرین آن بیکدیگر مانده . . . المعجم فی معاییر اشعار العجم
- ۵- خیر البیان، برگ ۲۲۹ ج ۱، ص ۳۰۰ : همین

و ایشان در جواب چنین گفته اند :

خوآن جهان مظهر ذاتند همه مطلوب تمام کائناتند همه
عیسی نفسانند که جان می بخشند پاکبزه تر از آب حیاتند همه

و حسب التقدير بقندهار تشریف آوردند و فقیر در هرات هم بایشان خصوصیت داشتیم و در قندهار بیشتر شد. و ایشان در گورستان خواجه ایرب مدفونند.

الهی ! تا هفت کواکب سیار برین چرخ دوار روشن و هوید است، شمع بزم حضرت شاه نور الدین محمد جهانگیر جهانبخش عادل غازی روشن و مجلس افروز باد ! [۳۷]

ذکر خیر قاضی زادہ کاشان

حسب التقدير ما و ایشان در تنه افتادیم و میر عزیز چندگاه دیوانی میرزا عیسی ترخان کردند باستیلای تمام ، و ما و ملا نیازی در مجلس ایشان حاضر میشدیم. و میر از سادات صحیح النسب استراپادند و در تنه بحویلی خود حام خوب ساخته بودند و در بیرون حام باغچه و حوض و فواره و اطراف او گلهای چند قسم نشانده و گل خوشبوی و گل مرخ و غیره که یاد از بهشت برین میداد و باغچه و دیوانخانه را از بوی خوش معطر میداشتند. و از یاران هر کس که در آن حام در می آمد وقتی که از آنجا بر می آمد تو شکچیان^۱ میر بقیچه^۲ سروپا بتکلف حاضر میساختند و آن شخص خلعت خاص می پوشید و در مجلس می آمد. و یک روز از صبح تا نماز دیگر صحبت باقی بود ، و ملا طریقی بحاج مکرر در آمد و از خدمتکاران سروپا طلب نمود. خدمتکاران جواب دادند که صبح سروپا پوشیده اید. ملا اعراضی شده گفت که میر چنین فرموده اند که هرگاه که یکی از یاران در حام در آید سروپای با و حاضر سازید [۳۸ ب] و خدمتکاران رفته بمیر عرض کردند که ملا طریقی بما دشنام میدهد و سروپا [ی] دیگر میطلبد. میر فرمودند که خوب میکنند و تحویل دار را طلبیده کردنی فرمودند و گفتند که سروپاهای

۱- تو شکچیان : جمع توشکچی و مراد تحویل دار لباس است

۲- بقیچه : بسته خرد

تیاراً تحویل تو شدہ بود، چرا نہ بردی؟ غرض آنکہ اینچنین مردم صاحب کرم دیدیم۔ بعد از خدام میر عزیز قاضی زادہ کاشان دیوان میرزا عیسیٰ ترخان گردیدند و اختیار تمام پیدا کردند و فقیر بایشان مخصوص بود و گاهی قصیدہ یا غزل و اسطہ شدہ بمیرزا می گذرانیدند و صلہ^۲ لایق در مجلس آورده پیش می نهادند۔ و قاضی زادہ قصیدہ گوی خوب بودہ اند و قصیدہ ہفتاد و ہشتاد بیت مضمون ہر معنی رنگین جانفزای دلربای میگفتند چنانکہ :

از بہار طبع و گزار معنی خرم است از نسیم لطف او، باغ سخن گزار شد
و خط نستعلیق را خوب می نوشتند و رباعی بخط ایشان کہ در بیاض فقیر مرقوم بود جہۃ یاد کرد درین دفتر سیوم تذکرہ مرقوم گشت۔

نظم

دل سوخت ز داغ آشنایی، فریاد ! از دست غمت نیست رہایی، فریاد !
افسوس ز شادی وصال، افسوس ! فریاد ز محنت جدایی، فریاد ! [۴۵ و ۴۶]
الہی ! تا از وصال یاران بحقیقت بہرہ مندی پی پایانست، عمرو دولت
حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل برقرار و بر مدار باد !

ذکر خیر قاضی لاغر

قاضی لاغر کہ وطن ایشان در نیمروزست کہ بسیمستان مشہورست، کہ وطن آبا و اجداد رستم است، و گرشاسب چنان قوی ہیکل بود کہ رستم زہ گیر او را در بازوی خود ہمچو تعویذ نگاہ میداشت؛ و رستم از دختر مہراب شاہ کابل تولد شدہ بود، و کابل زمینی فرح فزائی دلربای روان آسای است و رستم را آن زمین خوش آمدہ بود و درو عشرت می نمود۔
چون سخن دورگشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم

و خدمت قاضی لاغر صاحب استحقاق بودند و جمیع علوم بر ایشان منکشف گردیدہ بود، و طبع فرا داشتند۔ و حاکم سیستان کہ خوش روی بود و مجلس شراب داشت ایشانرا طلب نمودہ بودند و ایشان این قطعہ در جواب آن نوشتند:

ز خدمت تو مرا مانع امر قضا تو خود بگو کہ با امر قضا چه چاره کنم
 زبادہ منع تو نتوانم و نکوہم نیست 'کہمی خوردند حریفان و من نظارہ کم' [۵۵ب]
 و قاضی از فاضلان دہر و صاحب دیوان بودند۔ در قندہار آمدہ در زمان
 بہر بخان و بمجلس شریف ایشان مشرف گردیدیم و صحبتہا بایشان داشتیم۔ و ملک
 سلطان محمود از نسل ملکان روزنست کہ با صاحبقرانی حضرت میر تیمور معاصر
 بودند۔ و مسجد جامع و بازار ملک ساختہ ایشانست۔ وقتی کہ صاحب قرانی میر
 تیمور دران شہر رسیدند ملک کلید دروازہ از طلا ساختہ پیشکش نمودند۔ و ملک
 سلطان محمود حاکم سیستان بود، و در قرہ کہ نزدیک اوست، دختر صاحب جال
 خورشید نام کہ بافتاب نیمروز درخشندہ و فروزندہ ابواب برابری باز مینمود، و
 نیم شب بود کہ آن دختر در شہر نیمروز رسید، و ملک شنیدند و گفتند کہ خیر
 مقدم منزل شاہمین است! و دختر این بیت در بدیہہ فرمودہ بملک فرستاد :
 پادشاہ نیمروزی و بخدمت کردند میرسد خورشید اگر درنم شب میخوانیش
 و چون زمان ترکان شد لشکری برسر ملک سلطان محمود تعین کردند۔ ملک
 سیستانرا ماندہ بلاہور آمدہ، در وقتی کہ ملک الکلام میرزا کامران جاگیر پنجاب
 داشتند۔ و چون میرزا شنیدند کہ ملک بلاہور آمدہ نادیدہ فرمان [۵۵ج]
 نوشتند کہ جد شاہرات را بصاحب قرانی پیشکش نمودہ بودند ما لاهور را بشا
 دادیم کہ جاگیر شاہ باشد و چنگاہ ملک حکومت لاهور کرد۔
 الہی ! تا از بزرگان نام در جهان و بکرم و حقیقت معروف و مشہور است،
 عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و بر
 مدار باد !

ذکر خیر ملا طرزی

ملا طرزی از مردم بنی اسرائیلند و نسبت بملا علی احمد فاضل اولیا
 صفت دارند۔ و اینجاعت ہمہ درویش نہاد و اولیا صفت و خوش طبع اند۔ و
 مشار الیہ از جانب والدہ بخواجه اویس گوالیاری میرسند کہ او از مجلسیان

حضرت جنت آشیانی بود ، و از علم نجوم و هیأت و رمل و اصطراب و حکمة و علوم عربیہ مهارت کلی داشتند . و حضرت پادشاہ او را بنوازش گوناگون سرافراز میفرمودند و در آخر بخدمت حضرت شاہ اکبر مشرف شدند و ہنرہای غریب و عجیب ظاہر نمودند و مورد الطف و اعطاف بی نہایت شدند . و یکی از اہل نجوم از ولایت بہند آمدہ بود غالباً شخصی مادگاہی خوش ہمای و آہستہ پیشکش حضرت پادشاہ اکبر آوردہ بود [۵۷ ب] پادشاہ بآن نجومی فرمودند کہ در بطن این مادگاہیچہ نرست یا مادہ ، و بہ چہ رنگ است ؟ او گفت کہ نرست و تمام اندام او سرخ اما بر جبین او نشان سفید است . آخر رو بجانب ملا اویس آوردند و فرمودند کہ شاہ چہ میگوئید . ایشان بعد از تأمل عرض کردند کہ آنچہ او میگوید تحقیق است اما جبینش سفید نیست بلکہ دم او سفید است کہ بر جبینش پیچیدہ است . حضرت فرمودند کہ چطور معلوم شد ؟ مجلسیان عرضہ نمودند حضرت سلامت گلو را می باید کشت تا این راز پنهان بظہور آید . حکم شد کہ گلو را بکشند . چون گلو را کشتند ، بچہ از شکم او بر آمدہ بہان اوصاف کہ ، ملا خواجہ اویس گفتہ بودند . ہمگان تعجب نمودند و بہ دانش و علم مولوی تحسینہا کردند . و ابن معنی باعث مزید تقرب و توقیر ایشان شد . و ملا طرزی در جمیع علوم ماهرند و در شعر طرز خاص دارند و اشعار بسیار گفتہ اند و دیوانی ترتیب دادہ اند و این قصیدہ و غزل از اشعار ایشان درین تذکرہ مرقوم شد .

قصیدہ کہ در تعریف مصنف گفتہ اینست :

خدو چرخ چو در قوس کرد نصب لوا	گرفت روی زمین فوج لشکر سرما [۶۵]
ہواست بد بان حد و مرتبہ کہ زبان	نمی شود بدہن از سردگی گویا
اگر زاہر شود قطرہ جدا ، اکنون	شود میان ہوا همچو لؤلؤی لالا
مگوی برف کہ از آسان ہمی بارد	کز آسان شدہ نازل ، ز بہر خلق ، بلا
ز باد شعلہ آتش ، نمیکنند حرکت	کہ لرزہ دارد همچون برہنہ سرتابا
سہر برہنہ اندام ، گر نہ سرما خورد	بدین صفت تن او نیلگون شد ست چرا
ز بسکہ آینہ چرخ نیرہ شد ز نفس	سزد اگر نکند ، شکل مردمان پیدا

سخن ز نوک زبان تا بگوش نتواند
پناه خویش ز سرما ندید، چون جایی
ولیک از همه این طرفه تر کہ آتش نیز
رسیده روز کنون در کمال کوتاهی،
محیط فضل و هنر میر قاطمی کہ بفضل
لطیف طبع و هنر پرور و افاضل دوست
طبیعتش چمنی پر شقایق مضمون
رسیده است بصد سال عمر او، لیکن
خدا عنایت و لطفی کہ کردہ در حق او
بر آستانہ او بردہ فاضلان سجده
ز ہی باطف و کرم، بی نظیر و بی مانند
سپهر پیر ز پیری در آمدی از پای
درین زمانہ اگر زندہ میشود ہاتم
اگر ز رشک و قار تو سی نگرید کوه
چنانکہ نور ز خورشید و نکبت از عنبر
ادب ز خوی تو زبیا، چنانکہ تن از جان
عبارت تو چو آب حیات جان بجشد
چنان ز جود و سخای تو، زر پریشان شد
هنر ذات شریف تو یافت عز و شرف
اگر ز چشمہ لطف تو پرورش یابد
دران زمان کہ کند یاد لطف تو افعی
محیط مدح و ثنات عقیق دریائست
سخن شناسا! خواہم ز روی گستاخی
مرا ز خوان جهان شد حوالہ لقمہ غم
بزیں پهلوی من، خار بستر منجباب
زمانہ را هنری نیست غیر جور و ستم
امید ہمت کہ یابم خلاصی از غم دہر
سخن طویل شد اکنون دعا کند طرزی
ہمیشہ تا کہ زند سر ز فیض لاریبی
دل تو بخون اسرار باد تا دم صور!

رسید، زانکہ شود بستہ در رہ از سرما
برقت و کرد سمندر، درون آتش جا
ز ترس دی شدہ پنهان، در آہن و خارا
چو روز عمر عدوی امیر خضر لقا
درین زمانہ بود بی نظیر و بی ہمتا
سخن شناس و حقیقت پژوه و نکته سرا
دلش محیط صفت پر ز در بیش بها [۵۶ ب]
بعقل و فہم و خرد، ہمچو مردم برنا
درین زمانہ نکرده بھیج شخص، عطا
کہ هست درگہ عالیش مرجع شعرا
ز ہی بچود و سخا، بی مثال و بی ہمتا
اگر بدست نکردی ز خامہ تو عصا
بگیرد از دل و طبع تو رسم جود و سخا
چگونہ چشمہ روان شد ز دیدہ خارا
نہاشد از دل تو علم و فضل وجود جدا
هنر بطبع تو نازد، چو دوستی بویا
دل تو کردہ معافی مردہ را احیا
کہ ہر دو حرف زر از یکدگر بماند جدا
خرد ز طبع لطیف گرفت قدر و بها
ز بار حنظل یابند لذت خرما [۵۷ ا]
بجای زہر، دہانش شود، پر آب بقا
کہ فکر ازو نتواند برون شدن بشنا
ز حال خویش کنم عرض، گرکنی اصفا
مرا ز شیشہ گردون نصیب درد بلا
ز خشت زیر سرم بالشی است از دینا
سپهر را عملی نیست غیر ظلم و جفا
چو جا گرفته ام اندر پناہ لطف شا
کہ نیست از پی ختم کلام بہ ز دعا
قصیدہ و غزل تر ز خاطر شعرا
رخ تو باد منور بنور لطف خدا!

وله غزل

بالای بام چون قد آن حور شد بلند
آن شہسوار میرسد اینک، نگہ کنید
بالای سدرہ بال و پر جبرئیل سوخت
گر قدر و جہاں خود طلبی عشق باز شو
سیلاب خون ز دیدہ قدوسیان گشاد
آمد بہار رو بتفرج بہ لالہ زار
ناصح خموش کین دل مارا اثر نکرد
طرزی برآر پنبہ غفلت ز گوش ہوش

گفتم کہ شعلہ ز سر طور شد بلند
گرد و غبار راہ کہ از دور شد بلند
زین آتش کہ از دل محروم شد بلند [۵۷ ب]
کز عشق قدر و پایہ منصور شد بلند
دی شب کہ نالہ من رنجور شد بلند
بتگر کہ ہر طرف عالم نور شد بلند
حرفی کہ از زبان تو مذکور شد بلند
ہشیار شو کہ غلغلہ صور شد بلند

غرلی درین زمین جامع این اوراق نیز دارد و آن غزل اینست کہ :

تا چتر خسرو فلک از دور شد بلند
از ین ہمت شہ اکبر جلال دین
ہر کہ بر اسب ادم خود شاہ شد سوار
تا جاہوہ کرد حسن خودش دید، در نظر
بہر نظارہ رخ آماہ چارہ

بہر تثار او، طبق نور شد بلند
این خانہ مقرر منعمور شد بلند
گویا کہ ماہ، در شب دیجور شد بلند
مستی نمود مور و دم مور شد بلند
بنشست آن پوی و قد حور شد بلند

وله ایضاً

اشب ز ہر تو رخ او، نور شد بلند
شاید بگوش خسرو عادل فغان رسد
تا جرعہ ز بزم محبت، باو رسید
ای قاطعی ز ہجر قد سرو ناز او

یا نور موسوی، ز سر طور شد بلند [۸۵ ا]
فریاد و داد این دل رنجور شد بلند
آوازہ انا الحق منصور شد بلند
افغان و نالہ دل مہجور شد بلند

الہی! تا طرز سخنوری در جہان از سخنوران تازہ و نو میشود، دامن
عمرو دولت حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی بطراز ابد مطرز
و مطرا باد!

ذکر خیر ملا خواجہ خرد مکہ ای

مولد شریف ایشان از ہرات است و بطوف حرمین الشریفین مشرف
گشتہ اند و چندگاہ متوطن بودہ اند و دوازہ حج بجا آورده بودند و در زمین

بثرب و بطحا در طاعت و عبادت مشغولی مینمودند و آخر آمده بکابل در بینی حصارة متوطن گردیدند و خانقاه و رباط و مسجد میساختند. آن زمین برکت قدوم ایشان مشرف گشت و همه وقت درویشان و طالب علمان مسافر آمده دران خانقاه و مدرسه بسر می بردند و طعام دو وقتہ بر سفرۂ درویشانہ میکشیدند و خدای تبارک تعالی بایشان برکت داده بود، و گاهی کہ [۵۸ ب] حضرت جنت آشیانی بایشان خرجی میفرستادند. و ایشان سروپای^۱ درویشانہ میکردند و بطالب علمان و درویشان میدادند و در ایام متبرکہ در مجلس پادشاه حاضر می شدند.

من کہ و تقریر کالات او عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسلۂ لوح و قلم در گرفت

و سنت اولیا نموده بودند و گاهی دو سه بیت ہم میفرمودند و این قطعه از ایشان است کہ در نصیحت جوانی پاکیزه روی گفته اند و آن اینست.

خواهم کہ بان تازه گل، از روی نصیحت گوئیم کہ با هر خس و خاری، ننشیند
اما بطریقی، کہ ز ما خاک نشینان بر خاطر او، هیچ غباری ننشیند

و مولوی شعر بسیار دارند اما مقید جمع کردن نشدند، و فقیر بخدمت ایشان در کابل مشرف شد، و بجد فقیر کہ ملا کمال الدین حسین باشند مخصوص بودند، و آخرها کہ بکابل بخدمت هایون پادشاه آمدم در مدرسه ایشان کہ درون شهر ساخته اند و در میان مدرسه جوی آب جاریست و یک طرف مسجد حضرت فردوس مکانی کہ بنای آنحضرت بود، و مصنف رفته آنجا خانه گرفت، و چون [۵۹ ا] تنگ بود رازان^۲ را طلبیده در سه چار روز بالاخانه^۳ بتکلف با هوای خوشی فزای روح آسای ساختم، و طاق بندیها درو هنرمندان نمودند و شیشهای گلاب و از

۱- سروپا: خلعت، اینجا مراد لباس عادی است

۲- رازان، جمع راز، یعنی معمار و بنا

۳- خانه ای کہ بر پشت بام باشد (مرآت الاصطلاح)

بہزادی^۱ بہای آبی لطیف باران^۲ می آوردند و در کنارهای طاق میچیدیم. در پنجرہ درون مدرسه وا میشد و گل سرخ و یاسمن و گھای عنبر مکرر خوش بوی پیش در می بود و از بوی خوش گھای مشک بیز، خانہ معطر میگشت چنانکہ استادی در تعریف آن گوید.

نظم

عطار صبا دکان گشاده یعنی، در بوستان گشاده
عطر از گل و یاسمن گرفته و ز غنچه کلاب زن گرفته
چنانکہ در تعریف بہ آبی حضرت ملا فرمودہ اند.

نظم

ز تازہ میوہای تر نایاب سبدها باغبان پر کردہ از آب
نکردہ هیچ نادر بین تصور کز آب آید چہ سان زان سان^۳ سپدر
و چون نزدیک بازارست آن مدرسہ، جمعی از کاسبان مثل طاق^۴ دوز و درزیان^۵
درو خانہ گرفتہ بودند. و چون یاران مثل میر امانی [و] ملا تردی [و] ب[و]
ملا واصلی در خانہ فقیر می آمدند، گاهی فکر شعرو عطا لہ می شد و از آوازهای
ناخوش ایشان مشوش میگردیدیم و اعراض بایشان میکردیم و ایشان بہ پیش
ملا خواجہ خرد رفتہ شکوہ ما بردند. اما درویش خوش خلق بایشان گفت :
بی تقریب بشا اعراض میکنند؟ و دیگر هیچ نگفت. و بعد ازان من بخدمت مولانا
رفتم و ایشان رسر عمارت خانقاہ بودند. رفتہ ایشانرا دریافتم و ایشان خلق بسیار

۱- ظاہراً ظرف شیشہ میباشد. در مرآت الاصطلاح آمدہ است : ... حالا از چندی در شاہجہان [آباد] ہم ظروف شیشہ میسازند اگرچہ بد میشود و لیکن بخوبی ظرف پختہ نمیشدند و نامعقول ترین از ہمہ جا در جلیسر میسازند ... و بیشتر کلابیہای آنجا کہ سہل البیع میباشد بصرف ہنگامہ آرایان انجمن رشکگلشن بشکن بشکن می آید. (برگ ۴۲)

۲- عبارت مشوش است.

۳- ناخواناست.

۴- طاق : نوعی از کلاہ باشد کہ بصورت طاق سازند. ارادتخان واضح گوید :
ناہد درست طاق گردون بفرق فقر کشکول تا مگر بسرش باز گون کنند

۵- درزیان : جمع درزی یعنی دوزندہ و خیاط.

ورزیدند و فرش انداختند و صحبت تمت داشتیم و آخر ظاهر شد کہ با جد فقیر مولانا کمال الدین حسین مصاحب بودند و یکدیگر را برادر گفته بودند. و من بایشان ظاهر ساختم کہ در ملک شاہ گستاخی نموده بالاخانہ ساخته ام ، و ایشان گفتند : بسیار خوب کردہ اید. جای شہاست. و گفتند : ملا شاہ محمد عبیر فروش را کہ در مدرسہ دوکان عبیر^۱ فروشی دارد متولی آن مدرسہ ساخته بودیم ، مرد عجیب بودہ است کہ ابن طور مردم را جادادہ است و حالا شاہ را متولی ساختیم و اختیار بدست شاہ دادیم. از ہر کس کہ میخواہید بگیرید و بہر کس کہ خواہید ، بدہید. خدا [۶۰] بقدر بیامی زاد کہ درویش خوب بود.

الہی ! تا دعای درویشان مستجاب است ، عمرو دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر جہانبخش عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر شیخ گدائی

شیخ گدائی پسر شیخ جہالی دہلوی صاحب کتاب «مہر و ماہ» است. در آن مرتبہ کہ قنبر^۲ ہند شد بیرمخان یکہ بگجرات افتاد و شیخ گدائی آنجا بایشان آشنا شد. و خان دردمند بودند و دران پریشانی دردمندی ایشان زیادہ شد ، و هیچکہ بی سوز عشق نبودند. و مردم گجرات مؤنث و مذکر صاحب جہال و صاحب حسن اند ، و عارات خوب دارند و در ہر کوچہ مسجدہای غیر مکرر از سنگ تراشیدہ بنا کردہ اند و چاہہای آب شیرین دارند. در یک گذر چاہی عظیم بود و درخت بزرگ بر سر او سایہ افکنندہ بود و آب خوشگوار داشت و مردمانی دہ دران گذر بودند آب آن چاہ بدلواھا میکشیدند و میبردند. بیرمخانرا آن سرمنزل خوش آمدہ بود. در آنجا می نشست و مؤنثی پاکیزہ روی آفتاب طلعت مشکین موی باب کشیدن آمدہ بود. اتفاقاً درویشی مجنون صفت عاشق پیشہ بر سر آن چاہ [۶۰ ب] نشستہ بود. جوانی لیلی وشی خوش لقائی دلربایی

۱- عبیر : نوعی از خوشبوہای خشک ، بر لباس پاشند (آنند راج).

۲- فی الاصل : قنبرات.

کہ از دیدنش عشاق بی نوا بیخود شدہ از جا میرفتہ کہ ناگاہ تیری از کباخانہ ابروی او بر دل درویش چنان نشستہ کہ بیخود شدہ سر در قدم آن رعنا نہاد و کف دست بر لب نہادہ میگفت کہ پانی! پانی! و محبوب ہرچند آب میریخت از انگشتان دست آب بدر میرفت و بر زمین می افتاد و بگلوش نمیرفت و او پانی میگفت۔ جوان از روی محبوبی و استغنائی حسن، دلو را پرتاب داد و گفت ہرچند کہ آب میدہم میگوید پانی! پانی! و سیری ندارد! و آن مغرور حسن ندانستہ بود کہ آتش عشق بہ آب زلال وصل فی الحال تسکین نمی یابد، چنانکہ بجنون درین معنی فرمودہ :

آہ من العشق و حالاتہ احرق قلبی بحراراتہ
مانظر العین الی غیرکم اقسم باللہ و آیاتہ

چند روز برین نہج چاہتی تفرج می نمودند و آن درویش بر چاہ افتادہ بود و نواب خان ہم شبہا آنجا می بودند و حالت عشق و عاشقی ملاحظہ میفرمودند تا آنکہ بطریق عادت وقت آمدن آن دلربا میشد۔ چون دلو را بر دست میگرفت باز درویش دست بر لب نہادہ پانی! پانی! میگفت؛ ہرچند [۶۱-۶۲] آن زیبا آب میریخت آب از دستش بدر میرفت و او محو جمال او می بود و پانی! پانی! میگفت تا آنکہ برسر چاہ عجوم خلق شد و شہرت کرد کہ اینچنین مغلی عاشق جوانی شدہ است۔ مطلوب ازین کثرت در پردہ حجاب رفت و چند روز بیرون نیامد و آن درویش آنجا کہ، او قدم نہادہ بود سرخود، می ماند و پانی! پانی! می گفت تا مردم آن کذر را از درد او دل بدرد آمدہ۔ او را گفتند: تو بیا اینجا

۱- پانی: کلمہ ہندی و اردو است برای آب۔ در ہمین معنی این کلمہ در این شعر سنائی نیز بکار رفته است :

اسامی درین عالمت ارنہ آنجا چہ آباد چہ نان و چہ میدہ چہ پانی
(دیوان حکیم سنائی بکوشش مظاہر مصفا، ص ۳۴۷)

بہ نظر نگارندہ کلمات 'میدہ' و 'پانی' کہ منشاء ہر دو شان سانسکریت است در این بیت بعنوان مترادفات 'نان' و 'آب' بکار رفته است نہ بمعنی انواع مختلف حلوہ، کہ مصحح فاضل دیوان حکیم گمان کردہ اند۔ (نک: دیوان حکیم سنائی، ص ۳۴۷، پاورقی شبارہ ۱)۔

کار عشق است. لقا نمودن ثوابست حرام نیست. و تأثیر محبت [و] عشق در دل جوان کار کرده بود. در رنگ طاووس مست خود را آراسته کوزه برداشته بالای چاه در رنگ ماه نخب برآمد و دلورا گرفت و از روی مهربانی و دلنوازی گفت: ای فقیر چند پانی میگوئی، لیه^۱ پانی! و در آن وقت نواب این مطلع بدبیه فرمودند: صد بار بگفتیم که تکرانی^۲ چو بیکبار نگفتی که پیا پانی پیو!

چون چند روز گذشت این قصه در گجرات شهرت عظیم پیدا کرد و آن درویش را آتش عشق از کانون سینه علم میزد. شب و روز پانی! پانی! میگفت و تا روزی، آن شهره شهر، از خانه برآمده بالای چاه آمده و دلورا گرفته گفت: ای فقیر آب میخواهی؟ رمقی از جان حزین او باقی بود [۱، ۶ ب] چشم باز کرده ببال اونگریست و جان بحق تسلیم نمود.

عشق ازین بسیار کردست و کند!

مردم نماز گزارده او را بر سر چاه دفن نمودند. و عشق او در دل مطلوب چنان اثر کرده بود که هرگاه بر سر قبر او می آمد در رائی که آب از دلوش میریخت اشک از چشم، ابر مثالش بر رخسارش میدوید. استغفار استغناء حسن خود میکرد و تا زنده بود روز و شب زیارت قبر او می نمود. عشق می نازد بحسن و حسن می نازد بعشق آری آری این دو معنی عاشق یکدیگرند

چون سخن دورگشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم

شبی در قندهار حضرت خان بی اختیار آهی از دل کشیدند و رفتگی شد. بعد ازین سر بر آوردند و مجلسیان بایشان گفتند: ضرب آهی بود! خان واقعه گجرات که بالا مسطور شد بیان فرمودند که رفتن آن درویش بخاطرم رسید. این آه از دیدن آن واقعه بود. پس بمر فحعی و ملا نویدی و ملا شوخی فرمودند که هر کسی این واقعه را در مشنوی بگوید. مصنف هم چند بیت گفته بود، در قترات^۳ از دست رفت.

۱- لیه: بکیر

۲- تهرانی: کلمه هندی: یعنی زین که از قبیله راجپوت باشد کلمه هندی: چو: زنده باشی

۳- فی الاصل: فطرات

چون سخن دورگشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم
 شیخ گدایی پیش بیرمخان در اگره اعتبار تمام پیدا کرده اختیار کل داشت
 [۶۲] و باو همیشه میفرمودند بهائی! شیخ گدایی! شیخ اشعار بسیار دارد،
 این چند بیت درین تذکرہ جهانگیر شاہی مرقوم گشت.

نظم

گهی جان، منزل غم شد، گهی دل غمت را می برم منزل بمنزل
 مشو غافل ز جان^۱ درد مندی که از یاد تو، یک دم نیست، غافل
 دل دیوانه، در زلف تو ایستم گرفتم^۲ خوابان مشکین سلاسل
 بیان دادن اگر آسان شدی کار نبود عاشقانرا، کار مشکل
 گدایی جان بناکسی برآمد نشد کام ز لعل یار حاصل
 انہی! تا از عشق و عاشقی نام و نشانست، عمرو دولت نور الدین محمد
 جهانگیر عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر ملا جانی

ملا جانی از بخارا اند و صاحب دیوانند. طبع لطیف غرای جان فزای
 دارند و در غزل و در قصیده و هجو یکتا و بی مانند اند. و چون التزام
 نموده ایم که هجو درین تذکرہ نباشد، زیرا کہ هجو آزردن دلست، چون این
 بیت داخل مدح بود درین تذکرہ مرقوم گردید.
 شاعر شاه ہایوم و خاک درگہ تب [۶۳] میزند کوکبہ خسرویم طعنه ہمہ

ولہ

خوبرویان! ہمہ ی مہر و وفا مید شا
 وعده کردید وفا، طور دروغی گفتید
 با اسیران ز بی جور و جفا مید شا
 راست گوید کہ، اینطور چرا مید شا
 ما درین شہر نہ از بہر شا رسواییم
 ہمہ جا باعث رسوایی مایید شا!

۱- بهائی: کلمہ ہندی ست بمعنی برادر

۲- ہدایوفی، ج ۳، ص ۷۷: حال

۳- ایضاً: گرفتارم بان مشکین سلاسل

چند پرسید کہ مقصود تو در عالم چیست! راست گویم کہ شاید، شاید، شا!
جالی از دست شا، جان نتواند بردن کہ بلای ز بلاهای خداید شا!
الهی! تا جانها در جسد جا دارد، عمرو دولت حضرت نورالدین محمد
جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و برمدار باد! آمین، رب العالمین!

ذکر خیر میر حضوری

میر حضوری از سادات قم اند و طبع غرا دارند. صاحب دیوانند.

نظم

آپہ ز نظم دم تقریر یافت این دو سہ بیتی است کہ تحریر یافت
دست دردی از گریبان دلم، کوتہ نشد کز کمین دردی دگر، دست و گریبان برنخواست!
گر کشد صد رہ مرا از ناز و استغنا کم است درخور حسنی کہ او دارد، هنوز اینها کم است
چہ بلا اسیرم ای مہ بکنند آرزویت کہ بہر طرف گریزم، کشدم دگر بسویت
الهی! تا شعرا خوش حضور و خوش وقت اند، عمرو دولت نورالدین
محمد جهانگیر عادل غازی ہر دوام باد!

ذکر خیر ملا حزی [۱-۶۳]

ملا حزی از اصفہانند و از خوش گویان صاحب دیوانند. اشعار موزون
متین بسیار دارند از انجملہ این چند بیت کہ زادہ طبع مولویست درین تذکرہ
مرقوم گشت:

یار بر افتراختہ قامت رسید فتہ ارباب سلامت رسید
میرسد آن شوخ، شہیدان عشق! مژدہ شا را، کہ قیامت رسید
بتلخی می سپارد کشتہ مژگان او، جانرا بزہر چشم، گویا آب دادہ تیغ مژگانرا
الهی! تا حزن بر اعدای پادشاہ مسلط و مستولی است، خوشحالی ہر
دولتخواہان نورالدین جهانگیر عادل غازی فایض باد!

ذکر خیر ملا حیدر سبزواری

فصاحت شعاری ملا حیدر سبزواری از خوش طبعان روزگارست. اگر چه کم گویند اما صاحب مضامین خاصند. آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه بقی است که تحریر یافت

نظم

اگر ننهام بسینه دست ، چون آم بسوی او ؟ ز چاک سینه افتد از طپیدن، دل بکوی او
مپرس ای همزیان ، حرفی ز من در بزم آن بدخو که چیزی بر زبان ناید مراجز گفت او گوی او
الهی ! تا از خوش طبعان و سخن گزاران نام و نشانست ، عمرو دولت
نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد ! [۳-ب]

ذکر خیر ملا حیرانی قمی

ملا حیرانی قمی خوشگویند و صاحب دیوانند. اشعار ایشان در ولایت شهرت دارد و صاحب مضمونند و تشبیهات خاص بسیار دارند. از انجمله این چند بیت را رونق بخش این تذکره ساخت.

نظم

برکنار چشم خون افشان من، مژگان تر شاخ مرجانی است، کز دریا برون آورده سر
شنیدم ای رقیب ! آن دلستانرا دوست میداری • مرجان خاطر من را گر خدا را دوست میداری ؟
همیگردد بلا پیوسته برگردد تو حیرانی • مگر در شهر آن شوخ بلا را دوست میداری
مگر روز جدایی از چه رو بیمار میگرددی ؟ • که بیاری به از روز جدایی بلکه مردن هم
اجل ره بر سرم نتواند آوردن شب هجران • ز بس کز دود آهم، خانه تاریکست و روزن هم
چنان در کار دل و مانند بی روی تو حیرانی • که میسوزد چو شمع و راضی است اکنون ببردن هم
الهی ! تا از شمع مهر و ماه عالم روشن و پر ضیاست ، عمرو دولت
نورالدین محمد جهانگیر عادل برقرار باد !

- ۱- نفایس المآثر . . . جز گفت گوی او
- ۲- نفایس المآثر : مرجان خاطر من را خدا را دوست میداری

ذکر خیر ملا حاتی

ملا حاتی یادگار محمد نام دارند،^۱ از شاگردان ملا نیازی اند. مولد شریف ایشان قندهارست [۶۴] و در شعر و شاعری نشوونمای ایشان در لاهور شد در اختلاط ملا حزن. چون شعر ایشان خالی از حاتی نیست این دو سه بیت از شعر ایشان مرقوم شد.

بر صفحه عذار تو آن خط مشک سود	مضمون تازه ایست که از غیب رو نمود
نه خط عنبرین ظاهر شد از رخسار زیبایش	فکنده سایه برگبرگ تر، زلف سمن سایش
لعل دلجوی تو از تبخاله بس آزار دید	وه که گلبرگ ترا از ژاله آفتها رسید
از قفا گیرم بنازی هر زمان چشم رقیب	تا شود از دولت دیدار جانان بی نصیب
کرده جا بر گوشه چشم تو خال عنبرین	یا زهر صید صیادی نشسته در کمین
سگت نخورد غم ما که یار همدم باست	دگر ز اهل وفا در جهان کرا غم ماست

سر دهن تنگ تو، مفهوم نشد مفهوم من آن نقطه موهوم نشد
 رمز دهنن هیچ نشد معلوم معلوم شد که هیچ معلوم نشد
 الهی! تا شاعران بر حالت در مدح گوئی قیام دارند، عمرو دولت نورالدین
 محمد جهانگیر عادل برقرار باد! [۶۴ ب]

ذکر خیر ملا حاتی خراسانی

ملا حاتی خراسانی از خوشگویانست. اشعار او پر کیفیت و حالتست و مضامین تازه دارد. این دو رباعی که ربع مسکونرا گرفته درین مختصر ثبت نموده شد.

حاجی که براه کعبه اندر تگ و پوست آن سعی و طواف هر چه کردست، نکوست

۱. فی الاصل: دارد

عیش همه آنست که آرد دگری! قربان سازد بجای خود بر در دوست

جانم بلب از لعل خموش تو رسید از لعل خموش باده نوش تو رسید
گوش تو شنیده ام که دردی دارد درد دل من مگر بگوش تو رسید

[ذکر خیر ملا حزنی]

ملا حزنی موافق حزن خود مطلعی فرموده اند. مطلع اینست:
حزنی چه غصه داشت که دی، وقت گفت و گوی صد بار گشت گریه گره، در گوی او
الهی! تا اعدای پادشاه حزین و اندوهگین اند، نیکخواهان و مخلصان
آنحضرت در باغ جهان خرم و خوشحال باشند! امین.

ذکر خیر ملا خواجه زاده کابلی

خواجه زاده کابلی از خوش طبعان روزگارست بجمع حیثیات آراسته بود و
علوم میدانست اما شعر او کم شهرت کرد. این مطلع رنگین پر کیفیت او بطریق
یادگار قلمی نموده شد. [۴۷]

الهی! تا از میر و وزیر و خواجه زاده نام و نشانست، عمرو دولت
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا خلقی

ملا خلقی صاحب خلق اند و شعر رنگین پر مضمون پر تشبیه بسیار دارند.
این مطلع از ایشان است.

زخم پیکانت مرا شد چشم گریانی دگر چشم میدارم، که آید باز پیکانی دگر
الهی! تا از صاحب خلقان خلق عظیم پیدا و هویداست، عمرو دولت
نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر خلقی هروی

خلقی میر محمد یوسف از سادات صاحب خلق هراتست. شعر دلپذیر دارد.

۱. نفایس المآثر: تصیری آجاست که آرد دگری... ۲. اشعار نمونه ندارد

آئینہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ بیتی است ، کہ تحریر یافت
 باستقبال قوت ، سرو را رفتار بایستی بتعریف دهانت ، غنچہ را گفتار بایستی
 مارا ہوا۱ وصل تو از سر نمیشود مشتاق خدمتیم و میسر نمیشود
 بناحق ارچہ مرا میکشی ولیک بین کہ عاقبت چہ کند با تو خون ناحق من
 الہی ! تا مردم خوش خلق با خلق خدا خوش خلقی میورزند ، عمر و
 دولت شاہ نورالدین محمد پادشاہ باد !

ذکر خیر میر دوری هروی [۶۵ ب]

میر دوری از سادات ہری اند ، از شاگردان ملا قاسم شادی شاہ اند ، و
 خوش نویس مشخص و کاتب بی بدل و جلد نویس بود ، و کتابتش بسی بکیفیت
 بود . اگرچہ ملا محمد قاسم شادی شاہ شاگرد بسیار دارند اما میر دوری و ملا
 سلطان محمود تربتی دوکاتب بی بدل بودند . و چند کتاب در ہری بخط میر دوری
 و ملا سلطان محمود داشتم . «خسرو شیرین» و «گوی چوگان» و «یوسف زلیخا» بغایہ
 خوب نوشته بودند . آخرالامر بجاناب ہند افتادند . بخدمت شاہ اکبر آمدہ بخطاب
 «کاتب الملکی» سرافراز گشت و برای پادشاہ چند کتاب خوب نوشت ازاجملہ
 «خضر خان» و «دول رانی» بسار خوب نوشته است . و چندگاہ مردم اہل دخل
 پادشاہ عرضہ کردہ مشارالہ را امین ہند ساختند . سامان خوب پیدا کرد . و
 ہوا۱ طواف حرمین شریفین در سرش افتاد رخصت گرفته بچج رفت و بثواب حج
 مشرف گشت و باز عزیمت ہند نمودہ نزدیک بندر سورت^۲ بکنار دریا آمدہ ، چون
 کوهہا در آب نزدیک بکنار دریا میباشد ، ملاحان ملاحظہ نمودہ جہاز دور تر
 میبردند . عبداللہ وفادار اعراضی شدہ بکشتیان گفت کہ [۶۶ ا] ازین دریا
 سیر شدیم^۳ کجا میبرید؟ آخر شمشیر کشید . و ایشان از ترس بجاناب کنار راندند
 و کشتی بسنگ خوردہ صد پارہ شد و عبداللہ وفادار و میر دوری طعمہ نھنگ

۱. نفایس المائر : مشتاق خدمتیم میسر نمیشود .

۲. فی الاصل : خضر خان

۳. ایضاً : دیر

۴. ایضاً : صورت

و ماهی شدند و ناخدا یان شنا کرده بکنار رسیدند.

نضا، کشتی آنجا که خواهد، برد و اگر ناخدا جامه برتن درد
میر قابلیت بسیار داشتند و مجلس اکابر بسیار دیده بودند و سید با ادب و
خلق و کرم بود.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسله لوح و قلم در گرفت
این چند بیت از اشعار آبدار ایشان سمت تحریر یافت.

نظم

گر بوصل تو بد آموز نمیگردیدم از فراق تو بدین روز نمیگردیدم
سوخت پروانه صفت مرغ دل من، ای کاش کرد آن شمع شب افروز نمیگردیدم
گر به تیر مزه ام سرخ نمیگردد چشم؟ هدف ناوک دلیدوز نمیگردیدم
آتش عشق اگر شعله نمیزد در دل همدن ناله جان سوز نمیگردیدم
گر چه چو دوری ستم دهر ندیدم اول آخر از وصل تو فیروز نمیگردیدم [۶۶ ب]

تا از نظر آن یار پسندیده برفت خون دلم عاز دیده غمیده برفت
رفت از نظر وز دل نرفت این غلط است کز دل برود هر آنچه از دیده برفت
الهی! تا کشتی هلال درین دریای نیلگون فلک روانست، عمر و دولت
شاه نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر ملا دعایی

ملا دعایی از خوشگویان عالم بوده است. یک مطلع از اشعار رنگین او

۱. این بیت در ضمن ترجمه میر محمد یوسف خان بن قاضی حسن امیرآبادی، در نفایس
المآثر چنین ضبط شده است:

خدا کشتی آنجا که خواهد برد و اگر ناخدا جامه برتن درد

۲. نفایس المآثر: گر به تیر مزه ام سرخ نمیگردد؛ منتخب التواریخ:

گر به تیر مزه اش سرخ نمیگردد چشم

۳. نفایس المآثر: گرچه

درین تذکره مرقوم شد.
دو لعل یار، که با یکدیگر زبان دارند حدیث کشتن عشاق در میان دارند
الهی! تا دعای درویشان قبول و مستجابست، عمر و دولت نورالدین محمد
جهانگیر پادشاه عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر مولانا حسن علی

مولانا حسن علی رجایی، خراسی داشتند در بازار فیروز آباد و بالای خراس
سرایچه بود که در سگه ملا بود. و خراس آنست که آرد می ساینند و روغن
میکشند. و در خراس ملا غلامان ایشان پوست انار نرم میساختند و سختیان گران
آنها برای سختیان^۱ میبردند. و سامانی ازین رنگداز داشت که محتاج بکس نبود
و عزت و حرمت عظیم داشت. چون حضرت جنت آشیانی [۹۷] در هرات
تشریف آوردند اول کسی را که پیش خود طلبیدند ملا حسن علی بود. چون
بمجلس بادشاه مشرف شد حالت ملا بران حضرت ظاهر گشت و بالطاف گوناگون
سرفراز ساختند. و سید محمد رباعی را هم طلبیدند، رباعیهای خود خواند و بتحسین
سرافراز شد، و بعضی رباعیهای او بدست خط شریف مسوده نمودند، مثل این
رباعی :

از ابر کفت جو تیر^۱ باران زده سر دریا ز حباب بر سر ، آورده سپر
خصم تو چو گرداب فرو رفته بخود تیغ تو چو موج از سرش کرده ، گذر

و رباعی دیگر اینست :

تیغ تو که خون در جگر شیر کند بس شیر دلانرا که ، ز جان سپر کند
گر در کف تو تیر نباشد چه عجب هر خط کف تو ، کار شمشیر کند

رباعی دیگر :

آتشوخ قلندر که غم از جانم برد دی همره خود بعزم دورانم برد
کشتی ز سواد چشم گریانم ساخت زنگ از دل چاک چاک نالانم برد

رباعیهای غرای دلگشای بی نهایت دارند اما این سه رباعی که حضرت بقلم

۱. سختیان : پوست بز دباغت یافته

۲. فی الاصل : تیز

مشکین رقم مرقوم فرموده بودند درین تذکرہ جهانگیر شاہی ثبت نموده شد. و در مثنوی کم از هیچ استاد بزرگ نیست و بہمہ وقت شعرا و فصحا و بلغا [۷۶ ب] در منزل میر می بودند و خوان احسان ایشان گسترانیدہ میشد. و از شعرا و ملایان و فصحا کہ در ہرات ملازمت حضرت پادشاہ نمودند چہار ماہ، اگر مذکور مازیم بطول می انجامد و دقتہا می باید نوشت. چنانچہ عارف حقیقی و مجازی شیخ سعدی فرمودہ اند :

گر آئجلہ را سعدی انشا کند مگر دقتہ دیگر املا کند
چون سخن دور گشت از ربطش بر سر مدعای پیش روم
و ملا اشعار بسیار دارند اما این دو بیت درین تذکرہ مرقوم ساخت :

ضلالی را بان کج طبع دیگر نمیدانم کہ الفت از کجا خواست
گوی بی ہر قطع راستہا دو کج با همچو مقراض آمدہ است

الہی ! تا از شہر ہرات آثار و علامات ہویدا است ، عمر و دولت حضرت
نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ باد !

ذکرخیر ملا رجایی

ملا رجایی کہ از خوش طبعان ہریست و ملا پسر شاہ محمد، کہ در چار سوی ہری دوکان صرافی داشت، گرفتار بود و بفقر رقیب بود و بملا حاجتی نیز رقیب بود اما ملا حاجتی مردکی بود کہ در طرفگی و ہزل در ہری قرینہ خود نداشت. از جملہ طرفگیہا یکی آنکہ شاہ محمد صحبتہای خوب باشناپان خود میداشت و پسرانش ہم در مجلس می بودند و ملا حاجتی لوندا و بی باک بود و دران گذر میرفت و اورا نمی طلبیدند. روز زمستان بود خواجہ با پسران خود در دوکان رفته نشستند ، و برف بنیاد باریدن کرد، و این دوکان چنان واقع شدہ است کہ طاق کہ در بازار خوش بستہ اند و مردم گناہکار را [۷۸ ا] درانجا

۱. لوند : مردم کahl و تنبل عشرت دوست و زن فاحشہ را گویند بمعنی کون دہ نیز آمدہ است (آنند راج)

از خلق میکشند و تفرج گاه اهل شهرست. ملا حاجتی را بخاطر رسید که امروز
 بشاه محمد صراف مشافقتی باید رسانید. پیراهنی ململ شاهی پوشیده فرنگی بر
 روی ران آویخته و باد بیزن بر میان مضبوط ساخته و هندوانه در دست گرفته
 بالای بام بازار برآمد، و رفت و در درون طاق نشست. و برف شدت نموده از
 آسمان فرو ریخت. ملا هندوانه را پاره کرده تاله تاله در دهن می نهاد و باد
 بیزن گرفته سر را برهنه کرده خود را باد میکرد. فغان از اهل هرات برآمد
 که اینک حاجتی بشاه محمد اینچنین ظرافت پیش آورده است. آخر شاه محمد
 نتوانست دید دوکان بسته بخانه رفت و کس پیش او فرستاد که بیا با تو صحبت
 داریم. غرض که اینچنین رقیبان داشتیم. آمدیم بر سر قصه ملا حسن علی رجایی،
 چون میرزا شرف جهان از اهل روزگار کناره کرده گوشه انزوا اختیار نموده و
 در بروی اختلاط و صحبت مردم بسته، مولانا این قطعه گفته بخدمت ایشان
 فرستادند:

حکایتست غریب، ای سمر بدانش و فضل	که عرض آن نتوان کرد جز بچون تو کسی
گذشته از وطن، آورده ایم رو بسفر.	گسسته ایم دل از هر هوایی؟ وهوسی [۶۸ب]
بغیر گوشه چشمی ز صاحبان نظر	نگشته در دل ما هیچگونه ملتسمی
های اوج کمالی چه نقص؟ بودی اگر	ز فر سایه تو بهره ور شدی مگسی
حرم گلشن کویت نشد نشین ما	نیافتیم دریغ اعتبار خار و خسی
بردوی خسته دلان بستن در اقبال	و حسن خلق کریمت عجب نمود بسی
بصدق خاک درت غایبانه میبوسم	بپای بوس سگانت چو نیست دسترسی

میرزا شرف جهان در جواب گفته بخدمت مولانا فرستادند:

ایا ستوده خصلی که سالها دل را	هوای صحبت جان پرور تو بوده بسی.
حکایتست نهفته ز خلق باتو مرا	خدای را بشنو از من و مگوی کسی
ازان ز گلشن دهرم گرفت دل، که نماند	ز سبزه و گل این باغ، غیر خار و خسی
چو غنچه گر نفسم تنگ میشود، زانست	کسی نماند که با او بر آورم نفسی

۱. آتشکده آذر، بخش دوم، ص ۷۶۶: این
 ۲. نفایس المآثر: هوایی وهوسی
 ۳. ایضا: نقص ۴. 'میرزا'... فرستادند، عین این عبارت در نفایس المآثر نیز آمده است

وصال همچو تویی! باری نمیدهد دستم و گر نه در دل من نیست غیر این هوسی
 الهی! تا رجا^۲ باعث شادی و خرمی است، عمر و دولت نور الدین محمد
 جهانگیر عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر مولانا سایل [۶۹]

مولانا سایل از خوشگویان صاحب دیوان است و علوم ورزیده بودند و
 شعر غرای بلند جان فرای دارند. مضمونهای خاص و تشبیهات خوب در اشعار
 ایشان واقع است.

آنکه گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست
 این چند بیت از اشعار ایشان درین تذکره مرقوم گشت:

نظم

منم از عشق بتی خونین دل دور ازو ساخته در خون منزل
 در غمش دست فرو شسته ز جان در رهش پای فرو رفته بگل
 نه شکیبی که نشینم خاموش نه ایسی که یگویم غم دل
 یار بد مهر رقیبان بد خوی عمر کوتاه و اجل مستعجل
 از من اخفای تغلم دشوار وز تو اظهار ترحم مشکل
 وه چه کردم که چنین برگشتی از من ای ماه رخ مهر گسل
 دل بیغم نبود قنابل عشق عاشقی باغم او کن سایل
 هرگز لب اهل درد خندان نبود جز گریه نصیب دردمندان نبود
 بیزارم از آن دل که پریشان^۳ نبود دور افکنم آن دیده که گریان نبود [۶۹ ب]
 شاه عربی قبله شاهان عجم سلطان رسل مطلع انوار قدم
 چون بهر وجود او بود لوح و قلم در لوح وجودش نبود نقش عدم
 سایل که اسیر ماه روئست وز محنت مویه همچو موئست

۱. نفایس المآثر؛ آتشکده بخش دوم، ص ۷۶۶: همچو تو یاری

۲. رجا: امید و امید داشتن

۳. هفت اقلیم ج ۳، ص ۸۹: بدیشان

کریان شدہ از فراق و مویان گوید غم دل بنقش گویان
 باشد کہ بیاید از خدا بخش وز نقش رود بسوی بی نقش
 الہی ! تا سایلان عالم در طلب اند ، دست کرم پادشاہ جهان نورالدین
 جهانگیر زرفشان باد !

ذکر خیر ملا شعوری^۱

پدران او از ہرات اند خود متوطن کابل بود و بمیر زادہای
 چغتہ مخصوص و اکثری شاگرد ایشان بودند، و علوم میدانست و در راہ سلوک
 میر می نمودند و علم تصوف خوب میدانست و خط نستعلیق نیک مینوشتند و
 سیصد بیت^۲ میتوانست کتابت کرد، و اشعار بسیار بخاطر داشت و شکستی و فتادگی
 ایشان بسیار بود، آخر الامر ہوای طوف حرمین شریفین در سرش افتاد، با یاری
 چند مخصوص کہ با ایشان ہمدم و ہم زبان بودند متوجہ سفر شدند [۷۰]۱
 میرزادہایی کہ پیشی ایشان چیزی خواندہ بودند ہر کدامی انسانی کردند
 تا سرحد روم رفتند، خرجی ایشان تمام شد، یکی از امرای روم کہ پسران داشت
 ایشانرا بضیافت طلبید، رومیان^۳ بعجمیان بسیار مایلند و بدانستن زبان فارسی
 راغب، حیران شدند کہ یک روزہ زاد راہ نداریم چگونه قدم در راہ توان نہاد،
 و جنسی کہ توان فروخت و خرج راہ کرد نداریم، سر بتفکر فرو بردند، ملا
 شعوری گفت : مرا یک چیزی بخاطر میرسد، اگر یاران قبول کنند بگویم،
 گفت کہ این رومی مایل است کہ پسران او علم بیاموزند، باو بگوئید کہ
 این غلام ماست و علوم میداند بدست شما میفروشیم، پسران شما را تعلیم خواہد
 کرد و آن مبلغ را گرفته خرج راہ سازید، اگر نصیب منست من ہم باین سعادت
 مشرف میشوم، یاران گفتند : فی، او گفت : تکلف بر طرف، آخر او را بدہ ہزار
 قبورسی فروختند و شتری خریدہ بر شتر بار کردند، و ملا شعوری را وداع

۱. در حاشیہ دارد : "حکایت ملا کہ، خودرا بجهة یاران فروختہ، حکایت خوبی است"

۲. بیت : سطر مراد است

۳. مراد ترکانند

نموده رو براہ آوردند، و مکہ و مدینہ مشرف شدند. و چون زر وافر بود گفتند: این حج دیگر رایگان نمیگزاریم. و ملا شعوری با پسران آچنان پرداخت و علوم آموخت کہ باندک فرصتی زبان فارسی سلیس پیدا کردند [۷۰ ب] و دیوان ترکی امیر علیشیر و خمسہ بر نہجی تعلیم کرد کہ باید و شاید. بعد از یکسال جامعی از اہل فضل عجمی بمنزل آن رومی آمدند و ایشانرا مہان کرد. و ملا شعوری را با فرزندان خود در مجلس طلبید. چون آجنامہ ملا را دیدند گرمیہا کردند و شناختند و گفتند کہ ہی ملا شعوری! و بنیاد تعریف ایشان نمودند و پسران رومی بزبان فصیح نیز با ایشان ہمزبانی کردند و صحبت داشتند، و رومی حیران شد و نام ملا شعوری را تغییر دادہ بود. و پسران رومی در جواب و سوال بنوعی فصیح زبانی نمودند کہ آفرینہا کردند. رومی حیران شد و دانست کہ ملا مشقتی و محنتی و ریاضتی بسیار کشیدہ است و با ملا گفت کہ شاہ کرم کردید! معذور دارید! و ملا را خرجی بسیار دادہ رخصت نمود. و ملا شعوری از سر قدم ساختہ، راہ حج پیش گرفت و بطوف حرمین شریفین مشرف گشت و در وقت مراجعہ از طواف [و] مدینہ بیاران کہ پیشتر رفتہ بودند ملاقات نمود و از صحبت یکدیگر خوش وقت شدند و بطوف شبانہ روز مشرف می گشتند. آخر چون وارث ہفت کشور شاہ اکبر ولایت ہند را فتح کردند ملا شعوری [۷۱] آمدہ ملازمت پادشاہ کرد. و آشنای قدیم بہ شہاب خان داشت. خان مذکور دو ہزار بیگہ زمین در راہ چپر کھۃ ایشانرا از پادشاہ گرفت. در آنجا زراعت میکردند و منزلی بتکلف و سرائی ساختہ بودند کہ آن سرا «بسرای مغل» مشہور است. از رونودہ و آیندہ ہر کس کہ بآن گذر میرسید ملا باستقبال او پیادہ میرفت و اورا چند روز نگاہ میداشت و ضیافت میکرد، و اگر دور تر می بود سوارہ میرفت و اورا بمنزل می آورد و چنانچہ باید و شاید میہانی و دلجویی می نمود. صاحب دیوان است و اشعار بسیار دارد. این چند بیت از اشعار ایشان درین تذکرہ ثبت نمود:

مرا ز خانه برون هر دم آرزوی تو آرد
کرته شوق گریبان من بسوی تو آرد
هزار گونه جفا میکند رقیب معظم
ولی شعوری مسکین چسان بروی تو آرد
ای که زبیم هجر او در سكرات مردنی
مژده ترا که آن جوان سیرسورسیده است
عشق در آمد رگ جانش گرفت
حیرت دیدار زبانش گرفت
زلف کجش بر رخ مهوش نهاد
نعل برای تو در آتش نهاد
عهد بود تخم وفا کاشتن
چیت وفا عهد نگه داشتن [۳۱ ب]
غیغیب آن دلبر ابرو هلال
عکس هلالی است در آب زلال
فی که چو خورشید گرفت ارتفاع
ماه عیان گشت ز تحت الشعاع

در تاریخ ولادت حضرت شاه زاده گفته بود:

شاه! خردم که، در معنی می سفت
از بهر دو شاه زاده عالم گفت
گردید دو تاریخ که یکسال دو کل
برگین دولت بصد اقبال شگفت

میکنند دشنام در زیر لب میگویند مرا!
یا برای بردن دل میکنند افسون مرا

الهی! تا از حاجیان و اهل شعور نام و نشانمت، عمر و دولت نور الدین
محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا علمی

ملا علمی از جمله عالمان بودند و علم فقه و تفسیر و کلام خوب
میدانستند و گاهی هم مرتکب بیتی چند میشدند:

آچه ز نظمش دم تقریر یافت
این دوسه بیتی است که تحریر یافت

از سر نهانست، دهانی که تو داری
و ز رشته جانست، میانی که تو داری
ای دل همه شب آن سگ کو خواب ندارد
از ناله و فریاد و فغانی که تو داری
ای دل شب غم بی لب جان پرور جانان
صد بار بلب آمده جانی که تو داری [۷۳].

۱. در بدایونی ۳: ۲۵۴، بدینقرار آمده است:

‘مژده که آن مسیح دم میرسد و رسیده است’

۲. ایضاً ۳: ۲۵۵: فتاد ۳. نفایس المآثر: کاشتش ۴. ایضاً: نگه داشتنش

الہی ! تا از عالمان علم بر صفحہ روزگار مسطور و مرقوم است ، عمر و دولت نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر میر عزیز اللہ

میر عزیز اللہ از سادات صحیح النسب قزوین اند و جمیع علوم را نیکو میدانستند و در علم سیاق^۱ بدل خود نداشتند. در اوایل، شاہ اکبر میخواستند کہ کروریان تعین نمایند ، شنیدند کہ در معاملہ پردازی و رعیت نوازی میر بی بدل اند. در صوبہ سنبھل سہ منصب کروری دادند و از روی راستی و درستی خوب پرداختند. و پسران ملا عبدالرزاق سہ ذات خجستہ صفات نیکو کردار خوش گفتار در خدمت شاہ اکبر بمنصب عالی سرفراز گردیدند. چون عنایت پادشاهانہ دربارہ ایشان بی نہایت بود حضرت مریم مکنی^۲ ہم بر ایشان شفقت بسیار داشتند. پادشاہ میفرمودند کہ میخواہم کسی خوب کہ صاحب خلق و ادب و حیا باشد عاجزہ اورا بحکیم ہام وصلت نمایم چرا کہ حکیم قابلیت بسیار دارد و مازا باو عنایت بسیارست. بیگم فرمودند کہ : درین مردم کہ در خدمت شایند برابر عاجزہ میر عزیز اللہ کسی نیست و در فہم و ادب و خلق و حیا مثل او کسی نیست ! حضرت بیگم بحضرت پادشاہ عالمیان متوجہ شدہ قاضی را [۷۳ ب] طلبیدہ نکاح فرمودند. و الحق دو نتیجہ از دو عزیز یادگار ماندہ، یکی حکیم فتح اللہ است کہ کرہای پادشاہی را بیمن دولت پادشاہ فتح میناید و دیگر در یکتای حکیم ہام کہ دل از دیدنش خوشحال میگردد ،

من کہ و تقریر کلمات شان عاجزم از شرح مقالات شان

حکیم حاذق است کہ در وادی حکمہ بو علی وقت خودند و در خدمت سلطان پرویز مقرب الحضرت است.

چون سخن دورگشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم

صاحب دیوانند. این چند بیت درین تذکرہ تیمنا و تبرکا مرقوم ساخت :

۱. سیاق : ہم حساب

۲. مریم مکنی : مادر اکبر شاہ مراد است

چشمہ حیوان کجا ، لعل لب جانان کجا ؟
سبزہ خط رستہ از لعلش، بسی با آب و تاب
نیست بر ہر سوی مژگان دیدہ بہمناک را
چنین کا فتادہ درواہ غم و محنت جو خاشاکم
تن سیمین نشد اورا ز چاک پیرہن پیدا
یا رب از جمعیت عصیان پریشانم بسی
غم فراوان غصہ پیچد صبر کم غمہ خواری
الہی ! تا از اکابر و اکابر زادہا نام نیک مرقوم و مسطورست، عمر و
دولت نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر میر سید علاء الدین

میر سید علاء الدین از اکابر سادات قنوج ہند ست . اجداد او دایم بجلیلہ
فقر و درویشی آراستہ بودہ اند و او نیز از کیفیت این حال خالی نبودہ .
ازوست :

ندام آن کل رعنا^۱ چہ رنگ و بو دارد کہ مرغ ہر چمنی گفت وگوی او دارد
الہی ! تا از سیدان عالی نسب نام و نشانست ، عمر و دولت نورالدین
محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر مولانا عالمی

مولانا عالمی خوش طبع است ، اکتساب علوم نمودہ . از اشعار اوست .

دھدی کز ستم دھر ، بفریاد بود تیشہ برسر زدہ ، مرغ دل فرہاد بود
زخم خدنگ عشق ، بدل خورده ایم ما آزار ما مکن ، کہ دل آزرده ایم ما
تالیذہ ایم از در ہرکسی کہ ہست روی روی نیاز سوی تو آورده ایم ما

۱. نفایس المآثر : افکنندہ

۲. در حاشیہ دارد : 'ز درد و داغ فارغ نیست یکساعت . . . ہمیشہ دست و لب کرمست
مہان . . .'

۳. نتایج الانکار ، ص ۴۶۸ ، کل خود رو

دارى هوس کہ غير برای تو جان دهد آہ! اين چه مدعاست مگر مردہ ايم ما ؟
الہی! تا از عالمان در کتب علمى نام و نشانست، عمر و دولت نورالدین
محمد جهانگیر عادل غازى برقرار و برمدار باد!

ذکر خير عبدالغفار تاشکندى [۷۳ ب]

عبدالغفار تاشکندى [از] مردم عالم فاضل خوش طبع است.
از رمد گرديده ما درد! بيحد کرد کرد اينکہ محروم از جالت کرد مارا درد کرد

ذکر خير ملا عابد اصفهانی

ملا عابد از اصفهانست و بہند آمد و بمجلس شريف خواجه معظم مشرف
ميشد و خالى از طرفگى و سادگى نبود، و شاعران کہ در مجلس خواجه مى بودند
با اينها ہميشہ در بحث و جدل مى بود و مشاعرہ مى نمود و بانعام و سروہا
سرافراز ميگشت. و گاہى خواجه دہاتورہ^۱ باو مى دادند و طرفگيها ازو سرميزد.
اشعار بسيار دارد. اين چند بيت بطريق يادگار ازو نوشته شد.

سارا بليت سبزہ خط راہ نما شد. سرزد خطمبز تو و خضرہ باشد
برسواي زنجون خويشتن را کم نمى بينم ز خود رسوا تری امروز در عالم نمى بينم
عابد اگر تباب نظر داشتى کى نظر از روى تو برداشتى
الہی! تا مجلس ذوق و شوق درميانست، عمر و دولت نور الدین محمد
جهانگیر عادل غازى برقرار و برمدار باد!

ذکر خير خواجه عبداللہ فرخودى

از خوشگو يانست. يک بيت ازو درين کتاب ثبت نموده شد. ظاہراً مستى
نام مطلوب او بوده. در باب او گفته: [۷۴ ا].

۱. رمد: درد چشم و پرد آمدن چشم (آنند راج)

۲. مذکر احباب، ص ۱۹۳: درد بعد

۳. دہاتورہ: داروى بخدرى است کہ بانگيسى آنرا The thorn-apple و Datura-alba و Datura fastuosa ميگویند

چہ ہر می از من و مستی و می برستی من ؟ کہ رفت در سر مستی متاع ہستی من
الہی ! تا از می پرستان و اہل ذوق نام و نشانست، عمر و دولت نورالدین
محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر مولانا فخری

فخری معروف بملا زادہ خلف امجد مولانا حسین کاشفی و اعظ است۔ اسم
ایشان ملا فخرالدین علی است و بعضی اوقات صفی تخلص فرمودہ اند۔ کتاب
«رشحات» در احوال حضرات مثنوی و رسالہ «محمود و ایاز» منظوم از رشحات اقلام
عنبر فام ایشانست۔ حالات مولانا از تالیف «رشحات» معلوم میگردد۔ و ابن شعر
از ایشان است۔

بال لعل و خط غالیہ گون آمدہ عجب آراستہ از خانہ برون آمدہ
کو بخت کہ بیکہ، مہ من بست درآید زلفش کشم و، شب بسر دست درآید
گفتم کہ چہ خالست بدان شیرینی ! گفتا کہ غریب سادہ و مسکینی !
بر آینہ عذار ما، خالی نیست تو، مردم چشم خود، درو می بینی !

ذکر خیر عہدی

عہدی تخلص خواجہ محمد رحیمداد است۔ خواجہ رحیمداد از ملازمان [ع v ب]
ہایون پادشاہ بودند و ایشانرا بایلچہگیری بولایت سند فرستادند، و فرمانی بمیرزا
شاہ حسین ارغون فرستادند۔ و خواجہ مردی بتقطع بود۔ مرزا باو زری بسیار دادند
و از سوداگران ہم زر بسیاری قرض کرد و ملازمان بسیار نگاہ داشت و بتقطع
بجانب ملتان روان شد و دران راہ بیمار شدہ فوتید۔ زرها میاہیان خوردند و
بردند و حق مسلمانان در گردن او ماند۔ غرض آنکہ می باید کہ مسلمانان بقرض
مایل نباشند چرا کہ بر عمر اعتدای نیست۔ و ولد آن خواجہ محمد جوان فاضل
و ظریف و خوش طبع و مجلس آرا بود۔ در خدمت اکبر پادشاہ می بود۔ او ہم
خرجہای بی تقریب میکرد۔ ازینجہ قرض دار شد و از دست قرض خواہان
گریختہ بخدمت میرزا محمد حکیم رفت و روزی چند بیمار شدہ جان بحق نمود۔

و این چند بیت از اشعار ایشان درین تذکرہ مرقوم گشت.

لظم

صد آرزو گرہ بدل، از تار موی تست دل نیست در برم، گرہ آرزوی تست
ای پرشکر ز یاد لب کلام جان ما فکر دهان تنگ تو، عیش نھان ما
صبا از آن رخ گارنگ، چون نقاب انداخت مرا چو شعله آتش در اضطراب انداخت [۷۵]
الہی! تا از راحم بر مسلمانان رحم قایض است، عمر و دولت نورالدین
محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر غباری

غباری تخلص قاسم علیخان است. قاسم علیخان از کابل است و شاگرد حافظ محمد حسین بود و حسن آواز هم داشت. و ملا عبدالخالق آخوند اکبر پادشاہ داماد حافظ محمد حسین بود و بتقریب آخوند ملازم اکبر شاہ شد. آخر الامر کہ مرزا ہندال شہید شدند جاگیر غزنین را بشاہ اکبر دادند و نوکران مرزا ہندال را بخدست اکبر شاہ تعین کردند، و خوجہ جهان و میر کاتب و قاسم علیخان و جامع این اوراق بغزنین آمدیم. و چون فقیر را دغدغہ حج بود جامع بجانب قندھار روان شدند، احرام بسته بهمراہی ایشان بقندھار آمدیم و از قندھار ببکروتہ روان شدیم. و باز کہ بہند افتادند ہر کس کہ خدمت کردہ بودند رعایت تمام یافتند: خان و سلطان و خوجہ جهان شدند. این چند بیت از اشعار قاسم علیخان بخاطر بود ثبت افتاد:

ز راہ آہ، تیرش بر دل دیوانہ می آید چو بارانی کہ، از روزن درون خانہ می آید
ہر کس کہ بعشق مبتلا میگردد با محنت و درد آشنا میگردد [۷۵ ب]
در دایرہ عشق ہر آنکو رہ یافت پرکار صفت گردد بلا میگردد
الہی! تا از پادشاہان ملازمان رعایت یافتہ اند و می یابند و خواهند یافت، عمر و دولت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا فهمی

فهمی کاشی از شعرای بفهم است و طبع غرا دارد و صاحب مضمون و تشبیهاتست و صاحب دیوانست و شعرهای رنگین دلربای جانفزای دارد :
آنکه گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست و آنکه بازار بلاغت را رواج از نظم اوست
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه بیتی است که تحریر یافت

نظم

رگهای جان من بی آتش زدن بدل گوگرد و شرا بخانه تن دسته دسته است
آه مرا سوخته خرمن کند آه ندانم که چه بامن کند
در تعریف زمستان گوید :

شود چو شوشه^۲ یخ از سائر صرصر نفس که از دهن اژدها بر آرد سر
الهی ! تا از مردم بفهم سخنان در روزگار یادگار است، عمر و دولت حضرت
محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی باد !

ذکر خیر ملا شاه

ملا شاه فغانی چغتایی است. صاحب صورت و معنی است و چندگه سیاح
بوده است و بماوراء النهر و عراق رفته سیرها نموده آخر الامر بخدمت شاه اکبر آمد
و در سپاهیگری تردهای خوب کرد. و جوانی خالی از دماغی و انانیتی نبود و
[۷۶] بشجاعت^۳ و حیثیت و هنر خود بسیار مغرور بود، و دایم در مجلس میگفت
که: سه شین است که از من کسی نبرده. یکی شین شمشیر، یکی شین شعر، یکی
شین شطرنج ! و یاران هم از روی ظرافت باو میگفتند که: سه شین دگر در ذات شریف
شما مندرج است. آخر الامر از خدمت پادشاه فرار نموده پیش خان زمان رفت.
خالی از سبکی و بی حقیقتی نبود. یک بیت از شعر او بخاطر فقیر بود درین تذکره
مرقوم شد.

۱. گوگرد : جوهری است که آنرا کبریت نیز گویند، گندهک معروف هندی

۲. شوشه : سبکه زر و ریزه هرچیز

۳. فی الاصل : و بشجاعت

تا کل روی تو از بادۂ گلفام شگفت بادہ از عکس گل روی تو در جام شگفت
الہی ! تا از غلصان وفادار پادشاہ نام و نشان است ، عمر و دولت شاہ
نور الدین محمد جہانگیر عادل غازی برقرار باد ! آمین .

ذکر خیر ملا فیضی

فیضی میر معز الدین محمد از سادات میر میران اصفہانست . فضایل بسیار
داشت . از اشعار اوست :

بدور ماہ رخت آفتاب ، یعنی چہ ؟ بہ پیش خال و خط مشکتاب ، یعنی چہ ؟
درون حلقۂ زلف تو رخ نمایانست و گرنہ در دل شب آفتاب ، یعنی چہ ؟
عرق بروی توہر کس کہ دید ، میگوید : بروی آتش سوزان حباب ، یعنی چہ ؟
ہوای بادہ اگر نیست در سرت فیضی دل پر آتش و چشم پر آب ، یعنی چہ ؟ [۷۶ب]

از خیال لب سیگون تو چون سست شوم در دلم میگذرد فکر محال عجیبی
الہی ! تا فیض بر شعرا فیاض است ، عمر و دولت حضرت نور الدین محمد
جہانگیر پادشاہ عادل باد !

ذکر خیر ملا فہمی استرآبادی

ملا فہمی استرآبادی برادر میر حمدی ست . مرد مستعد است . این رباعی
ازوست :

ای روی تو ، در عرق گل ، آب زدہ زلف تو درو ، بنفشۂ تاب زدہ
چشمان تو چون دو مست ، دریک بالین سر بر سر ہم نہادہ و خواب زدہ
دین زمانہ فراغت ، فسانۂ شدہ است کجا روم ؟ بد زمانۂ شدہ است
جان بلب اہل وفا ، از جفا کردن تست تیغ بردار کہ خون ہمہ ، در گردن تست

جان بکف نزد توای سرور و ان آمدہ ام تا بدان کہ ز ہجر تو بجان آمدہ ام
الہی ! تا از شعراء عالی فہم اشعار بر صفحۂ روزگار ثبت است ، عمر و
دولت حضرت نور الدین محمد جہانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر ملا فریبی بخاری

فریبی بخاری بحسن طبع مشهور بود. این غزل ازوست و بان نقش بسته اند.

گفتنش حال مرا میدانی گفت یک فی و هزار آسانی
گفتنش زلف بگوش توچه گفت گفت باشد سختی پنهانی
گفتنش چرخ فریبی را کشت گفت آسود ز سرگردانی
الهی تا [از] شعرای نامی سامی نام و نشانست، عمر و دولت حضرت
نورالدین محمد جهانگیر بادشاه عادل غازی باد ! [۷۷]

ذکر خیر ملا صادق حلوانی

از شیرین گویان عالم است. شعر غرای جان فزای دارد. و مضامین رنگین در رشته نظم کشیده و از مجلسیان میرزا محمد حکیم بوده و در مولویت رسالها تصنیف نموده و صاحب دیوان است. این چند بیت درین مختصر ثبت نموده شد.

دل گم شد نمی دهم کس، نشان ازو درخنده است لعل تو ، دارم گبان ازو
جز درت جایی دل آواره را ، منزل نشد از درت گفتم، شوم آواره ! اما دل نشد
همچو خورشید از سفر ، ای ماه سیما آمدی خوب رفتی جان من ، بسیار زیبا آمدی
چهره گل گل شمع هر محفل نمیخوانم ترا هر طرف چون شاخ گل مایل نمیخوانم ترا
کس نمیخوانم که بندد دل بسرو قامت چون صنوبر زیر بار دل ، نمیخوانم ترا
ضمیر دوست چو آئینه در مقابل ماست درو معاینه پیدااست ، آنچه در دل ماست
درد عشقی کز تو پنهان ، در دل و جان داشتم شدعیان بر چهره ام، هر چند پنهان داشتم [۷۷ ب]
سهی سروی که پروردم درون چشم خونبارش چشم خویش می بینم کنون ، باهر رخس و خارش
هاله بر دور لب از خط شبرنگ چراست ؟ گر نه آهی زدم، این آینه را زنگ چراست ؟
میا ای اشک، زین رفتن چشم تر چه میخوانی ؟ مرا سواي عالم ساختی ، دیگر چه میخوانی ؟
الهی ! تا از صادقان باخلاص سلاطین نام و نشانست، عمر و دولت نورالدین
محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر شاه صفی

از خوش گویان عالم است و خوش خلق و خوش طبع و بجرأت و بهمت
و بحسب و نسب آراسته بود.

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه بیتی است که تحریر یافت

دور از حرم وصل تو شرمندۀ مانده ام شرمندۀ ام که بی تو چرا زنده مانده ام
بیدرد من! بیمنت هجران مرا مکش کز خیل اهل درد همین بنده مانده ام [۷۸]
الهی! تا از شاهان عالی نسب نام و نشانست، عمر و دولت نورالدین
جهانگیر عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا صنعی

صنعتها می دانست و از ولایت خراسان است و شهرت عظیم دارد. صاحب
دیوان است و مضمونهای خاص و تشبیهات بی بدل در دیوان ایشان بسیار است.
من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
در شعر خود صنعت بسیار کار فرموده.

آنکه بازار فصاحت را رواج از نظم اوست آنکه گزار بلاغت را ز شعرش رنگ و بوست
این چند بیت از شعر پر صنعت ایشان درین مختصر مذکور شد:

برما شب غم، کار بسی تنگ گرفتست گو صبح که آئینه ما زنگ گرفته است
نشگفت بمن غنچه خندان من، امروز گویا که دلش از من دل تنگ گرفته است
زلف میبش آه! چو را گشت پدیشان از دود دل کیست که این رنگ گرفته است
آتش زده مهرمه من در دل اغیار می سوزد این شعله که در سنگ گرفتست [۷۸ب]
از روز سیه میکند افغان دل صنعی خاصیت مرغان شب آهنگ گرفته است
دلا ز کج غم خویش، سر بدر نکنی فضای عیش تو اینست، ازین گذر نکنی
غمست مایه شادی، خموش باش! خموش!! که بیغان جهان را، ازین خبر نکنی
الهی! تا از صنعتها بر صفحه روزگار نام و نشان است، عمر و دولت
نور الدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی مدام باد!

ذکر خیر ملا صالحی

از هراتند و والد ایشان ملا آتشی از مدرسان بود و بجدت طبع تیغ سخن را آب میداد، و در وادی سخن رسی و شعر سنجی قرینه خود نداشتند، و بعضی جابه‌ای مشکل «سبحه» حضرت ملا را مصنف پیش ایشان گذرانیده بود و از طبع دراک ایشان مستفید می‌گردید.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کردو قلم برگرفت سلسله لوح و قلم در گرفت

و ملا صالحی بهند ستان [کذا] آمده بخواجه شمس الدین مربوط گشت و بخدمت ایشان بود و صاحب سامان گشته بود. از جمله معتقدان و مخلصان [۷۹] محمد امین ملک پوری بوده، و محمد امین از سریدان غوث زمان ملا زین الدین محمود القواس البهدایی بود، و در ملک پور منزلی نزدیک آخوند ساخته بود، و هر وقت فقیر آنجا میرفت منزل خالی بود آنجا فرود می‌آمد. بعد ازان آخوند فرمود که در باغ ما بیایید! و باغ خوش هوای دلگشایی داشتند. بیست سرو موزون دلربا دران باغ نشانده بودند و سروهای^۱ راه را گاهی آب میبرد. در لاهور آمده پنجاه قلعه سفال برده بچونه مضبوط ساختند. و بخاطر آخوند خوش آمده بفقیر خواندند. و در قندهار جمعی مخلصان که در گرد ایشان بودند و بنظر التفات ایشان امیدوار بودند. یکروز فرمودند که: محمد امین در زمان خود قرینه خود نخواهد داشت. پس معلوم یاران شد که سجاده بایشان حواله گشت. و در ملک پور وقت خوش و مشغولی تمام داشتند. و حافظ طاهر زیارت‌گاهی پیش نماز ایشان بودند و پنج وقت در مسجد ملک پور بعبادت و طاعت بسر میبرد. آخر که شاه نور الدین جهانگیر بلاهور متوجه شدند ایشان بملازمت حضرت [۷۹ب] بادشاه مشرف گشتند. بادشاه در صدد^۲ آن شدند که زمین و زر بایشان بسیار بدهند. فرمودند که ما درویشانیم و بجهت کفاف بدولت شما دو صد بیگه زمین هم داریم لیکن التماس داریم که بعضی فرزندان خواجه شمس الدین که دیوانیان

۲. ایضاً: سدد

۱- فی الاصل: سرهای

از ایشان طلبی دارند ، اگر ببخشند عین ثواب خواهد بود . پادشاه گناه ایشان را بخشیدند . ملا اشعار بسیار دارند و صاحب دیوانند ، از انجمله یک رباعی بجهت یادگار درین مختصر مرقوم نموده شد :

شاهزاده او ، شاه باد از لطف کریم بر تخت جلال و عزت و جاه ، مقیم
شاهزاده سلیم باد دایم بمراد شهزاده مراد باد دایم بسلم
الهی ! تا از درویشان بر سجاده عبادت استقامت دارند ، عمر و دولت
نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی بر دوام باد !

ذکر خیر ملا صبحی

از میرزادهای چغته است و صاحب دیوان . اشعار رنگین بسیار دارد و در زمان شاه اکبر بشعرا ممتاز و نمایان بودند . و بخواجه معظم و بمیر [۸۰] معز الملک و میر علی اکبر آشنا بود و اکثر مجلسها با یک دیگر مخصوص بودیم و شعرها در میان می افتاد و می گفتیم ، و بطوف مکه معظمه مظهره هم مشرف شده بود . بچوانی اعرابی گرفتار گردیده این بیت^۱ آنجا فرموده بود .
جناب خواجه ابراهیم آن سلطان مه رویان که پادش می برد از خاطر محزون المایرون

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
ملا اشعار بسیار دارد و صاحب دیوان است . این چند بیت بطریق یادگار مرقوم نموده شد :

ازان دو چشم که هر یک بغمزه عین بلاسته	نشان تبر بلا گشته ایم ، از چپ و راست
عنایتی که بما دارد ، آن جفا پیشه	گاهی عتاب و گاهی ناز و گاه استغناست
دلیم که مهر تو دارد ، هدین تو میدانی	نگفته ام بکس این راز را ، خدا داناست
بی حجابانه در آ از در کاشانه ما [۸۰ ب]	که کسی نیست بجز درد تو ، در خانه ما
مهربانی ز خیال مبه رویت آموز	که نیاید بدر از گوشه کاشانه ما
فشنه انگیز مشو ، کاکل مشکین مکشا	تاب زنجیر ندارد دل دیوانه ما
آگه از درد دل ما شد و رحمی ندمود	دل ما سوخت به بی رحمی جانانه ما

۱ . فی الاصل : علم

ای صبحی فلک از بهر چه سرگردانست
عاشق نشدی محنت هجران نکشیدی
ساغری گر نکشیدست ز پیانته ما
کس پیش تو، غمنامه هجران چه کشاید
هیچ جایی ننشستی که رقیب^۱ ننشست؟
جز دل من، که توجا کردی و او بیرون ماند
فغان کز چشم آن نا مهربان ز انگونه افتادم
که هرگز چشم او بر من نیفتا دست پنداری
چون ملا میخواره بود «صبحی میخواره»^۲ تاریخ او شد.
الهی! تا مستان وقت سحر صبحی می کشند^۳، عمر و دولت نورالدین محمد
جهانگیر غازی برقرار و بر دوام باد!

ذکر خیر ملا صالحی

در هری می باشند و نسبت تباری بما دارند و خوش طبع بودند و بزرگ
زاده اند. گاهی غزل در میان می افتاد، می گفتیم. ملا صاحب حسب و نسب اند
[۸۱] و صاحب دیوانند و پدران ایشان صاحب منصب بودند و از نزدیکان
درگاه این سلسله عالیه اند.

من که و تقریر کالات او
آچه ز نظمش دم تقریر یافت
عاجزم از شرح مقالات او
این دوسه بیتی است که تقریر یافت
شب فراق در خانه دو دیده مارا
نه بسته خون جگر آتشان که خواب درآید
در پیش تو آئینه، دم از غم نزنند
وز حیرانی من، پیش رخت دم نزنند
غافل نشود تا ز تو، یک چشم زدن
در پیش رخ تو چشم برهم نزنند
بدو چشم خون فشانم، ز غمت شب جدایی
چکنم که هست اینها گل روز آشنایی
سرور برگ گل ندارم چه روم بگشت گلشن؟
که شنیده ام ز گلهای همه بوی بیوفایی
چو سگان بر آستان تو ازان گرفته ام جا
که رقیب در نیاید به بهانه گدایی
رقیب ازو نه چنان، حرف آشنا آورد
زجا برفت دل، این حرف از کجا آورد
تا سرم گشت ازان خنجر بیداد جدا
سر جدا غرقه بخون شد، دل ناشاد جدا

۱. نفایس المآثر: رقیبت ۲. ایضاً: صبحی میخواره (۹۷۳ هـ). ایضاً: می کشیدند
۴. نفایس المآثر: در خانهای دیده ۵. ایضاً: ازو بمیان حرف

عاشقی مایه درداست، چه هجران چه وصال خسرو از عشق جدا نالد و فرهاد جدا الهی! تا از صالحان و پرهیزگاران نام و نشانیست [۸۱ ب] عمر و درات نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی بر دوا باد!

ذکر خیر مولانا صدق

تخلص سلطان محمد استرا بادیست. از خوشگویان صاحب دیوانست و شعر ایشان در عالم شهرت دارد و صاحب مضمون و صاحب طرزند. من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او اشعار رنگین دارد از انجمله این دو بیت و یک قصیده تحریر افتاد:

چون مهر آنکه بهر تو سر در جهان نهاد	با بر سریر سلطنت جاودان نهاد
نهاد چیز برای خریداری غمت	ایزد که در نهاد بشر نقد جان نهاد
گر عاقلی، مباش مقید بهیچ جا	نشینیده که: ملک خدا بنمده خدا
بهر قناعتست بموج اندر آمده	عریان تی که هست منقش ز بوریا
خطی است بر کتابه این دیر دیر باز	کاسوده زیست آنکه رضا داد باقضا
خوشر ز چهر شاهی و غوغای خسرویست	خشعی که زیر سر بفرات نهد لدا
عافل بود ز خاصیت گرد کوی فخر	بیهوده گرد در پی محصل کیمیا [۸۲ ب]
زاهد که گشت سایه صفت همنشین خلق	بیگانه خدمات مشو بباوی آشنا
تاشمه ز باد غرورست در سرت	مشکل بود چراغ ضمیر ترا، ضیا
باد غرور در سرو، در دل هوای نفس	ترسم که چون حباب روی در سروا
ای مانده در خلاب معاصی، چو خر بگل	تو از کجا و کعبه مقصود از کجا؟
در حال بیکسی، بکسان التجا میر	نشینده که، هست کس بیکسان، خدا
خواهی اگر مسیح صفت، جای بر سپهر	بر پر بیال همت، ازین دام پر بلا
بر پایه که پای نهی بر بسیط عرش	سر نه بفرش روضه سلطان اولیا
شاه سریر کشور دانش ولی حق	سلطان ابوالحسن علی موسی الرضا

الهی تا از صدق و حقیقت نام و نشانیست، عمر و دولت نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد!

۱- تفایس المائر: بیهوده گردد از پی کیمیا

ذکر خیر ملا صبری

تخلص محمد قاسم کوه براست که میر ساز جنت آشیانی بود. از طایفه معتبر
 الس چفته اند و همیشه پیش پادشاهان مخصوص بوده اند بلکه پادشاهان
 [۸۲ ب] دختر هم داده اند. محمد قاسم و حیدر قاسم دو میر زاده بفهم بزرگ
 نژادند. و ملا صبری موزون الطبع و صاحب دیوان بود و علم موسیقی را
 خوب می دانست ، و دوازده مقام و بیست و چار شعبه و شش آویزه نیکو بعمل
 می آورد و درین علم تصنیفات دارد. و فقیر و ملا طاهر علوی و محمد قاسم خان
 به بهادر خان بسیار مربوط می بودیم و ما سه کس جزو لاینفک بودیم و امرا
 هم که از در خانه باز می گشتند در منزل خان می آمدند. خان کریم النفس
 خلیق مشفق بود. شبی چنان واقع شد که نواب خان خوابیده بودند و دربار
 ایشان بسته بودند ، و در گذر ایشان دکان کین بود بر دکان فقاغ نشستیم و محمد
 قاسم خان را گفتیم «روح انزای خود را جلوه گر سازید. ساز را گرفته آهنگ
 ساخته نغمه بگوش روح اهل مجلس رسانید، و باری^۱ که از نغمه جان می ستاند و
 جان می داد. حافظ برهان چند بیتی بر نهجی خواند که اهل مجلس فریاد بر
 آوردند. چون آواز عشاق بینوا بگوش خان رسید بی اختیار برهام دویده فریاد زدند
 که: هی حافظ [۸۳ ا] برهان! هی محمد قاسم! عی محمد قاطمی! از جهت گرمی مجلس
 و غلغله مردم آواز خان را کسی نشنید. خان فرمودند که دروازه را^۲ کردند
 و مایان را طلبیدند و مجلس گرم گردید. شب ماهتاب و منزل دلگشا [ی] موزون
 دلربا و نهر آب از میانش روان بود. نواب فرمودند که چه خورده اید و چه
 میل دارید ؟ گفتم که محمد حسین تحویل دار شیشه می آورده بود مرتکب آن
 شدیم. محمد حسین تحویل دار حاضر بود. خوان نبات کلان آورده بر زمین نهاده
 و دستارخوان گسترده و شیشه های می و نقلات و از هر قسم گزک آوردند. خان
 پیاله نوش فرمودند ، سرگرم شدند ، و حب نبات که در بالای آن خوان بود
 برداشته در دست می انداختند و می گرفتند و اشارتی بهر جانب می نمودند و

۲. و ا یعنی باز

۱. فی الاصل : و باری

همه کس متوجه بود که بمن عنایت خواهد شد ، اما بعالم درا که یاقم که
میخواهند به بنده عنایت کنند. در نشستن خود را چست ساختم و محمد قاسم
دست دراز کرد و من پیش دستی کرده از هوا گرفتم. از اهل مجلس فریاد بر
آمد و خان [۸۳ ب] تبسم نمودند و شگفتگی بسیار کردند. غرض آنکه مجلسهای
چنین داشته میشود.

چون سخن دورگشت از ربطش بر سر مدعای پیش روی
محمد قاسم خان از بی بدلان روزگار بود و در الس چغتائی قرینه خود
نداشت. بشمشیر و فضیلت و حیثیت آراسته بود.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه بتی است که تحریر یافت

با من گر از رسیدن تیرش ، خبر شود از بهر آن ، سیاهی چشم سپر شود
پهلوی دل ز درد تو ، هر استخوان من شد بهر تیر آه کشیدن ، کبان من
شرح دل پر آتش صبری چسان کنم گر دم زخم به پیش تو سوزد زبان من
الهی تا صبر صابران را در دارین عجزای نیکو است ، عمر و دولت
نورالدین جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار باد .

ذکر خیر شاه طیب

از سادات نجف است. صاحب سجاده و ارشاد بودند و معتقدان بسیار
داشتند و صاحب خلق بودند و طبع موزون غرا داشتند و بوی [۸۴] خوش
از گلستان خاطر ایشان بمشام جان سخن ستجان میرسید.

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه شعری است که تحریر یافت

واف نه ز حال دل ناتوان من اینکه باب رسید ز درد تو جان من
اندوه و محنت و غم و دردم ز هجرتست از وصل تست راحت روح و روان من
بی صبرو بی قرارم و شرمنده پیش خلق کز حد گذشت ناله و آه و فغان من

دارم امید آنکہ ز وصل تو بر خورم نیکوست با خدای، ازین سو گان من
گر کام طیب از لب شیرین بر آوری نبود بجز دعای تو ورد زبان من
الہی ! تا از سادات نتایج و ذریات است، عمر و دولت نور الدین جهانگیر
عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر مولانا طفیلی

از مشہد مقدس منور مطہر قبلۃ ہفتم و امام ہشتم امام رضاست علیہ الصلوۃ
والسلام و از مدح گویان آن حضرتست، و مدح و مناقب بسیار گفتہ و مشہور
است.

آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ بیتی است کہ تقریر یافت
عزم جفا مکن، بکن رو برہ رضای من [ع ۸ ب] خنجر کین مکش، بکش خار ستم ز پای من
پا بزمین منہ، بنہ بر سر چشم روشنم صبح یقین بجو، بجو خاطر با صفای من
ہر نقسم مران، بران از در خود رقیب را دشمن جان بشو، بشو دوست بدمدای من
سنگ جفا مزن، بزن دامن ناز بر میان راہ خطا مرو، برو در طلب رضای من
غیب مدان، بدان کہ من بندہ طفیلی توام لوح هنر بخوان، بخوان گفتہ جان فزای من
غمین مباش طفیلی ز نامرادی بخت بسا مراد کہ در ضمن نامراد بھاست
الہی ! تا طفیلیان بطفیل بزرگان از خوان احسان کریمان بہرہ مند
می شوند، عمر و دولت نور الدین جهانگیر عادل غازی مدام و برقرار باد !

ذکر خیر ملا طفیلی اصفہانی

ملا طفیلی از خوش طبعان اصفہان است و اصفہان نیمۂ جهان است و شعرا
و فضلا بسیار از ان شهر رفیع الشان بر آمدہ اند. و مولوی صاحب دیوانند و اشعار
بسیار دارند.
آنکہ گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست آنکہ بازار بلاغت را رواج از نظم اوست
این دو بیت بطریق یادگار درین تذکرہ مرقوم شد :

ہمچو عشق تو مرا کوه بلایی، در پیش [۸۵] ہمچو ہجر تو، مرا دشمن جانی در پی
 ز رشک سایہ خود ای طفلی می کشم خود را کہ دیگر بر سر کویش نہ و باشد نہ من باشم
 الہی! جمیع مسلمانان را بر جادہ محمدی راست کردار و راست گفتار
 گردان، و از مقبولان درگاہ الہی باشند۔

بطفیل ہمہ قبولم کن ای الہ من و الہ ہمہ

عمر و دولت نور الدین جهانگیری غازی زیادہ باد !

ذکر خیر ملا طالعی

در یزد می باشند۔ ہر مطلع ایشان در رنگ مہر انور از جانب شرق
 طلوع مینہاید و مجلس شعراء سخن سنج را منور و نورانی میسازد و صاحب دیوانہ
 و صاحب مضمون خاص و تشبیہات غیر مکرر دارند۔

من کہ و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ بیتی است کہ تقریر یافت

نشد از لعل آن شیرین دهن کم دلم حاصل
 ز آتشین روی ز سر تا پا دگر در آتشم
 جان رفت و در دل، آرزوی آن دہان هنوز
 روزی بعشق نام بر آورد طالعی [۸۵ ب]۔
 سایہا چند توان خورد غم عالم را
 رفت از برم آن سرو روان، آہم از انست
 بنا کبی برآمد جان، و ماند این آرزو در دل
 باز ہمچون شعلہ، از شمع سراسر آتشم
 داریم گفت و گوی لب، بر زبان هنوز
 کز عاشقی نبود بعالم نشان هنوز
 بادہ پیش آر کہ بیرون کم از دل غم را
 جان می رود، این نالہ جان کاهم از انست

ز آمد بصلاح و زہد خود، می نازد
 دارند امید نظر این ہر دو، ز دوست
 عاشق بر دوست نقد جان می بازد
 تا دوست بسوی کہ نظر اندازد
 الہی! تا آفتاب انور از طرف خاور طالع میشود، آفتاب دولت و اقبال

نور الدین جهانگیر غازی تابندہ باد !

ذکر خیر عارف بایزید پورانی

شیخ بایزید ولد سلطان ابو سعید پورانی است. شیخ با یزید، شیخ عبدالوہاب، شیخ میر محمد، و شیخ عبدالباقی، این هر چهار پسران شیخ ابوسعید پورانی اند. ملا عارف از خوش گویان اند تتبع حضرت ملا عبدالرحمن جامی نموده اند و سه دیوان دارند و خوب پیروی ملا نموده اند. و در وادی خوش نویسی بی بدل روزگارند و چنانچه در زمان ملا سلطان علی قطعہ «گرد باد» ایشان را نقل نموده اند و کاغذ و افشان و وصالی را چنان تقلید کردند کہ هیچ فرق نماند. و میر علی شیر را در حوض خانه نمودند [۸۶]، میر فرمودند کہ: قطعہ ما کہ بشما نمودیم پیش شما بود؟ شیخ گفت: قطعہ را من نوشته ام، شما چه منی فرمائید. قطعہ شما پیش کتابدار است! میر کتابدار را فرمودند کہ قطعہ گرد باد بیارید. و «گرد باد» ازین جهت می گویند کہ لفظ گرد باد نوشته بود و ملا تقلید آن الفاظ خوب نموده بودند. چون ملا سلطان علی را طلبیدند و هر دو قطعہ بدست ایشان دادند کہ خط شما کدام است؟ ملا سلطان علی از روی اعراض هر دو قطعہ را در آب انداخت. میر را طور وحشتی شد، پای وقار را بر زمین تمکین نهاده زبر کرد. نفسی بر نیامده بود کہ ملا سلطان علی هر دو قطعہ را از روی آب برداشت و پیش میر آورد، و چون بنظر امتیاز ملاحظہ نمودند خیال می کردند کہ ہم بر خط ملا نرسیده و قطعہ شیخ زاده لفظها پر باد شدہ و نشو نموده. چون اصلاحی بود عذر خواهی ملا نمودند و بخلعت شریف خود مفتخر ساختند. از اشعار ملاست:

بچشم غیر جا کردی بسویم بعد از آن دیدی • من محروم را آخر بچشم دیگران دیدی [۸۶ ب]
 بر بسته ام از دودا دو چشم نگران را • تا پیش تو بنشسته نیم دگران را
 جانا همه آئین جفا در سر تست • آزاد دل اهل وفا در سر تست
 هر تار ز کاکلت جدا فتنه گریست • حاصل کہ تمام فتنها در سر تست

الهی! تا از خوش نویسان ماضی و حال نام و نشانت، عمر و دولت
نورالدین جهانگیر غازی برقرار باد.

ذکر خیر معصوم خواجه

از پاکان روزگار خودست و گاهی هم مرتکب شعر میشدند و قیاض واهب
العطایا در فیض بر روی ایشان می گشود، بطریق اولیا نکته ها از حقایق و
معارف از ایشان سرمیزد. این چند بیت از ایشان آرایش این مختصر گردید.
آنکه در دل میزند آتش، کل رخسار کیست؟ وانکه جان می پرورد، لعل شکر گفتار کیست؟
شعله آهم بگردون گر نشد، در شام غم دامن افلاک سرخ از آه آتشبار کیست؟
تیغ بر کف تند می آید بقتل بیدلان! باز آن بدخو، ندانم در پی آزار کیست؟
گشت عشقی راز درد عشق آن سلطان حسن! یکره ای بی رحم پرس از عاشقان زار کیست؟
الهی! تا از عشق نام و نشان است، عمر و دولت نورالدین محمد جهانگیر
غازی بر دوام باد!

ذکر خیر عادل

حاکم لار بود و در بعضی اشعار شاهی تخلص [۸۷]، نموده. از اشعار
اوست این غزل که آن را نقشی مشهور بسته اند:

ماه صفا دار من، گرچه وفایی نداشت هر که جدا ماند ازو، هیچ صفایی نداشت
دوش که پیکان او در دل تنگم نبود چون جرم بی زبان، هیچ صدایی نداشت
بی تو حریفان باغ چنگ و می زدند. فی ز نوا مانده بود، چنگ نوایی نداشت
کشتن عادل ترا هیچ تفاوت نکرد پادشاه، محشم، قرب، گدایی نداشت

کهن شد قصه مجنون، حدیث درد من بشنو بهر افسانه عمر خود مکن ضایع سخن بشنو
مدام مست می دارد، لب لعل شکر خندش عجب خوش طعم و شیرینست برکام دلم قندش
چشمم چو برگل رخ آن خوش پسر، فتاد صد برگ گل، بیک نظر از چشم تر فتاد

۱. نفایس المآثر: گشت عشقی زار در عشق تو ای سلطان حسن

۲. نفایس المآثر: بی می

۳. ایضاً: پادشاه

۴. ایضاً: قدر

بہار و نگار و شراب جوانی
خواہ از خدا هیچ دیگر، کہ داری
تمامی معانی مرا بود حاصل
جوانی چہ خوش بود، وصل جوانان
الا ای کل اندام شمشاد قیامت
می لعل وش در رخ دلبران بین
الہی! تا از عدل و انصاف نام و نشانیست، عمر و دولت حضرت نورالدین
جهانگیر پادشاہ عادل باد!

ذکر خیر میر عبدالحی

از سادات موسوی مشہد است، و شب و روز بطوف روضہ منورہ مطہرہ
مشرف می باشند، و مردم آنجایی عقیدہ تمام بایشان داشتہ اند و طبع دراکہ موزون
لطیف داشتند و گاہی چند بیتی بر زبان فصیح بیان می نمودند.
آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ بیتی است کہ تقریر یافت
این رباعی زادہ طبع ایشان است کہ درین دفتر سیوم مرقوم گشت.
محتاج درت، ہزار همچون قیصر مدح تو بود، ورد زبان شام و سحر
اکناف جهان تمام باشد، یا رب! بر حکم شہ جهان، محمد اکبر
الہی! تا از سادات نتایج و ذریات در عالم موجود است، عمر و دولت
نورالدین جهانگیر عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر قاضی صفی الدین عیسیٰ

قاضی صفی الدین عیسیٰ تلمذ اللہ بغفرانہ، برادر کلان میر علاء الدولہ
است [۸۸] گاہی بنا بر موافقت سلیقہ متوجہ بنظم اشعار میشدند. این ابیات
از ایشان ثبت افتاد.

آرزو دارم کہ ترک من، کند بسمل مرا تا نماند آرزوی تیغ او، در دل مرا
سالمہا در کوی او، مخم محبت کاشتم غیر نومییدی نشد، از بخت بدہ حاصل مرا

چون من بی دل توام رفت از کوی غمش اینچنین کز آبدیده ، رفت پا درگل مرا
 گرچه میدانم که خواهد کشت عیسی را بجور لیک جز وصلش نباشد ، آرزو در دل مرا
 الهی ! تا از فصحا و علما نام و نشان است ، عمر و دولت نور الدین
 جهانگیر غازی برقرار باد !

ذکر خیر عبدی

[عبدی] ناگوری^۱ از خوش گویان است . مرد خوش طبع پاکیزه اعتقاد بود . سلیقه بشعر بغایت موافق داشت . مضامین رنگین و تشبیهات غیر مکرر دارد . از اشعار اوست :

دوش دلم دور ازو ، چون سگ دیوانه بود با کسی الفت نداشت ، از همه بیگانه بود
 شرح غم ما تمام نشده ، رفتی بخواب قصه ما بی دلان ، پیش تو افسانه بود
 شمع که در هر کجا ، مجلس خود گرم کرد شیوه بی طاقی ، منصب پروانه بود
 دوش نه از باده بود ، بیخودی عاشقان مستی این قوم ، از آن نرگس مستانه بود [۸۸ب]
 عبدی آشفته حال ، عشق نه امروز داشت کوز ازل اینچنین عاشق و دیوانه بود
 خشمگینا گره از گوشه ابرو بردار مهر خاموشی^۲ از آن لعل سخن گو بردار
 هان صبا تا نرسد گرد بدان دامن پاک خاک آلوده مسارا ز ره او بردار
 گرچه از عشق تو دل غرقه بخونست مرا میل خاطر بتو ز اندازه بخونست مرا
 همچو عبدی بوصول تو نشد دسترسم چکنم طالع برگشته ز خونست مرا
 الهی ! تا از بندهای خوش طبع نام و نشان است ، عمر و دولت نور الدین
 جهانگیر برقرار باد !

ذکر خیر ترخان نورالدین محمد خان

ترخان نور الدین محمد خان مشهور بحاکم مفیدون اند . ترخان تبری نیستند . وارث هفت کشور شاه اکبر ایشان را بخطاب ترخان سرافراز ساختند و مولوی بدولت شاه دستگاه عظیم پیدا کردند . اتفاقاً مخزن اسرار الهی مولانا قاسم
 ۱ . نفایس المآثر : با کوی .

کاهی گذر ایشان بر سفیدون افتاد و ملا به پیشواز ایشان بر آمده باعزاز و اکرام بیباگی که در آنجا ساخته بود [۸۹] بر دو چند روز صحبتها و جشنهای موزون و مطبوع باخواند و شاگردان ایشان داشت، و از شاگردان آخوند هر کس که شعری گفته بود بصله نوازش فرمود. فقیر هم قصیده باو فرستادم نه غرض اخذ شاعری بود بلکه مطلب طرز شاعری و مضمونهای خاص نمودن باو بود. یاران همه قصیده را شنیده تحسین نمودند، و نه تقزاً پارچه اعلی از سفیدون با گرہ صله فرستاد. بعد ازان که حضرت اخوندی متوجه لاهور شدند بیست [تن] از تلامذہ آخوند که همراهی نموده بودند بھر کدام اسب بازین و لجام در گذار نمود و باخواند گفت: لشکر شا در عقب سوار برود. و غرض که ملایان که آب و هوای هند دریافته اند اینچنین همت دارند. ملا صاحب دیوان است و مولویتش بسیار بود. این یک غزل از اشعار مولوی مرقوم و مسطور گردانیده شد:

دلنگ، دور ازان لب خندان، نشسته ام	مانند غنچه، سر بگریبان نشسته ام
از تند باد هجر تو، در آتش درون	گریبان چو شمع، بادل سوزان نشسته ام
چون دست ما بدامن وصلت نمیرسد	پای طلب کشیده بدامن، نشسته ام [ب]
جز ناله و فغان، چو نداریم همدی	در کنج غم بناله و افغان نشسته ام
ره در حریم وصل تو، مارا نمیدهند	محروم ازان بگوشه هجران، نشسته ام
با درد آرمیده بغم دل نهاده ایم	خو بیا فراق کرده، بحرمان نشسته ام
ترخان بزم شاه، گدارا چون نیست راه	زان بی نوا، بکلیه احزان نشسته ام

این بنده که هم خانی و ترخان یافت وز دولت شه، رتبه سلطانی یافت

۱. مغولان برای شہارہ نہ اہمیت خاصی قابل بودہ اند: بہ پادشاہان نہ تا ہدیہ تقدیم میشد و یا بایستی ہدیہ مشتمل بر نہ قطعہ از ہمان یک جنس می بود. بنابراین با مرور زمان کلمہ تقز (توقوز و یا تقوز) کہ بزبان چغتائی معنی نہ را داشت، مفہوم "تخفہ" را نیز پیدا کرد. این واژہ بمعنی اخیر در پادشاہ نامہ و عالمگیر نامہ نیز بکار رفته است. نک: آئین اکبری (بلاخان)، ص ۳۹۳ (حاشیہ).
۲. نقایس المآثر: بہجران

در مدح تو، چون خسرو ملک سخن است نظم حسنش، کمال خاقانی یافت
الهی! تا از کرم اسرای این سلسلہ عالیہ نام و نشان است، عمرو دولت
نورالدین جهانگیر غازی عادل برقرار باد!

ذکر خیر ملا بدیعی

[بدیعی] سمرقندی از خوش طبعان روزگار است. صاحب دیوان است و شعر
رنگین غرای دلربای جان فزای بسیار دارد.

آنکه گزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست و آنکه بازار بلاغت را رواج از نظم اوست
صاحب طرز و صاحب وقوع اند. چند بیت از ایشان درین تذکرہ مرقوم نموده
شد.

شبی در خواب خود را باریبان هم سخن دیدم [و.] نه بیند هیچکس در خواب یارب آنچه من دیدم!
بفکر آفتاب طلعت او، ماه رویان را نهاده دست چون آئینہ، در زیر ذقن دیدم
نه تنها من، بحال خویش دارم گریہ، در کوش همه کس را چو خود گریان بحال خویش دیدم
بآہ آتشین هر گہ، گذر سوی چمن کردم ز حسرت سوختم، کہ بی اودر چمن دیدم
بدیعی دور از ان یوسف چو یعقوب بلا دیدہ چہ محنتها کہ من در گوشہ بیت الحزن دیدم
الهی! تا از عالم شش جهت شعر بر شعرا فایض است، عمرو دولت
نورالدین جهانگیر عادل غازی برقرار و بر دوام باد!

[ذکر خیر بدر بزمی]

از خوش گویان بزم آراست. این مطلع بر طبع دراک ایشان فایض گشت:
سبل اشکم بحر و کشتی چشم و من حیران درو مردمان چشم من پیوستہ سرگردان درو
اما صاحب اشعار حالی و قالی ملا غزالی این زمین را خوب گفته است:
چرخ فانوس خیال و عالم حیران درو مردمان چون صورت فانوس سرگردان درو
و مولانا ہایون نیز گفته است.
وادی ہجران کہ می باید گذشت از جان درو [و ب.] مانده ام چون گردبادی بی تو، سرگردان درو
الهی! تا مضمون خاص بر شعرا فایض است، عمرو دولت نورالدین
جهانگیر غازی بر دوام باد.

ذکر خیر ملا پرتوی

از ولایت خراسان اند و این مطلع مانند مهر انور از مشرق طبع ایشان
پرتو انداخته و عالم را بنور و ضیای خود منور ساخته .
من کہ و تقریر کمالات او عاجزم از شرح مقالات او
از شاعران بی بدل روزگار و صاحب دیواند :
آتش افکنده در دل ، عشقم از هر آرزو آرزو سوزست عشق ، و من سراسر آرزو
[الہی !] تا پرتو مهر انور در عالم نور گسترست ، عمرو دولت نور الدین
جهانگیر عادل غازی بر دوام باد .

ذکر خیر تقی اصفہانی

از خوش گویان اصفہان است و اصفہان شہری است کہ علما و فضلا و
شعرای بسیار از انجا بیرون آمدہ اند . شعرش خالی از متانت نیست و صاحب
[۹۱] دیوان و صاحب مضامین خاص است و شعر او در ولایت شہرت تمام
دارد . و تذکرۃ الشعرائی نوشتہ است . ہر کس نام بیست شاعر می داند تذکرہ
می نویسد ، اما تذکرۃ الشعرای دولتشاہی شہرت تمام دارد کہ تمام عالم را
گرفته است . میگویند تذکرہ اش خوبست ولیکن شہرت نکرد .

من کہ و تقریر کمالات او عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم بر گرفت سلسلہ لوح و قلم در گرفت
آئینہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ شعرای است کہ تحریر یافت

غزل

لطف با غیر غایتی دارد ! جور با ما نہایتی دارد !
گوش بر قول مدعی چہ کنی ! ہر کہ بینی حکایتی دارد !
زلفت از خاطر پریشان ساخت آہ من ہم سرائتی دارد !
خال بر طرف عارضت ، شاہی است کہ ز خوبی ولایتی دارد !
رخ تو مصحفی است ، ای دلبر ! کز خط و خال آیتی دارد !

تقى از بخت خویش مى ترسد ! ورنه هجران ، نهايتى دارد ! [۹۱ ب]
 الهى ! تا از ممتقيان ماضى و حال نام و نشانست ، عمر و دولت نورالدین
 جهانگیر عادل غازى برقرار و مدام باد !

ذکر خبر ملا تذروى

از ولایت عراق است و بهند آمده در خدمت میرزا یوسف خان کوه که
 مى بودند . و میرزا یوسف تقرب عجیب پیش پادشاه پیدا کرده بود و در عم
 شهید عارت عالی بنیاد یکخانه عالی که یاد از بیت المعمور مى داد و هر چار
 طرف او ایوانها و سقف آنها بچوب آبنوس گره کارى نموده ، و درون آن نقاشی
 کرده کتابتى بخط ملا نورالله که استاد خط خان اعظم و یوسف خان بوده ،
 مرقوم نموده بودند ، و بر دور آن عارت بلند ارتفاع چوتره بلند ترتیب
 نموده و منصب داران ایشان هر صبح مى آمدند ، و بر دور این چوتره تا صد
 زلجه انداخته مى شد و تا پانصد شش صد طبق طعام رنگین مى کشیدند . و ملا
 خاتمی کتابدار ایشان بود و اهل کتابخانه و اهل نکاش خانه بدولت ایشان
 تبجائهای عراقی^۱ داشتند . و ملا تذروى ثبات هر که عمیکرد [۹۲ ا] اسب و زر و
 هر چه که میخواست از نواب برای وی مى گرفت . بعد از خوان احسان خان
 باین تقطیع سوار شده بدربار مى آمدند . ملا تذروى مثنوی فرموده اند . این
 چند بیت از آن است . الحق مثنوی خوب گفته :

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او

رخش آئینه^۲ ، گردن دسته عاج^۳ پری رویان ، بدان آئینه محتاج

کفش چون آفتاب آینه نور^۴ شعاع آفتاب ، انگشت آن حور

بچشم عقل فرق آن شکر لب^۵ شهابی بود رخشان ، در دل شب

ندانستم ، غلط گفتم شهابی^۶ میان منبلمان ، جوی آبی

زنازش^۷ ، آرزو بریده امید^۸ بچاه نا امیدی مانده جاوید

۱. تبجائهای عراقی : باید 'تبجائهای عراقی' باشد که نوعی است از اسبان خوب

۲. نقایس المائر : آینه

۳. ایضاً : زبانش

هوس گردیده گردش ، گاه و بیگاه
 فرارز بینی آن غزل مقصود
 دمیده بر خلاف رسم و آیین
 بچشم بینی آن نور دو دیده
 برج عصمت آن در ناسفت
 بلطف از غنچه و سوسن زیاده
 چو صید تشنه لب پیرامن چاه
 مقوس ابروان و سمه آلود
 دوبرگ سوسن ، از یکشاخ نسرین
 بود چون شبنمی ، بر گل دویده [۹۲ ب]
 دو ماه نوشده ، بایک دگر جفت
 زبان در کام و لب بر لب نهاده

از ده نامه اوست :

از حسرت لعل آبدارت وز فرقت زلف تابدارت
 موی شده ، جسم نا توانش در جسم نماند ، جای جاناش
 خواست دلش ز محنت و غم خون می خورد و نمیزند دم

در تعریف صبح گفته :

خاکستر شام رفت بر باد در پنبه صبح آتش افزاد
 سر برزائو چون نهام ، در هجران بیان گسل!
 شود از بهر قتل چون علم ، تیغ جفای او
 جفای عالمی بر خود پسندیدم ، ندانستم
 پامال رقیبان ستمگر شدم ، آخر
 در حقیقت بخیهای خرقه پشمن فقر
 گدای عشق بر منجباب سلطان زنده خنده
 گرد هستی رفت بر باد و هنوز از آب چشم
 تیغ مژگان توام در بیخودی آمد بیاد
 توده خاکستری گردد تم ، از سوز دل
 تظلم را بهانه سازم و اقم پای او
 که چندان اعتدای نیست ، بر مهر و وفا
 در کوی تو با خاک ، برابر شدم آخر
 حرص را بردست و پا ، زنجیر استغنائهند [۹۳]
 چو با جسم غبار آلود ، از گلغن برون آید
 خاکساران ره عشق ترا ، پا در گلست
 چون بخود باز آمدم ، صد رخنه در دل داشتم

در تعریف فیل گفته :

ز خاک ره شاه گردون سریر پی عطر بر خود فشاند ، غیر
 عقاب فلک بر سرش ، بیکران بود پشه بر قله کوه قاف
 میان را چو بوند ، بزنجیر زر فلک باشد و کهکشان در نظره

۱. ایضاً : بر
۲. نفایس المآثر : غنچه سوسن ۳. ایضاً : نه
۴. ایضاً : رفت بر باد و هنوز
۵. هفت اقلیم : تو اندر بیخودی
۶. ایضاً : جهان
۷. نفایس المآثر : بی گزاف
۸. ایضاً : بود کهکشان و فلک در نظر

چو آید بہ تنگ ، از تف آفتاب نشانند بفوارہ بر خویش ، آب
بتان پری پیکر ماہ رو بفرمان شہ ، بر سر تخت او
نشینند بروی بصد دلبری بنی کویہ قاف است ، جای پری

رباعی

ای دادہ ز راہ لطف داد ہمہ کس حاصل ز تو ، مقصود و مراد ہمہ کس
جمع است دلم ، باعتاد کرم ای بر کرم تو ، اعتاد ہمہ کس
میرزا عزیز کو کہ دخل کردہ اند کہ — ای دادہ ز راہ عدل ، داد ہمہ کس — و
او قبول ننمودہ [۳ و ۴ ب] ظلم صریح کردہ است .

الہی ! تا بر شاخسار سخن تذروان خوش آواز بجمہ خدا خوش نوایند ،
عمر و دولت شاہ نورالدین جهانگیر عادل غازی لایزال باد !

ذکر خیر ثانی خان

از خویشتان خان اعظم است . در وادی حسب و نسب و بزرگی ثانی خود
نداشتند و صاحب دیوانند . اشعار رنگین غرای دلربای جانفزای بسیار دارند .
این چند بیت از دیوان ایشان درین تذکرۃ الشعراء جهانگیر شاہی مرقوم گشت .

غزل

بگذر ز ناخوشی ، کہ درین دیر دیر گیر
چون از طریق عذر بسوی تو باز گشت
شاهان چو از نوید ظفر ، کلمران شوند
آن را کہ زال دہر ، ہمی پرورد بنار
وان را کہ می نشانند ، ز امثال بر فراز
تانی مجو فنانی ستمگر ، کہ روزگار
نیکی ندید ، ہر کہ بدی کرد ، با فقیر
سموی اگر نمود ، کرم روز ، در پذیر
شکرانہ احترام نمایند ، با اسیر
خوان می ستاند عاقبت ، اندر بہای شیر
می سازد از کمان حوادث ، نشان تیر
از بہر انتقام ، حریفی است بی نظیر [۹۴ و ۹۵]

ولہ

ای رسم تو آزار من ، و قاعدہ بیداد
تا در نظرم جلوہ نمود ، آن قد و قامت
واعظ چہ دہی شرح قیامت ، کہ ز ہجران
فریاد ازین رسم ، و ازین قاعدہ فریاد !
بنشست غمش در دل ، و برخاست قیامت
امروز بمن آمدہ ، فردای قیامت

۱ - نغایس العائر : نشینند دایم بصد دلبری -

تا رفته برون ، دامن وصل تو ز دستم
خون می خورم ، و می گزم انگشت ندامت
از بهر سلام تو رقیب آمده ، در راه
یا رب ! که ازین ره نبرد ، سر سلامت

وله

ثانی ز سرو جان بگذرد در ره جانان^۱
چون پای نهادی ، بسر کوی ندامت
دیدم ز فراق آنکه یعقوب ندید
در عشق کشیدم ، آنچه مجنون نکشید
این واقعه کز ، هجر تو آدمم بسر
فرهاد گمان نبرد ، وامق^۲ نشید
الهی ! تا امرای این سلسله عالیہ بدولت بوده و خواهند بود ، عمر و
دولت شاه نورالدین جهانگیر عادل غازی برقرار و بر دوام باد !

ذکر خیر شیخ جلال

شیخ جلال از مقربان درگاه اله اند. از هرات بقبة الاسلام بخارا رفتند و
مردم آنجا ایشان را مرشد خود می دانستند و علای آنجا [ع و ب] نسبت ارادت
بایشان داشتند، از انجمله سلا میرک کلان کوهی آخوند ما، بایشان بیعت نموده،
حضرت شیخ بایشان عنایت بسیار داشتند و شفقت بی شمار. شیخ صاحب کمال و
از ارباب حال بود و از مریدان حضرت مولانا شمس الدین روجی^۳ است و ایشان
هم نبیره حضرت عارف معارف صدق و یقین سلطان الواصلین مولانا نورالدین
عبدالرحمن الحامی بوده اند. قدس الله سرهم. و خدمت شیخ جلال بسیار شیرین
کلام و مودب بوده و اہل مجلس را بحديث خویش می ربوده. گویند کہ : در
ادای مسایل تصوف اعجاز می نموده و در تحقیق سخن چیزی فرو گذاشت نمیکرد
و در مجلس وعظ سخنان دلفریب بجای^۴ می رسانید کہ خاص و عام برو ثنا می
گفته اند. طبع بلند داشته اند و گاهی در غیبیہ را در ملک نظم منتظم می
گردانیدہ. از اہل حال بوده اند نہ از اہل قال، اما پیروی اکبر نموده چند
بیت بزبان معجز بیان ادا می نمود. از انجمله این چند بیت است :

تأحسن یار از رخ خوبان نموده است ما را خیال شاهد و دلبر ربوده است

- ۱- نفایس التأثر : بگذر در ره جانان -
۲- ایضاً : نبرد و وامق -
۳- فی الاصل : روجی -
۴- ایضاً : بجای -

[۹۵] آنها که ز جام عشق، سرمست شدند نا دیده رخس ، تمام از دست شدند
 در راه طلب، قدم نهادند ز سر چون خاک، براه اهل دل، پست شدند
 ای دل! چو فراقش، رگ جان بگشودت منای بکس، جامه خون آلودت
 می نال چنانکه، نشنوند آوازت می سوز چنانکه، بر نیاید دودت
 حضرت مولوی ملا روم

مرحبا ای عشق خوش سودای ما! ای طیب جمله علت های ما!
 ای دوی نخوت و ناموس ما! ای تو افلاطون و جالینوس ما!

الهی! تا این بارگاه بستون قطب و اوناد قائم است، عمرو دولت نورالدین
 جهانگیر شاه عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر ملا جانی

از مروانده از شیرین کاران و از سخن گذاران روزگار خود بودند. آن
 مرتبه در آگره بمجلس حضرت جنت آشیانی مشرف شدند و ندیم بحس پادشاه
 بودند. در آن مرتبه که فترات^۱ هندوستان شد و حضرت پادشاه به بکر رفتند
 در آن عسرت ملا جانی مدتی در تته افتاده. از سخنان شیرین ملا جانی و از فصاحت
 و بلاغت او میرزا شاه حسین خوشحال گشته. ملا جانی مدتی در تته ماند و
 شاه بندر لاهری ساختند. در آن بندر سامان [۹۵ ب] عجب پیدا کرد.
 و گاهی که به تته می آمد بمنزل ملا نیازی می آمد و تحفها و
 زرها به نیاز می آورد. یک مرتبه بفقیر گفت که شا به بندر بیایید
 که با شا صحبت داریم و دو باغ ساخته ایم بطرح طراحی باغات هرات.
 شا ملاحظه فرمایید که چون شده است! آخر الامر به بندر لاهری بقربوبی رقم
 و صحبتهای عجب داشتیم. غلامان چرکس و خطایی و هند[و]ستانی داشت، همه
 سازنده و گوینده بمجلس. بتقطیع صراحیهای نقره و طلا و مرصع بمجلس می آورد
 و فرش ملون می انداخت و طعام رنگا رنگ حاضر می ساخت. و فقیر می گفت:
 گاهی در مرو بکله پزان و نان بایان قطعه می گفتیم^۲ و از آتش بازار ایشان سیر

۱- فی الاصل: فترات - ۲- فی الاصل: گفتم -

می گشتیم ، آچنان می گذرانندیم . ملا قاطعی ! اکنون اینچنین می گذرانیم .
 آچنان قادر یست کہ آچنان می دارد و اینچنین نیز میدارد . از اشعار ایشان این
 چند بیت مرقوم شد :

چون کرد باد ، هرگز جایی گذر نکردم کز دست فرقت تو ، خاکی بسر نکردم
 در هیچ جا نکردم ، دور از رخ تو منزل کز گریه ، آن زمین را صد بار ، تر نکردم
 جانی نکشتم آگاہ ، از توتیای بینش تا خاکپای او را ، کحل بصر نکردم

شکفته لاله نبود مرومن ! در رهگذار تو بود هر لاله چشمی ، براه انتظار تو [۹۶]

ذکر خیر ملا فہمی

میر فہمی ہروی را گویند نسبت خویشی بسادات خصالی بوده . در نظم
 سلیقہ دارد . ازوست :

فکر سر زلف تو ، مرا بی سر و پا کرد اندیشہ پابوس تو ام ، پشت دو تا کرد

ذکر خیر ملا فکری

فکری نور بخشی از اقوام شاہ قوام نور بخش مشہورست . از اشعار
 اوست :

رخت گگل شد از می ، ترک گشت باغ و بستان کن بکیر آئینہ در دست ، و تماشای گلستان کن
 نمیگویم دلم را ، خون مکن جانم مکہ از غم دل و جانم فدایت ! هر چه خاطر خواہدت ، آن کن
 ازان ترکس کہ بر بالای گل ، غلطیدہ از مستی بہین بر هر کہ ہشیارست ، او را مست و غلطان کن*

ذکر خیر ملا قدسی

قدسی از ماوراء النہرست . در پاکیزہ گوئی شہرت دارد . ازوست :

ابروان نیست برخسار تو ای صنع الہ دو ہلالند ، نمایان شدہ در بکسر ماہ

۲- ایضاً : مست غلطان کن -

۱- نفائس المآثر : جانم نگاہ از غم -

تا چوکل، در چمن افروخته روی سفید نسترن ساخته جاروب رخت، موی سفید
گر نشد متفعل، از چشم سیاه تو، چرا می‌رود سر بیابان زده، آهوی سفید؟

ذکر خیر میر فضل الله

سیادت پناهی نقابت دستگاهی سلاله آل طه و یسین نظر یافته درگاه اله
میر فضل الله. مولد شریف سیادت پناه از شیرازست و از نتایج آن بزرگوار
روزبهنند و والد شریف لطیف ایشان صاحب علوم اند [۹۶ ب] و در هر علم
کتاب و رسایل بی نهایت تصنیف فرموده اند. غزل و قطعه و رباعی، چهار عنصر
رباعی را از دم عیسوی روح بخشیده اند. و شعرهای متصوفانه گفته اند و مثنوی
بیست هشت هزار بیت مسمی به «مولود نامه» از ایشان مشهورست. و حالا آن
کتاب پیش خائف ایشان میر منصورست. میر فضل الله در وادی فقر و فنا و
خلق و کرم و صبر و تحمل کم از آبا و اجداد خود نیستند. و درین اوقات که
جوانانرا در هند میل و هوای سیاهیگری در سرست، فرزندان ایشان را قاسم
خان در یک صوبه چوکی سپرده بود. و آن جوانان شیر مرد، که هر کدام در
وادی نبرد و مردانگی الف بودند، آمد و شد زمین داران و کافران آنچنان بسته
بودند که کسی را حد نبود که دران سرحد قدم نهد. چون کار بر کافران تنگ
آمد هزار کس بر سر این پنج جوان شیر مرد آمدند و گفتند که: هی میرزایان!
شما اندک کسید و ما هزار کسیم، مناسب نیست با ما جنگ کردن، بگذارید
این سرحد را. دریای جرات میرزایان بجوش آمده، بر هزار کس بتاختند و
چند تن را بر خاک مذلت انداختند. عاقبت کافران غلبه کرد، ایشانرا زخمی
ساخته، بیکار ساختند، و آن پنج تن که از فرزندان آل عبا بودند شهید [۹۷ و ۹۸]
گردیدند. و میر در وادی تحمل درویشی این مصیبت سخت را تحمل نموده آب و
آتش ایشان دادند و سیاره دان نهادند و ختم نمودند و اصلاً درین مصیبت جزع
و فزع نه نمودند. گاهی آهی دردناک از دل میکشیدند. کمال صبر و تحمل همین
باشد و بقعهای خیر و خانقاه در شیراز دارند. میر هم پیروی اولیا و اکابر

نمودہ بیتی چند غزلی بلند رتبہ بزبان الہام بیان ادا می نمایند :

من کہ و تقریر کالات او	عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم در گرفت	سلسلہ لوح و قلم در گرفت
آہہ ز نظمش دم تقریر یافت	ہست یکی بیت کہ تحریر یافت

آہوی صید افکش جا کردہ ، زیر طاق وصل • تا زند ناوک زمگان بر دل مشتاق وصل

دو خلف رشید سعید میر کہ از شیراز آمدہ اند و حالا در گورند. و میر صاحب استحقاق میر عبدالرزاق در وادی علوم مشہورست. میر منصور نیز منصب دارد. و میر عبدالرزاق بمنصب میصبدی از جانب ہادشاہ سرافراز گشتہ و سرحد زور (?) اسلم خان بایشان سپردہ و [۹۷ ب] ترودہای مردانہ بجای آورده اند و در وادی تدبیر و شمشیر خود الف اند.

الہی ! تا از بزرگ زادہا در دنیا نام و نشانست، عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر شیخ روزبہان

از کمال اولیاست. مصنفات بسیار دارند ، چون تفسیر «عرایس» و «شرح شطحیات» عربی و فارسی. در «کتاب الانوار فی کشف الاسرار» آورده کہ قوال باید کہ خوب روی بود کہ عارفان در مجمع سماع بسہ چیز محتاج اند. بروای طیبہ، و روی خوب، و آواز خوش. و چون اولیا را طہارت قلب بکمال رسیدہ چشم از دیدن غیر حق پوشیدہ اند، زبان نمیدارد. پنجاہ سال در مسجد جامع شیراز بوغظ اشتغال داشتند. اول کہ بشیراز در آمدند و میخواستند کہ در مجلس وعظ گویند، شنیدند کہ زنی دختر خود را نصیحت میکرد کہ ای دختر حسن خود را بکسی

اظہار مکن کہ خوار و بی اعتبار میگردد! شیخ گفت: ای زن حسن بآن راضی نیست کہ تنها و منفرد باشد! حسن و عشق در ازل عہدی بستند کہ از ہم جدا نباشند! چون این بیت درینجا مناسب بود ازین ہر گستاخی نمود.

عشق می نازد بحسن و حسن می نازد بعشق [۹۸]

آری آری این دو معنی عاشق یکدیگرند

اصحاب را از استماع آن، چندان وجد و حال عارض شد کہ، بعضی رفتند [از عالم] دران حال.

روزی در بازار شیراز میگشتند. جوانی بغایت صاحب جمال سبزی فروشی میکرد و نعرہ میزد کہ: عاشق ترہ کجایی؟ حضرت شیخ را حالتی دست دادہ، نعرہ زدہ و بی ہوش شدہ، و بعد ازان حلقہٴ عشق جوان در گوش کردہ و پیخود شدہ. عشق آنحضرت از روی صورت و معنی واقع شدہ بود. از روی صورت بسبب کمال آن جوان، و از روی معنی از لفظ «عاشق ترہ» کہ این معنی استنباط کردہ بودند کہ عاشق شو تا بہ بینی!

میگویند روزی یکی از درویشان ایشان در مسجد جامع نزدیک بسعد زنگی شیخ صفی الدین زاہداً واقع شدہ، ایشان را از روی انکار میگفتہ کہ: این صورت مناسب نیست کہ حضرت شیخ ارتکاب میکنند. آن درویش این سخن را در محاسن حضرت مذکور میساختہ. بزبان شیرازی فرمودہ... ۲ یک نوبت ہم در شیراز آن جوان در خدمت شیخ مشغول بود و پای آنحضرت را می مالید چنانکہ شبخ عراقی میفرماید:

مثنویات [۹۸ ب]

چون بادوان عاشقی بر شد	روز بہ بود روز بہتر شد
سالہا با جمال جان افروز	روز شب کردہ بود، شبہا روز
داشت او دلبری، فرشتہ نہاد	کہ رخس، دیدہ را جلا میداد
اتفاقاً مگر سفیہی دید	کان پری، پای شیخ می مالید

رفت تا درکه اتابک سعد
گفت: ای پادشاه دین، فریاد!
سعد زندگی ز اعتقاد، که داشت
کرد روزی مکر عیادت شیخ
دلبری بود همچو بدر منیر
چون اتابک بچشم خویش بدید
بود نزدیک شیخ سوزنده
پایها از کنار آن مهوش
گفت: چشمم اگرچه حیرانست
نظری کز سر صفا آید
گر ترا نیست با غمش کاری
نیست کاری بآتم و اینم

تیزرو تر ز سیر برق از رعد
پای خود شیخ دین باسرد داد!
در حق شیخ اقترا انگاشت
دید جایی که بود، عادت شیخ
جست در بر گرفت پای فقیر
از حیا زیر لب همی خندید
منقلی هر ز آتش آکنده
چست در زد به منقل آتش
پای را هر دو حال یکسان است
بطبیعت کجا بیالاید
دایماً من مقیدم باری
صنع پروردگار می بینم

در تاریخ منتصف شهر محرم سنه ست و ستایه از عالم رفته و قبر او در شیرازست.
الهی! تا از اولیا در جهان آثار و اخبار ست، عمرو دولت نورالدین
محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار و مستدام باد! [۹۹]

ذکر خیر ملا خواجه حسین مروی [۹۹]

مولد شریف ایشان از مرو است. مرو شهریست که از انجا فضلا و
شعرای نامی بیرون آمده اند. و خواجه از آنجا در زمان عبیدالله خان به بخارا
آمدند و تحصیل علوم در بخارا کردند، و از انجا بخدمت حضرت جنت آشیانی هایون
پادشاه آمده مشرف گردیدند و از جمله مجلسیان مخصوص گشتند، و از اوصاف و
حیثیات این مجلسیان زبان قاصر است، و گاهی پادشاه میفرمودند که: خواجه حسین
تمک مجلس ماست. و خواجه در خط شاگرد خوب ملا میر علی اند و رنگه نویسی
را خوب میکرد. آخر در هند آمده بپایه تخت عالی بخت شاه اکبر مشرف گردیدند
و دران روی آب در آگره منزل لطیف دلگشای جانفزای ساخته بودند و علما و
شعرا دایم در منزل ایشان می بودند و مجلسهای عالی بایشان میداشتند. و مصنف،
در خدمت جنت آشیانی که بود، بایشان بسیار مخصوص بود و از صحبت شریف

خواجہ مستفید میگشت تا آنکہ در آنروی آب در آگرہ برای فقیر منزل ساختند و چون بدولت پادشاہ جاگیر داشتیم خواجہ ہم یک دیہ از جاگیر خود بہ فقیر نامزد ساختہ بودند و چند دیگر بیاران دیگر. غرض آنکہ خواجہ قریب ہفتاد ہشتاد لک جاگیر داشتند، و بہ این طور جاعتی آشنا بودیم. و خواجہ صاحب دیوانند [۹۹ ب] و دیوان ایشان را میر کلنگی ہمیشہ کتابت میکرد و میر کلنگی را بجرمن شریفین ہمراہ بردند و او از جملہ خوش نویسان بودہ است.

من کہ و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسلہ لوح و قلم در گرفت
و خواجہ اشعار بسیار دارند و صاحب مضمون و تشبیہ اند و شعر ایشان رنگین است.

آنکہ گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست !

وانکہ بازار بلاغت را ، رواج از نظم اوست !

از اشعار خواجہ این دو غزل و چند بیت درین تذکرہ مرقوم و مسطور گشت :

درون دود آہ من شرار آتشین! شبہا نماید ہر نفس، چون در شب تاریک کوکیہا
یارب! یارب! رحمی نکردی، چونکم یارب؟ کہ تاگیری ندارد، در دل سخت تو، یاربہا
در آدر مکتب تعلیم، بگشا مصحف عارض کہ فریاد و فغان بر خیزد، از طفلان بمکتبہا
دم آخر کہ جانم بر لب آمد ، زندگی یابد اگر یکدم حدیثی بشنود مروی ازان لبہا

ولہ

ای از مژہ بیتو ، آب رفتہ	وز دیدہ خیال خواب رفتہ [۱۰۰]
پیش تو چگویم ، آنچه از ہجر	بر جان و دل خراب رفتہ !
در آتش لعل می پرست	خون از جگر کباب رفتہ !
دل دادہ عنان صبر از دست	چون پای تو، در رکاب رفتہ !
از شرم تو ہر نماز دیگر	رنگ از رخ آفتاب رفتہ !
مروی چہ نشستہ بغفلت	شیب آمدہ و شباب رفتہ !

خود را چنانکہ نبودی ، نمودہ
با ما، گرہ چو غنچہ ، در ابرو فگندہ
افسوس آنچنانکہ نمودی ، نبودہ
با غیر ، لب چو پستہ خندان گشودہ

خوش آنکہ سینہ ام ازہ خنجر تو چاک شود رقیب شوق مرا بیند و ہلاک شود
 دردمندیم و سرکوی بلا ، منزل ماست شکن زلف بتان، بہر شکست دل ماست
 الہی ! تا از خوش طبعان و مجلسیان فصاحت گستر زمان ماضی و حال و
 استقبال نام و نشان باشد، عمر و دولت حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر عادل
 غازی برقرار باد !

ذکر خیر مولانا علی نیازی

وطن شریف ایشان استراباد است، و [. . ب] استراباد شہریست کہ
 مردم فاضل و شاعر و خوش طبع پاکیزہ روزگار از انجا بیرون آمدہ اند۔ و مولانا
 علی نیازی در جمیع علوم ماهر بودند و، آوازہ فصاحت و بلاغت و علم ایشان
 بحضرت شاہ طہاسب رسید و شاہ ایشانرا طلبیدند، چون ملا در مجلس در آمدند شاہ
 در بدیہہ فرمودند کہ : ع

ملا علی نیازی آمد !

ملا گفت کہ : ع

بر درگاہ شاہ غازی آمد !

شاہ فرمودند کہ : ع

مانندہ ترکبان ہدمست !

باز ملا گفت کہ : ع

با ششپر و با پیازی آمد !

تا دہ دوازده بیت بدیہی گفتہ اند۔ غرض آنکہ ملا علی نیازی از بی بدلان
 روزگار بودند، و چندگاہ از مجلسیان شاہ بودند و ملا صاحب دیوانند۔ آنچه از
 شعر ایشان بدست آمدہ بود، این دو بیت درین تذکرہ مذکور مسطور گشت :

بردار نقاب از رخ ، و حیرانی من بین بگشا گرہ از زلف ، و پریشانی من بین

از کیمیای عشقت ، ز رشد ، مس وجودم رنگ دگر گرفتم ، آن نیستم کہ بودم

و خدمت استاذی ملاذی^۱ عارف حقیقی و مجازی مولانا نیازی، استاد فقیر، یکمرتہ
 چند غزل خود را بہ ملا علی نیازی فرستادند کہ این غزلہا را [جواب] بگوی
 و الا تخلص را بگذار !

۱- ششپر : گرز آہنی کہ سر آن شش پھلو دارد۔

۲- فی الاصل : ملازی

الہی! تا از خوش طبعان روزگار بر صفحہ ایام نام و نشانست، عمرو
دولت حضرت [۱۰۱] نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی مدام و
پایدار باد!

ذکر خیر مولانا نوری

مولانا نوری هروی پسر ملا حسن شاه شاعر است، و ملا حسن شاه را
حضرت مولانا عبدالرحمن جامی «ملک الشعراء» ساخته بودند و در زمان ابوالقاسم
سلطان حسین میرزا بخطاب «ملک الشعرائی» مخاطب بود و مرد شیرین کلام سخن
گستر بود و بدیہ تند داشت، هیچکس باو در شاعری برابر نمیتوانست شد،
بر جمیع شعرا غالب می آمد و شیرین گوی شیرین کار بود. روزی در زمستان
نشسته بود. خدمتگاران آمده گفتند که: امروز خرجی نیست که کفاف قوت
مایان شود! ملا حسن شاه بملا نوری گفتند که: برو و این دستار و جامہ کهنہ
خود را رنگ نیل کرده بپار. چون رنگ کرده بپار. چون رنگ کرده آورد و خشک نمود، فرمودند
که: دستار را ببند و جامہ را بپوش و در مجلس امیر علیشیر برو و آب چشم بپاش و
فاتحہ بخوان کہ: خدا بر عمر حضرت میر بیفزاید، پدر فوت کرد! چون ملا
نوری اینچنین کرد امیر فرمودند کہ ہزار تنکہ بملا زادہ بدهید و چند پارچہ
جہت کفن معاً بدهید. ہزار تنکہ و پارچہا را گرفته زود بخدمت پدر آمد. و
امیر فرمودہ بودند کہ: ملا از یاران خوب ما بود، ما ہم آمدہ نماز جنازہ
بروی میگذاریم.^۱ بہ ملا چون این خرجی رسید جامہای سفید پاکیزہ پوشیدند.
و [چون] خبرگفتند کہ: میر علیشیر رسیدند! ملا حسن شاہ عصا در دست گرفته
[۱۰۱ ب] باستقبال امیر آمد. میر دید کہ ملا حسن شاہ است و متعجب شدہ
گفت کہ ملا: شنیدہ بودیم کہ فوت کردہ اید برای نماز جنازہ شہ آمدہ بودیم.
ملا گفتند کہ: اگر آن زر نمیرسید مردہ بودم. آن ہزار شاہ رخی سرا زندہ
ساخت. میر علیشیر پیادہ شدہ بخانہ ملا در آمدند. چند طبق ماہیچہ طیار بود

۲- ایضاً: جامہا سفید

۱- فی الاصل: میگذارم

کشیده آوردند و میر آنروز بخانه مولانا حسن شاه بسر بردند، و تمام امرا آمده ملا را می پرسیدند و رخصت گرفته می رفتند و هر کدام اسبابی برای ملا می فرستادند آنچنانکه خانه ملا پر از اسباب و نعمت گردید. ملا حصه ازان نعمت بهمسایها رسانید. غرض که ملا ندیم مجلس ابوالبقا سلطان حسین میرزا و امیر علیشیر بودند و از نایب ایشان خواجه مومن کرووری و فرزندان برادران ملا محمد صلاح، که صلاح و حیا از جبین مبین ایشان مبین و هویداست، و محمد محسن که از حسن کلام اهل مجلس را مسیحا وار روح بخشیده اند و بمنصب کرووری ممتاز [و] سرافراز بوده. در هند هستند و همه خوش طبع اند و خواجه مومن از خوش طبعان روزگار اند.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او

و خوش طبعیهایی که میان ملا غزالی و ملا نوری گذشته مشهور عالم است، حاجت به بیان ندارد. و ملا نوری اشعار بسیار دارد. این غزل^۱ از شعر ایشان درین دفتر سیوم تذکره «مجمع الشعرای جهانگیر شاہی» مرقوم و مسطور گشت:

دلنگ و دور ازان لب خندان نشسته ام	مانند غنچه، سر بگریبان نشسته ام [۱۰۲]
از تند باد هجر تو، وز آتش فراق	گریان چو شمع، بادل سوزان نشسته ام
چون دست من، بدامن وصلت میرسد	پای طلب کشیده یدامان نشسته ام
ره در حریم وصل تو، مارا نمیدهد	محروم ازان، بگوشه هجران نشسته ام
نوری بیزم شاه، گدرا را چو نیست راه	زان بینوا بکلبه احزان نشسته ام

الهی! تا از خوش طبعان مشهور در ایام نام و نشانست، عمرو دولت

حضرت شاه نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی لایزال و پایدار باد!

ذکر خیر ملا واقعی

هروی الاصل اند و تحصیل علوم در هرات نموده بودند. علم سیاق

۱- لازم بیاد آوری است که همین غزل در صفحات قبل ضمن ترجمه ترخان نورالدین محمد خان نیز نقل شده است. چون ترخان نورالدین نیز گاهی نوری تخلص میکرد است گویا این سوء تفاهم قاطعی از سشارکت تخلص این دو شاعر متبع شده است.

میدانستند و در اگرہ^۱ دیوان باستقلال ، محمد معصوم فرغخودی پسر خواجہ معین فرغخودی۔ کہ مسجد اگرہ ساختہ اوست ۔ بودند، و سامان خوب بدولت او بہم رساندند ، و خرج شعر و اہل ساز مینمودند و صاحب دیوانند۔ از شعر ایشان این یک غزل و چند بیت درین تذکرہ مرقوم و مسطور گشت :

غزل

نہ برچین تو از روی ناز ، چہن پیداست
ہنوزت از می ناز است ، نشاء در سر
چہ احتیاج بماء نوشت ، در شب عید
چو شمع، سوز دل خود ، چہ آورم بزبان
بیار واقفی ! اظہار ناتوانی چہند ؟
کہ بحر حسن تو زد موج ، اینچنین پیداست
ز سرگرائیت ، ای ترک نازنین پیداست [۱۰۲]
ترا کہ ماہ نو ، از چاک آستین پیداست
کہ سوز را اثر از آہ آتشین پیداست
چو ضعف حال تو ، از نالہ حزین پیداست

دو لعل او ، بہم دارند اب زندگی را
دلہم چو آئینہ ، زانرو ز کس غبار ندارد
ای خوش آن مستی کہ ، آرد بیخبر سوی توام
شود ہر کہ ز بی تابی ، ہوای کوی آن مہم
سر زلفش بران رخ ، از نسیم آہ ما لرزد
ہلی ، جان در میان باشد ، بہم باران جانی را
کہ چشم مردمی ، از اہل روزگار ندارد
آہنجان باشم کہ ، نتوان بردن از کوی توام
خیال بیوفائیهای او ، گیرد سر راہم
چو دود ہم ، کز آمد شد باد صبا لرزد

جنبش سبزہ بگلشن ، نہ ز تحریک صباست
در چمن نیست نہالی ، کہ بیاد قد یار
الہی ! تا اہل آخرت از کاروبار آخرت واقف اند و غافل نیند ، عمر و
میکنند وصف خط سبز تو ، از بر سبزہ
سر بپایش نینہادست ، مکرر سبزہ

دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد !

ذکر خبر ملا لطفی تبریزی

ملا لطفی تبریزی کہ بخطاب «موزون الملک» حضرت شاہ نورالدین جهانگیر عادل غازی مخاطب فرمودہ اند و مدت مدید است [۱۰۳] کہ در پایہ تخت عالی بخت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی بخدمت قیام دارند، و از جملہ ندمای شیرین کلام فصاحت شعار اند و ہمک بزم اسرای

۱۔ فی الاصل : ہند اگرہ

نامی اند.

من که و تقریر کلمات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت
عاجزم از شرح مقالات او
سلسله لوح و قلم درگرفت
این دوسه شعر بیست که تحریر یافت

از اشعار ایشان این یک غزل و چند بیت درین تذکره مرقوم گشت :

همین نه کام من ، از روزگار تلخ شده است
ز روزگار بود ، تلخکامی همه کس
ز وعده های خلاف تو ، با کمال طلب
ز باغ و راغ چه حاصل ، که بیتو بر لطفی
که زندگانی ، از خوی یار تلخ شده است
ز تلخکامی من ، روزگار تلخ شده است
امید بر دل امیدوار تلخ شده است
صفای باغ ، و هوای بهار ، تلخ شده است [ب . ۳ . ۱]

آن اثر با نفسم هست ، که مدهوشا ترا
زبان بلبل چون غنچه ، بی ترنم بود
اینقدر تلخی که من ، در هجر امشب دیده ام
ز هرسش فارغم در قبر ، کز سوز درون من
بیکی نغمه ، بهوش آرم و بهوش کنم
به بین چه نغمه سرا شد ، ز آشنایی ما
شریت وصل ابد ، شیرین نسازد کام من
ملک اندیشه دارد ، گرد خاک من نمیگردد

الهی ! تا لطف پادشاه بر شاعران نامی خود عنایت بخش است ، عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار باد ! [ع . ۱ . ۱]

ذکر خیر ملا آلی

ملا آلی طبع عالی داشتند و صاحب دیوانند و اشعار رنگین دلربای جانفزا دارند و همه وقت چشم عشق بر عذار خوب رویان روزگار میداشتند .

من که و تقریر کلمات او
عاجزم از شرح مقالات او
از اشعار ایشان درین دفتر میوم «تذکره جهانگیر شاهی» این دو غزل مذکور و مسطور ساخت :

غزل

مکن بستمه سیه ، آن دو چشم رعنا را
چنین که خال و خط او ، بلای جانها شد
روا مدار ، سیه روزگاری مارا
چه حاجتست بمشاطه ، روی زیبا را

۱- عرفات (نقل از میخانه ، ص ۸۲) و : صبح گلشن (ص ۳۵۵) : از هجر یار

بین ز نرگس مست و، فریب طرہ نو
چو پایبوس تو، دستم نمیدهد باری
در سرشکم، ازین خاک در، مہر جایی
چشم مرا چو سرمہ، از آن خاک در شود
عالم ز فتنہ سر زلفت مشوش اند
شبہا کہ گریہ، بی گل روی تو می کنم
صاحب کرم نگر دد و صاحب وجود ہم
آلی سخن دراز شد از وصف موی او

•

چه فتنہاست، من ناتوان شیدا را
گذار، بوسہ زم خاک آن کف پا را
نگہ دار، چو آلی، ہمیشہ این جا را
بر ہر کجا فتنہ نظرم، خاک، زر شود
باری، چنان مکن کہ صبا را خبر شود
اشکم سحر، چو لالہ بخون جگر شود [۴، ۵، ۶]
ہر چند اگر کدا، بیجہان معتبر شود
خواہم کزان دهن سختم مختصر شود

الہی! تا از آل و نتایج بزرگان نام و نشانست، عمرو دولت حضرت
نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر ملا فضلی

ملا فضلی از فاضلان روزگار خود بودند و صاحب دیوانند و شعر سلیس^۱
غرا بسیار دارند.

آنکہ گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست! وانکہ بازار بلاغت را رواج از نظم اوست!
از اشعار ایشان یک غزل درین تذکرہ ثبت نموده محمد:

قوت گفتار ہر گاہی کہ دارم، یار نیست
گفتش: دور از تو، کار من، بمردن میکشد
در حریم آستانش، اہل دل را منزلست
از جفاہای دل آزاران، بمرنجیم ما
مردم و فضلای مرا، آن سنگدل سنگی نزد

یار را ہر گاہ کہ دیدم، قوت گفتار نیست
گفت: مردن در طریق عشق، دور از کار نیست
جای عشاق است آنجا، زاهدان را بار نیست
درد مندانی ما را، رنجش و آزار نیست
وای مسکینی کہ، او از عمر بر خوردار نیست [۱۰۵]

الہی! تا از اہل فضیلت اشعار بر صفحہ روزگار مرقوم است، عمرو دولت
شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد.

ذکر خیر ملا ثانی

ملا ثانی از استادان اول، کہ در سخنوری بچوگان طبع از میدان
سخنبدانی [گوی] از همگان ربودہ اند، و صاحب دیوان اند و اشعار موزون دلربای

۱- فی الاصل: ثلیث

جانفزا بسیار دارند، اما از شعر ایشان یک غزل درین دفتر ثالث «تذکرہ جهانگیر شاہی» مذکور و مسطور گشت :

سمند ناز ران ، در دیدہ ، ای چایک سوار من کہ عمری شد ، براہ تست چشم انتظار من
درون دل ، بود مہر رخت ، دلدار من دایم درون دیدہ ، روز و شب خیال تست یار من
من افتادہ در کویت ، بتال زار می تالم کہ گر بیند سکت ، رحم آورد بر حال زار من
ز پا افتادہ و از دست رقم ، کز رہ یاری سمند ناز جولان داد ، و آمد شہسوار من
بخاک بندہ ثانی ، رنجہ فرمودی قدم آخر شدی ای یار جانی ! سوئس جان فگار من

الہی ! تا از دعاگویان پادشاہ کہ در دعاگوی ثانی خود ندارند نام و نشانست ، عمر و دولت حضرت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد .

ذکر خیر ملا جانی

ملا جانی خراسانی از شعرای شیرین کلام خوش بیان اند و صاحب دیوان اند [۱، ۲ ب] و اشعار ایشان در خراسان شہرت تمام دارد و صاحب مضمون و صاحب طرز اند، و شعرهای موزون دلربای جانفزای جانشان ایشان، کہ از خواندنش، جان در روان خوانندہ می افزاید، و شعر رنگین با مضمون خاص بسیار دارند. این یک غزل درین تذکرہ مرقوم و مسطور گشت :

غزل

مگر شد از غم او ، بارہ بارہ خون جگر من کہ قطرہ قطرہ چکد ، دمبدم ز چشم تر من
شوم چو باخبر از خود ، ز خویش بیخبر اقم اگر برہگذر او ، گہمی فدت گذر من
چہ لطف بود و عنایت ، چہ دولت و چہ سعادت کہ سایہ بر سرم انداخت ، سرو سیمہ من
مگو کہ : پیر شدی ! توبہ کن ز عشق جوانان چگونہ توبہ کنم ، چون چنین بود ہنر من
سرم براہ وفای تو ، خاک شد قدسی نہ ز سرکشی مکش ای سرو ناز ، ناز سر من
بہرچہ می نگرم صورت تو در نظر آید بغیر صورت خوب تو ، نیست در نظر من
بعشوہ نقد دل و جان ریود ، از کف جانی نگار لالہ رخی ، دلربای عشوہ گر من
الہی ! تا جان و روان در بدن دعاگویان جا دارد، عمر و دولت شاہ

نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و پایدار باد ! [۱، ۲ ب]

ذکر خیر حکیم عارف

حکیم عارف از عارفان صاحب عرفان اند، و در وادی حکمت حکیم دانا و حاذق شفا بخش اند، و گوی حکمت از میدان شفا از همگنان ربوده اند، و در جمیع علوم ماهر و نکته دان اند.

من کہ و تقریر کلمات او
عاجزم از شرح مقالات او
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت
این دوسه شعر بستم کہ تحریر یافت

اشعار بسیار دارند، این چند بیت از قصیدہ ایشان نوشته شد :

منم زین چرخ دولابی، ز آہ خشک و چشم تر
چو ریگ تفتہ صحرایی و دریایی چو نیلوفر
بلب هر آہ رخسارم، یکی بیتاب روز افزون
بتن هر موی پیچانم، یکی مضراب خنیاگر
دلی دارم غبار آلود، ازین باد آشنا خرمن
سری دارم خبار آلود، ازین نیلوفری ساغر
چو موجم همسر دریا، چو ابر آبستن باران
چو سر همزاد سودایم، چو آتش جفت خاکستر
ازین بند گران در پاء، و زین آہ نھان بر لب
ازین طوفان خون درد، و زین لغت جگر در بر
زبانی در دھن دارم بسان شعلہ، در خرمن
روانی در بدن دارم، برنگ باد بر چادر
تنی در موج خون دارم، چو لغت تفتہ بر دریا
دلی در تابانہ دارم، چو لغت شیشہ بر آذر
تقی در موج خون دارم، چو لغت تفتہ بر دریا

ز آب و خاک و باد و آتش، ز آنسان یکی معجون
[۱۰۶ ب]
مرا ز اندوه ویرانی، شکستی نیست در خاطر
کہ دامن می نیالودش، هوای دست معجونگر
نقاب قیرگون بر رخ شہاب لعل گون بر لب
کہ چغد گنج من باشد، های بام بخت آور
اگر مریم بود گیتی، نزاید همچو من عیسی
رخم خورشید شب پیا، دلم صبح شفق گستر
یکی لعلم بسنگ اندر، یکی اسپند بر آذر
وگر گردون صدف باشد، نزاید همچو من گوهر
الہی! تا از عارفان و حکمای حاذق کہ شفا بخش بندهای خدا اند فیض

و بدلها ازیشان دوا میرسد، عمر و دولت شاه نورالدین محمد جهانگیر غازی
برقرار و بر دوام باد !

ذکر خیر ملا وارثی

ملا وارثی سبزواری از خوش طبعان روزگار اند و اشعار ر نگیں بسیار دارند
آنکہ گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست ! و آنکہ بازار بلاغت را رواج از نظم اوست !
و صاحب دیوان اند و مہ دیوان دارند کہ ہر دیوان ایشان بیست ہزار [بیت]

باشد ، و دیوان قصاید ایشان بیست هزار بیت غرای دلربای جانفزای دارد^۱ و اگر «غواصی» و «سمی» درین زمان ملا می بودند، پشت دست مسلمی^۲ بر زمین می نهادند [۱.۷]

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او و چون قصاید ایشان مطول اند و این مختصر حمل این نداشت بنابراین این ابیات از یک قصیده درین مختصر مرقوم و مسطور گشت.

دوش با سیل سرشک ، از در جانان رقم
تا چه آرد بسرم ، محنت هجران زین پس
گاه چون برق و گهی رعد مثال ، از کویش
خار پا ، هر قدم از سوزن مژگان کندم
راست مانند صبا ، از بر مستان خراب
ابر وار ، از اثر آه درخشنده چو برق
زارمغان چون گذری نیست ، خردمندانرا
قصه کوتاه کنم از هند ، بانبازی بخت
نیست چون باز دلم هیچ ره آوردی و بس
فی غلط ، چشم و دلم معدن بجر است بطبع
آدم دست تهی جانب هند ، از ره قافوس
اینقدر هست که ، آسوده دل از راهزمن
گرد خوان سختم مهر صفت گسترده است
گلفشانست ز طبع ، چمن دهر ار چه
خاطر اهل هنر ، از من و کارم ، جمع است
خیل غم بر سرم ، آنگونه حشر آورده
تا چه باز ، زره لعب دگر ره گردون
سر نهادم بره شوق ولی ، در هرگم
حاصلم ، از سفر هند ، همین بود که ، من
چه دهم شرح ، که از سر شغیهای خسان
پیچش نامه من ، حال دلم گوید باز
چمن ایران تو ، از مرغ نواز خالیست

و ز خجالت ، سر انگشت بدنان رقم
زانکه زینسان ، ز در یار ، پشیمان رقم
خنده زن بر خود ، از غبن غریوان رقم
تا نگویند کزین مرحله ، آسان رقم
من ازین سنگدلان خم زده ، حیران رقم
هر قدم ، آتش سوزنده بدامان رقم
زین سبب لخت جگر ، بر سر مژگان رقم
خوش بکام دل ویران ، سوی ایران رقم
سوی یاران بتانی همه ره زان رقم
چشم بد دور که ، بسیار بسانان رقم [۱.۷] ب
نیست گر چیز دگر ، صاحب دیوان رقم
تنگدست ارچه بسی ، جانب اوطان رقم
ارچه شرمند ز دس سازی مهان رقم
زین غم آباد ، بصد محنت الوان رقم
گر چه چون طره دلدار ، پریشان رقم
که همی دامن اندیشه ، بدنان رقم
کز در وصل ، بانبازی هجران رقم
گوی کردار ، بانبازی چوگان رقم
دل چو موم آمده ، از حرص چو سندان رقم
خونقشان ، جامه دران ، سوی مغیلان رقم
کز جفاهای لثیمان ، بجه عنوان رقم
عندلیب آسا ، ز انروی بدستان رقم

سرمہ دیدہ خوبان خراسانم دان
نقطہ، دایرہ عشق حقیقی بودم
کرده ام عهد کہ، جان در ره تجرید نهم
گرچہ راہیست ہر از خوف و خطر از ہمہ سو
علی موسی بن جعفر، کز درگہ او
لطف او قاید من شدہ، در راہ یقین
جذب شوقش چو کشد سوی وطن، از لطفم
الہی ! تا از شاعران نامی باستحقاق ہر صفحہ روزگار سخنان دقیق مذکور
و مسطور است، عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی
برقرار باد !

ذکر خیر مولانا طبعی

مولانا طبعی لاہوری، از خوش طبعان ہند اند و صاحب طرز و اشعار
بسیار دارند۔ این چند بیت از شعر ایشان درین تذکرہ مذکور و مسطور گشت:
خریدہ ایم ز بازار عشق، معصیتی کہ چشم مغرور، از وی ہمیشہ پرخونست
بگریہ، کلہ ماتم چنان بیارایم کہ شادی چو جهان، خون بگرید از حسرت
متاع عیش، ببازار عاشقی، مبرید کہ آنچہ جز غم و دردست کاس دست آنجا [۱۰۸ ب]
در دست عجز نیست، کاید قبول خلق تا چند سر فرو بدعا میکنی؟ مکن!
آئینہ زمانہ، چو صیقل پذیر نیست تا چند کوششی بصفای میکنی؟ مکن!
ہر سر ہتخانہ عشق تو، دوش چہر نیلیم گفت: کای مردی بہوش
تا نگردد، ہر سر مویت جبین کی شوی بابت پرستان ہم نشین
الہی ! تا از خوش طبعان ہر صفحہ روزگار نام و نشانست، عمر و دولت
حضرت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و بر مدار باد !

ذکر خیر ملا خواجگی

ملا خواجگی کشمیری، مولد شریف ایشان از کشمیر است و کشمیر
شہرست در کمال لطافت و ہمہ وقت سبز و خرم است و باغچہای آنجا ہمہ آب

روان دارد و خود ہم روانست ، و حاصل آن تمام زعفرانست و عجب گل لطیف
زیبای رعنا دارد . تعریف کشمیر همین بس است کہ حضرت قطب الاقطاب
میر سید علی ہمدانی آن زمین را بقدم شریف خود منور داشتند . غرض کہ
ملا از ان خطہ پاک دلارای اند و اشعار بسیار دارند . این دو بیت از شعر ایشان
درین تذکرہ مرقوم گشت : [۱۰۹]

تو بکن ہر چہ توانی ، کہ بفردای جزا من کنہ گار ، کرت قاضی محشر پرسد
شکست توبہ ام ، از دست ساقیست کہ ذوقش نگاہ داشتہ دست ملک ز ثبت گناہم
الہی ! تا از بلاد آبادان ہند در عالم نام و نشانست ، عمر و دولت حضرت
نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی بر دوام باد !

ذکر خیر ملا نگاہی

ملا نگاہی ، کہ دایم نگاہ عاشقانہ بر روی مہوشان دلارا میداشتہ اند و
طینت عنصر لطیف ایشان باب عشق و عاشقی غمر گردانیدہ بودہ اند ، و این دو
بیت را بزبان الہام بیان ادا مینمودہ اند :

عشق جز نابی و ما جز فی نہ ایم او دمی بی ما و ما بی وی نہ ایم
فی ، کہ ہر دم نغمہ آرایی کند در حقیقت از دم نابی کند

و ملا از شاعران شیرین گفتار شیرین کلام اند .

آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ بیتی است کہ تحریر یافت

این دو بیت از اشعار ایشان درین تذکرہ مرقوم شد :

در حشر مگر داد ز شیرین بستاند فرہاد کہ زد بر سر خود تیشہ بیداد ز . اب
چو او خندان نشیند بہاو [ی] اغیار در مجلس نگاہی از حسد با دیدہ خونبار بر خیزد
الہی ! تا نگاہ اہل نظر بر روی نیکوان است ، عمر و دولت حضرت شاہ

نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و بر مدار باد !

ذکر خیر ملا نرہتی

ملا نرہتی از ملازمان حضرت مریم مکانی اند و از خوش طبعان روزگار اند

و گاهی چند بیتی غرای بلند رتبہ بایشان فایض میگشت.
آچہ ز نظمیں دم تقریر یافت این دوسہ بیتی است کہ تحریر یافت

این شعر ازیشان درین تذکرہ مرقوم گشت :

مرا فروخت محبت ، ولی ندانستم کہ مشتری چه کم است و بهای من چند است
گشت خاکستر آتشکدہ عشق ، چکر وای آندم کہ سگش آید و مہان گردد
نژہی گر منم اینست ، یقین دان ، کعبہ عنقریبست کہ ، بازیچہ طفلان گردد
و ملا از جملہ عاشقان بیقرار و بیصبر اند . عشق زیبا جوانی ایشان را پریشان و
مفاس ساخته بود . جوان گفته است کہ : عاشقی را دستگاہی می باید کہ در راہ
عشق صرف نماید ! چون مرد بحیثیت بود خود را بہ بیع در آورده حلقہ [۱۱۰]
بندگی منعمی در گوش کشیدہ و بہای کلی را صرف مطلوب ساختہ .

عشق ازین بسیار کر دست و کند

الہی ! تا از بندگان مخلص اخلاص و حقیقت در روزگار عیانست ، عمر و
دولت حضرت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی پاد !

ذکر خیر ملا وجہی

ملا وجہی ہروی کہ شعرا و فصحا و بلغا روی سخن بیاناب ایشان دارند
و نکته سنجی و دقت طبع ایشان بر اہل سخن ظاہر است . و بہر وجہ کہ بدقت
طبع ملاحظہ می نمائیم سخن دقیق ایشان بلند رتبہ است و در اوصاف سخنان ایشان
زبان قاصر است .

آچہ ز نظمیں دم تقریر یافت این دوسہ شعریت کہ تحریر یافت

اشعار بسیار دارند . این چند بیت از شعر ایشان درین تذکرہ مرقوم گشت :

جوہر فطرت روح ، از می بیغش باشد کز نسیم چمنش ، عقل در آتش باشد
نشوم نعمہ بلبل کہ فریبست و فسون من و پروانہ کہ با سوز و درون خوش باشد

در نہاخانہای خاطر من عشق تا بزم غصہ گستر است [۱۱۰ ب]
نالہ بر فرق نالہ ، دارد پای درد را تکیہ ، بر سر درد است
وصل نادیدہ داد جان وجہی چہ کند ، ہجر نا جوامہر است

زلف گز جنبش صبا شکنی عطر گل در دم ہرا شکنی
 دلم از چین آستین بشکست آہ ! اگر دامن قبا شکنی

آزاد روی کجاست وجہی کز حرف طلب ، زبان بدزد
 الہی ! تا روی دعا بسوی آسمانست. عمرو دولت حضرت نورالدین محمد
 جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و بر مدار باد !

ذکر خیر ملا یقینی

ملا یقینی یقین است کہ از شاعران خوش گوی فصیح زبان خوش
 بیان اند و مضمون خاص و تشبیہات بی بدل در اشعار ایشان ظاہر و ہویداست.
 از روی یقین چون تحقیق شد و اشعار رنگین غرا دارند.
 آنکہ گزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست ! وانکہ بازار بلاغت را رواج از نظم اوست !
 و اشعار بسیار دارند. این چند بیت از شعر ایشان درین تذکرہ مرقوم گشت :

دوش فریاد جرس، صد دشنہ در خارا شکست تا کرا در پای دل، خاری درین صحرای شکست
 [۱۸۱۱]

نقش مہر از خاطر م، سعی ملاست کی برد کی بتحریک صبا، باید گل دیبا شکست
 همچو بوی گل پریشانم، ز باد صبحدم خار بستان کہ بازم، در دل شیدا شکست

چنان نیم ز هجوم الم گران، کہ بجہد ز تنگنای دل اندیشہ فغان بجہد
 الہی ! تا یقین و شک در میان است، عمرو و دولت شاہ نورالدین محمد
 جهانگیر عادل غازی برقرار و پایدار باد، و بی شک نا دولتخواہان پادشاہ مردود
 و یقین دولتخواہان پادشاہی کامیاب باشد !

ذکر خیر ملا صبری

ملا صبری از شاعران خوشگوی اند و شعر ایشان در خراسان شہرت
 تمام دارد. از شعر ایشان این دو بیت بدست آمد، درین تذکرہ ثبت افتاد.
 ای بقتل گشته راضی، چند روزی صبر کن کاغذی نیست بر من، صید ناوک خوردہ ام
 اگر من شاد خواهم بیتو دلرا مبادا هیچکہ، یارب ! دلم شاد !

و ملا از محنت روزگار و از درد دنیا ایوب وار پای صبر بر زمین تحمل استوار داشته و بمحنت صبر نموده اند.

الهی ! تا صابران در صبر خود پای دل استوار دارند، عمر و دولت حضرت شاه نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و بر مدار باد !

ذکر خیر ملا مظفر هروی

ملا مظفر هروی از خوش گویان هرات است و در هرات نشو و نما یافته اند و شعر ایشان در هرات شهرت تمام دارد. ابن مطلع ایشان که، در رنگ مهر انور از افق مشرق طالع نموده و روی زمین را منور گردانیده، و در مجلسها فصحا بر زبان دارند.

برخاستنت کرده تقاضای قیامت بنشین ! بنشان، فتنه و غوغای قیامت !

الهی ! تا از ظفر نام و نشان است، تیغ و حکم حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی مظفر و منصور باد !

ذکر خیر ملا مطیعی

ملا مطیعی شیرازی مولد شریف ایشان از شیراز است و از روح حضرت شیخ بزرگوار شیخ سعدی فیض یافته اند. و چون در خطه شیراز شعر ایشان و حالت و نام ایشان شهرت تمام پیدا کرد، برخاستند و شنیدند که در دکه‌ن شاه طاهر و شاعران دیگر پیش حکام آنجا عزت تمام و احترام مالا کلام دارند، مقرر دکه‌ن اختیار نموده بدکه‌ن رسیدند، و صحبت ایشان باشاه طاهر و شعراى آنجا خوب بر آمد و ممتاز گردیدند و مصاحب شاه طاهر گشتند. اما از آنجا که رشک و بغل بخیلان بود [۱۱۳] شاه طاهر حسد برده از ملا مطیعی منحرف گردیده. و ملا در منزل شاه طاهر بیمار شد و چنین شهرت دارد که شاه طاهر قصد ایشان کرد. والله اعلم. غرض که ملا علوم میدانستند و از خوش گویان

بودند و شعرهای تازه رنگین پر معنی و تشبیه دارند.

آنکه گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست وانگه بازار بلاغت را رواج از نظم اوست
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو سه شعریت که تحریر یافت

این ابیات از شعر ایشان درین تذکره مرقوم و مسطور گشت:

خدنک تو ، از رشتهای زره بدنجان پیکان گشاید کره
شده تیر ناوک دران کارزار چو کوته قدان فتنه روزگار
طایفه زنی گر ، بروی سپهر به پیش آورد روی دیگر ز مهر

الهی تا از امرایی که مطیع و دولتمخواه پادشاه اند و پادشاه از ایشان
رضاست از ماضی و حال و استقبال نام و نشان است و خواهد بود، عمر و دولت
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار و برمدار باد !

ذکر خیر میر قصه [۱۱۲ ب]

میر قصه از شاگردان ملا مظفر قصه خوان اند و سبب و شصت و شش
داستان قصه امیر حمزه را باستحقاق تمام یاد داشتند و علوم دیگر هم میدانستند
و صاحب دیوان اند. از اشعار ایشان این چند بیت درین تذکره مذکور
و مسطور شد :

ای خوش آن عاشق زاری که بیاری برسد داغ دلسوخته با لاله عذاری برسد !
عاشق، الحق شود آفریز سراقاز ، که او همچو منصور ، اگر بر سر داری برسد !
یاد از روز سیاه من محزون میکن ! گر بگوش تو شبی ، ناله زاری برسد !
سرمه مردمک دیده غمدیده شود چشم دارم که از آن کوی غیباری برسد !
چشم بر پای تو خواهم که بالم ، ترسم که مباد از مزه ، بر پای تو ، خاری برسد !

الهی ! تا از شاهنامه و شاهنامه خوانان و سخن گذاران شیرین کلام
بر صفحه ایام نام و نشان سخن ایشان مرقوم است، عمر و دولت شاه نورالدین
محمد جهانگیر عادل غازی برقرار برمدار باد !

ذکر خیر مولانا نامی

مولانا نامی فراہی از فراء اند و از جملہ تلامذہ قاضی ابوالبرکہ اند. در ہند حسب التقدير با پسر آمدہ متوطن شدند و چندگاہ در مجلس اکابر و [۱۱۳] اشراف و امرا بسخنان خوب مجلس را گرم میداشتند و حالا در پرگنات^۱ ہند بزراعت مشغول اند و اوقات میگذرانند. و این تخلص اشتراک بسیار دارد اما کسی کہ خوشگويست از ان اوست. نامی تخلص خواجہ کمال الدین حسین پسر نظام الملک، کہ او ديوان ابوالبقا سلطان حسين ميرزا بود، کہ این مطلع در مادہ امير عيشير زاده^۲ طبع اوست.

تيفيست آبدار زبان در دها [ن]... خود را نگہ دار نہ تیغ [زبان را]
و ملا اشعار رنگين غرای دلارآی جانفزای بسیار دارند. این دو بیت از شعر ایشان درین تذکرہ مذکور و مرقوم گشت:

حاسد گوید مرا کہ خامست خود پخته و خوش کلام و محکم
من خام، ولی چو نقرہ خام او پخته، ولی چو پخته شلغم
الہی! نا از شاعران نامی سخن بر صفحہ روزگار ثبت می یابد، عمر و دولت
حضرت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر احمد بیگ کابلی

احمد بیگ کابلی از مجلسیان میرزا محمد حکیم بودند و الحال در خدمت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی بمنصب عالی سرفراز اند و یک سرحدی^۳ را بعدہ ایشان گذاشته اند و آنجا تردد های مردانہ کردہ اند و میکنند. و اشعار غرای رنگين دلارای جانفزای بسیار دارند. این یک بیت از شعر ایشان درین تذکرہ مرقوم شد.

نمیدانم چسان بردی دلم، با آنکہ میدانم کہ مرگز شیوہ، غیر از جفاکاری نمیدانی [۱۱۳] ب.

۱- پرگنات: جمع پرگنہ، بلط ہند بلوکہ و ناحیہ را گویند (فرہنگ آند اندراج)

۲- فی الاصل: از زاده ۱- فی الاصل: در یک سرحدی ...

الہی! تا امرای ذوالاحتشام ذی شوکت باستقلال تمام در سرحد پای
مردانگی استوار دارند، عمر و دولت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی
برقرار باد!

ذکر خیر میر محمد میرک

محمد میرک منشی ہروی الاصل اند و از خویشان میر یونس علی اند و نسبت
تباری ہم بہ مصنف دارند، و گاهی غزلی ہم در آگرہ بایشان درمیان انداختہ
میگفتم. و صاحب دیوان اند و در شعر صاحب طرز اند. و از ملازمان نامی شاہ
اکبر بودند و بمنصب عالی سرفراز بودند. و اشعار بسیار دارند، از شعر ایشان
این یک بیت درین تذکرہ داخل نمودہ شد:

مرا گویند بیدادان، بزن دستی بدامانش مرا دستی اگر بودی، گریبان بارہ میگردم
الہی! تا از سخنوران این درگاہ عالی نام و شناسست، عمرو دولت حضرت
نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا سہمی

ملا سہمی، مولد شریف ایشان از بخارا ست. بخارا شہرست کہ مثل
خواجہ نقشبند ازان خطہ پاک اند و حضرت ملا عبدالرحمان جامی فرمودہ اند کہ:

[۱۱۴]

سکہ کہ در یثرب و بطحا زدند نوبت دویم بہ بخارا زدند
ملا سہمی در زمان شاہ اکبر کہ بیرخان در ملازمت پادشاہ بودند، آمدہ
و بہ خان غزلی باسم ایشان گذرانید، ہزار روپیہ نقد خان باو دادند و او زر
را گرفتہ بوطن باز رفت و آنجا ملک چند بہم رسانیدند، و بدوام دولت این سلسلہ
بدعا گوئی قیام مینمودند. و اشعار غرای دلارای رنگین بمضمون بسیار دارند.
این یک بیت از شعر ایشان درین تذکرہ مرقوم و مسطور گشت:

ہلال نیست کہ، بر اوج چرخ، جا کردہ فلک بکشتن ما، تیغ در ہوا کردہ

الہی! تا سهم قضا و قدر بکہان فلک راست رواست ، عمر و دولت حضرت
شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و پایدار باد!

ذکر خیر ملا طالب آملی

ملا طالب ترمذی مولد ایشان از ترمذ است. از شاعران نامی خوش گوی
اند و صاحب دیوان اند و طرز خاص و مضمونهای دلکش رنگین دارند.
آنکہ گلزار فصاحت را، ز شعرش رنگ و بوست و آنکہ بازار بلاغت را، رواج از نظم اوست
[۱۱۴ ب]
و اشعار غرای بسیار دارند. از اشعار ایشان این غزل و چند بیت و رباعی درین
نذکرہ مرقوم و مذکور گشت:

خون صد شیوہ مستانہ ، بگردن دارم
خندها بر چدل ، شیخ و برہمن دارم
صد نوای ہمکن بر لب شیون دارم
بس کہ آزدگی ، از شوق شکستن دارم
رشتہ پرگرہ ، نالہ بسوزن دارم

یکنفس دار ! کہ در صومعہ مسکن دارم
نہ ملاستگر کفرم ، نہ تعصب کش دین
گوش بستم ، تہی از نغمہ عشق است ، ولی
غنچہ باغ مرا باد تبسم ، کفر است
طالب ار چاک گریبان جگر میدوزی

از هجوم گل ، نگنجد دست من ، در آستین
صد بدخشان در گریبان ، صدہن در آستین
منکری ؟ اینک نسیم بہرہن در آستین !

نوبہارم ، دارم اسباب چہن در آستین
کو طلبگار عقیق و لعل ، تا بیند مرا
باد مصرم جانب کنعان روان ، بی کاروان

خصمی ، چو فراق ، در کمین داشت
کین شام ، سحر در آستین داشت

دل دوش کہ وصل ہم نشین داشت
شب ناشدہ ، صبح کشت گویی

پیشانی روزگار چین داشت [۱۱۵]

بخت کہہ گشودہ بود کامروز

زبانم آب شد از شرم در گویم رفت
ہان طبیعت ، مشتاق گوشہ عدمست

حدیث تشنہ لبی ، خواستم کنم اظہار
فضای کون و مکان ، در وجودم عرض

داغ جگر ، تازہ شد ، از مرہم صبح
کویی ؟ دم تیغ بود ، بر من دم صبح

بر من گل خون ، شکفت از شبنم صبح
تا صبح دیدم ، غوطہ در خون خوردم

و فی الواقع ملا از بی بدلان روزگار اند و در اوصاف اشعار غرای ایشان زبان

قاصر است، چنانکہ استاد گوی در تعریف ایشان گفته :

سکہ کاندہ سخن فردوسی طوسی نشانہ
کافر مگر هیچکس، از زمرہ فرسی نشانہ
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن
او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشانہ
الہی! تا از لوح و کرسی بر کردہ ارض سخنان فایض میگردد، عمرو
دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و پایدار باد!

ذکر خیر ملا والی

ملا والی اعظم پوری خیلی خواهش این دارد کہ صاحب مضمون خاص
باشد. طبعش خوبست و قوت ناظمہ اش ہم بد نیست.

انچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ شعر است کہ تحریر یافت [۱۵ ب]
از شعر ایشان این یک غزل و چند بیت درین تذکرہ مرقوم و مذکور گشت.

من و ویرانہ، کتب گل خاشاک میروید
چراغ من بہ آسیب صبا، ہمدوش میگردد
جراحت بند ریشم خورد ہای شیشہ بہ کینجا
درین بزم از شراب تہاخکامی، جرعه کش، کاخر
خراب شیون خود باش والی کاندہ درین بستان
بہار از خار میخیزد، نسیم از خاک میروید
گل این گلشن، از نیم خزان بی باک میروید
ز پتہ شعلہ می بالد، ز مرہم چاک میروید
ز عشرت زہر میجو شد، زغم تر باک میروید
نہال افسوس خیزد، سبزہ حسرتناک میروید

•
ازین بتخانہ می باید سفر کرد
قدم بپادیہ ما منہ، کہ میگردد
کہ اینجا عزت یک برہمن نیست
چگر گرفته بمنقار زاغ ابن صبرا
تا صبح نظارہ رھزن ماست
امشب مژہ پردہ افکن ماست

الہی! تا از صبح و شام اہل عالم بہرہ ورائد، عمرو دولت حضرت شاہ
نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی پایدار و لایزال باد!

ذکر خیر ملا جرمی

ملا جرمی از شاعران خوش گوی فصاحت شعار بلاغت آثار اند و از سخنان
تازہ روح افزا جسد سخن را روح می بخشند و در رباعی گفتن روح [۱۶ ب] کمال

اسماعیل را جان می بخشند.

من کہ و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
آچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ شعرست کہ تحریر یافت
اشعار غرای رنگین دلارای جانفزا بسیار دارند. این چند بیت و یک رباعی
از شعر ایشان درین تذکرہ مذکور و مسطور شد :

مہ من تا قدم بنہاد ، گاہی راست گاہی کج سرخ بر ہر نشان افتاد ، گاہی راست گاہی کج
صہوحی کردہ است ، آتشوخ ، کاندہ جلوہ میگردد قد او همچو سرو از باد ، گاہی راست گاہی کج
نالہ دارم تا سحر در ہجر ، زاری را بہ بین میکشم طعن جہانی حد خواری را بہ بین
تا بسوی من نگاہ افکنند آن مست چال میطیم چون صید بسمل ، زخم کاری را بہ بین
ہر تیر جفایی کہ زدی ، بر دل جرمی آزار کف دست تو راحت من شد

رباعی

اوباشم و ساکن سر کوی کسی مجنوم و آشفتنہ گیسوی کسی
بیخود شدہ ام ز مستی بوی کسی من دامن دل ، کہ دیدہ ام روی کسی
الہی ! تا از رستان راستی در عالم وجود می آید ، عمر و دولت حضرت
شاہ محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و برمدار باد !

ذکر خیر ملا خلدی [۱۱۶ ب]

ملا خلدی اگرچہ وطن اول ایشان بہشت امت اما تا بگلزار جہان نزول
فرمودہ اند و درین جہان بہشت آئین سیر میفرمایند ، شعرہای تازہ از ایشان در
باغ جہان غنچہ وار می شکفتد و اشعار بسیار دارند. این چند بیت از شعر
ایشان درین تذکرہ مرقوم گشت :

ای دل مکش از کنار کفرم بگذار مرا بکار کفرم
گر لذت کفر من بیایی اسلام کنی نثار کفرم
بر من مکنید عرضہ اسلام فرمان بر شہریار کفرم
گفتی : چہ کسی و از کجایی ؟ زناگر دیار کفرم

الہی ! ہمہ مومنان را در آخر بمقام اول اصلی جای روزی گردان ! الہی

تا از خلد برین نام و نشان است، عمرو دولت شاه نورالدین محمد جهانگیر عادل
غازی بر دوام باد!

ذکر خیر ملا فردی

ملا فردی کہ در وادی مطلع فرد و بگانه اند و اشعار بامضمون
بارتبه غرا بسیار دارند. این چند بیت از شعر ایشان درین تذکرہ مرقوم و
مستور گشت:

تسلی دلم از بخت، مشکست کہ من فزون ز حوصلہ بخت، آرزو دارم [۱۱۷]
نشد ز کعبہ امید، نیم مرحلہ قطع ہزار آبلہ در پای جست و جو دارم
نشاندم از مژہ آتش بجای خون چہ کنم هوای تند مزاجان گرم خو دارم

الہی! تا از جانب واحد بر شاعران فیض فایض است، عمر و دولت
حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی لایزال و پایدار باد!

ذکر خیر ملا فاضل

ملا فاضل لاهوری از فاضلان ہنداند. اشعار پر معنی رنگین بسیار دارند، و
در اول خورد سالی عمر بیقید و لالہائی بودند. آخر صاحب محاسن کہ شدند از
افعال ناشایستہ باز آمدہ تائب شدند، و بتلاوت قرآن دیدہ را نورانی میگردانیدند
و در طاعت و عبادت قیام می نمودند و ہمہ وقت دم آگاہی داشتند. و در ہمان
ایام در لاهور وفات یافتند و در آنجا مدفونند و اشعار بسیار دارند. این چند بیت
و دو رباعی از شعر ایشان درین تذکرہ مرقوم و مذکور گشت:

صبحدم گشن عیش، از در میخانہ شگفت چمن اندر چمن، از ساغر و پیاہنہ شگفت
مست بخرام بگلگشت گلستان جنون کین بہاریست کہ، از گوشہ ویرانہ شگفت
آتشین باغ بود محفل مستان، کہ درو شمع گل داد و بکام دل دیوانہ شگفت [۱۱۷] ب

افسانہ عشقت کہ محتاج بیان نیست خاموش! کہ شایستہ این قصہ، زبان نیست
غم دارم و خواہم ندہد، نالہ شبگیر ای وای کہ آسایش من، جز بفاغان نیست
ز دیدہ نقش خیالت، باب نتوان شست کز آب گریہ، بجز کحل خواب نتوان شست
نکات درس محبت، نمیتوان دریافت بہ نیم مسئلہ، تا صد کتاب نتوان شست

نخست غنچه همین داد ، پیر تعلیم که حرف عیش ز لوح شباب ، نتوان شست
مه جبال تو ، چون دست حسن بگشاید گر آفتابه شود ، آفتاب نتوان شست

رباعیات

سرمایه عشوہ ، جز ستمکاری نیست برایہ غمزہ ، جز دلآزاری نیست
از ناز و کرشمہ بتان ، حاصل ما جز بیدلی و ، و رای خویشواری نیست

گلخن گلخن شراره در سینہ ماست فوارہ دیدہ از جگر ، شعلہ گشاست
دریاب ز اشک خونفشان ، حالت دل سالی کہ نکوست از بهارش پیداست

الہی ! تا از فاضلان نام نیک در روزگار است ، عمر و دولت شاہ نورالدین
محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و برمدار باد .

ذکر خیر ملا فطرقی [۱۱۸]

ملا فطرقی از شعراء صاحب فطرت اند و شعر ایشان غراست و بلند رتبہ
و صاحب مضمون اند و اشعار دلربای جانفزا دارند .
آپہ ز نظمش دم تقریر یافت این دو سہ بیٹی است کہ تحریر یافت
از شعر ایشان این دو بیت درین تذکرہ مرقوم شد :

دمی بشین اگر چہ ما جرای شوق بسیار است ز خون دیدہ ریزم ، آپہ از گفتار می ماند
کجا روم ؟ چکنم ؟ در کدام رھگذر افتم بھر دلی کہ کم جا ، چو خون ز چشم تراقم

الہی ! تا سخن از شاعران بلند رتبہ بر صفحہ روزگار ثبت است ، عمر و
دولت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر ملا نادم

ملا نادم از دور افتادگی مطلوب در ندامت اند و شعر رنگین غرا بسیار
دارند . این چند بیت از شعر ایشان بدست طلب ما افتاد :

این دو سہ بیٹی است کہ تحریر یافت

غیرت پروانہ ام ، تا رہ بمحفل می برم خون مجنون میخورم ، تا نام در دل می برم
کشتی طوفانیم ، از شرطہ ام خالی کنید از شکست خویشین ، راہی بساحل می برم [۱۱۸ ب]

الہی! تا از عباد و آگاہان دم آگاہی ظاہر و پیداست، عمر و دولت
حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و برمدار باد!

ذکر خیر ملا رسمی

ملا رسمی از شاعران با اسم و رسم [اند] و طبع موزون شوخ دارند. و
شعرهای رنگین ایشان در ولایت شهرت دارد. این چند بیت از شعر ایشان در بن
تذکرہ مرقوم و مسطور گشت:

خضر با عمر ابد، میدهم انصاف اگر	بتواند بسر آرد، شب هجراتی را
مخروم از وصال و منظور در نظر	میخانه در برابر و خمور مانده ام
بطرح بیستون آن تیز دست چہرہ پردازم	کہ نقش تیشہ ام، داغ دل فرہاد میکردد
قصہ فرہاد و یمنون صوت و حرفی بیش نیست	نکتہ سنجان داستانی بہر شہرت ساختند

الہی! تا از اسم و رسم و بر بستہای نیک در جهان نام و نشانست، عمر و
دولت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی در تزیاید باد!

ذکر خیر ملا روانی

ملا روانی شعر تر ایشان در رنگ آب خضر روح بخش است و جانفزاد و دلربا،
و در بحر شعر غواص وار غوطہ کہ میخورند درہای آبدار لایق گوش سخن سنجان
بیرون [۱۱۹] می آورند، و جوہریان سخن آن درہای شبنم را در اطراف و
اکناف جهان می برزد و قیمت تمام دارد، و اشعار بسیار دارند. این چند بیت
از شعر ایشان در بن تذکرہ مرقوم و مسطور شد:

کو جایی؟ کہ دگر چشم و نظر تازہ کنیم	باغ دل را بدہم آب، و ز سر تازہ کنیم
چند در تیرہ شب ہجر تو، از پرتو آہ	آفتابی بفروزیم و سحر تازہ کنیم
جرائی کو؟ کہ پدان کاوش مژگان دراز	غنچہ دل بشکافیم، و جگر تازہ کنیم
عشقست کہ گنجشک، شکار افکن باز است	این واقعہ در قصہ محمود و ایاز است

الہی! تادعای دعاگویان پادشاہ بر آسان روانست، عمر و دولت حضرت
شاہ نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خبر ملا کلامی

ملا کلامی، مولد شریف ایشان از کالپی است و کالپی شهرست که از انجبا اکابر و علما و فضلاء بسیار بیرون آمده، و مولوی دران شهر علوم از حوزه درس علما کسب نموده اند. از علم تفسیر و حدیث و فقه و کلام و منطق و علوم دیگر. اگر تفصیل دهیم بطول می انجامد. مثل عروض و قافیه و صنایع شعر فهمیده مطالعه نموده اند [۱۱۹ ب].

من که و تقریر کالات او عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسله لوح و قلم در گرفت
و علی الخصوص در وادی شعر پیروی خسرو سخن میر خسرو میناید.
ای چهره کلام ز نظم تو تابدار در سخن ز نظم لطیف تو آبدار
و این قصیده پر صنعت که هر لفظش جواهریست بی قیمت و هر سطرش
نهریست چون مای معین صافی و روان، که مدح رکن السلطنه عضد الدوله
فرموده اند، الحق در تعریف این قصیده زبان قاصر است.
آنکه گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست. و آنکه باهار بلاغت را رواج از نظم اوست
و مولوی الحال «تذکره الشعرایی» تصنیف فرموده اند و شعرای زمان خود را
چنانکه باید و شاید تعریف فرموده اند. قصیده اینست:

جلوه گر شد ابر نوروژی، و باد نوبهار	شد جهان شاداب و خرم، چون گل رخسار یار
از نوا سنجی بلبل، باغ شد عشرت سرای	و ز تبسمهای گل، صحن چمن شد خنده زار
گشت پیشانی باغ، از صبح صادق تازه تر	وقت صبح از بس که آتش، دادا بر نوبهار [۱۲۰]
عشق، گویی سایه افکندهست بر صحن چمن	کز دل گلبن جهد، از غنچههای گل شرار
باد، گویی خاتم جم یافت، کز تاثیر او	از عروسان چمن، دور و پری گشت آشکار
بر تن هر شخص از فیض هوا، نشکفت اگر	موی گردد سبزه و اعصاب گردد جویبار
بس که دارد جنبش مستانه، نتوان فرق کرد	در گلستان شاخ گلبن را، ز دست میکسار
مرغ تصویر آر صفیری بر کشد، نبود عجب	از رطوبات هوا، وز روح بخشی بهار
گر نبارد باده روشن، هوای تیره رنگ	پس چرا مستی کند، آهو میان سبزه زار
بس که از فیض هوا، روی زمین خرم شد است	سر برد صد رشک برها، پا کند صد افتخار

نالہ عاشق ز دل نافرته تا لب، سبز شد
در چنین موسم، یکی بخرام در صحن چمن
صلصل و قمری نوا زن، بر بساط شاه گل
کل بدامان و سیو بر دوش و ساغر بر کف است
دوش همدوش نشاط و عیش، رفتم سوی باغ
بللی فریاد زد: کای بی ادب! بیرون خرام!
هیچ میدانی که این فرش الهی بھر چیست؟

خوش رطوبت داد، بیرون و درون را کردگار
صنع یزدانرا تماشا کن، بروی لانه زار
نوتھالان چمن رقاص و بلبل کاسگار
چه ملک، چه اهرمن، چه رند، و چه پرهیزگار!
تا برم از رنگ و بوی گل، نسیمی یادگار
این نه جای تست، حدخویشتن را پاس دار. [۲۲ ب]
تا نهد، پا بر سر این، صاحب این روزگار

اعتدال الدوله آن فخر زمان، کز مدح او

فکر یابد خلعت و اندیشه یابد پود و تار

آن مبارک طلعتی کز جبّه او آب یافت
آنکه از همت توانستی جوای خالق کرد
آنکه نقصان ضوابط از کمال خود نکرد
آنکه از گوش آیدش بھر رضای ایزدی
خوشه سان بالیدگیتی، کلک او چون شعله زد
رای او ابواب هر هفت آسمانرا، بر گشاد
از نگهبانیش اسم هوشیاری بر خرد
صد گل باغ اجابت بشکفتد، بر روی او
در زمان نشاء لطفش عجب نبود، اگر
رحم او نگذاشت ورنه، هبت او کرده بود
از ثنای او چنان بالا، زبان اندر دهن
ای شکوه فضل و ای پیرایه امن و امان
باد عزمت از اسامش بر کند چون رنگ تل
خاکساری کرد دشمن، ورنه قهرت میکند
در هوای سرسری آشفته دارد، تیغ تو
در دخان آتش غم دشمنت پنهان شد است
آصفا! گردون شکوها! قطره دریایی کند
ز اصطناع خویش، و ز انصافی که اندر ذات تست
تا شود هر سال بلبل را چمن عشرت سرای

مشتی بر آسان، گل بر زمین، دل در کنار
گر بخاطر نگذارندی غیرت پروردگار
ورنه جودش بر فکندی از جهان، اسم شار
غلغل امیدواران خوشتر از صوت هزار
ظلم را در خرمنستان، فتنه را در کشت زار
کز ازل آمد ضمیر او، کلید صد حصار
و ز هوا داریش نام تازه رویی بر بهار
چون دل او، خواهش رحمت کند از کردگار
از دیار می پرستان برفتد نام خار
بر سر کوی سیاحت، دشمنش را سنگسار. [۲۲ ا]

باد دایم گلشن عمر تو، ز آب خرمی

تازه و سرسبز و خندان، چون جبین ثوبهار

الهی! تا از خوش گویان فصیح بیان و شعرای شیرین زبان بر صفحه

روزگار اشعار مذکور و مسطور است، عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و بر دوام باد ! [۱۳۱ ب]

لجامعہ

حمدی کہ خطبہ دیوان متکلمان فصیح زبان و دیباچہ صحیف شعرای بلیغ بیان تواند شد، سزاوار خداوندیست کہ اوراق هفت افلاک را بر روی خطہ خاک بید قدرت خود انتظام داده، و مطلع آفتاب نورانی از قدرت سبحانی در دامن افق نهاده، و مقطع انبیای اولین و آخرین بوجود وافر الجود سید المرسلین منقطع کرده نام نامی آنحضرت سر دفتر انبیا گردانیده.

اما بعد! بر خاطر فیض مائر سخن سنجان بلاغت بیان، و نکته دانان شیرین زبان، مخفی و مستتر نخواهد بود کہ جمیع شعرا و فضلا یک فنی اند و عمر عزیز در یک فن شعر صرف نموده جواهر آبدار اشعار در رشته انتظام میکشند، اما این شکسته بی بضاعت اعنی قاطعی اکثر عمر با کتساب هنر مشغول بوده از صغرسن عاشق فنون هنر گردیده، هر جا استادی عالی اسنادی می شنود ملازمت نموده از مجالس و کارهای ایشان مستفید میگردد، و در هنر، این غزل مزین باسم سامی حضرت ظل الہی حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی گفته شد و بانعام زر وافر سرافراز گردیده. [۲۲۲]

از خامہ بین کہ، معجز عیسی نموده ام
هر گہ کہ کرده ام رقم معنی ستین
هر گہ توجہی بدل زنہ کرده ام
غواص وار رفته بدریای دل فرو
از غلبندی سخن دلفریب خویش
دل داده ام بزلف، و خریدم بلای جان
هر گہ خیال خال تو کردم بشام ہجر
شاہ جهان و عادل غازی، کہ سده اش
هر گہ سکت بسوی من آمد ز مردمی
چون من غلام و مخالص میراث توام
و. ز پنچہ هنر ید بیضا نموده ام
از لفظ مرده، معجز عیسی نموده ام
هر حرف شعر را دم احیا نموده ام
از نظم، چون گہر، در یکتا نموده ام
از شاخ هر شکوفہ، ثریا نموده ام
با زلف مشکبار تو، سودا نموده ام
از دل بسان لالہ سویدا نموده ام
من قبلہ گاہ این دل شیدا نموده ام
بر چشم درفشان خودت، جا نموده ام
اخلاص و بندگی بتو شاہا نموده ام

من در بیانہ نیستم ، ای قاطعی ! بدان از صانع کریم تمنا نموده ام
چون این غزل بسمع شاه دقیق طبع نکتہ سنج رسید ہر بیت را تعریف میفرمودند
و این بیت را دو مرتبہ تکرار فرمودند و گفتند کہ خوب گفتہ [۱۲۲ ب].
دل دادہ ام زلف، و خریدم بلای جان با زلف مشکبار تو ، سودا نمودہ ام
و از التفات آنحضرت سرا این بندہ بر چرخ برین سود. خدا بر عمر و دولت این
پادشاہ جهانگیر جہانبخش عادل غازی بیفزاید و برقرار و بر دوام باشد.
و قیصدہ دیگر در مدح حضرت شاہ نورالدین جہانگیر :

ای طبع تو ، توامان معنی	وی خامہ تو ، زبان معنی
ای رای تو ، آسان افلاک	وی خاطر تو ، جہان معنی
گشتست قام ، بمدحت شاہ	گویا بسخن لسان معنی
باید ہمگی ادای غرا	در حسن کلام آن معنی
گر می طلبی تو معنی خاص	در ذہن توہست جان معنی
گوی تو سخن، زبان چو چوگان	میدان تو بوستان معنی
ہر حرف تو چون در بست در گوش	داری تو بھوش کان معنی
از نگہت طبع روح بخت	جان یافتہ استخوان معنی
از دانش و از علوم و حکمت	گشت است دلت ، مکان معنی [۱۲۳]
تا لفظ بفکر خود در آورد	تازہ شدہ ہم روان معنی
طبع تو بزیرکی بصد رنگ	میکرد روان بیان معنی
مرغ دل من بفکر زلفش	جا کردہ در آشیان معنی
سیرخت سخن ز غنچہ تنگ	خندان شدہ ، چون لبان معنی
تا کردہ مداد ، جا بخامہ	پر شہد شدہ ، دہان معنی
فہمیدن این نکات موزون	ختمست بر آستان معنی
دعوی نرسد بشاعر خام	پر زور بود گمان معنی
امروز بملح شاہ در ہند	ماییم بر آستان معنی
در مدح شہ بلند ہمت	قاصر شدہ ہم زبان معنی
از بھر دعا قبول کردند	این شعر مرا شہان معنی
عمر تو زیاد ، تا کہ باشد	این گردش آسان معنی
شد ابلقی نظم قاطعی رام	میدار نگہ ، عنان معنی

و قصیدہ دیگر در مدح حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی گفته شد:

[۱۲۳ ب] ای ذات تو ، توامان دانش
 ای عقل مرو ، بجای دیگر
 شاهنشہ با ادب جهانگیر
 بنوشته باب زر بنامش
 در مدحت ذات و فہم عالیش
 از پرتو آن جمال ، چون شمع
 طاووس خیال سوی مویش
 در وقت تکلمش شکفته
 آن نیست بدانش سخن آن
 ہر گاہ بیزم نکتہ گیرد
 در فکر نکات می نکرده
 از تیغ زبان، مسخرت شد
 در مدح نوشتن و صفاتش
 فیاض کہ فیض در دلش ریخت
 آمد ہمہ بر نشانہ فکر
 خوش طایفہ لطیف طبع اند
 پایند ہمہ بقای جاوید
 کوی تو ز عزتست کعبہ
 فیض تو رسد بیثوابان
 از فضل مگوی قاطعی هیچ
 عربست علوم بی نہایت
 این نظم کہ هست چون گلستان
 ذات تو ہمیشہ باد محفوظ

از فطرت تست ، شان دانش
 سر نہ ، بر آستان دانش
 از عقل کند بیان دانش
 منشی ازل نشان دانش
 لال است مرا زبان دانش
 روشن شدہ استخوان دانش
 رقتست در آشیان دانش
 چون غنچہ تر ، دہان دانش
 در طبع تو هست آن دانش
 بندد ہمہ را لبان دانش
 اندیشہ تو زبان دانش
 اقلیم سخن، جهان دانش
 گشتست قلم لسان دانش
 از لوح وز آسمان دانش
 تبر سخن از کمان دانش
 در ملک سخن ، شہان دانش
 یا رب ! ہمہ سروران دانش
 درگاہ تو آستان دانش
 ای بحر سخا کان دانش
 داری تو بخود گمان دانش
 پیدا نبود کران دانش
 نامش شدہ بوستان دانش
 قائم بتو باد جان دانش

[۱۲۴ ج]

و قصیدہ دیگر در مدح حضرت شاہ جهانگیر عادل غازی گفته شد:

ای آنکہ آمدی ، بخرد ، شہر یار عقل
 ہر جا سمند فکر دوانی ، پی سخن
 عقل است ، آفرینش اول بآدمی
 ہر گہ بنطق لب بکشائی ، شود روان
 چیزی شریفتر نبود در جہان ، ز عقل

این رتبہ دادہ است بتو ، کردگار عقل [۱۳۴ ب]
 پس مانده است پیش تو گویا سوار عقل -
 بر طبع استوار تو آمد ، مدار عقل
 درہای تازہ سخت ، گوشوار عقل
 ہر باز دار جاہ تو ، کردہ شکار عقل

تارای عالی تو ، بنای خرد نهاد
 نہمت کہہست، حصن گشای خرد بہر
 تا سوی فہم یکنظر انداختی بلفظ
 تا بر فروختی کل رخسار در چمن
 شوری فکنندہ ز کالات ، در جہان
 شاہ یگانہ شاہ جہانگیر در جہان
 اہل خرد کہ فیض ربایند بر درت
 ای کان رای و بحر خرد و ای جہان علم
 داری بھوش، آنچه، ز اسکان برون بود
 ای عزیز واقرا التمیز ! ہوش دار کہ در دنیا دو طایفہ اند ، یکی صاحب
 زروسم و مال و جاہ، کہ جاعی رشک و غیرت و حسد بر مال و جاہ ایشان دارند،
 اما رشک و غیرت خوبست، لیکن بغض و حسد کی کہ بر سرحد نزاع و ضرر و کشتن
 رساند، نعوذ باللہ منھا ! چرا کہ این طایفہ قطاع الطریق و تہگان اند کہ بجهت مال و
 زر قصد جان مردم میکنند. و دوم طایفہ اہل حیثیت و فضیلت و مولویت و سخنوری
 اند کہ رشک و غیرت بر ایشان استیلا دارد، یعنی کہ در فضایل ماسلم باشیم.
 از جملہ خدمت مولانا قاسم کہ از جملہ شاگردان رشید مولانا قاسم
 کاهی اند و در وادی مولویت و علم ہیئات ماهر اند و اہل قیافہ
 جواہر ذات شریف ایشان را دلالت بر خوبی و حقیقت و راستی و خوشخوی
 و اوصاف حمیدہ و اخلاق پسندیدہ نوشتہ اند. پس خیانت کہ ایشانرا ملقب
 خبیثہ ملقب داشتہ اند، دور از کار است چنانکہ عارف بایشان گفتہ کہ : خبیثہ
 قبح است، ایشانرا ”طیب“ می باید گفت. الحق بوی خوش از نسیم خلق ایشان
 پیدا و انوار خوبی بر چہرہ ایشان ہویدا است، چنانکہ [۱۴۵ ب] گفتہ اند :

آنها کہ نشان ضرب اعلاست بر چہرہ او ہمہ نور پیداست

فی الواقع مولوی مجمع العجایب اند چنانکہ در تصنیف و علم موسیقی ساز و
 آواز و نکتہ دانی و نکتہ رسی فرید وقت خود اند، و علم ادوار و دوازدہ مقام
 و شش آوازہ قول و فعل اورا بعمل در می آورند و بضرب و نطق ید بیضا
 مینمایند.

من کہ و تقریر کہالات او عاجزم از شرح مقالات او

و چون سابقاً غزل غنچک گفته شده بود و گاهی بلاف و گزاف مقید می شد، ظاهراً مولوی را خوش نیامد، اما از آنجا کہ فخریہ گفتن فطرت جبلی شعر است، فقیر پیروی ایشان مینمود بنابراین مولوی قطعہ گفته از روی یاری و غیرت و رشک فرستادند. قطعہ مولانا اینست و قطعہ فقیر آنکہ بسجع یاران سخن رس و شعرای مسیح نفس خواهد رسید.

سخن بسیار دانی اندکی گوی یکی را صد مگو صد را یکی گوی

قطعہ مولانا قاسم اینست.

آنکہ ہم پیرست و ہم استاد من در شاعری
رتبہ عالیست اصل شعر را چون بنگری [۱۲۶]
نسبت شاعر چرا کردند با پیغمبری
پرورد در عہد معنی، دور چرخ چنبری
بر لبان او لبخ ریزد ز مهر مادری
همچو فردوسی شود در شعر یا چون انوری
معنی رنگین و لفظ خوش ادا می آوری
معجز عیسی اگر داری و سحر سامری
قدر زر، زرگر شناسد، قدر جوهر جوهری

دوشم آمد این ندا از قاسم کاهی کہ، دفت
پایہ شعر است بالا تر ز ہفتم آمان
گر نبودی وحی منزل شعر ہم در طور خود
سالہا باید کہ طفلی را ز ابتدای زمان
مادر ایام ہم عمری ز پستانہای طبع
تا شود ناطق لسان سعدی و ملای روم
فرض کردم فی المثل، چون این بزرگان سخن
مر کلام خویش را باید نباشی معتقد
تابی! این قطعہ را، از شخص شاعر طبع پرس

قاطعی در جواب او گوید:

آورد با بای فطرت چو نیکو بنگری
یا کند پیرم نظر یا طبع غرا انوری
گر رسانم یک سخن در گوش روح انوری
زانکہ من بنمودہ ام در شعر سحر سامری
نظم فخریہ از آن گفتند، اندر شاعری [۱۲۷]
گر بگردد پیر گردون زیر چرخ چنبری
گر ز خاطر رفته باشد، مولوی، یاد آوری!
شعر من رایج بشہر آمد، چو زر جعفری
قدر زر، زرگر شناسد قدر جوهر جوهری

بشنو ای یار عزیز من، اگر یار منی -
گر رسد فیض الہی در سخن، من ہم کنم
روح خاقانی شود آگاہ در ملک سخن
گر کنم تعریف شعر خود، نباشد هیچ عیب
ہیچکس از حالت شاعر، نکفتی شمش
کی بیاید جامعی دیگر، بمثل من بدھر
بستہ بودم اسب رھواری گرو، اندر سخن
کر ز نندش بر محک، خالص بود این زرناب
قاطعی بر نظم درت را، بہ پیش در شناس

غزل غچک کہ با شعرا اسب شرط نموده کہ ہر کہ برابر این بگوید

اسب بگیرد و اگر نتواند حسب الحکم حضرت پادشاہ اسب بدہد :

بود غچک چو کبان ابروی، کہ عاشق زار
غچک مگوی کہ شاخ گلیست ہیات او
نہ شاخ گل، کہ بود عاشقی بنطق و بیان
کناچہ اش چو ہلال و کد و چو بدر منیر
طیب عشق، چو بر نبض او نہد انگشت
ز غچکش بتو ای قاطعی! چہ وصف کنم ؟
کشیدہ در بغل و می نوازش بکنار
کہ گشتہ ظاہر ازان شاخ نالہای ہزار
کہ میکند بزبان سرعشق را اظہار
ز تار مہر برو بستہ است زہرہ سہ تار
ز درد عشق بر آرد ہزار نالہ زار
ز نالہای حزینش دلم بود انگار !

بیم توجہ حضرت جهانگیر جہانبخش عادل غازی مدتیست کہ این

غزل گفتہ شدہ [۱۲۷] اما از شعرا تا غایت کسی جواب گفتہ این شرط
نہرہ.

بستم گرو بگفتن این شعر چون گھر
اما بشرط آنکہ، بانصاف اہل نظم
انصاف را ممیزہ سازند و آورند
من ہم ز روی صدق شوم خاکسار شان
ور زانکہ دور رنتہ ز انصاف، و از حیا
حقا کہ این لالی سیراب بی ہا
ورنہ کجاست قاطعی و لاف این گزاف
بر شاعران دہر یکی اسب راہوار
در گوش بکر فکر بسازند گوشوار
تشبیہ خوب و لفظ جو در معنی آبدار
صد آفرین بگویم و تحسین بیشار
گیرم بحکم شاہ، یکی اسب کام دار
وارد شد است، بر من خای خاکسار
دارد ز کذب گوئی خود روی شرمسار

قطعہ در تعریف صراحی حضرت نورالدین محمد جہانگیر پادشاہ عادل غازی:

آن شاہ جہانگیر بفرمود، صراحی
ہر گوہر یکداند او در یتیم است
فیروزہ او، رنگ فزودہ بزمرد
مستند و فرح جوی، حریفان طربناک
در بزم جہانگیر، کہ نانش نباشد
لب بر لب ساغر چو نہد، گاہ صراحی
آن شاہ جہانگیر، بہنگام پیالہ
کردند مرصع ہمہ بالعل بدخشان
ہر در گرا تا میہ خراجیست ز عیان
یا قوت درو آمدہ، چون کوکب رخشان
زان بادہ کہ خوردند، بدلہا ہمہستان ۱۲۷ ب.
چشم مہ و مہر است، دروخیہ و حیران
یادم دہد از خضر و لب چشمہ حیوان
رخسارہ بر افروختہ سازد، چو گلستان

تاریخ صراحی

صراحی بفرمود و ساغر بعشرت چو بنشست شاہ جہانگیر کابل

جواهر در و درج از هر طرف شد ز لعلی که از معدنش گشت حاصل
بیای یقین سال تاریخ آنشد : صراحی شاه جهانگیر عادل

رباعی در تعریف قهوه

قهوه که پسند خاطر شاهانست چون آب خضر، بقهوه دان پنهانست
شد مطبخ او ز دود، همچو ظلمات دیگش بمثال چشمه حیوانست

قطعه در تعریف بیضه

بیضه فرمود شاه ابوالغازی حکم آن باعث سرافرازی
بیضه ساخته ز دقت طبع قاطعی کرده سحر پردازی
رباعی...



تعليقات

ص ۱ : س ۱۴ از اشعار آنحضرت : هانند نیاکان نام آور معارف پرور
معانی شناس خود شاه جهانگیر فرزند اکبر شاه تیموری گورکائی نه تنها معلوم
متعارف روزگار علاقه مفرط داشت بلکه مثل آنان از فنون ادبی و نبوغ شعری
نیز سهمی بسزا برداشته بود. اینکه وی یک نویسنده توانا و نثر نویس باذوق
و پر هنری بوده است ، از توزک وی بوضوح آشکار است. همچنین در شعر نیز
سلیقه وی بسیار پرداخته بود. برای ازدیاد تاثیر نثر خود وی از استشهاد از
اشعار اساتید و معاریف متقدم و معاصر ابائی نداشت ، و اگرچه در اینگونه گزینہ
اشعار نیز قریحه سرشار وی برق تجلی میزد ، ولی بحقیقت قدرت طبع وی موقعی
شکوفائی خود را نشان می داد ، که وی خودش به سرودن شعر مبادرت میورزید ،
و یا هنگامیکه دیگران در حضور وی شعر میخواندند وی فی البدیہ در
آن دخل کرده موجب گیرائی تازه در آن میگردد. این ابیات ازوست :

غزل

من چون کنم ، که تیر غمت بر جگر رسد تا چشم نارسیده ، دگر بر دگر رسد
مستانه می خرامی و مست تو عالمی ! اسپند میکنم که مبادا نظر رسد
در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار داد از چنین غمی ، که مرا سربسر رسد
مدهوش گشته ام ، که بهیوم ره وصال فریاد ازان زمان که مرا این خبر رسد
وقت نیاز و عجز جهانگیر هر سحر امید آنکه شعله نور و اثر رسد

■

ما نامه ، بر برگ گل نوشتیم شاید که صبا باو رساند

رباعی

ای آنکه غم زمانه پاکت خورده اندوه دل وسوسه ناکت خورده
مانند قطره های شبنم ، بزمین جاگرم نکرده ، که خاکت خورده

روزی این شعر امیرالامرا پیش جهانگیر خوانده شد :

بگذر مسیح از ما کشتگان عشق یک زنده کردن تو ، بصد خون برابر است
جهانگیر فی البدیہ گفت :

از من متاب رخ ، که نیم بی تو یک نفس ! یک دل شکستن تو بصد خون برابر است !

مولانا علی احمد متخلص به نشانی نیز شعری در این زمینه سرود که مورد پسند جهانگیر قرار گرفت. شعر اینست :

ای محتسب ز گریه پیر مغان بترس یک خم شکستن تو، بصد خون برابر است
روزی خانخانان عبدالرحیم خان غزلی باقتضای یک غزل مولانا عبدالرحمن
جامی سرود که، این مصراع آن مخصوصاً توجه جهانگیر جلب کرد و وی
فی الفور این مطلع برگفت :

ساعر می بر رخ گلزار می باید کشید ابر بسیار است، می بسیاری باید کشید^۱

ص ۱ : س ۱۸ پادشاهان ظل آله الد : در کتاب الحکمة الخالده یا جاویدان خرد مسکویه رازی^۲ بر وایت از پیامبر اسلام نوشته است : «السلطان ظل الله فی الارض . . .». خواجه نصیر الدین طوسی ابن حدیث را بدون ذکر ماخذش در اخلاق محتشمی نقل کرده و ترجمه اش چنین نگاشته است : پادشاه سایه خداست بر زمین ، که مظلومان از بندگان او ، پناه باو میبرند. اگر عدل کند ثواب بود و بر رعیت او واجب بود شکر، و اگر ظلم کند او را بود وبال و بر رعیت بود صبر کردن.^۳ خود پادشاهان مغول گورکانی در هند ، از قبیل اکبر و شاهجهان در مورد خود همین عقیده را دانسته اند که آنها ظل اله یا سایه خدا در زمین بوده اند.^۴

ص ۱ : س ۱۸ مرتبه چهل اولیا دارند : نظامی عروضی سمرقندی راست :

«در مدارج موجودات و معارج معقولات بعد از نبوت - که غایت مرتبه انسان است - هیچ مرتبه ای ورای پادشاهی نیست ، و آن جز عطیة الهی نیست.»^۵

۱- مزید اطلاع را رک : بزم تیموریه ، ص ۱۴۶-۱۲۸ و ریاض العارفین ، ص ۱۶۸.

۲- چاپ بدوی ، ص ۱۷۹.

۳- اخلاق محتشمی ، ص ۱۳۷ : نیز نک : نصیحة الملوک غزالی ، ص ۳۹ ، ۶۷ : راحة الصدور ، ص ۱۲۵ : انشای ماهرو ، ص ۸ .

۴- چهار مقاله ، ص ۶.

۵- برای اطلاع بیشتر رک :

Ibn Hasan, *The Central Structure of the Mughal Empire*, Oxford University Press, Karachi 1967 Sep. p. 59.

ص : ۴ : س ۱ میرزا عرب : فرید بھکری مینویسد : «از بزرگان خواست
و سید صحیح النسب است. در ابتدائی آمدن ولایت ، خدمت واقعہ نویسی
حضرت جنت مکانی داشت ، بعدہ بمرتبہ امارت رسید. مرزا احمد پسرش ،
در دور حضرت صاحبقران ثانی ، بخشی صوبہ لکھنؤ بود. پسر دیگرش مرزا
شمس الدین ، نوکرش در وقت کورہ زدن کشت. مرزا احمد پسرش تعینات
دکن است ، آشنا پرور نیست.»^۱

ص : ۵ : س ۱۸ مولانا فصیحی النزاری : مراد مولانا فصیحی ہروی
ابن مولانا ابوالمکارم بخاری ابن مولانا میر جان اسفرغابدی (اسفرغابد ، از
توابع جام) است. وی در بخارا متولد شد و در سن دہ سالگی ہمراہ پدرش روی
آورد. در ہمین شہر نشو و نما یافت و بالاخرہ سرآمد شعراء زمان خود گردید.^۲
تقی الدین اوحدی دربارہ وی مینویسد :

«چند نوبت عزم ہند کرد و مانع او شدند ، بغایت وجیہ صورت ، نکو
سیرت ، عالی منشی ، صاحب روش افتادہ . مولد و منشأ وی ہراتست و از
اکثر متاخرین خراسان ، بسبب جامعیت و نکتہ منجی و خوش طرزی ، مستثنامت.
اشعارش بغایت بامزہ و تر و تازہ است ، کمال حلاوت و نمک با ادای کلام و
بیان او ہست. اگرچہ او را ندیدہ ام اما از حقیقت حالات او کبھی آگاہم ،
دیوان خود را در سنہ ۱۰۱۴ ہ بہ آگرہ فرستادہ بود.»^۳

یکی دیگر از معاصرانش حسین بن غیاث الدین محمود سیستانی در «خیرالبیان»
شرح حالش را چنین متذکر شدہ است :

«بلبلان گلزار فصاحتش از خراسان چمن چمن داغ جگر بہدہ طوطیان
شکرستان ہند فرستادہ بہزار دستان در گلزار ہمیشہ بہار دارالسلطنہ ہراۃ مترنم
اند. الحق شایستہ است چنان خجستہ چمنی را چنین بلبلی. از طرف پدر سید

۱- ذخیرۃ الخوائین ، جلد دوم ، ص ۵۷-۳۵۶.

۲- نک : میخانہ ، ص ۵۷۳-۵۷۱.

۳- عرفات العاشقین (مخطوطہ) بنقل از حواشی میخانہ ، ص ۵۷۵.

صحیح النسب است و از جانب مادر به پیر ہرآہ خواجہ انصار علیہ الرحمہ و المغفرہ میرسد. باوجود مرتبہ کمال در سخنوری، بعلوم و رسمہ گذشتہ، مدتہا بخدمت شیخ المتأخرین بہاء الملة محمد^۱ مطالعہ علوم عقلی و نقلی نمودہ و الیوم بدارالسلطنۃ ہرآہ بمطالعہ کتب دینیہ و فکر اشعار درو بار اشتغال دارد. و راقم حروف این تذکرہ از نواب اشرف اقدس ارفع^۲ استماع نمود کہ بلفظ مبارک فرمودند کہ امروز در ایران هیچ یک از شعرا برتبہ میرزا فصیح و ابو تراب بیگ^۳ نیست. تکلف بر یکطرف طبع مبارک شاہی در سنجیدن شعر بسیار بلندست چنانچہ اشعاری کہ حضرت اعلیٰ سند فرمودہ بودند مجال دقت هیچ صاحب ادراک نیست. و دران اوان مقرب الحضرت العلیہ مولانا علی رضا خوش نویس^۴ حسب الاشارہ اعلیٰ بیاضی طرح نمودہ بود و جمیع اہل ادراک اردوی ہایون و مقیمان دارالسلطنۃ ہرآہ شعر انتخاب می نمودند و شبہا مولانا علی رضا بخدمت حضرت اعلیٰ اشعار مذکور را میگذرانید، ہر چہ پسند خاطر اشرف می افتاد، رقم بر آن می نهادند. الحق انتخابی فرمودہ بودند کہ ازان ابیات و اشعار جان تازه میشد. دران اوان باین سخن متکلم گردیدند، و حالت خدام فصیح^۵ لائنامی ازان زیادہ است کہ بدستیاری قلم سرگشتہ در مقام اظہار آن توان آمد. ہموارہ مورد الطاف شاہی و اعطاف نامتناہیست! عالیشان امیرالامرای ممالک خراسان با میرزی مذکور در مقام عنایت و مرحمت است و بفراغ بال در دارالسلطنۃ

۱- مقصود شیخ بہاء الدین محمد عالمی (متوفی ۱۰۳۰ ہجری) است. برای شرح حالش نک:

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۷، جلد دوم، ص ۷۶۱، ۹۶۸-۹۶۷.

۲- مراد شاہ عباس اول صفوی (۹۹۹-۱۰۳۸) است.

۳- ابو تراب بیگ فرقی جوشقانی پسر خواجہ زن الدین علی بیگ انجدانی، مردی دانشمند

و شاعری توانا متعلق بدربار شاہ عباس. وی در شب چہارم شعبان سنہ ۱۰۳۵ در

گذشت. وی از غزل سرایان خوب این دورہ بود و دیوان وی شامل دو ہزار بیت باقیست

کہ میرزا عبدالکرم کاشانی بر آن مقدمہ ای نوشتہ است. نک: تاریخ نفیسی، جلد اول،

ص ۵۱۸: تذکرہ میخانہ، ص ۴۱۳-۴۳۸: سرو آزاد، ص ۳۷.

۴- وحید الزماں مولانا علیرضای خوشنویس... از خواص مقربان حضرت اعلیٰ بود

تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۳۹.

هراة بمطالعة کتب علمی و نظم اشعار اشتغال دارند و در سنه الف و عشرين^۱ از بودن هراة ملال بهمرسانیده با جمعی که رفاقت ایشان موافق حال آن زبده شعرا نبود، رفیق گردیده بعزیمت هندوستان متوجه ولایت قندهار گشت، و چون جمعی از ملازمان قدیمی نواب مستطاب امیرالامرای نیز طریق قرار اختیار کرده بودند، نواب موسی الیه ازین وضع آزرده شده جمعی فرستاده میرزای مذکور را از نزدیکی بلده قندهار برگردانیده هدف عتاب و خطاب ساخته، نزدیک بود که آتش غضب خانی در خرمن حیات موسی الیه افتد، بشفاعت گل حدیقه ابهت و جلال حسن خان استخلاص یافته، مدتی محبوس زندان بود. از آنجا نیز بشفاعت موسی الیه بیرون آمده چند روز حاشیه گرد مجلس بود. بالاخره بنوازشات مقرر گردیده. الحال انیس مجلس خاص آن خان عالیشانست و ترقی کلی در اوضاع و اطوارش بهمرسیده. و بعد از انتقال خان غفران شعرا، منظور نظر نواب مقدس القاب حسن خان گردیده و به کاسیانی و دوستکامی در هرات میگذراند. و چون نواب هایون^۲ از یورش قندهار بدارالسلطنه هرات تشریف آوردند هنگام نهضت بجانب عراق، میرزای مذکور (کذا) را منظور نظر عاطفت اثر ساخته در رکاب هایون بجانب عراق بردند، و الحال در سلک مجلسیان و مقربان درگاه عالم پناه است. این چند بیت از اشعار آن بلند پرواز برین صحیفه برسم تزئین ثبت افتاد تا اهل مطالعه محظوظ و مسرور شوند.

تم از داغ حسرت، رشک آتشگاه گبران شد ز فیض نوبهار غم، مرا بایم گلستان شد
بآب عافیت گفتم، غبار درد بنشانم نظر در دیده ام اشک و نفیس در سینه پیکان شد
نشد شوقم تسلی هیچکس، با آنکه چشم من تهی گشت از نظر، هر گه که بروی توحیران شد

قوت جگر ت ز جوش بستان روزی لب از خردش بستان
سر تا سرت او چو گل زبانست بفروش و لب خموش بستان

۱- تذکره میخانه، ص ۵۷۴: «در سنه اثنی عشرین و الف (۱۰۳۲)».

۲- مراد شاه عباس حسینی صفوی است. در باب تشریف فرمایی شاه عباس در هرات و ملاقات میرزا نصیحی هروی با مشار الیه نک: وقایع سال ۱۰۳۱ هـ در تاریخ عالم آرای عباسی: ج ۲، ص ۹۸۹-۹۸۸.

- گیرم کہ جملہ دوست شوی، در طلب بمیر! گر آگهی زدوق طلب، تشنه لب بمیر!
- روزی هزار بار ولی بی سبب بمیر! از جام درد بادۀ عمر ابد بنوش!
- شد عندلیب خاک و چمن از نوا پرست عالم ز ما تھی و ز افغان ما پرست
- کین آینه چو روی بتان از صفا پرست در دل نکتہ دم غم ہجر و امید وصل
- ہمہ خون کردم و جوشم ز دل ساغر خویش از بی رفیع خار دل غم پرور خویش
- کعبہ و بتکدہ را مست سجدہ در خویش سرمہ از خاک در میکدہ کن تا بینی
- نہ ہمین غمخانہ ام کز سینہ تا لب روشنست بتو ہر شب خانہ ام از شعلہ تب روشنست
- آفتابی ہست از ہر آسانی یادگار ما سیدہ روزیم ورنہ از شرار آہ ما
- چو خواہی کہ ایمان ایمان بہ بینی دران زلف گر کفر کفرمت بنگر
- بسی اشک بر روی مژگان بہ بینی ز بیداری شب اگر سرمہ سازی
- ورنہ در شعلہ زخم غوطہ و گلزار شوم ترسم لباس دل ریش خس و خار شوم
- مویو شیفتہ حسرت دیدار شوم نوش بادم سی نظارہ درین بزم اگر
- بچہ امید درین دام گرفتار شوم! من نہ شایستہ بسمل، نہ سزاوار نفس
- در پای دل شکستہ و از جان بر آمدہ ہر خار کان ز وادی ہجران بر آمدہ
- ہر دم سر دگر ز گریبان بر آمدہ بھر نثار تیغ جفایت مرا چو شمع
- عقل را دیوانہ سازم، عشق را رسوا کنم کو جنونی کین خرد را طعمہ سودا کنم
- دشنہ زاری از برای خوابکہ پیدا کنم خوی دل گیرم، طلاق بستر راحت دہم
- سینہ آتشخانہ سازم، دیدہ را دریا کنم چون ہمیروید گیاهی زین چمن، تا کی چو ابر
- کوری چشم فصیحی نام خود عنقا کنم بر فراز قاف گمنامی بگیرم آشیان

- غمہای مرده در دل من زنده کرد ہجر گویا شب فراق تو روز قیامتست
- چون شعله مرتب است درون و برون ما تیخالہ میزند ، لب خنجر ز خون ما
- گفتیم بشکنیم دو روزی درین چمن دیدیم روی عالم و بد شد شگون ما
- بردیم باز بر سر نظارہ دیدہ را کردیم رام دیدہ ، نگاہ رمیدہ را
- بیار شو مسیح کہ در تیغہا ناز رد میکنند جان بلب نا رسیدہ را
- اہزد جزای مستی من چون دعد ، مگر لب تشنہ ، در سراب شعور ، افکند مرا
- آن چشم مست ساقی آشفگان بس است در شیشہ ریز از قدح ، امشب شراب را
- ما غریبان را ز ناکامی کنار جان پراست دیدہ از خون جگر لب ریز و دل از افغان پراست
- رو نمی یابد اجل ہم بر سر بالین ما بس کہ ماتم خانہ ما از غم ہجران پراست
- ہایہای گریہ ام را خندہ پندارند خالق باوجود آنکہ ز اشکم دامن دوران پراست
- خاکستر پروانہ پرد سوی تو ای شمع کی در پر مشتاق تو پرواز توان سوخت
- آتش بہ از گاست کش آسیب خار نیست خون بہ از میست کہ او را خار نیست
- از بس ہجوم گریہ بدریای چشم من ہر قطرہ لجہ ایست کہ او را کنار نیست
- ای ہوشمند ! صحبت می مغنم شمار جزمی درین دو غمکہدہ ، یک ہوشیار نیست
- بیہودہ درین بادیدہ مشتاب ، کہ از شوق نقش قدم کعبہ روان ہم بنشان رفت
- امشب از دولت دیدار تو عید نظر است دیدہ را بر سر ہر یک مژہ رقص دگر است
- رتبہ حسن بلند است چہ حاجت بنقاب بہر منع نگہی کز مژہ کوتاہ تر است
- آن نسیم کہ سرو برگ خس و خارم نیست خانہ زاد چمن لیک ، بگل کارم نیست
- غل ایدم و صد گونه گام ہست ، ولی کل شاداب تر از دیدہ خوہارم نیست

- یک دیده از برای تماشا کفایتست •
 از شش جهت بنگر پرتو خورشید درآمد •
 صد ابر رحمت آمد و دل شبی ندید •
 بعد از وداع دوست ، قصیحی ! شهید عشق •
 خواب را بر چشم مشتاقان اجل سازم حرام •
 رسزیت خط دوست که چون بخت سر آید •
 آهسته تر ای دیده گستاخ ، که اینجا •
 چون ماهی ساحل طپد از آرزوی دل •
 دیده امشب ره نظاره پایان آورد •
 راه آباد بسی بود ، ولی غمزه دوست •
 منبل دوست پریشان خودست ارئه بهار •
 یاد آن شبها که بزم عیش ما آباد بود •
 بیمرت نیست حسن او دوست باشد بیوفا •
 هر قطره خون گرم که از دل در او افتد •
 گر بند دشمنست ، ز آزادی به است •
 حسن پیرایه دکان هوس نتوان کرد •
 چون حیا پرده نشین شو ، که گل خوی را •
 ز بس خاک مذلت ریخت ، دوران بر سر بختم •
 شهید خنجر عشق تو چندان •
 شهید رسم دیاری شوم که بعد از مرگ •
 یک از برای گریه هزار ار بود کم است •
 چون دید که بر پیکر من سایه گرانست •
 گویا که این گیاه ، خدا آفرید نیست •
 گر نیم لحظه زنده بماند ، شهید نیست •
 بعد قتل خوی او ، گر رخصت افغان دهد •
 آب سیه از چشمه خورشید بر آید •
 پروانه نهان از نظر بال و پر آید •
 زخمی که شهیدان ترا بر سر آید •
 بصد افسون نگهی بر سر مژگان آورد •
 لب کورم از راه بیابان آورد •
 باد را دست هوس بسته به بستان آورد •
 شمع ما از بینوایی ، شرمسار باد بود •
 روی شیرین دل خسرو سوی فرهاد بود •
 دوزخ شود ، اگر همه در کوثر او افتد •
 فیروز بخت مهره که در ششدر او افتد •
 شعله طور چراغ دل خس نتوان کرد •
 دست فرسوده نگاه همه کس نتوان کرد •
 چو بر سر میز دست مصیبت خاک میریزد •
 بخود باله که در محشر نگنجد •
 طیب بر سر بالین خسته می آید

- چہ دانستم کہ رازم، موی و اظہار خواهد شد
 متاع روی دولت بر سر بازار خواهد شد
- عمرم تمام صرف فغان گشت و سوختم
 کاول فغان چرا نفس واپسین نبود
- در فراق شعله خاکستر نشینم کرده اند
 اخگری بودم، نفس خامان چنینم کرده اند
- خنده ام در بخت خرم، با لب گل زاده ام
 بی سبب زندانی چین چنینم کرده اند
- چشم ترا ز مستی ناز آفریده اند
 زلف ترا ز عمر دراز آفریده اند
- شمعیم و خوانده ام، خط سرفروشت خویش
 ما را برای سوز و گداز آفریده اند
- گر آگهی ز شوق طلب، تشنه لب بپر
 کیرم کہ جملہ دوست شوی، در طلب بپر
- از جام درد بادہ عمر اید بنوش
 روزی هزار بار ولی بی سبب بپر
- زود بالد تیرہ روزی، در گلستان وفا
 ورنہ این بخت سیہ، در روز اول خال بود
- پرگشودن بال نو میدی ز گلشن بستن است
 نوحہ ماتم برین مرغان صدای بال بود
- ای دل نشاط صرف کن و غم نگہ دار
 داغی کہ بسپریم ز مرہم، نگاہ دار
- غم روید از ز سینه ات، آتش بران فشان
 ابن سبزہ را ز آفت شبیم، نگاہ دار
- گرت بود جگری سوختن، ز باغ آموز
 وگرہوای شکفتن بود، ز داغ آموز
- بنکھتی ز گلستان دھر خرم باش
 تو کیمیای قناعت ہم از دماغ آموز
- بجان مضایقہ با دشمنان خویش مکن
 بیا بمیکدہ و ہمت از ایام آموز
- ہرگز مباح آتش سوزان، سپند باش
 خود را بسوز و دفع ہزاران گزند باش
- شب ہمہ شب با صوری نالہ ام در جنگ بود
 ہر نگہ را دامن لخت دلی در چنگ بود
- گلشن از ظلم صبا نشکفت ای بلبل...
 یاد آنروزی کہ ہر سو غنچہ دلنگ بود
- آسمان سنجید با یوسف دل آشوب مرا
 در ترازو زان طرف خورشید و زین سوسنگ بود
- آنقدر بگداز کز، سوز تو یار آگہ شود
 بیمروت نیست حسن، آبی بر آتش میزند
- صد بیابان رہ هنوز از شعلہ اش تا شمع هست
 بی سیمپ پروانہ در بال و پر آتش میزند
- کریہ می بینی ولی از کریہ دل غافل
 خانہ ما از درون ابرست و بیرون آفتاب
- میر غلام علی آزاد بلگرامی، کہ دیوان فصیحی را دیدہ بود، مینویسد:

«خوش محاوره است. اما مضمون تازه بندرت دارد»^۱ اشعار وی را از دیوانش به شہادت آورده است.

ملا عبدالنبی قزوینی ترکیب بند میرزا فصیحی را کہ بروش ساقی نامہ سروده ، در تذکرہ میخانہ^۲ نقل کرده است.

مصحح فاضل تذکرہ میخانہ آقای احمد گلچین معانی شش غزل از سفینہ ای متعلق بہ آقای حسین پرتو بیضایی، کہ در تاریخ ۱۰۴۲ ہجری و زمان حیات فصیحی استنساخ شدہ و یکہزار بیت از قصاید و غزلیات وی را در بر دارد ، گلچینی کردہ نیز ثبت آن کتاب^۳ کردہ اند. اینک بیتی چند از جملہ اشعاری کہ تقی الدین اوحدی در عرفات العاشقین^۴ آورده است :

نوبہاران از در این باغ و بستان باز گشت	خندہ نوید از لب گہای خندان باز گشت
وای بر یعقوب ما کز بعد چندین انتظار	کاروان مصر از نزدیک کنعان باز گشت
ہر نگہ کز موجہ خون جگر بیرون فتاد	بی جال دوست سوی چشم گریان باز گشت
در مذہب ما ہر چہ بجز دوست ، حرامست	بگر خود ہمہ ذوق طلب اوست ، حرامست
با دوست بیک پوست ننگیم ، فصیحی	وین طرفہ کہ بیدوست بتن پوست حرامست
لب تشنہ فتادیم در آن بادبہ کالجہ	از خشک ابی چشمہ حیوان گاہ دارد
شوق دیدار تو چون چشم مرا باز کند	مژہ پیش از نگہم سوی تو پرواز کند
ہرگز مباش آتش سوزان ، سپند باش	خود را بسوز ، دفع ہزاران گزند باش
چون شعلہ سرمکش کہ بر آزند از تو دور	شو خاک راہ و در دو جہان سر بلند باش
آنقوم کہ دلشان ز دو رنگیہا رست	سجادہ بدوشند و می ناب بدست
بتخانہ و کعبہ پیششان یکسانست	دیدار پرستند نہ دیوار پرست
زان خوبتری کہ کم خیال تو کند	یا همچو منی فکر وصال تو کند
شاید کہ بآفریش خود نازد	ایزد کہ تماشا ی جہال تو کند

۱- سرو آزاد ، ص ۵۱.

۲- ص ۵۷۶-۵۷۸.

۳- ص ۵۷۸-۵۸۰.

۴- نسخہ متعلق بہ آقای مہدی سہیلی خوانساری ، بنقل از حواشی میخانہ ، ص ۵۸۰.

تذکرہ نویسان ابیات زیر وی را نیز با شتہ شاهد آوردہ اند :

اسب از شملہ آمہ جگر غم میسوخت بر من و بر زندگی من دل ماتم میسوخت
 فرداست وعدہ جنت ، و امروز شد نصیب ! آری خلاف وعدہ ، کریمان چنین کنند !!
 جذبہ عشق بجدبست میان من و یار کہ اگر من نروم ، او بطلب میآید
 نقش پای بسر کوی تو دیدم ، مردم ! کہ چرا غیر من ، آنجا دگری میآید !
 شب کہ غمہای ترا پردہ نشین میکردم از تبسم لب زخمی نمکین میکردم
 دوش تقلید جرس کردم و صد قافلہ سوخت آہ اگر نالہ پریشان ازین میکردم !
 جرم ماگر بادہ آشامیست ، مستی جرم کیست ؟ عکس لعل خویش را ما در شراب افکنندہ ایم !
 حدیث شوخ و لعلات نازک ، افکارش کند ترسم مگر آہستہ آن لب را تبسم وار بگشایی !
 روشنگری آہنہ دل کردیم و آنگاہ بروی تو مقابل کردیم
 عکس رخ تو جدا نگشت از رخ تو ما بیدہ سعیہای باطل کردیم

عدہٴ مجموعی اشعار فصیحی را تذکرہ نویسان از چہار ہزار الی شش ہزار نوشتہ اند۔ دیوانش کہ توسط مطبع چشمہ نور مظفر پور ، بچاپ رسیدہ بود ، اکنون نایاب است۔ اما نسخ خطی دیوان فصیحی کہ شامل قصاید و غزلیات و ترکیب بند و ترجیع بند و مقطعات و رباعیات میباشد ، در کتب خانہای مختلف یافت میشود و از ان جملہ است مخطوطہ شمارہ 305 در کتابخانہ عمومی بانکی پور و نسخہ خطی بشمارہ Nb 102 در کتابخانہ انجمن ہایونی آسیای ہنگالہ (کلکتہ)۔ ہر دو نسخہ مزبور متعلق بہ قرن دوازدهم ہجری است^۱۔

بقول معروف فصیحی در سال ۱۰۴۶ ہجری چشم از جہان بر بست۔ ولی مولوی عبدالمقتدر با شتہ شاهد از یک مصراع درویش والہ - بگو : فصیحی آزادہ

(1) See Abdul Muqtadir, *Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore, Calcutta, 1912, Vol. III, p. 70* : and Wladimir Inanove, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, Calcutta, 1924, p. 4.*

سوی جنت شد (۱۰۴۹). کہ از جملہ شاگردان فصیحی بودہ ، بدین نتیجہ رسیدہ است کہ وفات وی در سال ۱۰۴۹ اتفاق افتادہ^۱.

ص ۵ : م ۲۱ ، حضرت خواجہ عبداللہ انصاری : مقصود شیخ الاسلام

امام ابواسمعیل عبداللہ ابن ابی منصور محمد بن ابی معاذ علی بن محمد بن احمد بن علی بن جعفر بن منصور بن مت الخزر جی الانصاری الہروی، معروف بہ «خواجہ انصاری» و «پیر ہرات» است. وی در ۲ شعبان سنہ ۳۹۶ ہرات متولد شد و نسبش بہ ابی ایوب انصاری (متوفی ۵۲ ہجری) کہ از مشاہیر اصحاب پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم بود ، میرسد. خواجہ از اجلہ علما و اکابر صوفیہ بشار بود و اشعار زہد مایل بہ تصوف می سرود. وی نہ تنها از قدیمترین رباعی سرایان عرفانی زبان فارسی است بلکہ در نثر نیز شیوہ خاصی را بنیاد نہاد کہ علاوہ بر مسجع بودنش ، شیوایی و شیرینی و سادگی و دلنشینی از جملہ صفات بارز آنست. ذم الکلام - منازل السائرین - زاد العارفين - کتاب اسرار - مناجات و رسائل متفرق در زبان فارسی از جملہ آثار شیخ است. وی طبقات الصوفیہ^۲ تألیف ابی عبدالرحمن سلمی (متوفی ۴۱۲) را نیز با اضافاتی در مجالس و عظ و تذکیر خود بزبان ہروی املا نمودہ کہ توسط یکی از مریدانش جمع آوری گردید^۳. سپس در قرن نهم ہجری مولانا عبدالرحمن بن احمد جامی تراجمی باز ہم بران مجموعہ افزون کردہ آنرا بزبان فارسی معمولی برگرداند و **نہجات الانس من حضرات القدس**^۴ نام نہادہ خواجہ عبداللہ انصاری در ذی الحجہ سنہ ۷۸۱ ہجری فرمان قضا یافت و در ہرات مدفون گردید. آرامگاہش امروزہ نیز

۱- فہرست مخطوطات ہانکی پور ، جلد سوم ، ص ۷۱.

۲- این کتاب در سال ۱۹۵۳ میلادی بتحقیق نورالدین شریبہ در مصر چاپ شدہ.

۳- این کتاب در سال ۱۳۴۱ ہجری شمسی بہ تصحیح و تعلیق و تحشیہ عبدالعہی حبیبی افغانی از افغانستان منتشر گردیدہ.

۴- این کتاب چند بار در لکھنؤ و لاہور چاپ شدہ است و بکوشش مہدی توحیدی پور ، در تہران نیز طبع گردیدہ.

زیارتگاه اقام است^۱.

ص ۵ : س ۲۱ ، کازرگا : موضعیت در ۲-۱/۲ الی ۳ میل هرات، در سمت شمال مشرق^۲.

ص ۶ : ش ۱ مجمل فصیحی : مجمل فصیحی تالیف فصیح الدین احمد بن جلال الدین محمد بن نصیر الدین یحیی معروف به فصیح خوانی. تاریخی است عمومی که مؤلف دران رویداد های مهم را از بدو عالم تا ۸۴۵ هجری ، سال به سال به اختصار تمام ضبط نموده است. کتاب شامل مقدمه و دو مقاله و خاتمه میباشد. مقاله دوم قسمت اعظم و اهم کتاب را تشکیل میدهد و شامل اطلاعات بسیار ذیقیمتی است در باب ایران و شهرهای مختلف ماوراء النهر. خاتمه کتاب به تاریخ شهر هرات که زادگاه مؤلف نیز میباشد ، اختصاص دارد.

فصیح خوانی بنا به مشهور در سال ۷۷۷ هجری متولد شد و پس از پایان تحصیلاتش در سال ۸۰۷ به خدمت دربار شاه رخ میرزا (۸۰۷-۸۵۰) درآمد. در سال ۸۱۸ وقتی که آن پادشاه بمنظور قزو نشاندن بغاوت بایقرا عازم شیراز گردید ، فصیح نیز همراهش بود. در سال ۸۲۵ وی بجهت انجام بعضی امور مملکت به کرمان گسیل شد. پس از پایان این ماموریت وی در سال ۸۴۷ به بادغیس بازگشت. بعنوان تقدیر از خدماتش در سال ۸۲۸ میرزا بایسنقر وی را از جمله کار گزاران دستگاه خود ساخت ، تا بالاخره بواسطه رنجشی که گوهر شاد آغا ملکه معروف شاه رخ ازو پیدا کرده بود ، وی در سال ۸۴۳ کارش را از دست داد و زندانی شد. وی ازین زندان کی رهایی یافت ؟ معلوم نیست. ولی بنا به گفته خودش وی را در سال ۸۴۵ که سال تکمیل مجمل نیز باشد ،

۱- برای مزید اطلاع درباره وی رک : چهار مقاله تهران ، ۱۳۳۳ هجری شمسی ، ص ۴۵۹-۴۵۵ (تعلیقات). آتشکده آذر ، بخش دوم ، تهران ، ص ۷۴۱-۷۳۹.

۲- Ludwing W. Adamec, *Herat and Northwestern Afghanistan*, (Graz-Austria), نویسنده اینکتاب خواجه عبدالله انصاری را صحابی پیغمبر صلی الله علیه و سلم تلقی کرده است و آن خطای فاحش است. نک : ص ۱۳۳.

دوباره به زندان فرستادند.^۱

ملا قاطعى هروى، مؤلف مجمل را با فصیحى انصارى (متوفى ۱۰۴۹) یكى دانسته تالیفش را به مؤخرالذکر نسبت داده است كه از جمله خطاهای فاحش اوست. «مجله فصیحى» با مقدمه و تصحیح و تحشیة استاد محمود فرخ در سه مجلد طى سالهای ۱۳۳۹-۴۱ هجرى شمسی در مشهد طبع و انتشار یافته.

ص ۹ : مولانا قیدی شیرازی : از غزلسرایان معروف و توانای قرن دهم هجرىست. در اوایل حال در شیراز میزیسته. در دوران سلطنت شاه اسماعیل دوم صفوى (۹۸۵-۹۸۴ ه) از شیراز به پایتخت قزوین آمد و مورد تفقد آن پادشاه قرار گرفت. چندی نگذشته بود كه شاه اسمعیل درگذشت و قیدی بعزم حج بیت الله رهسپار حرمین شریفین گردید. پس از انجام فریضه حج، وی به ایران معاودت نمود و از انجا با اتفاق قدرى شیرازی، كه جوانى مورد علاقه وی بوده، در سال ۹۸۷ بهند روی آورد. چندی در دكن بسر برد و سپس به شعراى دربار شاه اكبر (۱۰۱۴-۹۶۳ ه) پیوست و مورد اعزاز و اكرام ملوكانه واقع گردید. در سال ۹۸۹ چون موكب شاهانه بسوى كابل به حرکت درآمد مولانا قیدی شیرازی نیز از جمله مستلزمین ركاب بود. درین مسافرت وی با میرزا نظام الدین بخشى مؤلف «طبقات اكبرى» همخانه بود. و بگواهی مؤلف «خبر البیان» فیما بین مولانای مذکور و آصف خان^۲ ربط كلى بهم رسیده بود. و چنانكه از رقعات حكیم ابوالفتح گیلانى^۳ بر مى آید روابط قیدی با وی و با برادرش حكیم هام نیز بسیار صحیفانه بود.

۱- مزید اطلاع را رك : تاریخ نظم و نثرنفسى، ج ۱، ص ۲۳۸ :

W. Barthold, *Turkestan Down to the Mongol Invasion*, (Gibb Series), London, 1928, p. 55; Edward G. Browne, *A Literary History of Persia*, Vol. II, pp. 426-8.

Wladimir Ivanov, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian MSS. in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, p. 4.

۲- برای شرح حالش نك : ذخیره الخوانین، ص ۱۶۷-۱۹۰. ۳- ص ۵۵، طبع لاهور.

روزی مولانا توجه پادشاه را به ناراحتی مردم در باب اصلاحات «داغ و محل» کہ در سال ۹۸۲ به پیشنهاد میر بخشی وقت شہباز خان کنبوہ بمعرض اجرا در آمدہ بود^۱، معطوف داشت.^۲ پادشاه این جسارت وی را نہ پسندید و مولانا از نظر افتاد. از آنجا کہ ہمتش بلند بود وی نیز در صدد تجدید آن روابط سابق در نیامد و از خدمت دربار منصرف شد. مدتی بوضع قلندرانہ در بیانہ بسر برد و سپس بہ فتح پور سیکری روی آورد و بالاخرہ در ہانجا بود کہ وی در سال ۹۹۰ ہجری^۳ بہ بیماری ہای بواسیر و دق چشم از جہان برست. این اشعار ازوست :

بس کہ از وصل تو سودا زدگان نومیدند دولت وصل شود روزی و باور نکنند
یا برسر کوی دوست می باید مرد یا گوی مراد پیش می باید برد
جانی کہ فدای اوست می باید داد زہری کہ برای اوست می باید خورد
رونی گریہ ام از خندان بیدردانست ورنہ زخمی کہ زدی اینہمہ خوناب نداشت
تا یافتہ ام وصل تو در کینہ خویشم مشتاق ہان حسرت دیرینہ خویشم
ز بیزبانی خود خوشدلیم کہ وقت وداع شکایت تو نیاوردہ بر زبان رفتم
ز بیم دشمنیم ای رقیب فارغ باش کہ مہر او بدلم جای کین کس نگذاشت

۱- نک : منتخب التواریخ ، ج ۲ ، ص ۱۷۶ ، ۱۹۰.

۲- ایضاً ، ج ۳ ، ص ۳۱۵.

۳- تذکرہ نتایج الافکار ، ص ۵۶. - برای مزید اطلاع درباره مولانا قیدی رک : طبقات اکبری ، ج ۳ ، ص ۴۹۱ ، منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۳۱۶-۳۱۵ ، ہفت اقلیم ، ج ۱ ، ص ۲۴۹-۲۴۷ ، آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۱۷۹ ، منتخب المطایف ، ص ۳۲۸ ، نتایج الافکار ، ص ۵۶ ، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۴۱۸ ، تاریخ تذکرہ ہای فارسی ، ج ۱ ، ص ۶۰۶ ، (اقتباساتی از خیر البیان و خلاصۃ الاشعار و عرفات العاشقین) ، غیر البیان (خطی) ، ب ۲۶۳ ب ، تذکرہ الشعرای مطربی ، ص ۷۰ ، ۴۱ ، شام غربیان ، ص ۲۱۳.

بناحق کشتگان چون من بسی داری و می ترسم • که نگذارد کسی با من ترا روز قیامت هم اینکه می آیم پس از راندن، نه کار غیرتست از محبت شرم میدارم که بار غیرتست

ص ۱۰ : س ۶ ، ملا زکی : از شعرای وابسته بدربار شاه عباس صفوی بوده است. در همدان متولد شده و درس حکمت با ملا شکوهی همدانی در حوزه درس عباسی میرزا ابراهیم^۱ همدانی میخوانده است. پس از مدتی سیر در عراق، به شیراز روی آورده چندی در خدمت محمد قلیخان پسر مرتضی قلیخان، که از اکابر طبقه ترکمانیه بود، بسر برد. سپس رهسپار خراسان گردیده و مدت سه سال در آنجا توقف نموده از مراحم و عنایات حکام آنجا برخوردار گردید. بنا به روایتی وی از راه هرمز به دکن نیز مسافرت نمود ولی بزودی بایران برگشت. تقی الدین اوحدی که بنا به گفته خودش مکرر بصحبت وی رسیده بود، خبر فوتش را در سال هزار و سی و چهار در گجرات شنید و در تذکره اش، که قبلاً بپایان رسانیده بود، اضافه نمود.

تذکره نویسان علم و فضیلت و مکارم اخلاق مولانا زکی را بسیار مورد ستایش قرار داده اند. از جمله صاحب خیر البیان، که باوی سابقه دوستی و مودت نیز داشته، می نویسد :

«مولانای مزبور بجلیه فضل و کمال صلاحیت و تقوی آراسته است و در اردوی ظفر قرین نشو و نما یافته، پیوسته با وزرای عالیقدر و اعیان حضرت جلس است، و از مواید انعام و نوال و اکرام اکابر ایران محظوظ و اکابر و اصاغر خواهان صحبت مولانا اند، چه ذاتش مقتضی آنست که نزد خواص و عوام معزز و مکرم بوده باشد. ایامی از عراق توجه بجانب خراسان نموده مدت سه سال در ممالک خراسان بخدمت آصف سلیمان شان قوام الاسلام و المسلمین محمد، که نسبت با مولانا مرحمت کلی داشت، بسر برده بالاخره عزیمت عراق نموده خود را باردوی همیون، که مسکن و موطن اکابر و اصاغر ربع مسکونست، رسانیده.

۱- برای اطلاع بیشتر درباره وی، رک : تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۹.

الیوم در اردوی معلی بگفتن اشعار مواظبت دارد. و مولانا زکی همواره عاشق پیشه است و مطلوب بر وفق اراده و اشاره اش عاشق وار در خدمتگاری ایستاده ایام بکام میگذرانند، و چون هوس پیرامن ضمیرش نگذشته تائیر محبت کمند در گردن سرکشان انداخته، برقبه فرمانش در می آورد، و اینمعنی از تاثیر محبت بدیع نیست.

عشق ازین بسیار کردست و کند

خرقه را زنار کردست و کند

و مولانا زکی را با راقم تذکره الفت عظیمست و محبت مارا غایتی و نهایتی نیست. امید که ذات اهل دانش و درک، از حوادث مصئون بوده بخواهدش خویش کامگار باشند.^۱

دیوان مولانا زکی را که شامل قصاید و غزلیات و ساقی نامه و غیره بوده، تذکره نویسان قریب به پنجهزار بیت نوشته اند. صاحب خیر البیان اشعار زیر را ازان نقل میکند:

گرم نظاره گل بند حیرت بر زبان دارد بخاموشی کنم شوری که بلبل در فغان دارد

بمردن هم نرفت از کام شوقم زخم شمشیری بر آمد جان و در تن لذت او جای جان دارد
ز آزاد دل ما بیگسان آزاده خواهی شد خس و خاری که ما داریم آتش را زبان دارد
اسیر عشق را داغ غریبی در وطن سوزد که مرغ این چمن آوارگی در آشیان دارد
زکی از بیخودی های جرس در ناله دانستم که ره گم کرده سر در پی این کاروان دارد

بیتو هر شام که بر خوان بلا مهمانم ذله بندی کنند از لخت جگر مزگانم
جرعه کردم و گر قابل جامت نشوم خویش را بر سر کوی تو بنجاک افشانم
نه قدم راه شناس و نه طلب مقصد جوی گرد بادم که درین بادیه سرگردانم
دلها بر سر هم پوشم و عریان کردم شعله ام خرقه گداز ست تن عربانم

۱- خیر البیان، ۳۲۷ ب- مزید اطلاع رک: تذکره میخانه، ص ۸۷-۵۸۱؛
عرفات العاشقین، نصر آبادی، مجمع الخواص (در حواشی تذکره مزبور، ص ۸۲-۵۸۱؛
سرو آزاد، ص ۳۷-۳۶؛ منتخب الطایف، ص ۲۰۲، تاریخ نظم و نثر در ایران و در
زبان فارسی، ص ۴۱۴-۴۱۳.

- جز در قفا دیده دل مبتلا نرفت
چشم دریده برده رازم بشوخی
دستم گرفته شوق و بگلگشت می برد
ذوق سرگردانیم دنبال افکنده است
- جایی نرفت دیده که دل در قفا نرفت
کز چهره نگاه تو رنگ حیا نرفت
در گلگشتی که پای نسیم صبا نرفت
ورنه هر زخمیست بر تن چشمه حیوان مرا
- اگر نظاره بخواهست گریه بیدارست
مگر بقید قفس بلبل گرفتارست
که رنگ تفرقه با هوای گزارست
پروش یافته دوش و کنار اترم
- ظلم باشد که بسوزی پیرایه دگر
من که هم بال و پر خود شکند بال و پر
در خون صد بهار نشیند خزان ما
از جوی شعله آب خورد بوستان ما
- بلبل کشد ز چنگ ها استخوان ما
بخون بلبل، آتش زند گستاخا
نبود دست مرا طالع گریبانی
بشده خنده گویا آب داری تیغ مزگانرا
- که آه من بسوی شهر می آرد بیابانرا
اشکم شراره و نگاهم زبانه ایست
گردی که مانده بر پر بلبل نشانه ایست
بشیوه دگر آورده ایم ماتم را
- چو گل بخون خود آغشته ایم شبنم را
بدور می فکند چاک سینه مرهم را
از چشمه داغ، آب خورد لاله باغم
تا باز نسیم که گزیدست دماغم
- پروانه غیری نبرد ره پیرایه
از کم شده گان جوی درین کوی سراغم
که می افتد بخون اینجا کسی کز خاک میخیزد
اگر ذوق سلامت داری از افتادگان مگذر
- دگر هجوم سرشکم حجاب دیدارست
دگر ز نکت باغم نمیگشاید دل
میان گل و بلبل مگر صفایی نیست
نالایه دردم و آلوده بخون جگر
- من که عمری بی این شعله رساندم پر و بال
مصلحت نیست که از پر بفشانم گردی
بازار ارغوان شکند زعفران ما
چون نخل دود ریشه در آتش دوانده ایم
- ما نقد عمر در قدم گل فشانده ایم
ز قتل ما بشوایم که، انتقام خزان
بگردی نفکندم چو پیرهن دستی
ز بس لذت لب خود میمکد زخم دل عاشق
- برای ناله سوی بیابان گو مرو بخون
از تاب گریه چشم ترم شعله خانه ایست
خاکستر در آرزوی گل بیاد رفت
همه ترانه عیش است صوت شیون ما
- معن نه ایم که رنگی بقطره ندهیم
چو کودکی که باو لقمهای تلخ دهند
سیر آب شود شعله ز سرچشمه داغم
مر میکشم از نکت پیراهن یوسف
- بزم طرب تیره ازانت که، ناکه
گر خاک شوم گرد من آواره عشقت
اگر ذوق سلامت داری از افتادگان مگذر

گر دل از عرض نیازم برآدی نرسید
اینقدر شد که ترا بر سر ناز آوردم
بسوی مصر نسیمی نیاید از کنعان
که دامنی نزند آتش زلیخا را
مگر از ناخن غم تازه کردم داغهای دل
که خون آلود میخیزد نسیم لاله زار من
عذری سستی گفت که خون در جگرم کرد
میخواست تلافی کند آزرده ترم کرد
یک ناوک کاری ز کبان تو نخوردم
هر زخم تو محتاج بزخم دگرم کرد
باز دل سوخته چشم تر است
دیده لب تشنه خون جگر است
جگرم باغیچه پیکانست
سینه ام مزرعه نیشتراست
دیت از شمع نجویم که مرا
بال و پر سوخته بال و پراست
گر چه خاکم بدرش گردم بین
که چو من در طلیش در بدر است
هنر و عیب مبینم که مرا
عیب بی عیب و هنر بی هنر است
از شوق تو مردیم و جال تو ندیدیم
و ز پای فتادیم و بکویت نرسیدیم
نام تو نبردیم که از هوش نرفتیم
یاد تو نکردیم که در خون نطپیدیم
نیست در عشق شور بختی سخت
نمک عاشقیست شوری بخت
چو بر گلشن ما وزد، آتش است
نسیمی که آتش گلستان کند
آلوده هر عشوه نکردد هوس ما
هر شعله بر آتش نهد خار و خس ما
تا شعله بود کام دل از شهد نگیریم
جز شیوه پروانه نداند مگس ما
چون بال و پری نیست که پرواز توان کرد
ظلم دگرست اینکه شکستی قفس ما
پند از پایم نمیگشایند
با آنکه شکسته اند بالم
چون درین کوی بر نشاید داشت
آستینی ز چشم گریانی
میروم تا ز پارهای جگر
بر کم دامن بیابانی
ستمکشان محبت لب از فغان بستند
گره ز جبهه گشادند و بر زبان بستند
ترا بنکوت پیراهنی مضایقه نیست
ولی بطالع ما راه کاروان بستند
بر شد آفاق از بهار و همچنان در باغ ما
باغبان بیکار و گل بی برگ و بلبل بیوا
پیش من آسان بود دل بر گرفتن از جهان
شعله را جز مشقت خاکستر چه میاند بجا
جگر تهیست بصد زخم برگ لاله نیم
که بر کنند ز داغ دل و کنار مرا
زکی ز شعله آلوده دامن چون شمع
نسب بآتش موسی رسد شرار مرا

دل ز بیم غیر هرگز راز خود ننموده است
زیر هر برگ درین بستان سرا بسمل گهیست
گریه آشامیده است و خنده بر لب سوده است
عاشقانرا آب حیوان آتش دل بوده است
گرفته اوشدست پنهان نگهم
بگریخته در پناه مژگان نگهم
ترسیده ازان غمزه فتان نگهم
همچون مرغی که در بن خار خزد
امشب در عیش بسته بودم تا روز
امشب در خون تشسته بودم تا روز
دربروز بنگاک خفته بودم تا شب

مثنوی

بت من که سویش دلم مایل است
که چون کریم از جور او گریه ناک
شود سنگ هر قطره کاتند بنگاک
شود نرگش سست جام غضب
نمنا بمیرد در آغوش دل
بود آن حرارت که نظاره اش
نگه شعله در خار مژگان زند
شوی مست چون پا نهی بر زمین
زمین گر ازان می شود جرعه چین

ملا عبدالنبی ساقی نامه ویرا در «تذکره میخانه» آورده است.

مصحح فاضل تذکره میخانه، چند ابیات از ترجیع بند مولانا زکی همدانی را، از بیاض الله وردی بیگ متعلق به کتابخانه آقای محمود فرخ خراسانی، (تحریر ۱۰۷۵ هـ) در حواشی نقل کرده است.^۱ این شعر نیز از ویست:

برون زمسجد و میخانه، منزل دگر است قبول عشق، برندی و پارسایی نیست

ص ۱۱: س ۱، ملا نظیری: ملا محمد حسین نظیری نیشابوری از نخستین گویندگان ایرانی بود که در روزگار صفویان، بمنظور بدست آوردن مدوحان و مریدان سخن شناس از ایران به هند وارد شدند. وی در اواخر قرن دهم هجری از کاشان به آگره آمد و بدستگاه خانخانان میرزا عبدالرحیم خان وابسته گردید. سپس بوسیله خانخانان بدربار اکبری نیز راه یافت و مورد تقد و عنایت پادشاه واقع شد. بعد از فوت اکبر، چون پسرش جهانگیر روی کار آمد وی نیز

۲- منتخب اللطایف، ص ۲۰۲.

۱- تذکره میخانه، ص ۵۸۴-۵۸۳ (حواشی).

بدیده عنایت به نظیری نگریست و وی را با انعام و اکرام نواخت. باوجود دسترس نظیری بدربار های خواقین ، و دستگاھهای خوانین و اکابر مختلف ہندی رابطہ اش با خانخانان ہمیشہ از ویژگی خاصی برخوردار بوده است. ملا عبدالنبی فخرالزمانی از جملہ معاصران نظیری بودہ^۱.

جهانگیر در توزک خود ذکر نظیری را چنین آورده است : «نظیری نیشابوری کہ در فن شعر و شاعری از مردم قرار ربوده بود ، در گجرات بعنوان تجارت بسر میبرد ، قبل ازین طلبیده بودم، درین ولا آمدہ ملازمت کرد، قصیدہ انوری را کہ [بمطلع] - باز این چه جوانی و جال است جهان را . . . تتبع نموده قصیدہ بجهت من گفته بود گذرانید. ہزار روپیہ و اسب و خلعت بصلہ این قصیدہ بدو مرحمت نمودم.»^۲

در خیر البیان آمدہ است : « . . . مولد و منشاء مولانا نیشابور است. بعد از مدتی از بودن [در] خراسان ملول گردیدہ ہمت بر توجہ سواد اعظم ہند گہاشتہ باندک زمانی قدم دران دیار نہادہ بمنظور نظر پادشاہ و پادشاہزادہ عالیمکان و امرا و اعیان دولت و صاحبان جاہ و جلال، کہ مربیان سخن و مقویان ہوشمندان زمن اند، گردیدہ پایہ سخنش عالی گردید و در قصیدہ غزل بی نظیر گردید. وجود نظیری در میان معاصران چون ذات با برکات قاضی نورالدین است، دران اوان با معاشرانش. فکر ت دوربین در بیان حالش حیران خیالست و زبان در اوصاف کمالش گنگ و لال. لذتیان خان سخن را از نعم خانہ منظوماتش انواع نعم فراوانست و انصاف مندان در خوان معانیش چون طوطی محو شکرستان در مدہ رفیعہ کلاہش خسروان ملک معانی از صاف تقرب مست غرور و توصیف کمالتش بر صفحات تذکرہ قدسیان مثبت و مسطور شکر نمکین و نمکینی شکری را سخن نام نہادہ و نشاء اول عشق و شورش جنون را لقب نظم دادہ. نہ حالت آنکہ با قدام ہمہ بعرضہ وصفش توانم درآمد و نہ جرأت آنکہ دست از تحریر احوالش

۱- میخانہ ، ص ۷۹۰.

۲- توزک جهانگیری (نولکشور) ، ص ۹۲.

باز توانم داشت . . .^۱

ده دوازده سال اخیر زندگانی نظیری در انزوا و خمول و تحصیل علوم دینی در گجرات گذشت. هاجا بالاخره وی در سال ۱۰۳۱ فرمان یافت و در منزلی که میزیسته، مدفون گردید.^۲ دیوانش بتصحیح جناب دکتر مظاهر مصفا در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی در تهران بچاپ رسید.

ص ۱۱ : من ۱۷ قاضی نوری اصفهانی : مقصود قاضی نور الدین محمد صفاهانی الشهیر به قاضی نوری است. وی از شعرای معروف زمان خود بوده. وی در موضع اندلان^۳ من اعمال بر آن اصفهان متولد شده. تحصیلاتی را در محضر دانشمندی چون خواجه افضل ترکه^۴ و میر فخر الدین سبکی بپایان رسانیده. ابوالفضل علامی وی را از جمله شعرایی شمرده است که بهند نیامدند اما ابیاتشان را به دربار شاه اکبر میفرستاده اند.^۵ تقی الدین اوحدی که در بدایت حال مکرر بخدمت قاضی رسیده است، میگوید : . . . «انصاف آنست که قاضی نوری زحمت بسیار کشیدی تا مصراعهای از سر میزدی، اما چنان شعری میگفت که از شرح مقبت بیرونست (در کلمه اخیر دستنویس خوانا نبود) و الحق تا آن دقت بآن طبیعت ضم نگردد چنین شعری رخ نمی نماید. اشعار وی هزار و پانصد بیت کم و زیاد همه بر زبانهاست . . .» صاحب تذکره روز روشن^۶ بر

- ۱- خیر البیان، برگ ۲۹۰ ب.
- ۲- گزار ابرار (خطی) - برای اطلاع بیشتری درباره وی رک : دیوان نظیری، ص ۶۷۸-۶۱۸ : آتشکده آذر با ذیل دکتر سید حسن سادات ناصری، بخش دوم، ص ۷۱۱-۷۳۸ : میخانه با حواشی آقای احمد گلچین معانی، ص ۸۰۰-۷۸۰ : طبقات اکبری، ج ۲، ص ۵۱۵-۵۱۴ : منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۳۷۶-۳۷۵ : آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۷۵ : آئین اکبری (بلاخان) ۶۴۹، ۶۸۲ : شام غربیان، ص ۲۶۹.
- ۳- روز روشن، ص ۸۵۲ : اندنان.
- ۴- برای شرح حالش نک : تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۵.
- ۵- آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۸۳، نیز نک : تکمله که نیر رخشان در باب شعرای دربار اکبری بر این کتاب افزوده است، ص ۴.
- ۶- عرفات العاشقین بنقل از حواشی آتشکده آذر، بخش سوم، ص ۱۰۳۴-۷- ص ۸۵۲.

این میافزاید : « . . . در عهد شاه طہاسب بملازمت مسیب خان^۱ بن محمد تکوو ممتاز مانده^۲ »

قاضی در سال ۱۰۰۰ در گذشت^۳ و نسخه ای از دیوان وی در حاشیہ دیوان شیخ علی نقی کمرہ ای بشماره ۵۳۸۹ در کتابخانہ ملی ملک محفوظ است. و مجموعہ بشماره ۴۴۹ ، کتابخانہ مجلس شورای ملی نیز مقداری از اشعار او دارد.^۴ این ابیات ازوست^۵ :

قصیدہ

کھی کہ تیر تو در خانہ کبان آید
تو چون بقصد دل خستہ ناوک اندازی
بناخن از تن خود استخوان برون آرم
در سرا نگشایم چو با تو می نوشم
خیال زلف تو شبہا در آردم از خواب
اسیر عشق کسی دان کہ در برابر دوست
نہ عندلیب کہ تا گل بوستان باشد
ز بوستان برود باز چون بہار شود
مریض عشق تو زہر اجل چنان نوشد
اگرچہ بر سر بازار عشق و رسوایی
گشودہ ام در دکان جان، و منتظرم
شکست در صف چندین ہزار جان آید
اگرچہ تیر تو بی خواست بر نشان آید
کہ ناوک تو مبادا باستخوان آید
اگر فرشتہ رحمت ز آسمان آید
بسان دزد کہ در خواب پاسبان آید
خموش باشد و بی دوست در فغان آید
نیاز باشد و چون موسم خزان آید
دو روز بیشتر از گل بگلستان آید
کہ از تصور آن آب در دہان آید
مرا ہمیشہ زبان بر سر زبان آید
کہ بد معاملہ بر در دکان آید

۱- مراد مسیب خان شرف الدین اوغلی تگواست کہ خالہ زادہ شاه سلطان محمد خدا بندہ و محل اعتقاد شاہانہ و ریش سفید اویماق تکوو و از ارکان دولت بودہ. رک : تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲- مرحوم سعید نفیسی می نویسد : . . . سپہ منصب قضاوت باد دادند و تنہا در اواخر عمر بشاعری شہرت کرد. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ص ۴۶۰.

۳- عرفات العاشقین، و ریاض الشعرا بنقل از حواشی آتشکدہ آذر، بخش سوم، ص ۳۵-۱۰۳۴.

۴- حواشی آتشکدہ، بخش سوم، ص ۱۰۳۵.

۵- ہفت اقلیم، ج ۲، ص ۴۰۷-۴۱۳.

تبسمی کہ بدل قوت و توان آید
 چو خندہ بر لب سلطان کاسران آید
 کہ زر ز عشق سخایش برون ز کان آید
 حدیث خواهش بی خواست بر زبان آید
 کہ بی عطایش از آن خاک آستان آید
 برون ز صحرا بی رخصت شبان آید
 کہ جان ز تابش مه در تن کسان آید
 کہ آدمی را در وهم و در گمان آید
 اجل به نخل طرازی چو باغبان آید
 بچست و خیز سمند صبا ازان آید
 سر یلان بسر نیزه غنچه سان آید
 ز تاب جان بسر چشمه منان آید
 چنانکہ گاو زمین در نظر عیان آید
 بلارک تو اگر بر سر زمان آید
 بقدر مدرک خود شخص بر زبان آید
 کسی کہ برہ فلک از راه نردبان آید
 کہ خاطر تو مبادا ازان گران آید

ز ہم آب شدم این گرفتگی تکی
 گناہ گار برحمت اسید وار شود
 جهانکشای جوانبخت شاہ اسمعیل
 ز معجز کرمش آنکہ بر سر کوبش
 زمین درکہ او راہ سابی ندد
 ز عدل اوست کہ امروز گرگ نتواند
 ز دست آہو شیر ژان دل دارد
 گذشتہ است بحدی علوی منزلتش
 گہی کہ عرصہ کین رنگ بوستان گیرد
 مبارزان ہمہ چون عندلیب بخروشند
 ز جوی تیغ خورد آب گلبن گردون
 اگر بلند کنی نیزہ ماہی گردون
 اگر عمود زنی بر زمین نگون گردد
 دراز نای زمین را درست بشکافد
 زبان بدمح تو بہتر کہ باز بیچم ، ازانک
 بلی بغیر جالت کلی نمی چیند
 دعا ہمی کنم و حال خود ہمی گویم

زہی سپاس خداوند بر سلامت حال
 چراغ دیدہ بر افروخت شعلہ اقبال
 کند ز حلقہ چشم فرشتگان خاخال
 ز ناوک مزہاش ہم در آیتہ ہمال
 مگر ستارہ عیشم برون رود ز وبال
 ترا بغایت ازمین شاد تر بروز وصال
 ز اشیانہ دل مرغ غم ز سستی ہال
 بگرم کردن ہنگامہ نشاط اہمال
 کہ از حرارت خورشید ریشہای نہال
 کہ استخوان شودم در ملائمت چو دوال
 لب پیالہ کند از حرارتش تبخال
 فروغ طلعت او چشم کاتب اہمال
 سرآمد ہمہ عالم شود بحسن و جمال

بکام دل بنشستم در حریم وصال
 در آمد از در ما دلبری کہ از رویش
 بتی چنانکہ بروی زمین چو بفرامد
 کشیدہ نرگس مستش چنانکہ جان نبرد
 بلا بہ گفتش از چہرہ پردہ یکسو کین
 نقاب ناز بر افکند و گفت : میخوام
 بنوش بادہ قوتفزا چو بر نبرد
 جواب دادم و گفتم کہ تا تو ورزیدی
 چنان شدست رگم از فسرگی در تن
 مگر ہاں تو بمی دادم چنان سازی
 می کہ از دہن شیشہ چون فرو ریزی
 وبال کس نشود خوردنش کہ خیرہ کند
 بخوبی کہ اگر دیو رخ ازو شوید

درون سینه نهان هر کجا که دارد مال
خیال دست و دلی داور ستوده خصال
که بشکند کتف آفتاب از کوبال
برزق خاطر قهر خدای جل و جلال
بگور در تروندش فرشتگان سؤال
برای زال سوار و به تیغ رستم زال
قدر رساند باصلاح رأی او در حال
هنوز نیست مصئون از تغیر احوال
هزار مرتبه استاد بر خط اطفال
بمیخ سم بتواند زدن رگ قیفال
نشانه سم او سجده گاه باد شال
که از جهان تصور برون جهد فی الحال
بطبع خویش رود بی گمان چو تیر خیال
همی فزوده شود از نشاط جرم هلال
شود ملول و بگاهش در اوقند ز ملال
ز چاپکیش نیارد برو گذشته سال
ز کردگار جهان زندگانی تو سؤال
کف نیاز بدرگاه ایزد متعال
که سر کشد بتفاخر ز شاخ طوبی نال
شود زبان صدا از کمال حیرت لال
اگرچه شیوه خدمت رسانده ام بکمال . . .

ور برنجیم از دعای ام شب یادی کنیم
کین نه آن دردبست کش درمان بفرماید کنیم

چه مستیها بیخشد باده کش درد اینچنین باشد
که بر دلها زند ناخن اگر در آستین باشد

نتوان بود اگر بادل غمناک انجا

فغان از بلبلان برخاست چون سری چمن رقم

روزگار از همه دردش بسلامت دارد

وگر بچاک چکند قطره برون ریزد
بدان طریق که گویی گذشته در دل او
سپهر اعظم مردانگی شه اسمعیل
دلاوریکه هیولای خنجرش خیزد
بچاک خفته شمشیرش از مهابت زخم
بزرگوار خدایی که آفرید او را
چو انتظام جهان نقش بست کلک قضا
ولی خطا شناسی ازو اگر عالم
که هم شکسته بود گر قلم نگرداند
تبارک الله از آن سرکبی که از سرهوش
تکلوری که چو بی بر نهد بچاک شود
میاد تیزی طبعم بخارنش پهلو
بجای پر اگرش موی بر نهی بخندنگ
بعل او متشبه چو خویش را بیند
چو زان فزودگیش بر طرف شود نسبت
جهان همیشه چو بخت جوان خسرو ازانک
جهانیان بتضرع اگر نه کردند
کسی بعهد سخای تو بر نیاوردی
چو تر شود ز دوات داغ خامه ، سزد
اگر کلام ترا کوه سنگدل شنود
به نزد تو خجل از خدمت ثنای توام

عادت ما نیست کز بیداد کس ، دادی کنیم
پیش ازین نالیدمی از درد ، اکنون فارغم

ازان ساغر که من میخوردم غم ته نشین باشد
حایل چون توانم دید بر دوش کسان دستی

شعله ز آتش دوزخ نفروشم بیهشت

چنان کز در در آید اهل ماتم را سیه بخی

عشق را خاصیت اینست که باهر که نشست

کفن به است از آن پیرهن که بر تن مرد نه از ترشح خواب دیده تر باشد
 بدام عشق تو آن بلبلم که ، در همه عمر باشتیاق رهایی بهم پری نزدست
 هرچند که آزرده ز بیداد نگرديم آن نیست که از عنر ستم شاد نگرديم
 چون بتکده کهنه بنزدیکی کعبه گویا که خدا خواست که آباد نگرديم

رباعی

ما بیخور و خوابم و جهان مبطل ماست ما کشته عشقم و جهان مسلخ ماست
 ما را نبود هوای فردوس از آنک صد مرتبه بالاتر از آن ، دوزخ ماست
 خوش کرد دلم که سبزه را تار گسیخت بگذاشت کلیسا و زلار گسیخت
 تا نیک پرستاری عشق تو کند سر رشته کفر و دین بیکبار گسیخت

ص ۱۲ : س ۱۳ ملا مظهري کشمیری : مولانا مظهري ، کشمیر مولد و
 منشای او است و از انجا تا حال همچو اوی بر نخواستہ ، در عنقوان جوانی و ریحان
 اهتزاز شباب و کسریانی بقصد زیارت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیہ
 التحیہ و الثناء ، و سیر ایران و سایر عراق و خراسان از دارالملک کشمیر سفر
 اختیار نمود و بدر السلطنہ هرات آمد. و دران زمان خواجہ حسین ثنائی و میرزا
 قلی میلی و ولی دشت بیاضی و محمد میرک صالحی^۲ بر مسند مہمندانی و طور
 نکته دانی خراسان متمکن گشته هر یک در طرز و روش خود کوس لمن الملک
 می زدند. و مولانای موسی الیہ باوجود صغر سن و کم مشقیها قصیدہ کہ این
 ابیات از انجاست در هرات بنظم آورد.

ابیات

چه حالت است ندانم چال سلمی را کہ بیش دیدنش افزون کند بمنی را
 بہ بست دیدہ بجنون ز خویش و بیگانه چه آشنا نگہی بود چشم لیلی را

۱- مزید اطلاع را رک : آنشکدہ آذر ، بخش سوم ، حواشی ص ۳۶-۳۳ و مآخذ مذکور
 در آنجا ؛ نتایج افکار ، ص ۷۳ ، ۷۷۲.
 ۲- در نسخہ ب «محمد میرک صالحی و میر مغیث محوی و عبدالعلی نجفی بر مسند» ثبت
 است . ۱۲۰.

و بر مستعدان آنجا خوانده باعث شهرت او در خراسان شد. موزونان خراسان اعتبار تمام ازو گرفته رغبت تمام بصحبت او پیدا کردند، و اعیان و اکابر آن ملک در تعظیم و توقیرش کوشیدند. و الحق آن قصیده را چنان فرموده اند که گنجایش آن دارد که باب زر بر بیاض دیده خود رقم نمایند و غزلی چند طرح نمودند. و بعد از ملازمت و ملاقات حضرات آنجا بشرف زیارت روضه رضویه مشرف گردید، و مس وجود خود باکسیر فیض آن روضه مطهره زر خالص ساخته کیفیت و حالت دیگر او را بهم رسید، و آوازه شاعری و سخن سنجیش اراده تسخیر عراق نمود، و پیش از آمدن او با آن دیار جنت آثار او را ظاهر ساخت. آخر الامر بدارالسلطنه قزوین، که مقر و مسکن پادشاهان ذی شان صفویه است، آمد. و دوران روزگار مولانا ضمیری اصفهانی و مولانا محتشم کاشی و مولانا وحشی یزدی و مولانا حسابدی لطنزی و قاضی نور الدین اصفهانی و امیر صبری روزبهان و مولانا حرنی اصفهانی و هلاکی همدانی و دیگر شعرای فصاحت شعار بلاغت آثار، که خطبه و سکنه فصاحت و بلاغت آن دیار فرخنده آثار بنام نامی خود مزین ساخته بودند و در طرز غزل خسرو و سعدی را در مکتب دانش خود نشانده، و در روش قصیده انوری و خاقانی را طفل دبستان می شمردند، مقدم او را گرامی داشته، لوازم اعزاز و احترام بجای آوردند و از استماع اشعار آبدارش محظوظ و مستفید گردیدند و دست رد بر منظوماتش نتوانستند نهاد. و فضل و قدرت خود را بنوعی ظاهر ساخت که مرید و معتقد او شدند. و الحق در زمان سابقه و ایام سالغه کم واقع شده که موزونان هندستان بایران آیند و حالت ایشان در نظر مستعدان آنجا بناید. همیشه از ایران به هندستان رفته کوس یکتایی زده اند، و این لطیفه غیبی ایشانرا میسر شده. و یاران ایشان طریقه غریب نوازی و مهان پرستی را نیز منظور داشتند و وسیله شده بمجالس و محافل اکابران ملک بارش دادند. و بتکلف و تواضعی که رسم آن دیار است سرافراز گردید. و از امیر تقی الدین محمد تذکره نویس کاشی شنیده شد که از قزوین بکاشان آمد و بخدمت او مشرف شدم.

جوانی بود در کمال حسن و قیافه. و چنانچه بمنظومات عالیہ عالم گیر شدہ بود بحسن قیافہ و صباحت و ملاحت نیز ممتاز بود. و آداب خوب سیرق و فہم و ذکا از جبین مبینش تابان و نمایان و شاعری درست سخن و فاضلی صاحب فطنت و شایستہ نام و نشان است کہ درمیانہ مردم گذاشتہ و شہرت کردہ است. شعری چند از مومی الیہ انتخاب نمودہ و در تذکرہ خود درج ساختہ کہ چون بنظر ہوشمندان میرسد شاہد ابن مقال و بینہ ابن اقوال است. الحاصل^۱ بعد از سیر و دریافت ممالک ایران بہندستان شتافت. و بنقرب پادشاہ زہین و زمان خلیفہ امن و امان جلال الدین محمد اکبر پادشاہ سرافراز گردیدہ بنوازشات پادشاہی ممتاز گشتہ التماس گوشہ گیری در وطن مالوف نمود و ما بقی عمر در کشمیر دلپذیر، کہ بہترین بلاد و امصار ہندستان بلکہ ایران است، اوقات بسخن سنجی و نکتہ گذاری گذرانید. و نشر معانی غریبہ عجیبہ در طرز توحید و ذوقیات نمود، باوجود شیخ ابوالفیض فیضی، درمیانہ مستعدان ہند نیز امتیاز تمام پیدا کرد. و چون خواست کہ از مداحی و ثنا خوانی ابن ممدوح عالمیان (خانخان) عاری نبودہ باشد و این نقص در او نبودہ باشد، چند قصیدہ غرا در مدح ایشان نمود، و بصلہ و جایزہ لایقہ ممتاز گشت . . . ۲۰۰

در خیر البیان آمدہ است: "مظہری کشمیری است و از شاگردان خواجہ حسین ثنائی^۲ است و در اوان حال از کشمیر بدخشان آمدہ پادشاہ بدخشان اورا

۱- در نسخہ ب: «الحاصل بعد از سیر و دریافت صحبت ایران و بودن مدتی در قزوین و رعایت یافتن از سلاطین ترکمان و چندی با موزنان کلشان مباحثہ و مناظرہ شاعری نمودن و غزلها میانہ او و مولانا حاتم و فہمی و مقصود رضای و شجاع و دیگران کہ از تازہ گویان و نوآندگان آن زمان بودند و بشاکردی حسان العجم ملا محشم بہاات می نمودند و طرح کردن و گفتن بہندستان شتافت» ثبت است.

۲- مآثر رحیمی، جلد سوم، ص ۲۶-۷۲۱ بدنبالش قصیدہایی در مدح. خانخانان میرزا عبدالرحیم خان نقل شدہ است کہ نود و شش بیت دارد و بدین مطلع آغاز میشود:
بس کہ امسال خرم است بہار غنچہ روید بشکل خندہ یار
[ایضاً ص ۳۲-۷۲۶]

۳- برای شرح حالش، رک: تاریخ عالم ارای عباسی، جلد اول، ص ۸۲-۱۸۱.

مشمول نظر عاطفت ساخته. توجهی به پسر پادشاه بدخشان بهمرسانید و بعد از استشعار بدینمعنی از نظر پادشاه افتاده متزجر و پریشان شد و از آنجا بمشهد مقدسه آمد و میانه او و ظهوری مناظرات واقع شده. از مشهد بخدمت شاه اسمعیل ثانی شتافته داخل مجلس خاص گردید، و بعد از قضیه ناگزیر آن پادشاه عالیجاه بهندستان افتاده منظور نظر اکبری گردید و بمنصب میر بحری کشمیر استسعاد یافت، و بعد از خروج میرزا یادگار باتفاق میر عبدالعزیز بخدمتش رسیده منظور نظر گردید و ابن رباعی را بمدح میرزا یادگار گفت:

رباعی

ای تخت تو با تخت فلک خویشاوند وی تاج تو سرفراز تا چرخ بلند
هر جا ملکیت پای بردار و بگیر هر جا ملکیت دست بردار و به بند

و این رباعی باعث رنجش پادشاه شده او را مقید بنظر پادشاه در آوردند و بالتاس آصف خان و شیخ ابوالفضل ازان ورطه نجات یافته مجدداً بمنصبی که داشت مشغول شد و تا آخر حیات در ظل حمایت آصفخان روزگار میگذرانید.^۱

علی قلی والہ داغستانی اضافه میکند: «... چون وی شیعی مذهب و پدرش از اهل سنت بوده نفرین و دشنام بسیار بیکدیگر گفته اند. بلکه مظهری را در هجو پدر اشعار بسیار است ایراد آن لایق نبود. وفاتش در محرم یکهزار و هجده واقع شده».^۲

ازوست:

روزی که دلم بسته زنجیر کسی بود نه ناله مرغی و نه رسم قسمی بود
زان پیش که من لذت عشق تو شناسم با مرد مرا میلی و با غم هوسی بود
عشق و صبوری پیش من کاری بود فرمودگی کی راست می آید بهم بی تابی و آسودگی

۱- خبر البیان، برگ ۳۸۵.

۲- ریاض الشعراء، ص ۴۱ (نسخه انجمن هابیونی آسیایی بنگاله) بنقل از حواشی مآثر رحیمی، جلد سوم، ص ۷۴۶.

از شادی آن جامہ کہ دی پوشیدم
 پامال بزرگیم فلک میشد و من
 چون چرخ بگرد خویش میگردیدم
 در جامہ آسمان نمیگنجیدم

کو خلوقی کہ عزت عنقا بر آورم
 چون کودکی کہ خوی وی از شیر وا کنند
 تا بام آسمان در دنیا بر آورم
 من دینہ را ز ذوق تماشا بر آورم
 چون نارسیدہ میوه کہ بادش در افکند
 از دل بعنف بیخ سمنّا بر آورم
 تا کار عشقت از ہمہ اجزا بر آورم
 چون گل بجانہ سوزی خودپا بر آورم
 ہر صبح آتشی شوم و در خود اوقتم

لطفی نکردہ دہر ز دیوانہ پرشدست
 یکقطرہ از غرابہ ساقی فرو چکید
 حرفی نگفتہ شہر ز افسانہ پرشدست
 چندین ہزار ساغر و پیانہ پرشدست
 در خون خویش دست زد از غصہ مظهری
 کز کف سنبل تو کف شانہ پرشدست

گلغذاران کہ لب از شکر شان نتوان بست
 چہ گشاید دل ازین مردم بیگانہ منش
 ہیچ طرفی ز بہار و بر شان نتوان بست
 کاشنایی بدل کافر شان نتوان بست
 جام جمشید دل مظهری آسان مشکن
 کہ دگر بارہ بیکدیگر شان نتوان بست

رباعیات

غم ترک خوشی خویش گفتست امروز
 شادی ز دلم چو گل شکفتست امروز
 در خون خلاف طبع خفتست امروز
 یک لحظہ لبی بخندہ مفتست امروز

در عشق پاہ و نالہ ، می باید زیست
 آسادہ کفن فکندہ در گردن جان
 دل کردہ بغم حوالہ ، می باید زیست
 کم مہلت تر ز لالہ ، می باید زیست

چہ حاجت است ندانم جال سلمی را
 رسید مضطربم کرد و آنقدر بنشست
 کہ پیش دہدش افزون کند سمنی را
 کہ آشنای دل خود کم تسلی را
 بہ بست دیدہ مجنون ز خویش بیگانہ
 گرم بتیغ جفا کشتہ عفاک اللہ
 بخون خویش فروشت حرف دعوی را
 بخون خاطر تو ہان دم ز صفحہ خاطر

اقبال حسن ترا پیش بردہ است
 ورنہ صلاح کار ندانستہ ، کہ چیست ؟

۲- ہفت اقلیم ، ج ۲ ، ص ۱۱۵-۱۱۴

۱- خبر البیان ، برگ ۳۸۵ ب ۳۸۵

۳- تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۱۸۷

۴- منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۳۴۴ : اقبال حسن کار ترا پیش می برد

فدای آینه کردم که دلستان مرا درون خانه بگشت بوستان دارد
 تو عهد استوار ندانسته که چیست بودن بیک قرار ندانسته که چیست
 مظهر بجهان چوبی نصیبان می باش و ز کل بنوای عندلیبان می باش
 با دبدنی از خوبی عالم می ساز مهان نظاره چو غربان می باش؟

ص ۱۲ : ص ۱۸ ، میرزا حیدر : مراد میرزا حیدر بن محمد حسین ، معروف به میرزا حیدر دوغلات گورگانی پسر خاله بابر پادشاه ابن عمر شیخ میرزای گورگانی ، و از امرا و اکابر زمان هایون پادشاه است. وی در سال ۹۰۷ در تاشقند با عرصه گیتی نهاد و هانجا نشو و نمو یافت. در سال ۹۱۴ چون پدرش بدست اوزبکان کشته شد ، میرزا بکابل ، پیش بابر آمد و پس از اقامت سه چهار ساله در خدمت وی ، بکاشغر شتافت و از جمله وابستگان دستگاه سلطان سعید خان گردید و سالیان متدای آنجا بسر برد. در سال ۹۴۲ وی بلاهور آمد و مورد استقبال گرم کمران میرزا ابن بابر پادشاه قرار گرفت. موخرالذکر که عازم مهم قندهار بود ، میرزا را به نیابت خود در لاهور گذاشت. چندی نگذشت که میرزا به دستگاه هایون پادشاه نیز راه یافت و سپس در جنگهای آن پادشاه با شیر خان افغان ، مصدر خدمات شایسته گردید. پس از هزیمت هایون بدست شیر خان ، میرزا حیدر به تحریض مشار الیه بکشمیر حمله برد ، و پس از مصاف اندک در سال ۹۴۸ بر آن ایالت متصرف شد. میرزا ده سال با استیلای تمام بر آن ایالت حکومت کرد و در عمران و آبادانی آن منطقه و ترفیه حال مردم آنجا سعی بلیغ نمود. ابوالفضل مینویسد : « مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ نمود. و آن عرصه دلپذیر را — که حکم خرابه داشت — لباس شهری پوشانید و اقسام محترفه و ارباب صناعات را از هر جا طلب داشته در مقام رونق و رواج

۱- طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۵۰۸.

۲- منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۳۴۵-۳۴۴. اطلاعاتی در باب ملا مظہری کشمیری در تاریخ اعظمی (ص ۱۳۶-۱۳۵) و طبقات شاهجہانی (برگ ۲۹۸ ب) و تذکرہ مطربی (ص ۳۴ و ۶۰) و تذکرہ شعراى کشمیر حسام الدین نیز دیده میشود.

آن ملک شد. علی الخصوص موسیقی را بازار گرم گشت و انواع ساز در میان آورد...^۱ فضایل ذاتی میرزا را، بابر پادشاه چنین مورد ستایش قرار داده است: «درین ایام میگویند که تائب شده طریقه خوبی پیدا کرده. خط و تصویر و تیر و پیکان و زهگیر میسازد و بهمه چیز دستش چسبان است. طبع نظم هم دارد. عرضداشت او بمن آمده بود انشایش هم بدنیست.»^۲ در هفت اقلیم^۳ رباعی زیر از میرزا حیدر نقل شده است:

عاشق شده را اسیر غم باید بود محنت کش وادی ستم باید بود
یا از سرکوی یار باید برخاست یا از سگ کوی یار کم باید بود

میرزا تاریخ مغولستان و کاشغر نیز تألیف نموده است که بنام «تاریخ رشیدی»^۴ معروف است و وقایع سالهای ۷۴۸ الی ۹۵۲ را در بردارد و از مآخذ برجسته تاریخ مغول محسوب است.

ص ۱۲: من ۲۰، میر سید علی همدانی: مراد میر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی از اکابر علماء اجله عرفای کبروی مسلک قرن هشتم هجری (متوفی ۷۸۶) است. وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله مزدکانی بود اما کسب طریقت از شیخ تقی الدین دوستی کرد. ضمن جهانگردیهای فراوان وی در سالهای ۷۷۴، ۷۸۱ و ۷۸۵ از کشمیر نیز دیدن کرد و همین اقامتش در آندیار از هیچگونه کوششی در انتشار اسلام دریغ نکرد. کتب در رسایل متعددی

- ۱- اکبر نامه، دفتر اول، ص ۱۹۸.
- ۲- بابر نامه (چاپ بمبئی ۱۳۰۸ هـ)؛ بابر نامه (نیوریج)، ص ۲۲، آئین اکبری (بلاخان) ص ۵۱۳-۵۱۲ مزید اطلاع را درباره خدمات وی در کشمیر رک.
- G.M.D. Sufi, Kashir, Lahore 1949. (In two volumes).

- ۳- جلد سوم، ص ۴۹۳.
- ۴- ترجمه انگلیسی این کتاب توسط ای - ڈینین روس (E. Denison Ross) در سال ۱۸۹۵ میلادی در لندن منتشر گردید. برای مزید اطلاع درباره نسخ مختلف این کتاب و تحقیقاتی که درباره آن شده است رک:

C.A. Storey, *Persian Literature: A Bio-bibliographical Survey*, Vol. I, Part I, pp. 274-76.

در اخلاق و عرفان و سیاست از وی در جای مانده است. آرا نگاشتن در ختلان (کولاب، در تاجیکستان شوروی) است.^۱

ص ۱۶ : م ۲ ، ملا صیقلی همدانی : ظاهراً هان صیقلی بروجردی معاصر مرشد بروجردی مرادست۔ در آن زمان بروجرد را از جمله توابع همدان می‌شمرده اند^۲۔ استاد سعید نفیسی می‌نویسد : بکارگیری روزگار می‌گذرانده است. جوانی شکفته و در دوستی با وفا بوده و بزبان لرستان اشعار بسیار سروده که در آن زمان معروف بوده است.^۳

ص ۱۷ : م ۱۷ ، ملا ضیعی : [همدانی] «در زمان شاه صاحب قرآن بوده و حالات شریفش بدین طریق در «تذکره سامی» مذکور شده^۴ که این ابیات گفته بود. و این بیت از انجاست :

بیت

که دلای و دف کشی صد بار بهتر از شاعری و ملایی
و حضرت صاحبقران حکم یقتل او نموده باز قلم عفو بر جرایم او کشید. این ابیات از ان عمده شعرا سمت تحریر یافت :

وله

میروی جلوه کنان بیخبر از اهل نظر • روش مردم این شهر چنین است مگر
گریه من سوز و سوزم گریه می آرد بسی • دردمندم ، گریه و سوزم اثر دارد بسی*

۱- مزید اطلاع را رک : نفعات الانس، ص ۴۷-۴۸؛ بابر نامه (بیوریج)، ص ۲۱۱؛ مجالس المؤمنین، ص ۳۱۱-۳۱۳ تاریخ اعظمی، ص ۳۶-۳۷.

Kashir, Vol. I, p. 84 ff. : The Encyclopaedia of Islam, Vol. I, s.v. 'Ali Hamadani.

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، جلد اول، ص ۴، ۱۹۵، ج ۲، ص ۷۵۳-۷۵۴.

۲- مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۷۸۱.

۳- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ص ۵۲۷.

۴- سامی ص ۲۲۴-۲۲۵.

۵- خبر البیان، برگ ۳۲۴.

در تذکرہ صبح گلشن آمده است : «خلف حیرانی است. استعداد ضمیرش ، چند مثنوی بسلاست و لطافت در سلک نظم کشیده و در هجو زبان درازی بحد کمال رسانیده».

استاد سعید نفیسی اضافه میکند : «... در همدان ولادت یافته و بیشتر در تبریز در دستگاه بهرام میرزا میزیستہ و در قصیدہ ای کہ باقتضای امیدوی رازی در مدح آن شاهزادہ سرودہ بود ، دو بیت نامناسب آورده بود و بہرام میرزا بر آشفت و دستور داد او را تختہ کلاہ کردند و رویش را بسیاہی اندودند و در سراسر شہر تبریز گردانند. سر انجام بہمدان باز گشت و در آن شہر در گذشت و بیکرش را در آستانہ امامزادہ اسمعیل در آن شہر بخاک سپردند. وی قصیدہ و غزل می سرودہ و شعراء متوسط است.»^۲

ص ۱۸ : م ۳ ، اول از بالای کرسی : از جملہ اشعاری است کہ در حق فردوسی توسط یکی از افاضل گفتہ شدہ و در تذکرۃ الشعراء دولتشاہ سمرقندی^۳ نقل گردیدہ.

ص ۱۸ : م ۷ ، در تمنای جال او : امین احمد رازی این بیت را باختلاف اندک از جملہ اشعار ضمیری اصفہانی دانستہ است.^۴

ص ۱۸ : م ۱۱ ، چو انگیزد فلک : صاحب ہفت اقلیم این بیت را نیز باختلاف اندک بہ ضمیری اصفہانی نسبت داده است.^۵

ص ۱۹ : م ۱ ، میر بیہ حسن غزنوی : مراد اشرف الدین ابو محمد حسن بن محمد حسینی غزنوی مشہور بہ «اشرف» از شعراء نامدار و دانشمند اواسط قرن ششم ہجری است. وی از جملہ معاصران سنائی و معزی و عبدالواسع جبلی و رشید الدین طوطا بودہ. اوایل عمر را در دربار سلاطین غزنوی گذرانید ، سپس جزو شاعران دربار سنجر و مسعود بن محمد سلجوقی گردید. سفرهای متعددہ کردہ و ہجج نیز رفتہ است. در سال ۵۷۶ درگذشت و آرامگاہش

۲- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ص ۵۱۰

۵- ایضاً ص ۱۹

۴- نک : ہفت اقلیم ، ج ۲ ، ص ۴۲۱

۱- ص ۲۵۸-۲۵۹

۳- ص ۵۷

در قصبہ آزاد وار جوین قرار دارد. جلال الدین اصفہانی راست :

اشرف و طوطا و انوری سہ حکیمند کز سخن ہر سہ شد شکفتہ بہارم
 رابعم کلہم اگر تو بگوئی خادمت این ہر سہ شخص راست چہارم
 دیوان سید حسن غزنوی ملقب بہ اشرف بتصحیح استاد محمد تقی
 مدرس رضوی در سال ۱۳۲۸ شمسی در تہران چاپ گردید.^۱

ص ۱۹ : م ع ، شیخ بہلول دانا : مراد وہب یا وہیب بن عمر
 الکوفی است کہ از عقلای مجاہدین روزگار عباسی است. بنا بمشہور وی از بنی اہمام
 خلیفہ عباسی ہارون الرشید ، و از تلامذہ خاص امام ہمام جعفر الصادق بودہ
 است. حکایات و روایات متعددی از وی در کتب تاریخ و سیر و منظومہ ہای
 ہند آمیز دیدہ میشود. وفاتش را در سال ۱۹۲ ہجری نوشتہ اند.^۲

ص ۱۹ : م ۸ ، سالار مسعود : مراد امیر مسعود بن مہبہ سالار امیر
 ساہو بن میر عطاء اللہ علوی است. سلسلہ نسبش بہ محمد حنفیہ بن مولای
 متقیان علی المرتضی علیہ السلام میرسد. مادرش خواہر سلطان محمود بن
 سبکتگین بود. ولادتش روز یکشنبہ بیست و یکم شعبان سنہ ۴۰۵ ہجری در
 اجمیر ، و شہادتش چہاردم رجب سنہ ۴۲۴ در بہرائچ اتفاق افتاد. کرامات
 و امور خارق العادہ زیادی بوی نسبت میدہند. آرامگاہش در بہرائچ است و
 ہمہ سالہ صدہا نفر بہ زیارتش روی می آورند.^۳

- ۱- مزید اطلاع را نک : تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۲ ، ص ۵۹۸-۵۸۶ : آتشکدہ آذر ،
 بخش دوم با ذیل آن ، ص ۵۴۴-۵۳۵ : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ،
 ص ۷۷ : تاریخ ادبیات ایران (شفق) ، ص ۱۹۹-۱۹۸ :
- ۲- مزید اطلاع را نک : مجالس المومنین ، ص ۲۶۳-۲۶۰ : مثنوی حدیقہ الحقیقہ سنائی ،
 ص ۳۶۶ : مصیبت نامہ ، عطار ، ص ۷۵ : دیوان غزلیات و قصاید عطار ، ص ۱۳ :
 لطائف الطوائف ، ص ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۳۲ .

۳- عبدالرحمن چشتی نامی شرح حالش را باسم مرآة مسعودی ، در زمان شاہ جهانگیر مرتب
 ساخت ، کہ مخطوطہ اش در موزہ بریطانیہ بشمارہ Or 1837 موجود است. قسمتی از بن
 کتاب توسط ح.م. ایلایات بانگلیسی نیز برگردانندہ شدہ است. مرآة مسعودی رمان تاریخی-

ص ۱۹ : ص ۱۱ ، جگنات : (جگناتھ : بفتح جیم و کاف فارسی و نون مشدد و الف و فتح تائی فوقانی و های مختلف). نیایش گاہ ہندوان کہ در قسمت شرقی ایالت ساحلی اوریسہ ، در ہند واقعست^۱۔ ملا قاطعی ہروی اینجا دچار اشتباہ شدہ و بجای معبد معروف سومنات کہ در سال ۱۶۴۷ء مورد حملہ سلطان محمود قرار گرفت۔ نیایش گاہ آئی الذکر را بغلط نام بردہ است۔ صدمہ ای کہ بہ سومنات بدست سلطان محمود وارد آمد در ادبیات اسلامی آنزمان انعکاس وسیعی یافتہ است^۲ و حال آنکہ بہ جگناتھ کہ پوری و نیلاچل پروسوتم Purusottam سرکشیترا (Srikshetra) و سنکھا کہیترا (Sankhakhetra) وغیرہ از جملہ اسامی دیگر آنست، هیچگونہ اشارہ ای دیدہ نمیشود۔ اولاً جگناتھ تا زمان محمود

→ بیشتر است تا یک بیوگرافی جدی۔ عبدالرحمن چشتی خلاصہ ای از این کتاب را در اثر دیگرش موسوم بہ مرآة الاسرار نیز آورده است (مخطوطہ شمارہ Or 216 در مؤزہ بریطانیہ) برگ ۱۶۷-۱۵۵۔ مزید اطلاع را رک :

H. M. Elliot and John Dowson, *The History of India as Told by Its Own Historians*, Allahabad, n.d., repr. Vol. II, p. 513-549 ; Denzil Charles Jelf Ibbetson, *A Glossary of the Tribes and Castes of the Punjab and North West Frontier Province*, ed. Horace Arthur Rose, Lahore, 1911-19, Vol. I, p. 624 ; Abdur Rasheed, *The Travellers Companion*, Calcutta, 1907, p. 29.

۱- برای مزید اطلاع دربارهٔ جگناتھ رک : آیین اکبری ، جلد دوم ، ص ۵۲۔

C. M. Acharyya, *Monuments of Puri District, Orissa Review* (Orissa Monuments Special 1949), Vol. VI, pp. 21-24 ; W.G. Moore, *The Penguin Encyclopedia of Places*, Middlesex-England, 1971, s.v. Puri (Jaggannath) ; A. L. Basham, *The Wonder That Was India* (Evergreen Edn.), New York 1959, p. 361.

۲- برای مزید اطلاع دربارهٔ حملہ محمود بہ سومنات و مشخصات آن معبد رک : زین الاخبار گردیزی ، ص ۱۹۰-۱۹۱ : دیوان حکیم فرخی سیستانی ، ص ۳۶-۳۷ : ۷۴-۶۶ : منطق الطیر عطار ، بتصحیح محمد جواد مشکور ، تہران ، چاپ دوم ، ص ۲۰۸-۲۰۷ : فتوح السلاطین عصامی ، ص ۴۲-۳۴۔

Edward C. Sachau, *Alberuni's India*, Delhi 1964 repr., pp. 101-106.

از محققان معاصر محمد ناظم درین زمینہ بحث مشبعی کردہ است۔ نک :

Muhammad Nazim, *The Life and Times of Sultan Mahmud of Ghazna*, Cambridge, 1931, pp. 209-224.

آن شہرت و حیثیت بعدی اش را بدست نیاورده بوده. و ثانیاً سلطان محمود تا آن نکتہ ہند ہیچوقت لشکر کشی نکرده است.

ص ۲۰ : ۷-۸، عنصری و عسجدی و فرخی : نشستہ بودند - این حکایت کہ ظاہراً از جملہ معمولات دولتشاہ سمرقندی است ، اولین مرتبہ در تذکرۃ الشعرائیں آمدہ، و از انجا با اختلاف جزئی قاطعی نیز برداشتہ است.

ص ۲۱ : ص ۴۰۳ : این ابیات را دولتشاہ سمرقندی از قول 'بعضی الافاضل' در مدح فردوسی نقل کردہ است. در تذکرۃ الشعراء وی قطعہ دیگری نیز در وصف فردوسی ضبط شدہ کہ بدینقرار میباشند :

در شعر سہ تن پیمبرانند ہر چند کہ لابیٰ بعدی
اوصاف و قصیدہ و غزل را فردوسی و انوری و سعدی

ص ۲۱ : ص ۱۵ ، من ہان طوطی شکر شکم : صورت کامل این قصیدہ در دیوان چاہی سید حسن غزنوی بدینقرار دیدہ میشود :

این قصیدہ از سر تأسف گفتہ بہ نیشابور فرستاد

من ہان طوطی شکر سخنم	کہ صدف بود حقہ دہنم
گنبد عقل طاق دستارم	گلشن جان رواق پیرہنم
صنمی بر سریر فضل و ادب	تاج بخشان بحر پر سمنم ؟
فلکی کردہ گردش فلکم	زمی کردہ جنبش زمزم
تاج سر داشت جبریل مرا	این زبان خاک پای اہرمنم
گاہ تنگ آیدم ہی کہ شدم	از کہ والد کہ ہم ز خویشتم
نیستم زلدہ پس اگر ہستم	بویا و کرم کہ من نہ منم
بجر مهر سوخت چون عودم	چنیر ماہ تافت چون رسم
نم کشیدہ چو برگ نسترنم	خم گرفتہ چو شاخ نارونم
ہم ز محنت چو کویہ شد جانم	ہم ز کاشت چوکاہ گشت تنم
توشہ فی کہ آن دہد قوتم	گوشہ فی کہ آن بود سکتم

ہر چہ آورد روز روزی ام
 درد بی متہاست درمانم
 آشنا کردنت رفتارم
 دم زند در میان رہ صد جای
 بس بود چشم مور بر پشہ ؟
 یاری ! یاری !! کہ رنجورم
 گر چہ از ہیچ کمترم بیوی
 آخر ای آرزوی دل تکی
 چون بنمایم ہزار دستانی
 بردم ذخیرہ خیرہ چون خط دوست
 پای در گل چگونہ رقص کنم
 فتنہ روزگار من آنست
 ما ہزاران ستور بی فش و دیم
 عور بی مایہ اند از آن غرند
 چون خرندم کہ کفہ مہ و مہر
 ساز خالق جہان و سوز خودم
 جمع در چشم و تفرقہ در ذات
 بر زمین این چنین ز من زانم
 یا رب آن نقش دولتم بنای
 گویدم ہین بیار مژدہ کہ من

ہر کجا در رسید شب وطنم
 مرگ ہر ساعتست زبستم
 کویہ بر کندلست دم زدنم
 تا ز خاطر بلب رسد سخنم
 چار سوگور و پنج سو کفنم
 رحمتی ! رحمتی ! کہ محتنم
 بر دل خود چو صد ہزار تنم
 درد این آرزو فرو شکنم
 چون یکی گل نرود از چمنم
 خار خار از میانہ منم
 دست بر دل چگونہ دست زبم
 کہ درین روزگار پر فتنم
 در یکی قرن و در یکی قرنم
 این حدیث چو لؤلؤ عدتم
 بگسلد از گرانی شمنم
 تا بدانی کہ شمس انجمنم
 بحقیقت ستارہ ہرمنم
 کہ نہ در صدر خواجہ زمنم
 کہ خلاصی دہد ازین محنم
 صورت صاحب اجل حسنم

ص ۲۲ : م ۱۲ ، ملا طلوعی : مراد محمد ابراہیم کشمیری متخلص

بہ طلوعی است کہ از جملہ شعراء دورہ جهانگیری بودہ است. وی بزیور
 شجاعت آراستہ بودہ ولی ناقدی روزگار ویرا آشفته میداشتہ. دیگر اطلاعی دربارہ
 شرح حالش در دست نیست. از اوست :

ما پای نیاز و آزار پی کردیم
 قطع نظر از حموز و از دی کردیم

۱۔ دیوان سید حسن غزنوی ملقب بہ اشرف ، ص ۱۲۱-۱۲۰۔

در راه طلب چو با نهادم ز شوق کونین بگام اولین طی کردیم

فصل کل و مل گذشت و ما بیخبریم آب از سر پل گذشت و ما بیخبریم

ایام جوانی، که بهار خوش داشت چون موسم گل گذشت و ما بیخبریم^۱

ص ۲۳ : ص ۱۳ ، ز چاک پیرهن یوسف : در تذکره همیشه بهار^۲ بعد

ازین شعر ، دو بیت زیر نیز ضبط شده است.

دل شکسته و عهد درست میخواهم و گرنه مهر سلیمان و جام جم کم نیست
نه خواب دائم، فی زشت، این قدر دایم که حرف نیک و بد از خاسته یک استاد است

ص ۲۴ : ص ۴ ، خوشم که همچو طلوعی : در مجمع النفایس^۳ ، پیش

ازین ، بیت زیر نیز دیده میشود :

فک بپای دامان ما قسم میخورد کنون ز تنگ شک، از کوی ما گریزانست

ص ۲۵ : ص ۸ ، ابوالمنصور منطقی : مراد ابو محمد منصور بن علی المنطقی

تعرف بمورد است ، که از تحول قدمای شعرای زبان فارسی است. وی در قرن چهارم هجری میزیسته و در شاهر مداحان و وابستگان دربار فخر الدوله دیلمی و وزیرش صاحب کافی الکفاة ابوالقاسم اسمعیل بن عباد (متوفی ۳۸۵) قرار داشته. بنا بگفته ذبیح الله صفا شاید بتوان او را قدیمترین شاعر پارسیگوی عراق دانست.^۴ علای معانی و بیان اشعارش را مکرراً باستشهاد آورده اند.

منطقی منزلت رفیعی را در دستگاه صاحب بن عباد دارا بوده و آن وزیر ادیب نیز علاقه زاید الوصفی به شعرش نشان می داده است. در لباب الالباب عوفی آمده است : . . . صاحب بن عباد پیوسته مطالعة اشعار او کردی ، و در

۱- نک : تذکره شعرای کشمیر، بخش دوم، ص ۷۷-۷۶۹. رباعی اخیر در منتخب المنطقی (ص ۲۶۴) نیز آمده است.

۲- ایضاً ص ۷۷. ۳- ایضاً ۷۶۹. ۴- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۴۳۱.

۵- چاپ لیدن، جلد دوم، ص ۱۸-۱۶-ظاهراً صاحب مجمع الفصحا (ج ۳، ص ۱۱۸۰) در فهمیدن محتوای این عبارات دچار اشتباه شده و در نتیجه منطقی را شاگرد بدیع الزمان همدانی صاحب مقامات معروف نوشته است. همین لغزش را مرحوم سعید نفیسی (تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ص ۲۳) نیز مرتکب شده است. چنانکه—

آن وقت کہ استاد بدیع الزمان ہمدانی بخدمت او پیوست دوازدہ سالہ بود ، و شعر تازی سخت خوب میگفت ، و طبعی فیاض داشت . چون بخدمت صاحب آمد ، صاحب او را گفت شعری بگوی ، گفت امتحان فرمای ، و این سہ بیت منطقی بخواند ، و گفت این را بتازی ترجمہ کن ، گفت بفرما کہ یکدام قافیہ ؟ گفت «طاء» ، گفت بحر تعیین کن ، گفت : «اسرع یا بدیع فی بحر السریع» ، بی تأمل گفت :

سرت من طرته شعرة	حین غذا یمشطها بالمشاط
ثم تدلجت بها مثقلا	تدلج النمل بحب الحنط
قال ابي من ولدي منك	کلاکما یدخل سم الخياط

قطعه فارسی منطقی بدینقرار است :

یک موی بدزدیدم از دو زلفت	چون زلف زدی ای صنم بشانه
چو نانش بسختی همی کشیدم	چون مور کہ گندم گشد بخانه
با موی بخانه شدم ، پدر گفت	منصور کہ داست ازین دوگانه

ابیات زیر نیز ازوست :

از آخورشید زرین شد کہ بر ملکش گذر دارد	ستاره زان همیلزد کہ از تیغش حذر دارد
نگاری سمن بوی و ماهی سمنبر	لبش جای جان و رخس جای آذر
بهار پتانست و محراب خوبی	بروی دلارام و زلفین دلبر
بدان چنبرین زلف و بالای سروین	ز چنبر کند سرو و ز سرو چنبر
شنیدم کہ در خاند کژدم نباشد	چرا با رخ تست دایم مجاور
مگر کژدم عنبرینند شاید	کیجا کژدم خاند باشد معنبر
بانگشت بنایم ار دو رخانت	همی بادہ ز انگشم آید مقطر

→ از گفته فوق عوفی نیک روشنت هنگامیکہ بدیع الزمان ہمدانی روی بیارگاہ صاحب بن عباد آورده وی پسری کمسن و ناشناس بیش نبوده و از ہمین جا بوده است کہ صاحب وی را در معرض آزمایش قرار دادہ و ترجمہ اشعار منطقی را کہ شاعری مورد پسند و علاقہ اش بودہ ، با وزن و قافیہ خاصی از وی خواستار شدہ است . بنابراین منطقی را در عداد شاگردان بدیع الزمان شعردن ، خالی از خطا نیست .

فری روی تا بابت چون روی دولت
چو بپشینی از پای گوی ز گردون

فری قد یا زانت چون عمر اختر
همی بر زمین آیدی جرم ازهر

سپیدی آمد و اندر رخ او فتادم چین
بروز دولت کین از زمانه جسم باز
اسیر آن شده ام کو اسیر بود مرا
بسا دو حلقه زلفی که دست من بکشید
بسا دھان چو انگشتری که دو لب من
خرد اسیر هوا گشته و دل آن دو چشم
عدیلم آنکه عدیل دو لاله کزدم داشت
دو ابروان سیاهش کمال غالیه توز
کنون بسان کمانست سرو قامت من
تو دور گشته و من دور مانده از خدمت

کنون سزاست که من دور گردم از بت چین
کنون زمانه ز من باز جست یکسره کین
بدان زمانه چنین بد، بدین زمانه چنین
که خاک شد ز نسیمش بمشکتاب عجب
نهاده بود بسال و مه بجای نکن
روان مطیع لب و جان بچنگ زلف رهین
کمند زلفش بر لاله بر فکنده کمین
دو زلفکن درازش، کمند مشک آکین
کنون بسان کمندست روی من بر چین
بزندگانی آری چه حال بدتر ازین

مه عید مگر بیمار گشتست
سپر کردار سیمین بود و اکنون
تو گفتی خنک صاحب تاختن کرد
درم گر جود او دانسته بودی
بدینمعنی پشیمانست دینار

بنالید و تنش بگرفت نقصان
بر آمد بر فلک چون نوک چوگون
فکند این نعل زرین در بیابان
ز کانش نامدی بیرون بیان
لبینی زرد رویش چون پشیمان

یک لفظ ناید از دل من وز دھان تو
شاید بدن که آید جفتی کآن خوب
شیر و شبہ ندیدم، مشک سیاه و قبر
مانا عتیق نارد هرگز کسی از من

یک موی ناید از تن من وز میان تو
زین خم گرفته پشت من و ابروان تو
مانند روزگار من و زلفکن تو
هر رنگ این مرشک من و دولبان تو

مگر رسم سکه چرا کرده اند
درم از کف شه بنزع اندر است

ندانستمی من همی آرزمان
شهادت نهندش همی بر زان

بر سخاوت او نیل را بخیل شمار

بر شجاعت او نیل را ذیل انگار

یک نقطه آید از دل من وز دھان تو

یک موی خیزد از تن من وز میان تو

۱- مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۸۱-۱۱۸۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱.

۲- ترجمان البلاغ، ص ۳۷.

بندہ دستم کی بروز قراق از همه تن یار دلم بوذ و یس
باز کردم دل ز تو چنانک بدادم صبر کم صبر و هر چه باذا بادم^۲

ص ۲۵ : س ۱۷ ، بقیۃ اشعار این منظومہ بدینقرار است :

ازین پری بسوی من نوید بود و رسول
مرا ز جود سلاطین و مہتران زمین
ہمیشہ خانہ ام از نیکوان زیبا روی
بہار تازہ شکفتہ مرا ہمیشہ بہ پیش
من و جهان در و ہال و قرین ساختہ خوی
لگام بود مرا بر سر زمانہ یکی
کنونکہ نہمتم افزونتر است و نعمت کم
باغبان مگر کم کز یکی ضعیف شاخ
ہمی ز بہر گلی کاورد بشیفتہ رنج
نہ بر کندش ز جای و نہ باز گیرد آب
بروزگار فزون تر شود درخت ہمی
کرا ہنر بفزاید چرا بکاہد مال

وزان نگار بر من درود بود و سلام
سرای زرین دیوار بود و سیمین بام
چو کہبہ بود بہنگام کفر ، پر اصرام
چو نوبہار شکفتہ بیابان در بادام
ہن زمانہ و یاران من سپردہ زمام
کشیدہ گشت کنون و گسستہ گشت لگام
دل بشارت خو کردہ کی گیرد آرام
بروزگارش سروی کند بلند قیام
ببار دارد او را دوازہ مہ تام
نہ بگلاند از شاخ و نددش دشنام
مرا کمی است بہ پیری ہمی درین هنگام
اگر نہ زین دو یکی هست بر حکم حرام^۳

ص ۲۶ : س ۱ ، سنجان : وی از جملہ وابستگان صحبت خواجہ قطب

الدین مودود چشتی^۱ (متوفی ۷۲۷) بودہ است. مولانا جاسی ضمن ترجمۃ خواجہ
مشار الیہ میگوید : «شاہ سنجان کہ لقب و نام وی رکن الدین محمد است و
از دیہ سنجان خواست ، شرف صحبت خواجہ را در یافتہ بودہ است ، و چند وقت
در چشت اقامت نمودہ و میگویند کہ در مدت اقامت ہرگز در چشت نقض
طہارت نکرده ، چون خواستی کہ طہارت کنی سوار شدی و از چشت بیرون
آمدی و دور رفتی و طہارت ساختی و مراجعت نمودی و می گفتی کہ

۱- دیوان رشید الدین وطواط ص ۶۲۴ ، ۶۶۷ ، ۷۰۳ (حدائق السحر فی دقایق الشعر) :

۲- شمس الدین محمد بن قیس الرازی ، المعجم فی معاییر اشعار العجم ، ص ۳۰۶ ، ۳۳۶ .
مزید اطلاع را رک : چہار مقالہ ، متن ص ۴۵ ، تعلیقات ، ص ۱۴۱ .

۳- مجمع الفصحا ، ج ۳ ، ص ۱۱۸۰-۱۱۸۱ .

۴- برای اطلاع از احوال وی ، نگ : نفحات الانس ، ص ۳۲۹-۳۳۶ .

مزار چشت منزل مبارک و مقام متبرک است، روا نباشد کہ آنجا بی ادبی کنند!
و گویند: پیشتر وی را خواجہ سنجان می گفتند، و خواجہ مودود وی را شاہ
سنجان لقب نهاد و وی ہمیشہ بآن می نازیدی و مفاخرت میکردی . . . وفات
شاہ سنجان در سنہ سبع و تسعين و خمسایۃ ازوست :

تا عشق جال دوست در خانہ ماست	طاوس عمل کمینہ پروانہ ماست
آنروز کہ آشنا شدم با غم او	ہر چیز کہ غیر اوست بیگانہ ماست
ای دل تو ز هیچ خلق یاری مطلب	و ز شاخ برہنہ سایہ داری مطلب
عزت ز قناعت است و خواری ز طمع	با عزت خود بساز و خواری مطلب
کافر چو عوان بدو ستمگر نبود	نزدیک عوان خویش و بردار نبود
کافر باشد کہ او عوانی نکنند	ہرگز نبود عوان کہ کافر نبود
کبریت درین تنم کہ پنهانی نیست	برداشتن سرش باسانی نیست
ایمانش ہزار بار تلقین کردم	آن کافر را سر مسلمانی نیست
مردان می معرفت باقبال کشند	نہ چون چہلا دردی اشکال کشند
علمی کہ بدرس و بحث مفہوم شود	آبی است کہ از چاہ بغربال کشند
در راہ چنان رو کہ سلامت نکنند	با خلق چنان زی کہ قیامت نکنند
در مسجد اگر روی چنان رو کہ ترا	در پیش نخوانند و امامت نکنند
ہر کو بفساد ، پشت بر دین آرد	در وقت زکات بر جبین چہن آرد
مستوجب حد گردد و جبار اعد	در حد زدنش ترک ز ماچہن آرد
مردان رہش میل بہ ہستی نکنند	خود بینی و خویشتن پرستی نکنند
آنجا کہ مجردان حق می نوشند	میخانہ تہی کنند و مستی نکنند
خواہی کہ ترا رتبہ ابرار رسد	مپسند کہ کس را ز تو آزار رسد
از مرگ نیندیش و غم رزق مخور	کان ہر دو بوقت خویش ناچار رسد
اطلس پوشد چرخ فلک ، مسخرہ را	نانی ندہد ، مردم نیک سرہ را

با مطرب و غاز بسازد دنیا بر فرق جوامرد نهد استره را

درویشانند هر چه دل ریشاند در صفه بار بر صف پیشانند
خواهی که بس وجود تو، زر گردد با ایشان باش، کیمیا ایشانند

دوران حیات ما عجب می گذرد بر خیز که دوران بتعب می گذرد
در جام طرب ز باده ربز آبجیات کز عمر تو روز رفت و شب میگذرد

گر برتر از آسمان بود منزل تو و ز کوثر اگر سرشته باشد گل تو
چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و مسیهای بیجاصل تو

شاه! دل آگه، گدایان دارند سر رشته عشق، گدایان دارند
کنجی که، زمین و آسمان طالب اوست چون در نگری برهنه پایان دارند

علمی که حقیقی است، در سینه بود در سینه بود، هر آنچه در سی نبود
صد خانه پر از کتاب کاری ناید باید که کتابخانه در سینه بود

جمعی با تشکک اند، جمعی یقین یک قوم هگر فتاده اندر ره دین
ناگه منادی بر آید ز کمین کی بیخون! راه نه آن بود، نه این

بر ذره نشینم بچمد، بختم بین موری بدو منزل نکشد، رخم بین
گر لقمه ز خورشید بمایم بمثل تاریکی سینه بر دهد، بختم بین

ص ۲۷، س ۴، محرم بیگ کوکه: این ابیات نیز ازوست:

گناه ما ز عدم گر نیامدی بوجود وجود عفو تو در عالم عدم می بود
آتش فتاده در می از آه آتشیم سوراخ شد دل فی از ناله حزینم

ص ۲۷: س ۶، مراد کوکه: و مدتها خدمت حضرت جنت آشیانی
[همایون] نموده، راتق و فائق مهات کابل بود و سلوک نیک با مردم آنجا نموده.
از و راضی و خوشنودند. این بیت از وی بین الجمهور مشهور است:
جامه گگون در آمد مست در کاشانه ام خیز ای همد که افتاده آتشی در خانه ام

۱- هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۳:

۲- آتشکده آذر، بخش اول، ص ۳۹۳-۳۹۴، و حواشی آن.

۳- نفایس المائر، بیت 'و'.

۴- هفت اقلیم، ج ۱، ص ۴۷۱.

پسرش ادهم بیگ جوانی بوده بجلیه ادراک آراسته ، طبع شعر داشت و بموسیقی نیز راغب بود. گاهی طنپوره مینواخت. در ایام تألیف «نفایس المائر» بجهت ناسازی روزگار بیوستی بر دماغش غالب گشته بود. این ابیات ازوست :

قضا از بهر آن افروخت شمع آشنایی را	که بر دلهای مشتاقان نهد داغ جدائی را
پیش عیسی دم من درد من اظهار نشد	وہ کہ من مردم و آنشوخ خبردار نشد
دل سوی لبث رہ نمی برد مہ من	سر زد خط سبز تو وشد خضر رہ من
جز آہ نیست همفص صبحگاه ما	آہ این نشانه ایست ز روز سیاه ما
اظهار درد خویش بدادار چون کنم	پنهان چگونه دارم و اظهار چون کنم
نمی سازد مرا شادی جدا زان سروناز امشب	بیا ای غم زمانی با من بیدل بساز امشب
نسازد گرجا جل امشب خلاص از چنگ هجرانم	نمیدانم چه خواهم ساختن در هجر باز امشب ^۱

ص ۲۸ : م ۹ ، ہمدم کوکہ : مراد عبدالرحمن بن سوید بیگ متخلص بہ ہمدم از کوکلتاشان محرم میرزا کاسران بوده^۲ وی در زمان اکبر ضمن سهمی علیہ یکی از زمینداران طاغی بہار ، باسم دلپت شہادت رسید. نیای بزرگش میر شاہ ملک از جملہ خدمتگذاران امیر تیمور بود ، و فرزندانش خان عالم چلمہ بیگ بر خرودار ، و عبدالسبحان در خدمت شاہ اکبر میبودند^۳.

این اشعار از ہمدم کوکہ است :

ماہ من لرگس خمید از گوشہ دستار تو	چشم او ترسم کہ افتد بر گل رخسار تو
نہ از زخم خدنگش میجد خون دم بدم بیرون	کہ از سوز دروغم میزند آتش عالم بیرون ^۴
نیست جز سودای خوابان حاصلی در دل مرا	تا چہ آرد بر سر این سودای بی حاصل مرا ^۵

پسر ہمدم کوکہ «ہمدمی» تخلص میکرد و این ابیات ازوست :

دل من بین و ہرسو تازہ داغی از جنون دروی محیط محنت است و ہر طرف گرداب خون دروی

۱- نفایس المائر ، بیت ۴۲ . ۲- نفایس المائر ، بیت ۴۵ .

۳- آئین اکبری (بلا خان) ، ص ۵۱۷ ، ۵۷۸ ، ۵۷۷ ، ۵۸۲ نیز نک ، تذکرہ ہایون و

اکبر ، ص ۱۷۸ -

۴- نفایس المائر ، بیت ۴۵ . ۵- ہفت اقلیم ، جلد اول ، ص ۷۱ -

آمد و بگذشت از دل تبر آن قاتل مرا ماند تا روز قیامت داغ او در دل مرا'
ص ۲۹ : م ۲ ، خواجه کلان بیگ المتخلص بسپاهی : خواجه کلان بیگ فرزند مولانا محمد صدر اندجانی از اعظم امرا و اخص ندمای ظہیر الدین محمد بابر پادشاه گورکنی بوده. وی مجسمہ مردمی و مروت بود و در یاری و یآوری بہ بابر پادشاه دقیقہ ای فرو نمیگذاشت. بابر نیز در رعایت خاطر وی بسیار می کوشید و بہ فہم و فراست وی وقعی عظیم مینہاد. برادران دیگر خواجه نیز در خدمت ابن خاندان بسر می بردند از انجملہ کیچک خواجه مہردار و معتمد خاص و مصاحب بابر پادشاه بود.

خواجه کلان بیگ از رشادت و دلیری نیز سہم بسزائی داشتہ و ازین نظر ہم محل اعتدال فراوان بابر بود. و مہات مختلفی بوی بوسیله آن پادشاه محول میگردد ، و حتی در امر تسخیر ہند نیز وی نقش مہمی را ایفا کرد. ولی شگفت اینکہ پس از فتح ہند وی اولین کسی از اعیان امرای بابری بود کہ بہ بازگشت شخصی خود بہ ماوراء النہر مضر بود ، و نسبت بہ دیگر خصوصان حضرت درین زمینہ بیشتر پائشاری میکرد؛ بیت زیر وی غالباً یادگار ہمین دورہ است :

اگر بخیر و سلامت گذر ز سہم گم سیاہ روی شوم گر ہوای ہند کنم
 بابر غزنین و گردیز و ہزار چہ سلطان مسعودی در جایگیر او مقرر کرد و در ہند ہم پرگنہ کھرام بوی عنایت فرمود.
 خواجه کلان بہ خوش طبعی و لطافت و ظرافت طبع مشہور بود و در اشعار استادان و شاعران معاصر دغلہای نمایان مینمود ، و خودش نیز از سخن سراپان خوب ترکی و فارسی بود^۱. ازوست :

۱- نفایس المائر ، بیت ، 'ہ' منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۳۸۶ - ۳۸۵ ، مرآۃ العالم ص ۴۹۶ ب -

۲- مزید اطلاع را : رک : اکبر نامہ ، دفتر اول ، ص ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۲۶ ، ۱۳۵ ، ۱۶۱ ، ۱۷۱ ، ۱۹۷ ، ۲۴۴ : بابر نامہ (انگلیسی) ، ص ۷۷۲ -

ندارم تاب دیدن پیش آن بدخو رقیبانرا
از سیر چمن، مراد من کوی تو بود
از قامت سرو، قد دلجوی تو بود
هر جفائی که رسد در خور مهجوری نیست
در جهان هیچ بلائی بتر از دوری نیست
یا رب که قبول خاطر عامم بخش
چون چشم میاه ساقیان مستم کن
ای پادشاه خوبان! ناک کنی تغافل
یادی نمیکی هیچ از عاشقان کابل

در ارتحال بابر گفت :

بی تو، زمانه و فلک بیدار، حیف
باشد زمانه و تو نباشی، هزار حیف
گاه بر رغم رقیبان، سوی خود خوانی مرا
گاه بر رغم رعایت میکی اغیار را
یک زبان چون غنچه از هر خار و خس، دامن کشی
باز چون گل، همنشین خویش سازی خار را
آمد بهار، و دل نگشاید ز لالها
گویا تھی ست، از می عشرت پیالها
گاهی می شبانه و گه باده صبوح
مارا شده ز پیر مغان، این حوالها
بودند جمع لاله و نرگس، درین چمن
ناگه سنگ تفرقه افکنده ژالها
پیران بمکتب تو، ندانند الف ز بی
طفلان راه عشق تو، شد این نوالها
میر علاو الدوله کامی قزوینی^۲ مینویسد که خواجه کلان «می کش و عاشق
پیشه و لوند مشرب بود :

حافظا می خورد رندی کن و خوش باش مدام دام تذبیر منه چون دگران قرآن را

→ نفایس المآثر، بیت، 'ک'؛ مفت اقلیم، ج ۳، ص ۴۴۳-۴۴۲؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۶۲، ۶۵، ۹۱؛ روضة السلاطین، ص ۹۵-۹۴، ۲۸۱-۲۸۰ مذكر احباب ص ۲۰۱-۱۹۸ شام غریبان، ص ۲۱۹، ص ۱۲۳ -

۱- منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۳۴۳ -
۲- این ابیات از تحفة الحبيب فخری هروی منقول است. نک: روضة السلاطین، ص ۲۸۰.
(تعلیقات)، ۲۸۱

۳- نفایس المآثر، بیت 'ک'

ص ۲۹ : س ۳ ، صفحا آراسته : این محاربه در سال ۹۱۸ اتفاق افتاد و بهزیمت بابر تمام شد.^۱

ص ۲۹ : س ۱۰ ، هایون پادشاه را در بدخشان مالداد : هایون از ۹۲۶ الی ۹۳۱ در بدخشان بود تا پیش از یورش بهند بابر ویرا باتفاق لشکرش به باغ وفا احضار کرد.^۲

ص ۲۹ : س ۱۰ : در سال ۹۴۱ سام میرزای صفوی بهوای تسخیر قندهار لشکر کشید. خواجه کلان بیگ متحصن شد. محاصره تا هشت ماه امتداد یافت تا کامران میرزا از پنجاب بکمک خواجه کلان شتافت و سام میرزا را منهزم ساخت. در سال ۹۴۳ چون شاه طهاسب بمنظور اطفای فتنه عبیدالله خان به هرات آمد ، عنان توجه جانب قندهار نیز تاخت. خواجه کلان بیگ در خود تاب مقاومت ندیده قلعه را به شاه طهاسب تسلیم کرد و خودش از راه تهنه به پنجاب آمد. شاه طهاسب شاه بوداق قاچار نامی را به ترتیب امور در قندهار گشت و برگشت. میرزا کامران در سال ۹۵۱ مجدداً بقندهار لشکر کشی کرد و آن ولایت را متصرف شد.^۳

ص ۳۰ : س ۹-۱۰ ، تخلص را بمیرزا شاه حسین دادند : تخلص میرزا شاه حسین ارغون چنان که میدانیم سچاهی بوده و اشعاری از وی در مجموعه دیده میشود. گذشته ازین ، نبیره خواجه کلان — خدا دوست — نیز همین تخلص بر خود می نهاد.^۴ مشارالیه بسال ۹۷۸ در اول جوانی در آگره فرمان یافت و

۱- بابر نامه (انگلیسی) ، ص ۸۱۹ -

۲- Rama Shanker Avasthy, *The Mughal Emperor Humayun*, Allahabad, 1967, p. 26.

۳- ایضاً ، ص ۲۳۷-۲۴۴ : اکبر نامه ، دفتر اول ، ص ۱۲۶ ، ۱۳۵ : تاریخ عالم آرای عباسی ، جلد اول ، ص ۹۲-۹۰ -

۴- تاریخ سند ، ص ۱۹۵ ، روضه السلاطین ، ص ۱۰۲ - ۵- صبح گلشن ، ص ۱۹۷ -

۶- منتخب التواریخ ، ۳۹۰ ، ص ۲۴۵ ، مرآة العالم ، برگ ۳۰۶ ، صبح گلشن ، ص ۱۹۷ هفت ، اقلیم ، ج ۳ ، ص ۴۴۳ -

پیش از مرگ این رباعی انشا نموده:

رباعی

افسوس که وقت کل بزودی بگذشت فریاد که تا چشم کشودی ، بگذشت
بی چشم و خط بنفشه و ترکس را ایام بکوری و کبودی بگذشت
ص ۳۲ : م ۳ ، پل سالار : مقامی بوده در چهار فرسخی هرات.^۱

ص ۳۲ : م ۳ ، پهلوانان : زین الدین محمود واصفی نیز در بدایع
الوقایع از پهلوانان و کشتی گیران زمان سلطان حسین بایقرا صحبت کرده است.^۲
ص ۳۳ : م ۱۱ ، ملا صفائی : شناخته نشد که کیست. شعرای متعددی
این تخلص بر خود نهاده اند.^۳

ص ۳۵ : م ۳ ، ملا چلبی علامه : ذکرش در خیر البیان^۴ چنین آمده
است: «چلبی بیگ علامی فارغ در تحصیل علوم رسمیه بتخصیص حکمت و ریاضی
فرو گذاشت نموده و کمال دانشمندی دارد ، و زحمت بسیار بمطالعه کتب عقلیه
کشیده. فکرش در تدقیق مشکلات و مشکاف و حالش بالصورت دانشمندان باریک
بین در مصاف. مدتها در شیراز مطالعه نموده و بالاخره بدیار هند افتاده. در
آنجا نقص کلی در اعتقاد او راه یافته ، اهل اعتقاد انکار او نمودند.» این ابیات
ازوست :

نظم

بنقد درد بیدرمان فروشم نقد جانم را متاع کاسدیرا ، بیش ازیں نتوان بها کردن
هر کس که گشت کشته ، حیات ابد گرفت از هیچ کشته ، قائل ما شرمسار نیست

۱- نک بدایع الوقایع ، ج ۲ ، ص ۱۲۰۶ -

۲- نک : ایضاً ، ج ۱ ، ص ۶۴۳-۶۴۲ -

۳- برای اطلاع بیشتر ، براین معنی نک : مذكر احباب ، ص ۳۹۹-۴۰۰ ، هفت اقلیم ،

جلد سوم ؛ ص ۴۴۳ ، ریاض العارفین ، ص ۳۹۴-۳۹۲ ، صبح گلشن ، ص ۲۵۳-۲۵۲ ،

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، جلد دوم ، ص ۹۶۱ -

۴- خیرالبیان ، برگ ۳۹ ب - ۳۹ ، شام غربیان ، ص ۲۰۲ -

بآه و نالائ شب ، خواب پاسبان دزدم درانی سرش از خاک آستان دزدم
تو تا بچند خوری خون خالق ، و من غافل اثر ز نالائ دلهای ناتوان دزدم
بدور شحنت چشمت چه دزد طرارم کہ هر نفس ز تو صد عشوئ نھان دزدم

ص ۳۵ : س ۱۷ ، شیخ ابو نصر فراهی : مقصود شیخ ابو نصر بدر الدین محمود بن ابوبکر بن حسین بن جعفر فراهی از بزرگان دانشمندان دربار پادشاه سیستان یحیی الدولہ بهرامشاه بن تاج الدین حرب (مقتول در سال ۸۸۶ هجری) است ، کہ میگویند کور بدنیا آمده بود. از جمله آثار وی کتاب «نصاب الصبیان» کہ بغرمایش نظام الملک حسن وزیر بهرامشاه نوشته شد ، آقای دکتر ذبیح اللہ صفاء اشاره کرده اند کتاب مزبور منظومہ ایست متضمن دویست بیست در بحور مختلف کہ از قرن ہفتم بعد ہموارہ برای آموختن زبان عربی بخرد سالان در مکاتب و مدارس مورد استفادہ بود و با ہر لغت عربی یا چند مترادف عربی یک لغت فارسی یا مترادف آنرا ہمراہ دارد، و علاوہ برین اسامی ماہیہای عربی و ایرانی و رومی و اطلاعاتی دربارہٴ اموری از قبیل ازدواج نبی و فرزندانش و امامان و امثال اینہا ہم در آن بنظم کشیدہ شدہ و در آخر کتاب آمدہ است. بعدہا مطالب مختلف دیگری را ہم بر روش نصاب نظم کردند و بر آن افزودند تا حدود قرن چہاردم ہجری تقلید ہای متعددی از آن در سرودن لغت نامہای منظوم دیگر برای عربی بفارسی و ترکی بفارسی و حتی زبانہای انگلیسی و فرانسوی بفارسی صورت گرفت. گذشتہ ازین طی قرون متبادی شروح متعددی نیز بر این کتاب نوشتہ شدہ کہ بعضی از آنہا بدینقرار است :

شرح علامہ میر سید شریف جرجانی (قرن ہفتم)

شرح نظام بن کمال بن جمال بن حسام ہروی معروف بابن حسام (قرن نہم)

شرح قاضی محمد بن فصیح بن محمد بن کریم الدین دشت بیاضی

شرح محمد حسین بن محمد رضا طالقانی

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۹۰ -

۲- تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، (بخش اول) ، ص ۲۸۴ -

شرح محمد بن جلال بن سلیمان قہستانی
شرح علی اکبر بن حاج میرزا محمد جعفر متطبب لغوی یزدی بنام درۃ
الشمینہ (قرن سیزدہم)

عباس بن محمد رضا قمی تکملہ ای بر شرح سابق الذکر ، باسم درۃ الیتیمہ فی
تتمات درۃ الشمینہ در سال ۱۳۱۶ ہجری بیان رسانیدہ است.^۱
ابو نصر فراہی در سال ۶۱۲ جامع صغیر شیبانی را نیز بنظم در آورد^۲
ولی ہم اکنون نسخہٴ ازان در دست نیست. میر خواند^۳ اشعار زیر وی را در
مدح بہرامشاہ ، نقل کردہ است :

شہ نیمروزی و در روز ملک^۴ خجستہ ہنوز اول ہامداد است
درین حرب کاندلر قہستان نمودی چہائی پر از عدل و انصاف و داد است
بران^۵ در چہان تا چہانرا طراوت ز آب و ز آتش ز خاک و ز باد است
نماند فراموش بر یاد خسرو ثنائی^۶ فراہی اگر ہیچ یاد است
فرہنگ نویسان ، اشعار ابو نصر فراہی را باستشہاد نیز آورده اند و از انجملہ
است :

دو تشرین و دو کانون و پس آنکہ شباط ، آزار و نیشان و ایار است
حزیران و مموز و آب و ایغول نگہدارش کہ از سن یادگار است^۷
در موزہ و ویکتوریا و البرت دست نبشتہ^۸ ای مورخ ۱۰۴۰ھ از داراشکوہ ابن
شاہجہان موجود است کہ در آن این ابیات شیخ فراہی دیدہ میشود:

- ۱- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۹۰ -
- ۲- کشف الظنون ، ج ۲ ، ص ۵۵۹ ، بتقل از فہرست مخطوطات فارسی در کتابخانہٴ موزہ
بریطانیا ، ج ۲ ، ص ۵۰۴ -
- ۳- تاریخ روضۃ الصفا ، ج ۴ ، ص ۶۵۸ ، نیز نک ، تاریخ سیستان ، ص ۳۹۳ ، پاررق ۲ -
- ۴- تاریخ سیستان ، ص ۳۹۳ ، پاررق ۳ ، ملکت -
- ۵- ایضاً ، ہمان - ۶- ایضاً : ثناء - ۷- صحاح الفرس ، ص ۳۵ -
- ۸- برای عکس ابن نمونہ زیبای خطاطی رک : Paintings from the Muslim Courts of
India, pp. 79-80.

صدیق قی دو سال و سه ماه بر مسند شرع مصطفی بود
 ده سال خلیفہ بود و شش ماه فاروق کہ حاکم قضا بود
 عثمان زکی دوازده سال بر جملہ خلق مقتدا بود
 نہ سال و چہار سال دیگر ایام علی مرتضی بود

سن مبارک حضرت رسالت شصت سه سال و مدت نبوت انحضرت بیست و سه سال
 سن شریف حضرت صدیق شصت سه سال من شریف حضرت فاروق شصت و سه سال
 من شریف حضرت ذوالنورین هشتاد و بیست سال سن شریف حضرت مرتضی علی شصت سه سال
 شیخ ابو نصر فراهی در سال ۶۴۰ هجری در گذشت^۱.

ص ۳۶ : م س ۶ ، قاضی ابوالبرکہ : میر علاء الدولہ قزوینی درباره وی
 مینویسد : «ابوالبرکہ کہ فراهی بصنوف فضایل و خصایل موصوف و بالوف
 کالات مشہور و معروف است. در بلدہ قندہار بامر قضا و طبابت اشتغال دارد، و
 باعتبار فصیح و زبان فصیح ممتاز است در وادی نظم سلیقہ موافق دارد. این معما
 از نتایج طبع وفاد اوست ، باسم حاتم :

بخرابات بیدلی بگذشت : کز جفای زمانہ غمزہ بود
 چون خرابانیانہ دید یکی کاتشی بر دلش علم زدہ بود^۲

معما دیگری نیز از وی نقل شدہ است ، باسم دارا :
 فرمان ہر کس کہ دوران بر آید دوسہ دور گردید و آمر سر آید
 توضیح این معما در ہفت اقلیم آمدہ است^۳.

ص ۳۷ : م س ۸ ، میر جان میانی : در منتخب التواریخ^۴ چاپ کلکتہ
 تخلص وی میانی ضبط شدہ ولی در بعضی نسخ میانی^۵ نیز آمدہ است و ظاہراً صحیح

۱- تاریخ ادبیات در ایران ، جلد سوم (بخش اول) ، ص ۲۸۴ -

۲- نفایس السائر ، بیت 'و'

۳- ہفت اقلیم ، ج ۱ ، ص ۳۰۱ -

۴- ج ۳ ، ص ۲۴۱ : روز روشن ، ص ۳۷۵ : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ،

ج ۱ ، ص ۵۴۶-۵۴۷ ، ج ۲ ، ص ۸۳۴ ، ۲۴۲-۲۴۱.

۵- نک : منتخب التواریخ (انگلیسی) ، ج ۳ ، ص ۳۳۵ ، پاور ۳.

هم هان است. بدایونی درباره وی مینویسد: «ملازم بیرم خان بود و خان مبلغ هفت هزار روبیہ بدست او نذر آستانہ حضرت امام رضا علیہ التحیہ و الشنا فرستاد و همه را بمصرف رسانیدہ در آنجا بیای حساب شاہ طہاسب درآمد. در سنہ نہصد و ہفتاد و چہار (۹۷۴) ازان شکنجہ وفات یافت. این ابیات ازوست:

رخسارہ زردم چو در آئینہ عیان شد آئینہ ز عکس رخ من برک خزان شد...

ص ۳۷: م ۱۱، محمد صادق خان: ظاہراً مراد صادق محمد خان ابن باقر هروی است. وی در اوایل حال نوکر بیرم خان بود و بخدمت رکابداری اختصاص داشت، سپس رشد کردہ بمنصب پنجہزاری رسید. بعد از وفات بیرم خان وی بمرتبہ امارت دست یافت و اتالیق شاہزادہ مراد گشتہ بہ صوبہ داری تعیین شد.^۲ وی در سال ۱۰۰۷ در شاہ پور فرمان یافت.^۳

ص ۳۷: م ۱۴، ملا غزالی: مولانا غزالی مشہدی در زمان اکبر شاہ از عراق بدکن آمد. چندی در جونپور پیش خانزمان بسر برد و چون نامبردہ بشہادت رسید روی بدربار اکبر شاہی نہاد و بخطاب «ملک الشعرانی» سرافراز شد. چند دیوان و مثنوی بیایان رسانیدہ بود و بہ پرگوئی اشتہار داشت. در سال ۹۸۰ در احمد آباد گجرات در گذشت.^۴

ص ۳۸: م ۱۰، حکیم قطران: شاعری است شیرین سخن و لطیف البیان از قرن پنجم ہجری. در شادی آباد تبریز بدنیا آمد، و ظاہراً ہانجا تحصیلاتش را بیایان رسانید. ناصر خسرو در سال ۴۳۸ ع وی را در تبریز ملاقات کرد، دواوین منجیک و دقیقی را بوی درس گفت و مشکلاتش را بیان نمود.

۱- منتخب التواریخ، ج ۳. ۲- ذخیرۃ الخوانین، ج ۱، ص ۱۷۶.

۳- آئین اکبری (بلاخان)، ص ۳۸۴-۳۸۲.

۴- مزید اطلاع را رک: آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۷۲؛ آئین اکبری (بلاخان) ص ۶۳۹-۶۳۸.

۶۳۸: طبقات اکبری، ج ۶، ص ۴۸۵-۴۸۴؛ منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۲-۱۷۰.

۱۷۰: نتایج الافکار، ص ۵۱۱-۵۱۰؛ تاریخ اکبری، ص ۱۳۲؛ شام غریبان، ص ۱۹۵.

بنابگفته هدايت وی در سال ۴۶۵ در گذشت ولی در قبول اين قول تردید است.
دیوان قطران در سال ۳۳۳ باهتام حاج محمد آقای نخجواني در تبریز
منطبع گردید.^۱

ص ۳۹ : ص ۷ ، ملا محمد صوفی : اصلش از آمل مازندران بوده. در
اوایل حال به شیراز روی آورد و مدت مدیدی در آنشهر توطن نمود و هرگونه
تمتع اندوخت. ملا عبدالنبي فخرالزمانی که ملا صوفی را در اجمیر ملاقات کرده،
مینویسد : « . . . هنگام ملاقات ، روشن ضمیری بنظر در آوردم در لباس فخر
فقر در آمده ، درویش نهادی مشاهده کردم حب جاه دنیوی را طلاق داده ،
خردمندی بر مسند استغنائی بی نیازی نشسته ، دانشمندی در طلب بر روی ارباب
دولت بسته ، با خود گفتم : منت خدا را عز و جل که شرف مجالست این قسم
مردی را دریافتم. بعد از زمانی با این ضعیف همزبانی آغاز نمود ، و از هر جا
سخنانی در میان آورد ، تا بتقریبی سر رشته سخنش باینجا رسید ، که : مدت
پانزده سال در مکه معظمه زادهای الله شرفاً توطن نمودم ، و در آن ایام هر سال
یکبار زیارت مدینه حضرت ختمی پناه میرفتم ، و بعد از سعادت زیارت آن سرور
باز به بیت الله معاودت میکردم ، و کم جا از اطراف و اکناف عالم مانده باشد
که من ندیده باشم ! و درین ایام گجرات را وطن خود قرار داده ام ، و گاهی
از انجا بعزم گشت اطراف و اکناف آن شهرستان از شهر بر میایم ، و این سفر
اجمیر محض از برای زیارت حضرت قطب المحققین خواجه معین الدین اختیار
نموده ام. الحق همین طور بود که میگفت ، چرا که در آن ایام که آن عزیز
ارجمند آمده بود خسرو سکندر شکوه . . . شاه نور الدین محمد جهانگیر پادشاه

۱- مزید اطلاع را : رک : سخن و سخنوران ، ص ۵۱۴-۴۹۲ : تاریخ ادبیات در ایران ،
ج ۲ ، ص ۴۳۰-۴۲۱ : تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی ، ص ۷۸-۷۶ : سفر نامه
ناصر خسرو ، ص ۸ : هفت اقلیم ، ج ۳ ، ص ۲۲۱-۲۱۶ : تاریخ نظم و نثر در ایران و
در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۴۸ : مجمع الفصحا ، ج ۳ ، ص ۱۱۰۴-۱۱۲۴ : آتشکده آذر ،
بخش نخست ، ص ۱۳۷-۱۳۵ : مراة العالم ، برگ ۴۹۱.

... باخیل و حشم چند روزی آنجا را مقر سلطنت خود فرموده بود. مولانا محمد صوفی هیچیک از اعیان دولت را بطبیعت خود ندید، مگر آنکه بزرگ اہلی او را از روی خواہش و آرزومندی بخانہ خود می برد، بعد از آنکہ میرفت فی الحال پشیمان میشد، و در خانہ او چندانی شگفتہ نمی شد، کم میگفت و کم می شنید، تا از آن منزل بکلبہ درویشی خود میآمد، و چون خواہش بزرگان نسبت بخود بسیار دید، بنا بر آن چندانی در اجمیر نماند. در آن سال کہ سنہ اربع و عشرین و الف (۱۰۲۴) بود باز بہ گجرات عود نمود ... از عزیزی کہ با آن فادرہٗ جهان کمال یکجہتی داشت، روزی بتقریبی شنیدم کہ از زبان او نقل میکرد کہ مولانا فرمودہ کہ: ہر کس میل دارد کہ شعر فہمی مرا امتحان نماید منتخب مرا ملاحظہ نماید کہ چون انتخابی بر اشعار قدما زدہ و شصت ہزار بیت علی حدہ نمودہ و آنرا «بتخانہ» نام کردہ ام، و ہر کس را در خاطر خطور کند کہ رتبہٗ شعر و شاعری من برو ظاہر شود، ساقی نامہ^۲ مرا مطالعہ نماید کہ چون گفتہ ام، الحق کہ ہمینطور است.^۳

صاحب خیرالبیان از جملہ معاصران مولانا بودہ دو بیت زیر را در مدح وی از شیخ ابوالقاسم گزرونی نقل کردہ است:

دیدم صبح و شب من از من کنار نکرد جهان شگفت و گلستان من بہار نکرد
تو و مدح بر آمد، دوبارہ گرد جهان پیژ محمد صوفی کس اختیار نکرد

ملا صوفی در شہود سنہٗ الف روی بہ ہند آورد.^۴ امین احمد رازی در سال ۱۰۱۰ اثرش - ہفت اقلیم - را با تمام رساندہ دوبارہ وی مینویسد: «اکثر ایام با کتساب فضایل علمی صرف نمودہ و تتبع بسیاری از کمالات صوفیہ نیز کردہ،

۱- وی بتخانہ اش را بہ کمک حسن بیگ خاکی کہ در سال ۱۰۰۷ بہ پیشگیری گجرات تعیین شد، در سال ۱۰۱۰ ہجری پایان رسانید در سال ۱۰۲۱ عبداللطیف بن عبداللہ عباسی گجراتی، مقدمہ ای بر این کتاب اضافہ نمود و شرح حال شعرا نیز در آن شامل کرد و این را باسم خلاصہٗ احوال الشعراء منتشر ساخت. مزید الملاح را نک: سٹوری، ص ۸۰۸-۸۰۶.

۲- نک: میخانہ، ص ۴۹۲-۴۷۹.

۳- ایضاً، ص ۴۷۹-۴۱۶.

۴- خیر البیان، برگ ۳۴۱-۳۴۰.

۵- ہفت اقلیم، ج ۳، ص ۱۳۲-۱۳۸.

الحال قطع تعلق از همه جهت کرده بزی اهل تجرید روزگار میگذراند و بخواندن و جمع کردن اشعار و سخنان سلف و لوح تمام دارد و شعرش در غایت عذوبت و همواری و روایت است . . .

تقی الدین اوحدی و میرزا محمد صادق دو تن دیگر از تذکره نویسان معاصر ملا محمد صوفی میباشند که ذکرش را در تذکره های خود آورده اند. ملا محمد صوفی در سال ۱۰۳۵ در سرهند وفات یافت و محتملا در اینجا مدفون گردید. تاریخ فوتش از این مصراع محمد یوسف صوفی بر می آید — مجردانه یکی شد بحق محمد صوفی — دیوانش در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی باهتمام طاهری شهاب در طهران منطبع گردید.^۱

ص ۴۰ : س ۱ ، ابوالفرج سجزی : شاعری است از اواخر قرن چهارم هجری که ابو علی سیمجوری^۲ (مقتول سال ۳۸۷) و فرزندان وی را مدح میگفته است. دولتشاه^۳ و بعضی دیگر از تذکره نویسان وی را استاد عنصری و منوچهری نوشته اند ولی شاگردی منوچهری نزد وی، مورد تردید است.^۴

دیوان ابوالفرج سجزی در اواخر قرن^۵ نهم زیاد در تداول نبوده و اشعارش در مجموعهها دیده میشد و یا اکابر در رسائل خود با اشعارش استشهد میکردند. دولتشاه قطعه ای از وی نقل کرده که در تذکره حاضر نیز دیده میشود.^۵

ص ۴۰ : س ۱۲ ، میرزا مشربی : از میرزایان تکلو است . . . در عهد

۱- مزید اطلاع را نک : میرزا غازی بیگ ترخان اور آس کی بزم ادب (اردو) ، ص ۳۰۴-۳۹۴.

۲- خاندان سیمجوریان از جمله خاندانهای بزرگ و معارف پرور دوره ساسانی بوده که در نتیجه استیلای محمود بر خراسان مستأصل گردید. برای مزید اطلاع درباره آنها : رک :

چهار مقاله ، تعلیقات ، ص ۳۶-۳۷.

۳- تذکره الشعراء ، ص ۴۵ ، ۴۶.

۴- تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱ ، ص ۵۸۰ : آتشکده آذر ، بخش اول ، ص ۴۱ ، حواشی.

۵- تذکره الشعراء ، ص ۴۵.

سلطان محمد خدا بنده بن شاه طهماسب صفوی پس از گذراندن مدتی در دستگاه مسیب خان شرف الدین اغلی تکاو، در زمان شاه اکبر بهند آمده ماندگار شد و بالاخره در اینجا در سال یکهزار هجری در گذشت. این ابیات ازوست :

گل در چمن ز بوی تو چون طبع من شکفت بی منت بهار چمن در چمن شکفت
چندان رخ تو داد طراوت بروزگار کز گلشن زبانه گل بخت من شکفت

گر چه هر اجظه ز بیداد تو خونین جگرم هم بجان تو که از جان بتو مشتاق ترم
بر لبم نام تو و در نظرم صورت تست نام هر کس که برم جانب هر کس نگرم

پربشام چنان، کز خاطر من پریشانی پریشانی کند وام

در خیال زلف و رویت شد ز اشک و آه من آب دریا لاله گون و باد صحرا مشکبو

دل و دین باختگنرا چه غم از روز جزا راه بیخوف بود مردم غارت زده را

ص ۴۱ : م ۱ ، حکیم محمد المتخلص برضائی : ظاهرآ سلا محمد رضا رضائی مشهدی مراد امت که کفش دار آستانه رضوی بود و در فترت قزلباش بهرات رفت و پس از توقف کوتاهی در آنجا در حدود سال ۹۸۸ روی به هندوستان آورد. غزل خوب میگفت.^۴

ص ۴۱ : م ۹ ، رضی الدین نیشابوری : مراد استاذ الامه رضی الدین ابو جعفر محمد نیشابوری از معاریف دانشمندان و شعرای اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است. در بلخ نشوونما یافت، چند نوبت به حج رفته و مدتی در نیشابور بسر برده. از شاگردان شرف الدین محمد بن مسعود مسعودی مروزی بخاری حنفی و از معاصران امام فخر الدین رازی بوده، و نامبرده ضمن سفری به ماوراءالنهر در سال ۵۸۲ هجری وی را در بخارا دیده. قسمت عمده قصاید وی در بمدح قلج طمغاج خان ابراهیم بن حسین، و پسرش نصره الدین قلج ارسلان خان عثمان مقتول در ۶۰۹ بوده اختصاص دارد. وی در اواخر زندگانی اش به

۱- خبر البیان، برگ ۳۱۸. ۲- صبح گلشن، ص ۴۱۶.

۳- منتخب اللطایف، ص ۲۷۰، شام غریبان، ص ۲۳۵.

۴- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ص ۵۲۴. محتسب حکیم شاه رضا فارسی که ذکرش در تذکره روز روشن (ص ۳۹۶) آمده نیز همان کسی میباشد.

زہد و انزوا گرایشی پیدا کرد و بالاخرہ در سال ۵۹۸ در گذشت. کتابی موسوم بہ 'مکالم الاخلاق' و دیوان اشعار کہ سہ ہزار بیت در بر دارد، از وی برجاست.^۱ این ابیات ازوست :

چہ مایہ رنج کشیدم ز یار تا اینکار	بر آب دیدہ و خون جگر گرفت قرار
ہزار محنت و درد و بلا و نامش عشق	ہزار گونه بلا و جفا و نامش یار
ز تیغ ریختہ بادا بخاک آن خوئی	کہ درد عشق تو آنرا نریخت بر رخسار
ہزار فتنہ بر انگیزخت نرگست خفتہ	نعوذ باللہ اگر خود یکی شود بیدار

•

ہر نیم شب درد تو بیدار کند	و اندیشہ تو در دل من کار کند
رحم آر کہ درد دل من میترسم	روزی بچنین شبت گرفتار کند

ص ۴۲ : س ۱۳ ، مولانا علاء الدین لاری : از امثال و اقراں مخدوم
الملك عبدالله سلطانپوری^۲ بود و مدتی بتعلیم اکبر پادشاہ اشتغال داشت.^۳ علی
قلی خان زمان نیز از جملہ شاگردان مولانا بود.^۴ اصل مولانا از لارستان بود و
بہمین مناسبت بلاری مشہور گشت. وی فرزند مولانا کمال الدین حسین و از
شاگردان بنام ملا جلال الدین دوانی شافعی بود. چون پیش اکبر شاہ رسید
اعتبار تمام یافت. ہر چند تکلیف سپاہیگری نمودند قبول نکرد و بدرس و افادہ
مشغول شد. ہر چہ می یافت صرف طلبہ میکرد، و از جملہ ملایان بعد از پیر
محمد خان چون او و ملا نور الدین ترخان، هیچکس ببذل و کرم و ایثار
ضرب المثل نشد. حاشیہ دارد بر شرح عقاید کہ مشہور شدہ. بزیارت حرمین
رفت و ہانجا فوت شد.^۵

- ۱- مزید اطلاع را رک : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ص ۹۹، ۱۲۵ :
- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۸۵۲-۸۴۹ : مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۶۷۵-۶۷۲ :
- ریاض العارفین، ص ۲۶۸-۲۵۷.
- ۲- اکبر نامہ، دفتر دوم، ص ۲۱۹.
- ۳- طبقات اکبری، ج ۲، ص ۴۵۸.
- ۴- منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۲۳۷.
- ۵- طبقات شائعہائی، برگ ۲۳۱ ب-طبق آئین اکبری (بالخان، ص ۶۱۰) ملا در سبیل
فرمان یافت.

نوبتی در دربار اکبر شاه مولانا خودش را پیش از خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش قرار داد. چون میر توزک توجه مولانا را باین امر میذول داشت و خواست که بجای خود برگردد، مولانا بسیار ناراحت شد و گفت: چرا یک آدم عالم نباید جلو احمقان و بایستد؟ و از دربار بدر رفت و دیگر بر نگشت. مولانا چهار هزار پیگه بعنوان سیورغال در سنبل داشت.^۱

ص ۴۲: م س ۱۶، میر حسین معالی: اصلش از نیشابور است. در زمان سلطان حسین بایقرا در هرات بسر میبرد. چندین سال در مدرسه شریفه اخلاصیه ساکن بوده، طلب علم مینمود. وی در شاعری مخصوصاً در فن معانی سر آمدن آندوران بود. وی را رساله ایست در این زمینه که شهرت فوق العاده ای بدست آورد. و از مولانا عبدالرحمن جامی منقولست که: «اگر میدانستم که درین فن چنین رساله تصنیف خواهد یافت ما درین فن دخل نمی کردیم و رسایل نمی نوشتم». میر حسین معالی در سال ۹۰۴ هجری بمرض اسهال در گذشت و در گنبد مدرسه اخلاصیه مدفون گردید.^۲

ص ۴۳: م س ۱۲، خضری قزوینی: در روز روشن آمده است: «موزون طبعی مجرد و آزاد منش بود و مضامین دلکش موزون مینمود. او راست:

سیاه بختی ازین بیشتر نمی باشد • که مجلس دگری روشن از چراغ من است
دست آزاد از گریبان اسیران بر نداشت • آسمان ناسخت جانی همچو من پیدا نکرد
در بزم او کسم بیدی هم نکرد یاد • هر چند گوش در پس دیوار داشت
سرکوی یار خضری بجریم کعبه ماند • که بھر طرف کنی رو بتوان نماز کردن^۳

ص ۴۴: م س ۱۶، میرزا شانی: مراد وجیه الدین نصف آقا متخلص

۱- آئین اکبری (بلاخان) ص ۶۱۰. مزید اطلاع را رک: تذکره هایون و اکبر، ص

۱۸۸-۱۸۹

۲- مزید اطلاع را: نک: حبیب السیر، جزو سم از جلد سیم، ص ۳۴: طبقات شاهجهانی برگ ۱۶۳ بدایع الوقایع، ج ۱، ص ۳۰.

۳- روز روشن، ص ۳۴۱. نیز نک: تاریخ نظم در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ص ۵۳۶.

به شانی نکاو از شعرای معاصر شاه عباس اول است. مولانا گاهی در ری گاهی در همدان بسر می برده ولی در آخر عمر به مشهد رفته هانجا ساکن گردید. وفاتش در سال ۱۰۲۳ در مشهد اتفاق افتاد. مولانا طبع خوبی داشته و دیوانش را با تمام رسانیده بوده است.^۱

ص ۴۴ : س ۲۳ ، ایشانرا بازو بسنجند : برای اطلاع بیشتری بر اینمعنی نک : تاریخ عالم آرای عباسی ، جلد اول ، ص ۵۱۵-۵۱۶.

ص ۴۴ : س ۲۴ : در تاریخ عالم آرای عباسی این مطلع چنین نقل شده است : اگر دشمن کشد ساغر و گر ادوست بطاق ابروی مردانه اوست

ص ۴۵ : س ۱۴ ، بابا طالب اصفهانی : در خیرالبیان آمده است : «بابا طالب اصفهانست و از میادی حال با درویشان و خرقة پوشان آمیزش داشته و آخر بمقتضای «من تشبه بقوم فهو منهم» لباس ترک و تجرید قامت قابلیت خود آراسته ، در ایام کهول عزیمت هندوستان نموده و در آخر دولت [کشمیر] و طلوع اقبال اکبری ، ممالک هند را سیر کرده قلم بعرضه کشمیر نهاد. یوسف شاه والی کشمیر مقدم او را گرامی داشته. ایامی مصاحب مجلس خاص جناب یوسفی بوده ، از بس مهربانی بقید تصرف آن پادشاه درآمده آنرا از لباس درویشی بیرون آورده. اگر [چه] اینمعنی در تزو اهل دل نکو هیده است ، اما بابا طالب را درین معنی عذر دلپذیر هست ، چرا که یعقوب شاه ولد یوسف شاه بصفت حسن و جمال یوسف بود که بسمت یقرب موسوم گردیده بود ، و در مصر وجود بابا طالب مرتبه عزیزی یافته ، بنا بر اراده خاطر اولیای ظاهر درویشی را متغیر بخلعت بی خلعت اهل دنیا ساخته ، اما در حقیقت کسوت بی تعلقی پوشیده درین صورت کلاه فنا بر تارک ترک دنیا نهاده بقیه عمر بخدمت و کارگذار [ی] ولی

۱- آتشکده آذر ، بخش نخست ، ص ۶۷-۶۶ ؛ نیز نک : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۵ ، مائر رحیمی ۳ : ۷۸۱-۷۸۸-میعانه عبدالنبی-عرفات-خیرالبیان-تفصیل رک : میرزا غازی ترخان از حسام الدین راشدی ۲۷۳-۲۸۹ ، تنی کاشی اسمش ملا نفیس الدین ثبت کرده است (بواله میرزا غازی ص ۲۷۵).

نعمت حقیقی خود اشتغال می نمود ، تا در هرج و مرج کشمیر و بعد از انهدام اساس دولت یوسف شاہیہ دوازده مرتبہ باسی چهل نفر از تیغ خود با جنود اکبر شاہ مقابلہ و مقاتلہ نموده و آخر بخدست پادشاہ شتافتہ مورد نوازشات شاہنشاهی گردیدہ۔ مدتی دران بارگاہ از جملہ مصاحبان و ندیمان بود و مدتہا میر عدل گجرات و ہنگالہ بود و در ایام جلوس نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ در زمان ایالت میرزا غازی (نرخان) بمملکت قندہار شتافت و میر عدل ممالک پنجاب و قندہار بود ، و بسیار نیک ذات و سخیست و گاهی ہگفتن اشعار ذوق دارد۔ این دو رباعی ازان تحریر یافت۔

زہرم ز فراق خود . . . الخ

ولہ

خوبان کہ یدل سرور می اندازند از جلوہ بدیدہ نور می اندازند
چون سنگ فلاختم بگرد سر خویش میگردانند و دور می اندازند^۱
اطلاعاتی کہ در خیرالبیان آمدہ در تذکرہ های دیگر کمتر دیدہ میشود۔
تذکرہ نویسان مدت اقامت بابا طالب را در کشمیر قریب بہ ۴۰ ہشت و بیست^۲
و سی سال^۳ ضبط کردہ اند ولی ظاہراً همان بیست سال درمت میناید۔ پس از
وابستہ شدن بدربار اکبری بابا بزودی محل اعتاد آن پادشاہ گردید ، و پشت
سرہم ماموریتہای مهمی انجام داد ، از جملہ وی در سال ۹۹۷ بہ سرزبان تبت
کلان^۴ و در سال ۱۰۰۵ بہ سرزبان تبت خرد ، باتفاق بعضی دیگر از مقامات
مملکتی بعنوان سفیر گسیل شد^۵۔ همچنین در سال ۱۰۰۹ منشور و خلعتی گرانمایہ
مصحوب بابا ، بہ میرزا غازی بیگ حاکم سند ارسالداشت^۶۔ جهانگیر از جملہ
علاقمنداناش بود^۷۔

۱- خیرالبیان ، برگ ۳۷۳۔

۲- منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۲۶۵۔

۳- طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۵۱۸۔

۴- اکبر نامہ ، ج ۳ ، ص ۵۵۲۔

۵- مآثر رحیمی ، ج ۲ ، ص ۳۵۰ ؛ اکبر نامہ ، ج ۳ ، ص ۷۸۳۔

۶- توزک جهانگیری (نولکشور) ، ص ۲۸۹-۲۹۰ ، ۳۵۲۔

بابا طالب اصفہانی از جملہ مداحان خانخانان میرزا عبدالرحیم خان
سیہ سالار بود و اوقاتش بیشتر در صحبت حکیم ابوالفتح گیلانی وزین خان
کو کہ و ابوالفضل علامی و ابوالفیض قیاضی بسر میشد، و آنها نیز بصحبت
وی بسیار مایل بودند. از میان شعرایی کہ بدانش و فضیلت اشتہار داشتند بابا
طالب با مولانا قاسم و ملا نظیری بخصوص محشور بود.^۱ وی در سال ۱۰۳۰ھ
در گذشت.^۲ ازوست.

خوش آن بزمی کہ سرنہادہ ہرزانوی نوشیدی
یک روزہ من خستہ رہ منزل دل
تو گویی یاد در بگشود و یار از در درون آمد
جان صرف رہی کنم کہ از بہر نیاز
● از آبلہ پای طلب ساختہ گل
● جان بر سر جان باشد دل بر سر دل
● بعیش کوش کہ این بکر عمر حجلہ نشین
● چو برگ گل کہ ز باد بہار می افتد
● شادم از اہل جہان کز اثر صحبت شان
● در دل تنگم اگر مہر تو گنجد چہ عجب
● ز ضعفم در گریبان ماند دست و می کنم افغان
● از سرکوی تو دل با دیدہ تر میرود
● حرف، شرح و درد دل، گر آشنای لب کنم
● شعلہ در پروانہ افتد بلبل آید در خروش
● در حلقہ ما زمزمہ سور نباشد
● بی روی تو بیرون کنم از دیدہ نظر۔ را
● ویرانہ دل چون سر تعمیر ندارد
● کدام سایہ دیوار را پناہ برم
● کہ سایہ را تہ دیوار هیچ کس جا نیست

۱- مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۲۵۹-۱۲۶۵، نیز نک: تذکرہ شعراء کشمیر، بخش دوم،
ص ۶۷۵-۶۶۶.

۲- روز روشن، ص ۴۹۳.

۳- طبقات اکبری، ج ۲، ص ۵۱۸.

۴- منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۵- آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۸۱؛ آئین اکبری (بلاخان)، ص ۲۷۶.

۶- تاریخ کشمیر اعظمی، ص ۱۱۵.

بیرون میا کہ شہرہ ایام میسوی ما کشتہ میسویم تو بدنام میسوی'
ص ۴۸ : م ۹ ، میرزا شرف : میرزا شرف فرزند قاضی جهان سیفی
 حسنی قزوینی از دانشمندان و ادیبان نامی قرن دہم ایران بود۔ وی ہیجدهم
 ربیع الآخر سنہ ۹۱۲ ہجری پا بعرضہ گیتی نہاد و در جوانی کسب دانش کرد
 و از جملہ شاگردان مولانا نظام الدین احمد قزوینی و میر غیاث الدین منصور
 بود۔ میر علاء الدولہ قزوینی کہ از معاصرانش بود مینویسد کہ میرزای مشار
 الیہ سخنان میر و ملا را در حواشی تجرید بنوعی استحضار نموده بود کہ
 دانشمندان زمان را بحال سخن در مجاس شریفش نبود و در وادی خط و شعر و
 انشاء و بلاغت و فصاحت و حسن ادا در زمان خود مثل بر زبانها بود۔۔۔
 جمیع اکابر و علماء زمان بادراک ملازمتش افتخار می نمودند و پیوستہ خوش
 طبعان در ساحت برو نوالش می آسودند۔ وفاتش روز یکشنبہ ہفتم ذی قعدہ
 سنہ ۹۶۸ در قریہ درس قہایہ قزوین اتفاق افتاد۔ ازوست :

رقتیم و این سراچہ پر غم گذاشتیم	دنیا و محنتش ہمہ باہم گذاشتیم
روز وداع بر سرکویت ز خون دل	صد جا نشان دیدہ پرتم گذاشتیم
شد حال ما بکام رقیبان کینہ جو	تا کار خود بیاری ہمدم گذاشتیم
در دل اندکن مکن عقل را بحال	این ملک را بعشق مسلم گذاشتیم
صد شکوہ داشتیم و نکردیم از رقیب	وین شرح جانگداز بمحرم گذاشتیم
دادیم جان براہ سگان تو چون شرف	نامی میان مردم عالم گذاشتیم

آمد بہ پرسش من و دردم قزود و رفت	صبری کہ من بداشتم آنہم ربود و رفت
چون گل شکفت و ہرہد صبر مرا درید	بر من در ملالت خالی گشود و رفت
نشیدہ عاشق از لب جانان حکایتی	صد طعنہ از رقیب جفا جوشنود و رفت...

تا مرا در نظر مدعیان خوار کند	ہر چہ گویم بخلاف سختم کار کند
سخن مدعیان را کند از من پنهان	و آنچه از من شنود باہمہ اظہار کند

۱- روز روشن ، ص ۴۹۳ ، شرح حال ملا طالب آملی در شام غریبان (ص ۱۶۷-۱۶۶)
 نیز آمدہ است۔

تا قیامت همگی ورد زبانم باشد یک سخن گر بن آن نادره گفتار کند
ذوق دیدار تو کی بیخبری در یابد که تماشای تو چون صورت دیوار کند^۱

ص ۴۸ : س ۱۰ ، قاضی جهان : قاضی جهان سیفی حسنی قزوینی از رجال بزرگ دربار شاه طهماسب صفوی بود. بوفور فضایل و کثرت کمالات اشتهار داشت. در رجب سال ۹۳۰ بنا بر صغر سن پادشاه مدت یکسال و نیم یکمرتبه اختیار کل ممالک از سرحد روم تا ملک هند در قبضه اختیار قاضی بود. در سال ۹۴۳ و دیگر باره این فریضه بوی محول گردید و درین مرتبه وی چهارده سال با استقلال و کیل مطلق العنان بود. در سال ۹۷۵ هنگام بازدید هاپون از ایران ، قاضی مشارالیه خدمات پسندیده بتقدیم رسانید. قاضی جهان در هیجدهم شهر ذی الحجه سنه ۹۷۱ و اتفاق افتاد.^۲

ص ۴۸ : س ۱۴-۱۵ ، خان احمد گیلان : مراد خان احمد بن سلطان حسن بن کارکیا سلطان محمد ناصر کیای بن میرسید محمد بن مهدی کیای بن رضا کیای بن سید علی کیا ، حاکم گیلانات است. خان در سال ۹۴۳ و بعد از فوت پدرش بحکومت رسید و در سال ۹۷۵ بدست عساکر شاه طهماسب صفوی شکست خورد و اسیر گردید ، در قلعه قهقهه زندانی شد. رباعی زیر یادگار همین دوران است:

از گردش چرخ واژ کون میگیرم وز جور زمانه بین که چون میگیرم
باقه خمیده چون صراحی شب و روز در قهقهه ام ولیک خون میگیرم
بالاخره در سال ۹۸۵ بفرمان شاه اسماعیل صفوی که خودش سالها در آن زندان بسر برده بود ، رهائی یافت و بحکومت گیلان برگشت. در سال ۹۹۹ مناسباتش با شاه عباس صفوی بتیرگی گرائید و مشارالیه بر وی چیره آمد. در سال ۱۰۰۱ وی بقسطنطنیه پناهند شد. تذکره نویسان علاقمندی وی به موسیقی و حکمت و هیئت را مورد ستایش قرار داده اند.^۲

- ۱- مزید اطلاع را نک : نفائس البائر ، بیت 'ش' هفت اقلیم ، ج ۳ ، ص ۱۷۱-۱۶۹ : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۴۳۹ . -۲- ایضاً.
- ۲- تاریخ عالم آرای عباسی ، جلد اول ، ص ۱۱۰-۱۱۳ : آتشکده آذر ، بخش نخست ، ص ۲۰۴۱ ، وحوالی آن : ریاض الشعرای.

ص ۴۸ : ص ۱۷ ، غزلین : باید قزوین باشد.

ص ۴۸ : ص ۲۲ ، ملا عبدالرزاق : مولانا صدر خان احمد گیلان بودند. پس از شکست خود ، خان ملا را با بعضی دیگر از اعیان بدرگاه شاه طهاسب فرستاده اظهار ندامت و پشیمانی نمود ، ولی سودی نکرد. ملا نیز دستگیر شد و به قلعه قهقهه فرستاده شد و هاجبا بالاخر فرمان یافت.^۱

ص ۴۸ : ص ۲۳ ، حکیم ابوالفتح و حکیم هام و حکیم نورالدین : این هرسه برادر در سال ۹۸۳ هجری بدر بار اکبری رسیدند. ابوالفضل عباسی در سوانح آنسال مینویسد : « . . حکیم ابوالفتح^۲ و حکیم هام^۳ و حکیم نورالدین^۴ فرزندان مولانا عبدالرزاق گیلانی (که در حکمت نظر و طالع بینش فراوان سرمد دیده وری او بود) در اواسط اسرداد ماه الهی ناصیه افروز عقیدت گشتند و بعوظاف روز افزون سر بلندی گرفتند. چون گیلان بدست فرمان روای ایران در آمد و خان احمد والی آنجا از معامله نشناسی بزدان افتاد ، مولانا عبدالرزاق از حقیقت اندوژی و راست کیشی در شکنجه بند قالب تهی کرد. این جوانان سعادت منش باین درگاه والا پناه آوردند و جوهر دانش و بخت مندی ایشان بتوجهات قدسی افزایش یافت. (اگرچه هرسه برادر در کمالات رسمی از ممتازان

۱- عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۱۱۲.

۲- رقعات وی بسعی دکتر محمد بشیر حسین ، از طرف و باهتمام اداره تحقیقات پاکستان ، دانشگاه پنجاب در سال ۱۹۶۸ منتشر گردید. گزشتہ ازین ، برای مزید اطلاع درباره وی رک : منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۱۶۷ ؛ طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۴۸۲ ، آئین اکبری (بلاخان) ، ۶۹-۶۸ ؛ مآثر رحیمی ، ج ۳ ، ص ۸۵۱-۵۴۸ ، مآثر الامرا ،

ج ۱ ، ص ۵۶۰-۵۵۸.

۳- مزید اطلاع را رک ، طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۴۸۲ ، منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۱۶۸ ، آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۵۳۰-۵۲۹ ؛ مآثر رحیمی ، ج ۳ ، ص ۸۵۱-

۸۴۵ ، مآثر الامرا ، ج ۱ ، ص ۵۶۸-۸۶۵.

۴- آئین اکبری (بلاخان) ص ۶۵۶-۶۵۷ ، منتخب التواریخ ، ج ۲ ، ص ۲۱۱ ، ج ۳ ، ص ۳۱۲ ، مآثر رحیمی ، ج ۳ ، ص ۸۵۱-۸۴۹ ، مآثر الامرا ، جاد اول ، ص ۵۶۱-

زمان بودند) اما حکیم ابوالفتح را شناسائی نبض زمانه و در یافت روزگار و خواندن سواد پیشانی و بسا از صفات آدمیت غازه چهره هوشمندی بود.^۱ حکیم ابوالفتح در سال ۹۹۸ و برادرش حکیم هام در سال ۱۰۰۴ هجری فوت شد.^۲

بنا بگفته عبدالباقی نھاوندی نورالدین محمد قراری علی الرغم برادرانش قبول منصب و شغل دنیاوی ننموده، وی درویشانه میزیست و گاهی به سرودن غزل و قصیده همت میگماشت. دبوانش ترتیب داده بود که در زمانش مورد اقبال فراوان قرار گرفت. ازوست:

ای دل برغم مدعی از عشق بیزارم مکن رسوای ایمان کرده بدنام زنارم مکن
مرگست دوری از عدم تشویش هستی دیده را یا رب ز خواب نیستی در حشر بیدارم مکن
گر عشق دل مرا خریدار افتد کاری بکنم که پرده از کار افتد
سجاده پرهیز چنان افشانم کز هر تارش هزار زنار افتد
بیرم از نومیدی و شادم که نومید از توساخت قلخی جان کنندم اسیدواران ترا
چه تهمت بر اجل بندم ز چشمت خورده ام تیری که آنم میکشد گر بعد صد سال دگر میرم
زین نشستها باغبار ای مه شب گرد من باد غیبت می برد آخر ز کویت گرد من
ص ۴۹ : س ۱۷ ، قاضی میرک : مراد قاضی قطب الدین ابو سعید

خ لدی متخلص به حمدی است. قاضی مزبور در قزوین بقاضی میرک مشهور بوده و سلسله نسبش بخالد بن ولید از صحابه کبار پیغامبر میرسید. در «نقایس المآثر» آمده است. «طایفه جلیله ایشان قریب بسیمصد سال است که از بلده زنجان بدارالموحیدین قزوین آمده، همیشه صاحب اعتبار و وقار بوده و باسرقضا و بقدم ارباب عزت اشتغال داشته اند، و اکثر بفضایل صوری و معنوی ممتاز بوده و بعضی از اجدادش در زمان چنگیزیه وزیر صاحب رای و بتدبیر بوده اند. قاضی ابو سعید . . . بجمیع فضایل و کمالات آراسته صاحب ملوک و خوش محاوره و نیکو اخلاق بود و بشرف خدمت حضرت مولانا سید علی العادی رسیده و از باطن فیض موطن حضرت ایشان مستفیض گردیده و بسیاری از اکابر را نیز

۲- مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۸۵۰.

۱- اکبر نامه، دختر سوم، ص ۱۴۴.

دیده بغایت نیاز مند و مخلص بودند. گاهی فکر شعری نیز ازو واقع می شد، و بغایت در همه جا سلیقه موافق داشت دیوان مرتب فرمود. این ابیات ازو ثبت شد:

منم که دولت و صلت میسر است مرا کجای بخت خود این قصه باور است مرا
اگرچه مست و خراب از جهان شوم حمدی امید عفو ز ساقی کوثر ست مرا
دوش آن شمع بما گرمی بسیاری کرد عاقبت آتش دلسوختگان کاری کرد
بکسم نماند دیگر سرو برگ آشنائی که نیرزد آشنائی بمشقت جدائی
ملا عبدی شروانی در قزوین بتقریب جوانی باو تعلق خاطری داشت و

این غزل گفته بود :
دوش دلم دور ازو چون سگ دیوانه بود با کسی الفت نداشت از همه بیگانه بود
چون قاضی میرک را نیز بهان جوان تعلق بود تتبع همین غزل نموده
گفته بودند:

شب همه شب یاد تو در دل دیوانه بود باغم تو جان من همدم و همخانه بود
روز اجل گر تنم جان ره دوری گزید دل بغم جان نبود در غم جانانه بود
واعظ! اگر پند تو گوش نکردم، مرغ عاشق دیوانه را کی سر افسانه بود
حمدی شوریده را عشق بتو دیوانه کرد ورئه ازین پیشتر عاقل و فرزانه بود
و فاشش در شب شنبه خامس عشر شوال سنه تسع و ستین و تسعایه بود^۱

ص ۵۱ : ص ۸۰۷ ، ملا شاه... المتخلص به انسی : مراد هان کسی
است که ذکرش در منتخب التواریج^۲ بعنوان آتشی قندهاری دیده میشود. در
حالیکه تمام اطلاعات بدایونی درباره وی از کتاب نفایس المآثر ماخوذ میباشد.
در نفایس المآثر آمده است : «انسی مولانا محمد شاه است، او از ارباب زاده های
قندهارست و از عنفوان شباب در سایه عاطف حضرت فردوس مکنی نشو و نما
یافته و مدتها واقعه نویس آنحضرت بوده، و در ملازمت حضرت جنت آشیانی نیز
بمناصب مناسب ارجمند بوده و در سلک اصحاب اختصاص انتظام داشته و

۱- نفایس المآثر، بیت 'ح' ۲ - جلد سوم، ص ۱۸۱-۱۸۰ -

اكتساب كهالات در محافل عليه ايشان نموده. از مشاهير اين ديارست. جامع اوراق را ملاقات مولانا در لاهور دست داد. به بسيارى از فوايد اقادات او بهره مند شد. لطيف طبع شيرين ادا بود. اين ابیات از نتایج طبع پسندیده ثبت افتاد: در شفق گشت شب عيد نمايان مه نو تا كنیم از بی جام می گلگون تگ و دو سرشکم رفته رفته بی تو دریا شد تماشا کن • بیا در کشتی چشم نشین و سیر دریا کن... مولانا در دهم شهر شعبان سنه ثلث و سبعین و تسعایه در بلدۀ لاهور بجوار رحمت ایزدی پیوست. در قلعه ظفر در وقت صحت حضرت جنت آشیانی از مرض گفته:

صد شکر که شاه از غم بیماری رست . . . الخ^۱

تمام اشعاری که بدایونی از وی در منتخب التواریخ یا قاطعی در تذکره حاضر آورده، از نفایس المائر مأخوذ میباشد.

ص ۵۲: ص ۲، جمله بیگ: مراد جمله خان کوکه میرزا عسکری است که هنگام فرو شدن طغیان بهادر خان در جونپور در سال ۹۷۴ همراه با دیگر طرفداران مشارالیه از جمله خان قلی اوزبک و دیار علی و خوشحال بیگ و میر شاه بدخشی و یحیی بخشی پایمال فیلان مست گشت.^۲ وی را نباید با جمله بیگ کوکه میرزا کمران که در سال ۹۸۲ حین جنگ با افغانان کشته شد، اشتباه کرد. جمله بیگ اخیرالذکر شاعر نیز بوده و «همدمی» تخلص میکرد.^۳

ص ۵۲: ص ۵، میر محمد قاسم: از جمله اسرای نامبردار زمان اکبر و جهانگیر بود. وی شعر نیز میگفت و الفتی تخلص بر خود مینهاد. دهم رمضان ۱۰۲۲ هجری بمقام پشاور فرمان قضا یافت. هنگام مرگ وی بمنصب شش هزار ذات و پانصد سوار فائز بود.

۱- نفایس المائر، بیت ۱، ذکرش در شام غربیان (ص ۲۵) و ریاض الشعراء نیز آمده است.

۲- نک: اکبر نامه، دفتر دوم، ص ۲۹۷.

۳- آئین اکبری (بلاخان)، ص ۴۱۱، نفایس المائر، بیت ۱.

ص ۵۳ : س ۱، اشرف خان : از خطاطان طراز اول زمان هایون و اکبر بوده. هایون وی را به منصب ولقب میرمنشی مفتخر ساخت، و بعد از فتح هند مناصب میر عرض و میر مال نیز بوی ارزانی داشت. هنگام تخت نشینی اکبر وی در دهلی بود و جنگ مشارالیه باهمیر نیز شرکت جست. بیرم خان وی را محبوس کرد ولی گریخته بکله رفت. در سال ۹۶۸ هجری که بیرم خان علم بغاوت علیه اکبر بر افراشته بود، اشرف خان بمقام ماچھی واره در خدمت اکبر حضور یافت و بمنصبی سرافراز گردید. در سال ششم جلوس خود، اکبر وی را بلقب «اشرف خان» مشرف ساخت. وی در سال ۹۸۳ بمقام گور در بنگاله درگذشت. فرزندش ابوالمظفر منصب پانصدی داشت و سپس در سال سی و هشتم جلوس اکبر بحکومت اوده مامور گردید. و نوه های وی - حسینی و برهانی - از جمله خدمتگزاران شاهجهان پادشاه بودند.^۱

میر علاء الدوله کاسی درباره اشرف چنین نوشته است : «اسم شریفش محمد اصغر است، سید حسینی است، مشهور بمیر منشی است، نبذی از صفات کمالش بتقریب خطاطی و خوش نویسی ایشان که بر آمد روزگار اند در رساله «حقیقة الارقام» مبین ساخته. طبع وقاد و ذهن نقادش دریافتن سخن موی شکافی دارد و در دقایق کلام سرمویی فرو نمیکذارد. مدت سی سال است که درین سلسله علیه بمناصب مناسب ارجمند بوده بین العوانین بمزید جاه و جلال امتیاز داشته و دارند. از اشعار آبدار ایشانست:

کاکلش دیدم و سر گشته اویم چکنم	شده وابسته او موی بمویم چکنم
نا رسیده ز کف ساقی دوران جامی	میرسد سنگ ملامت بسویم چکنم
چسان کنم بزبان قلم بیان فراق	بصد زمان نتوان گفت داستان فراق
طمع بمایده وصل چون کنم، کز دهر	نهاده است فلک لقمها بخوان فراق
دلا ثبات ندارد اساس قصر وصال	خراب اگر نشود طرح خان و مان فراق
مائیم بعالم که دل شاد نداریم	ناشاد دلی چون دل خود یاد نداریم
یا رب تو مرا بآتش قهر مسوز	در خانه دل چراغ ایمان افروز

۱- آئین اکبری (بلاخان)، ص ۱۰۷، ۴۲۴-۴۲۳.

این خلعت بندگی کہ شد پاره ز جرم از راه کرم برشته عفو بدوز
تا صفحہ چال تو گل گل شکفته است • بلبل صفت مراست بدل خار خار عشق
در تاریخ آبشخوری کہ مولانا میر در دارالخلافت آگرہ بنا کردہ گفتہ
بودند :

در راه خدا . . . الخ^۱

ص ۵۳ : س ۳ ، ہفت قلم : مراد ہفت خط است کہ بدینقرار
میباشد : ثلث و توقیع و محقق و نسخ و ریحان و رقاع و تعلیق.

ص ۵۳ : س ۷ ، عبد اللہ طباط : مراد ملا عبد اللہ ہرویست کہ
بطباط مشہور است. ملا در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا میزیستہ و از
جملہ سر آمدگان خطاطان روزگار بود^۲

ص ۵۳ ، س ۸ ، یاقوت مستعصمی : باید یاقوت مستعصمی باشد. شیخ
حلال الدین یاقوت مستعصمی در بغداد بدنیا آمد. در اوایل حال از جملہ
غلامان مستعصم باللہ عباسی بود. اما تدریجاً بہ منصب کتابداری آخلفہ ترقی
نمود. تذکرہ نویسان وی را مخترع خط معروف نسخ نوشتہ اند. شیخ احمد
معروف بہ شیخ زادہ سہروردی و ارغون کابلی و مولانا یوسف شاہ مشہدی و
مولانا مبارک شاہ زرین قلم و مولانا حیدر کندہ نویس و میر یحیی شش تا از
شاگردان نام آور یاقوت بودند. یاقوت بعہد غازان خان در سال ۵۹۹۷ ہسن صد
و بیست سالگی در گذشت.^۳

ص ۵۳ : س ۱۲ ، ملا نیازی : مولانا نیازی ابن سید علی قاضی از

۱- نفایس المائر ، بیت 'ا' - مزید اطلاع را رک : آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۷۵ ، طبقات
اکبری ، ج ۱ ، ص ۴۳۲ ؛ ہفت اقلیم ، ج ۲ ، ص ۲۰۸ ؛ ذخیرۃ الخوانین ، ج ۱ ،
ص ۲۱۱ ، منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۱۸۲-۱۸۱ ؛ مرآت العالم ، برگ ۴۶۲ ، شام
غربیان ، ص ۲۹ .

۲- مزید اطلاع را نک : آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۷۵ ، آئین اکبری (بلا خان) ،
ص ۱۰۶ ؛ بدایع الوقایع ، ج ۲ ، ص ۸۷۹-۸۸۸ .

۳- مرآۃ العالم ، برگ ۴۶۱ ب.

شعراى معروف زمان ہايون پادشاہ است. بہ بي قيدي و بي مبالاىي شہرت داشتہ است. بہ بي احترامى کہ بہ مولانا جامى درين بيت نموده، ديگر نتوانست در ماوراءالنہر بماند.

تا نيازى شدہ در ملک سخن خسرو عہد نام جامى شدہ منسوخ کنون نام منست

ملا از فن شعر و عروض و معا و تاريخ و سابر جزئيات آن بھرہ تمام داشتہ، و در بعضى از آنها رسائى نيز نوشتہ بودہ است. اولين مرتبہ کہ در مجلس ہايون پادشاہ حضور يافت ہاى چپ را پيش نہاد، پادشاہ ازين بي ادبى وى بسيار ناراحت شد. سپس چون حکم بجائوس وى شد ملا زبان بہ «خبت و شطاحى و سفاهت» گشود و باحضرار بيحث در افتاد، و پادشاہ ازين حرکت وى آزرده شدہ از مجلس برخاست و رفت. ظاہراً در آخر عمرش ملا روى بہ تہہ نہاد و عاقبت ہانجا در گذشت. ازوست :

بر فلک نيست شفق بادہ گفام منست رند دودى کشم و طاس فلک جام منست
 بروى آشين زلف توای سيمين بدن پيچد بلى چون موى بر آتش فتد برخويشتن پيچد
 چو نتوام کہ برگرد سر آن تند خو گردم خيالش در نظر آورده هر دم گرد او گردم
 در تحرك نيست از باد صبا پيرانش بلکہ جاى يافتہ پيراهن از لطف تنش^۱

ض ۵۴ : ص ۲ ، مير کلنگ : مير کامى قزوينى مينويسد : «مولانا امير کلنگ از موالى کرام قزوين است. حافظ کلام اللہ مجيد بود و بغايت نيك يادداشت و از علم نحو و قوف تمام داشت ، و خوش طبع و شيرين حرکت بود و صاحب مشرب بلند و در خطوط اصل استاد و در شعر سلیقہ بسيار ملايم داشت و خوب بدقايى آن ميرسيد. از ذل طمع عارى بود و بجهت کسب معاش

۱- رک : مقالات الشعراء قانع قنوى طبع حسام الدين ، ص ۸۲۱.

۲- مزيد اطلاع را رک : مذکر احباب، ص ۴۵۶ ؛ نفائس المآثر، بيت 'ن' منتخب التواريخ

ج ۳ ، ص ۳۶۴-۳۶۲ ، شام غريبان ، ص ۲۲۰ ، ۲۶۴ -

گاہی بامر تجارت مشغولی می نمود :

کار کشاورزی است و پیشه تجارت وانگہ نیرزد بہ نیم حبه وزارت
جامع حروف (کامی) را کہ در بدو حال و ایام صبی میل تمام بہ تحصیل خطوط
بود در خدمت مولانا مشق نموده تعلیم می یافت، از اشعار سحر آثار مولانا این
دو بیت ثبت اقتاد.

رقیب از دشمنی . . . الخ

چنان گرم . . . الخ

وفات مولانا در قزوین در شہور سنہ ثلث و خمسين و تسعایہ واقع شد. ۱

ص ۵۴ : س ۳-۴ ، عبیداللہ مردم ہرات را کوچاند : این واقع در

سال ۹۴۶ ہجری اتفاق افتاد. ۲

ص ۵۴ : س ۱۰ ، ملا میر علی : از شاگردان بنام مولانا زین الدین

عمود کاتب و ملا سلطانعلی مشہدی است. در خط نستعلیق از سر آمدان وقت
بود. کسی از وی پرسید کہ میان خط شا و ملا سلطانعلی چه تفاوتست ؟ پاسخ
داد کہ : من بیایہ کمال رسانیدہ ام اما خط اور کمک دیگر است. چون عبیداللہ
خان اوزبک در سال ۹۴۶ ہرات را گشود ملا میر علی را نیز با سایر اکابر و
افاضل آندیار بہ بخارا برد. این قطعہ را ملا دران ایام سرودہ است :

عمری از مشق دو تا بود قدم همچون چنگ تا کہ خط من بیچارہ بدین قانون شد
سوخت از غصہ درونم، چکنم ؟ چون سازم ؟ کہ مرا نیست ازین شہر رہ بیرون شد
طالب من ہمہ شاہان جہانند و مرا در بخارا جگر از بہر معیشت خون شد
این بلا بر سرم از بہر خطوط آمد اسروز کہ خطم سلسلہ پای من بخون شد
ملا در بخارا فرمان قضا یافت و در فتح آباد بخارا در جوار آرامگاہ شیخ
سیف الدین باخرزی مدفون شد. فرزندان وی کہ در بخارا نشو و نما یافتہ
بودند بالاخرہ بہند روی آورده آنجا ساکن گردید. ۳

۱- نقایس المآثر ، بیت 'و' ۲- ایضاً ، بیت 'ع'

۳- مزید اطلاع را نک : مجالس المومنین ، آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۷۵ ، آئین اکبری
(بلاخان) ص ۱۰۹-۱۰۸ ، مرآۃ العالم ، برگ ۴۶۱ ب ۴۵۸-۴۵۷.

ص ۵۴ : ص ۱۲ ، خواجہ محمود اسحاقی : خواجہ محمود اسحاق
(سیاوشانی) از خطاطان معروف زمان اکبر شاه است. ظاهراً نسبت تلمذ بہ میر علی مشہدی داشت. وقتی ملا ازو رنجید این قطعہ را سرود :

خواجہ محمود اگرچہ یکچندی بود شاگرد این حقیر فقیر
بہر تعلیم او دلم خون شد تا خطش یافت صورت تحریر
در حق او نرفت تقصیری لیکن او ہم نمیکند تقصیر
ہرچہ اوسمی نویسد از بد و نیک جملہ را میکند بنام فقیر

ص ۵۴ : ص ۱۳ ، میر دوری : از جملہ شاگردان میر علی مشہدی
است^۲

ص ۵۴ : ص ۱۳ ، حافظ محمد امین : از مشہد بود و در نستعلیق
نویسان ممتاز دورہ اکبری محسوب^۳

ص ۵۴ : ص ۱۸ ، سلطان محمد نور : مراد مولانا سلطان محمد بن
مولانا نوراللہ است. در حبیب السیر آمده^۴ است «عمدہ نسخ نویسان زمانست و
بحسن کردار و لطف گفتار زبده اعیان دوران»^۴

ص ۵۴ : ص ۱۸ ، خندان : مراد مولانا سلطان محمد خندانست. مولانا
از شاگردان مولانا سلطانعلی مشہدی^۵ بودہ ، و از جملہ معاصران سلطان حسین
بایقرا و میر علی شیرنوائی. در حبیب السیر^۶ آمده است کہ وی باوجود حسن
خط بلطف طبع نیز موصوف است و بصحبت اہل عیش و طرب مشغوف ...
گاهی ہمت بر کتابت نسخ گارد. وی در سال ۹۱۷ ق وفات یافت.^۷

- ۱- نک : آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۷۵ ، آئین اکبری (بلاخان) ص ۱۰۹ : مجالس المومنین
ص ۴۵۸-۴۵۷ : تاریخ عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۱۷۰ .
- ۲- مجالس المومنین ، ص ۴۵۷ ، تاریخ عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۱۷۰ .
- ۳- آئین اکبری ج ۱ ، ص ۷۶ ، آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۱۰۹ .
- ۴- جزوسیم از جلد سیم ، ص ۳۵۰ ، برای نمونہای مختلف خط وی نک : احوال و آثار
خوشنویسان ، ج ۳ ، ص ۹۷۵-۱۰۰۸ .
- ۵- آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۷۵ .
- ۶- جزوسیم از جلد سیم ، ص ۳۵۰ .
- ۷- آئین اکبری ، (بلاخان) ، ص ۱۰۸ : برای نمونہای مختلف خط وی نک : احوال و
آثار خوشنویسان ، ج ۳ ، ص ۹۷۵-۱۰۰۹ .

ص ۵۵ : س ۱۳ ، میرزا قاسم جنا بادی : میرزا قاسم گونا بادی متخلص به «قاسمی» از مشاهیر شعرای قرن دهم هجری است. همزمان پادشاه طهاسب صفوی میزیسته و در مثنوی سرایی سرآمد سخنوران محسوب بود. **شهنشاه نامه** ، و لیلی و مجنون ، و کارنامه ، و خسرو و شیرین مثنویهای معروف اوست. وی در سال ۹۸۲ فرمان قضا یافت.^۱

ص ۵۵ : س ۱۹ ، استابهاد : مراد استاد کمال الدین بهزاد مصور معروف دربار سلطان حسین بایقرا. کارش بیمن تربیت و حسن این پادشاه و وزیر کاردانش امیر علی شیر نوائی بالا گرفت.^۲

ص ۵۵ : س ۲۴ ، استابهاد : . . . دایره چنان می باید که بشوگفتم -
باهر نیز بدین واقعه اشاره میکند.^۳

ص ۵۷ : س ۱۵ ، تردی روده : در سمرقند چشم بجهان گشود. پدرش از هرات بود و بنا به اطلاع میر علاء الدوله قزوینی در سلک وزرای سلطان حسین میرزا قرار داشت. امین احمد رازی وی را در عداد منشیان آن پادشاه شمرده است. در هر حال تردی روده پس از کسب فضایل بهند روی آورد و از جمله وابستگان درگا، میرزایان الغ میرزائی گردید. چون آنها به فتح بهروج دست یافتند وی تاریخی سرود که در تذکره حاضر نیز نقل گردیده است. امین احمد رازی رباعی دیگری نیز از وی آورده که در فوت لاجین نامی شخصی گفته بوده است. رباعی مزبور بدینقرار است :

لا چین قدیم شاه لا چین پرور شفقار شد از زمانه کین پرور
تاریش اگر شاه پرسد از تو گو : حیف ز لا چین شه دین پرور

۱- مزید اطلاع را : نک : میخانه ، ص ۱۸۰-۱۶۸ ، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ۵۰۸-۵۰۷.

۲- مزید اطلاع را رک : بدایع الوقایع ، ج ۲ ، ص ۹۰-۱۰۱ ، جیب السیر ، جزو سم از جلد سم ، ص ۳۰ ؛ باهر نامه (بیوریج) ۲۹۱ ؛ شرح حال بهزاد بقلم خانم دکتر

قمر آریان ، طبع وزارت فرهنگ و هنر.
۳- نک : باهر نامه (بیوریج) ، ص ۳۲۹ -

صدیق حسن خان بر این اضافہ میکند : در عہد اکبری چندی ملازمہ جناب مرزایان گجرات و چندی در دکن اوقات گرامی بسر نمود ، و از انجا برای کسب سعادت حج و زیارات مسلک سفر حجاز پیمود۔ قصیدہ در مدح ادم خان اکبری نظم کردہ بحضورش گذرانید۔ ادم خان مقدار صلہ اش محول بر خواہش و طلب وی گردانید۔ ملا زبان بہ لک تنکہ گشاد۔ خان فتوت کان ہاندم بوی داد و گفت ملا بہت ہمتی۔ اگر کرور میطلبیدی مضائقہ نمیکردم۔ ملا از ان زمان بتأسف و تحسر آشنا بود کہ چرا کرور بر زبان نیاوردم۔^۱

ص ۵۸ : ص ۵ ، مولانا زین الدین محمود القواس البہدائی : وی از اکابر اولیاء و اجلہ علماى نقشبندی قرن دہم ہجری بودہ است۔ از علوم متعارفہ بہرہ تمام داشت و بشرف صحبت مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی و مولانا عبدالغفور لاری نیز مستعد شدہ بود۔ در طریقت از خلفای مولانا نور الدین اسفیدانی بود و بواسطہ وی بمولانا سعدالدین کاشغری میرسید۔ بعضی بر آنند کہ وی نسبت ارادت بہ مولانا نظام الدین ابن مولانا علاء الدین مکتب دار داشت و بدوام واسطہ بمولانا کاشغری میرسید۔ گویند در مبادی سلوک اندیشہ تحصیل علوم بر وی غالب آمد و وی بدین منظور از پیر و مرادش جویای اجازہ شد۔ مولانا نورالدین گفت : ظاہراً طلب مفتی گری یا قضا یا احتساب یا تدریس یا خطابت در سرت جا گرفتہ است ، الا با یک خدا مشغول می ماندی۔ گفت : هیچکدام ازین مناصب در نظرم نیست بلکہ میخوام صرف و نحو و منطق و معانی و لطایف و عجایب فرقانی و رموز و اشارات احادیث نبوی بدانم۔ فرمود : خواندن مبارک باشد، در درس مولانا غیاث الدین احمد بخوان۔ مولانا زین الدین همچنان کرد و در اندک زمانی گشایش بسیار در علم وی را دست داد۔ صادق ہمدانی مینویسد کہ مولانا سالہا در خراسان بر طریقہ طاعت و عبادت و تقوی و طہارت بسر برد۔ چون شیوع بدعت در آن دیار از حد متجاوز شد بقندہار آمد و رحل

۱۔ صبح گلشن ، ص ۸۴۔ نیز رک : نفایس المآثر (بیت ت) : منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۲۰۱-۲۰۰ ؛ ہفت اقلیم جلد سوم ، ص ۳۸۵-۳۸۴ شام غریبان ، ص ۵۷۔

اقامت انداخت . . گویند صحبت وی را اثری بود، هر که در مجلس وی درآمد متأثر برخاستی. از سخنان اوست که فرموده: کسی را که غیر از خدا مراد بود از خدمت درویشی بهره نه بیند.^۱

بیرمخان از جمله ارادتمندان صمیمی مولانا بود و در مجالس درس مشار الیه مرتب شرکت میجست. حین مراجعت از ایران هایون چون وارد قندهار گشت خان مزبور وی را نیز خدمت مولانا معرفی نمود. در همین ایام هایون مجلسی ترتیب داد که در آن اش حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم میدادند و مولانا زین الدین محمود کمانگر بهدایی از جمله میهمانان بود. در حالیکه طشت در دست بیرم خان بود و هایون میخواست شخصاً آب بر دست مولانا بریزد. مولانا به نوه سید جمال الدین محدث، میر حبیب الله که وی نیز در آن میهمانی حضور داشت، اشاره کرد و خطاب به هایون گفت: مگر نمیدانی که آن شخص چه کسی است؟ هایون ناچار آفتابه را خدمت میر مشارالیه برد. میر حبیب الله ازین پیش آمد دستپاچه شده با عجله بسیار کمی آب بر دستهایش ریخت. هایون دو مرتبه آفتابه را بخدمت مولانا زین الدین آورد و آب بدست ایشان ریخت. مولانا با تشفی خاطر دستهایش را بشست، و چون هایون پرسید که طبق منت چه قدر آب برای دستشویی لازم است؟ مولانا فرمود: مقداری که برای شستن دستها کفایت باشد. هایون از صحبت مولانا بسیار خوشحال شد و از خدمتشان استفادتهایی نمود.^۲

ابوالفضل مولانا را از جمله «خداوندان باطن» شمرده^۳ و نوشته است که: وی از جمله مبارزان سرشکن نفس اماره بود.^۴ از مجمع الشعرای جهانگیرشاهی

- ۱- طبقات شاهجهانی، برگ ۲۲۶-۲۲۵ ب.
- ۲- منتخب التواریخ، ج ۱ ص ۴۵۵-۴۵۶؛ (ترجمه اردو) ص ۳۰۴-۳۰۳ نیز نک: تذکره هایون و اکبر، ص ۱۷۰-۱۶۹: اکبر نامه، ج ۱، ص ۳۳۳.
- ۳- آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۶۶: آئین اکبری (بلاخان)، ص ۶۰۸. علی الرغم منتخب التواریخ و تذکره هایون و اکبر، و اکبر نامه (پاورقی ۲) لقب مولانا بهدایی در آئین اکبری "کمال الدین" ضبط شده است.
- ۴- اکبر نامه، جلد اول، ص ۳۳۳.

جتن متبادر میشود کہ مولانا گوئی بہ لاہور نیز مسافرتی نموده است. وی در سال ۹۶۷ در زمان اکبر شاہ فرمان قضا یافت.^۱

ص ۵۸ : س ۱۶ ، عین الملک : مراد حکیم شمس الدین علی شیرازی است. میر علاء الدولہ قزوینی دربارہ وی مینویسد : «حکیم از جانب والدہ از فرزند زادہای علامہ عصر مولانا جلال الدین محمد دوانی است. بلطف خصایل و حسن شایل اختصاص دارد. در وادی کجائی بینظیر است و در بسیاری از صنایع صاحب وقوف است. قریب بہ بیست . . . است کہ درین سلسلہ علیہ و دودمان علیہ خدمات لائقہ بتقدیم رسانیدہ منظور انظار کیمیا آثار حضرت اعلیٰ است و بخطاب حکیم عین الملک ممتاز . . . بنا بر موافقت سلیقہ گاهی از و اشعار مرغوب سر می زند.»^۲

ہدایونی راست : «این اشعار ازوست کہ در وقت مشایعت در باغ خواجہ نظام الدین احمد مرحوم در سواد لاہور بطریق یادگار بقفیر نوشتہ دادہ وداع کرد و از لاہور برسات راجہ علی خان برہان الملک متوجہ دکن شد ، و آن دیدار آخرین بود :

چنان از عشق پرگشتم کہ در دنیا نمیکنجم ہمہ جا پر ز عشقم گشت و من درجا نمیکنجم
اگر با غیر عشق الفت نمیگیرم عجب نبود مثال عصمت میدان کہ در صہبا نمیکنجم
نشان از من چہ می پرسی کہ من خودہم نمیانم ہانا سر توحیدم کہ در انجا نمیکنجم^۳

حکیم در سال ۱۰۰۳ در گذشت.^۴

ص ۵۸ : س ۲ ، چہ صحرا چہ دریا چہ بر و چہ بحر : بیت از سعدی است.

ص ۵۹ : س ۴ ، پیر محمد خان شروانی : ملا در ابتدای حال طالب علم بود ولی بوسیلہ مرحمت و توجہ خانخانان بیرم خان بمرتبہ امارت دست

۱- طبقات شاہجہانی ، برگ ۲۲۶ . ۲- تفایس المائر ، بیت ۱۵۱.

۳- منتخب النوارخ ، جلد سوم ، ص ۱۶۵-۱۶۴ .

۴- تنایج الافکار ، ص ۲۴۶ .

یافت و وکیل مطلق خان مشار الیہ گردید۔ در اوایل دورہ اکبری در جنگ با ہیمو شجاعت و دلاوری فوق العادہ ای از وی ظہور یافت و در عزت و احترام وی در دربار افزودہ شد۔ علی الرغم تمام علم و فضیلتش شوکت ظاہری ملا را چنان خیرہ ساخت کہ وی اصل و آغاز کار خود را قراموش کرد۔ و کار بدافجا کشید کہ فوتی چون وی بیمار افتاد و بیرم خان بہ عیادتش رفت ، وی مشارالیہ را بحضور نپذیرفت۔ این رفتار ناہنجار وی مایہ رنجیدگی خاطر بیرم خان شد و وی تمام اسباب تحیل و امارت از ملا باز پس گرفت۔ سپس در روزگاری کہ بیرم خان مورد عتاب ملرکانہ قرار گرفت۔ ملا بہ دربار بازگشت۔ شاہ اکبر وی را بہ منصب پنہواری و خطاب ناصر الملکی مفتخر ساخت و بہ تعقیب بیرم خان ، کہ علم بغی و طغیان بر افراشتہ بود ، تعیین نمود۔ سپس خدمتی در دکن نیز بہ ملا محول گردید۔ زمانی در انجام بعضی مہات در آن ناحیہ وی از آب نربدا عبور کرد و بہ ولایات آن جا ضرر فراوان رسانید۔ و چون بہ شہر برہانپور دست یافت مردم آنجل را بیدریغ از دم تیغ گذراند و حتی بسیاری از سادات و علما را نیز نشانہ تعدی ساخت۔ چون حاکم آسیر باتفاق باز بہادر، کہ باوی پناہندہ شدہ بود ، بر ملا حملہ برد ، ملا تاب مقاومت نیاوردہ جانب مندو گرینت و حین عبور مجدد از آب نربدا ، از اسپش سقوط کرد و غرق شد۔ این واقعہ در ۹۶۹ اتفاق افتاد^۱۔

ص ۵۹ : س ۶ ، میرسد شریف : صاحب «کتاب التعریقات» معروف (بیروت ، مکتبۃ لبنان ، ۱۹۶۹م^۲)۔

۱- برای مزید اطلاع بر احوال وی رک : طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۴۲۹ ؛ آیین اکبری (بلاخان) ، ج ۱ ، ص ۳۴۲-۳۴۳ ؛ منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۱۵۷-۱۵۶ ؛ ذخیرۃ العوائین ، ج ۱ ، ص ۱۰۱-۱۰۲ ؛ تاریخ اکبری تألیف عارف قندھاری ، ص ۵۰ ، ۵۶-۵۴ ، ۶۶ ، ۶۸ ؛ برہان مآثر تألیف سید علی طباطبائی ، ص ۲۴۴ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۸ ، ۳۴۹ ۔

۲- برای شرح حالش رک : رشحات عین الحیات (مخطوطہ شماره 1.0.705) کتابخانہ دیوان ہند ، برگ ۹۱ بعد ؛ طرائق الحقائق ، ج ۲ ، ص ۶۸۹-۶۹۴ ۔

ص ۵۹ : من ، ۲۱ دروازہ لعل : 'کالی دروازہ' دہلی مراد است.^۱

ص ۶۰ : من ۱۵ ، رباعی۔۔۔ در جواب استاد : ابن رباعی از قاضی لاغر^۲ است۔ بنا برین ملا صدر حنا تراش ظہراً از شاگردان مشاراً الیہ بوده است۔

ص ۶۱ : من ۹ ، قاضی زادہ کاشان : قاضی زادہ کاشان ظہراً از شہرت فراوانی برخوردار بوده است۔ میر معصوم بہکری در ضمن بر شمردن «فضلی زمان میرزا عیسی و میرزا محمد باقی ترخان» درباره وی مینویسد : «ذکر قاضی شیخ احمد و ذکر قاضی کاشانی مستغنی از اظهار حالات کہالات ایشان است»۔^۳

ص ۶۱ : من ۱۰ ، میرزا عیسی ترخان^۴ : رک : میرزا شاہ حسین۔

ص ۶۱ : من ۱۸ ، ملا طریقی : «از بلدہ طیبہ ساوہ است از بدو فطرت و ایام شباب بوادی شعر و شاعری افتادہ با آنکہ آبا و اجداد او را درین وادی دخلی نبودہ۔ و اشعار غریب ازو بوقوع رسیدہ و با شعرای زمان در ہمہ وقت و اوان معارضات داشتہ ، علم نیز زبانی در بر ملک از روی فصاحت بر افراشتہ ، حالا درین دودمان عالیہان در سلک مداحان و شعرای زمان مندرج است۔ از اشعارش این چند مطلع و ایات ثبت شد :

عشق باز آنرا بغیر از جان سپردن پیشہ نیست من کہ از مردن نہ اندیشم دگر اندیشہ نیست
کسی را جان ز دست محنت ہجران نمی ماند اگر اینست ہجران هیچکس را جان نمی ماند
درین دیار بخوشوارہ کہ دل بستم بدام زلف پری چہرہ کہ افتادم
اگر کشد ز جفایم نمیکنم فریاد نہ بچشم آنکہ مبادا رسد بفریادم
من سگ اویم کہ با در دامن ہمت کشد فی بکس منت نہدی از کسی منت کشد
گفتی کہ زار میکشمت گرد من مگرد گرد تو گردم از سخن خویشتن مگرد

۱- مزید اطلاع را رک : آثار الصنادید ، ص ۹۵ : واقعات دارالحکومت دہلی ، ج ۲ ، ص ۶۴۴۔

۲- خیرالبیان ، برگ ۲۲۹ ب : ہفت اقلیم ، ج ۱ ، ص ۳۰۰۔

۳- تاریخ سند ، ص ۲۱۸۔

۴- برای مزید اطلاع۔ رک : مکی نامہ حسام الدین راشدی۔

دو عارضت بخیرالم چو وقت خواب در آید بخواب من همه شب ماه و آفتاب در آید
 بیاد آمدنت باوجود آنکه نیایی ز جان قرار رود در دل اضطراب در آید
 نمیخواهم کشد نقاش نقش آن پری رو را که میخواهم نه بیند چشم غیری صورت او را
 درد عشق افزود، همدردی درین عالم نماند دردمندی بود بچون در جهان، او هم نماند
 بی گناه از من چرا ای بیوفا رنجیده من گناه خود نمیدانم چرا رنجیده
 نمی توان نفسی بی تو در جهان بودن چرا که جانی بی جان نمی توان بودن
 گره ابرو آن سرو قد دلجو چیست گر نرنجید ز ما آن گره ابرو چیست
 دیدیم برقتن قد آن سرو روان را هر چند ندیدست کسی رفتن جانرا
 شهر دلم سپاه غمت را مسخرست این داغهای تازه سیاهی لشکرست
 کرده از شاهد دنیا بکلی انقطاع تا نباشد با کسم از بهر دنیایی نزاع
 کسی نگفت و نپرسید، کین چه مرحله بود که خضر آبکش وایسان قافله بود

ص ۹۲ : س ۱۵ ، قاضی لاغر : مراد قاضی احمد لاغر سیستانی است.
 چون در زمان وی دیگری وجود داشته که نسبت بوی فربه و جسم تر
 بوده ، لاجرم قاضی احمد «قاضی لاغر» مشهورگشت. تذکره نویسان درباره علم و
 فضیلت و استعدادی وی در شاعری متفق اللفظ اند و خوش صحبتی و شیرین
 کلامی وی را مورد ستایش قرار داده اند. در خبرالبیان آمده است که وی
 «بزرور فضل و کمال دانش آراسته و پیراسته بوده ، و قاضی بسیار خوش طبع
 بوده. در حینی که خواجه آصف بخدمت ملک الملوک المعجم سلطان محمود
 والی سیستان آمده بود ، میان خواجه و قاضی خوش طبعی و مطایبات شده. مقطعات
 بیکدیگر گفته اند :

۱- نفایس المائر ، بیت 'ظ'.

۲- طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۹۴۷ برای مزید اطلاع رک : منتخب التواریخ ، ج ۳ ،
 ص ۲۴۲ ، ۲۶۴-۲۶۳ : تاریخ اکبری تألیف عارف قندهاری ، ص ۱۲۵-۱۲۳ : هفت
 اقلیم ، ج ۲ ، ص ۵۲۸ ۵۲۷ شام غریبان ، ص ۱۶۵ ، ۲۴.

قطعه

بزرگی میکند بسیار قاضی احمد لاغر
فرستد محاسب را جانب پر مغان هر دم
مگر از میفروشان هم خیال رشوق دارد
ندارد هیچکس پروای ریش محاسب اما
بدور شیشه می ریش قاضی حرمتی دارد

قاضی در جواب گفته

بود از هجو تو ای خواجه خاموشی شعار
ریش قاضی گفته حرمت ندارد پیش کس
لب گشادی خود بدین معنی و این از پیش تست
گر رسد آزار بر ریش تو ام هم از پیش تست
ریش قاضی حرمتی دارد بر هشیار و مست
آنکه پیش هیچکس حرمت ندارد ریش تست

وله

آصفی خواجه شکر لب و شیرین گفتار
بهر ناگفتن شعرست که استاد ازل
که دهانش مگسانرا بشکر موان کرد
دهنش دوخت ولی بجای آن دندان کرد
لب خواجه آصفی چاک داشت این اشعار کنایت بدانست و این قطعه نیز
ازان قبیل است.

وله

گفت شخصی از زبان آصفی
تا نه از من پردی این یک دو بیت
کین سخن میگفت از روی ذم
دوختی ای کاش از روی کرم
از زبانی را می برید
از دهانم اندکی میدوخت هم
تیغی کشیده ، بر سرم آن میمبر رسید
گفتم که چیست؟ گفت که عمرت بسر رسید
خوبان گل گشتن حیانتند همه
از آدمیان غرض همین ایشانند
شکر لب و شیرین حرکتند همه
بگذار ، که باقی حشراتند همه
و . . . ملایقه شعر و معیا بغایت نیک داشته و دران ملک بامرقضا بامانت

ودیانت اشتغال می فرموده. از اشعار اوست :

دلگیر شده تیر تو در سینۀ تنگم
از بسکه درین غمکده بسیار نشسته

در باب قاضی نسل که برادرش بوده و فربه بوده :

وله

سؤال کرد ز من دوش قاضی فربه
جواب دادم و گفتم تو هیچ میدانی
که از چه روی چنین لاغر وضعیف تی
که از چه روی چنین فربه و قوی بدنی

۱- در تحفه سامی ص ۱۱۴ (نک : آتشکده آذر ، بخش اول ، ص ۴۲۲) مصراع دوم بدینقرار است :
'فکر گفتم کنید که عمرم بسر رسید'.
۲- خیر البیان ، برگ ۲۲۹ ب - ۲۲۹.

وجود من شده از قطره منی موجود وجود تو شده موجود از هزار منی...^۱
قاضی در شهر سنه ۹۷۸ هجری در ملک سیستان فوت نمود.^۲

ص ۶۲ : س ۲۳ ، حاکم سیستان : مراد ملک سلطان محمود ، والی سیستان است. وی از نژاد قدیم والیان سیستان بود و سلسله نسبش به صفاریه می پیوست. پس از فوت شاه اسماعیل ثانی به تحریص امرا و اکابر سیستان وی جعفر سلطان افشار را ، که از طرف دولت صفویه حاکم آنجا بود ، متهم ساخت ، در حکومت آن ملک مستقل گردید ، و بتجوی بائتظام و انصرام آنولایت همت گماشت که بحال اختلاف در احدی نماند.^۳

ص ۶۳ : س ۱ ، ز خدمت تو مرا : در تذکره ها پیش ازین ، بیت زیر نیز دیده میشود :

شهنشها ز کرم عذر بنده را بپذیر ز خدمت دوسه روزی اگر کناره کنم
ص ۶۳ : س ۲۲ ، ملا علی احمد : مراد ملا علی احمد متخلص به نشانی ابن مولانا حسین نقشی دهلوی است. پدر و پسر در شیوه مهر کنی از ببیدلان روزگار بودند. ملا این فن را از پدرش یاد گرفت و بنوبه خود از سرآمدان زمان خود گردید. شهرتش در این زمینه به عراق و خراسان و ماوراء النهر رسیده بود. ملا در علوم دیگر نیز ید طولائی داشته و همگان بوی بدیده احترام مینگریستند. ملا عبدالقادر بدایونی که با وی علاقه محبت و و داد داشته شرح حالش را بتفصیل تمام نگاشته است. جهانگیر که در ایام طفلی سبق پیش پدر ملا علی احمد خوانده بود ذکرش را در توزک خود آورده و نوشته است که

۱- مجمع النقایس ، بیت 'ل'.

۲- نقایس المآثر ، بیت ، ل. نیز نک : مذکر احباب ، ص ۱۹۸-۱۹۷.

۳- مزید اطلاع را نک : تاریخ روضه الصفا : ج ۸ ، ص ۱۸۰-۱۷۸ ؛ تاریخ عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۵۷ ، ۴۸۴-۴۷۸.

۴- ایضاً : ز خدمت : هفت اقام ، ج ۱ ، ص ۲۹۹ : ز صحبت — بنا بگفته ابن احمد رازی ، قاضی لاغر با حاکم سیستان رجش کرده بقندهار رفت و این ابیات از آنجا بوی فرستاد.

روزی ابن بیت امیر خسرو :

هر قوم راست راہی دینی و قبلہ گاہی من قبلہ راست کردم بر ست کجکلاہی
در دربارش خوانده شد، هنوز بیت تمام نشده بود کہ حال بر ملا علی احمد کہ
آنجا حضور داشت متغیر شد و فی الحال در گذشت، ابن جریان روز دوازدهم
محرم ۱۸، اتفاق افتاد، جسدش بدہلی آورده در گورستان آبائی مدفون ساختند.^۱
ص ۶۳ : س ۲۴ ، **خواجہ اویس گوالیاری** : در منتخب التواریخ آمدہ
است : « دانشمند مناظری مجادلی بود و در وادی اصول و فروع بی نظیر روزگار.
قوت حافظہ اش بمشابقہ کہ در وقت بحث چون کار بنقل می افتاد صفحہ صفحہ و
ورق ورق عبارت را یاد میخواند و میگفت کہ این عبارت فلان کتاب است در
آنجا بہ بینید و خصم را الزام میداد ، بعد ازان چون تفحص میکردند هیچ اثر
ازان نمی یافتند. و بہ همین طریق روزی در مجلس پادشاہی مولانا الیاس منجم
را، کہ استاد محمد ہمایون پادشاہ و لیاقت و استعداد رصد بندی داشت، الزام داد
تا مولانا از ہمین اعراض سوار شدہ و از پرگنہ موہان سرکار لکھنؤ کہ جاگیر
وی بود گذشتہ و ترک سپاہیگری کردہ بایلغار بگجرات و از آنجا بمکئ معظمہ
رفت و در ولایت عراق و آذربایجان و اردبیل کہ وطن مالوف او بود رسید و
در گذشت.^۲

۱- مزید اطلاع را نک : نفایس المآثر ، بیت 'ن' : آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۲۰ ، ۲۲ ،
۵۴ ، ۵۵ : طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۵۱۰ : منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۳۴۹-
۳۶۰ : توزک جهانگیری (نولکشور) ، ص ۸۲-۸۳ : انوار العیون فی اسرار الممکنون
تالیف شیخ عبدالقدوس گنگوہی ، ترجمہ اردو از عزیز احمدی ، اعظم گڈہ ، ۱۹۲۸م ،
ص ۱ : طبقات شاہجہانی ، برگ ۲۹۹ : کلمات الصادقین (خطی) بتصحیح نگارندہ ، ص
۸۴ ، صادق ہمدانی در کتاب اخیرنہ تنها بیت امیر خسرو را باشتبہ بہ میر حسن دہلوی
نسبت دادہ ، بلکہ تاریخ فوت ملا را نیز ہیجدهم محرم نوشتہ کہ با گفته جهانگیر کہ
شاہد عینی ماجرا بودہ ، درست در نمی آید.

۲- منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۱۳۱-۱۳۳. بدایونی حکایتی نیز آورده است محیط بر پیش
گوی صادق وی درباره از چاہ بہ چاہ رسیدن شاہ اسماعیل صفوی و ملاقات آن پادشاہ
با مولانا.

ص ۶۶ : س ۲۴ ، ملا خواجہ خرد مکہ : میر علاء الدولہ قزوینی
کامی راست : «مرد منتهی درویش نهاد پرهیزگار است. و بقر و فاقه مفتخر. از
حطام دنیوی آزاد و بزراعت و عمارت هر چیز حاصل میکند صرف راه خدا مینماید
و بنان جوین و خرقة پشمن قناعت می فرمایند ، طوبی له و حسن مآب.

نان جوین و خرقة پشمن و آب شور سی پاره کلام حدیث پیغمبری
با یکدو آشنا که نبرد نیم جو در پیش چشم همتشان ملک منجری
این آن سعادتست که بروی حسد برد جویای ملک قیصر و جام سکندری

قبل ازین چهل سال بزیارت حرمین شریفین زاد ما الله تعظیما و تکریمما
رسیده و حالا گوشه خمول و انزوا گزیده در بلدۀ کابل متوطن است، و اهل آن
دیار را حسن اعتقاد درباره او در خاطر متمکن، طبع مستقیمش بشعر سرد است.
این ابیات سحر آیات مشهور ازوست :

خواهم که بان تازه گل از روی نصیحت گویند که : با هر خس و خاری نشیند
اما بطریقی که زما خاک نشینان بر خاطر او هیچ غباری نشیند

از شاگردان شیخ نور الدین است و از مصاحبان و یاران شیخ زین و شیخ
ابوالواحد و شیخ اسمعیل بوده، و از مجالس افادات ایشان بهره مند می بوده. در
شهور سنه خمس و سبعین و تسعمایه در کابل بجوار رحمت ایزدی پیوسته. این
فقیر بملازمتش رسیده.^۱

ص ۶۸ : س ۱۳ ، میر امانی : «میر امانی کابلی از طبقۀ سادات انجاست
مشهور بمیرمیخچه. خوش فهم لطیف طبع است، قبول صحت و نمک کلام دارد،
بلند مشرب افتاده و از اغوجاج طبیعت آزاده است. سلیقه اش بدریافت تاریخ و
گفتن اشعار موافق است. در تاریخ وفات چغتای سلطان که جوان خوب صورت
بوده در آخر ایام گل فوت شده ، گفته :

وله

سلطان چغتای که بود گل گلشن خوبی ناگه اجلش سوی عدم راهنمون شد

۱- نفایس المآثر ، بیت 'خ'.

چون موسم گل سفر کرد ازین باغ دلها ز غمش ته بته آغشته بخون شد
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم در ناله شد و گفت: گل از باغ برون شد

وله

وصف قدرت با لف چون کم ای غل حیات چون الف ساکن و قد تو بود خوش حرکات

وله

غافل از یاد تو ای شیرین شایلم نیستم گر تو از من غافل من از تو غافل نیستم

وله

دل بفکر دهان در تنگنای حیرت است حیرتش رو داده از جابی و جای حیرت است

وله

اثبات وجود را چه حاجت به بیان چون خود همه اوست آشکارا و نهان
گویند بنفی غیر بگشای زبان نفی چه کنم کجاست از غیر نشان

در تاریخ وفات مولانا نادری سمرقندی (متوفی ۹۶۶) گوید:

وا حسرتا که نادری نکته دان برفت آن نادری نه داد سخن داد در جهان
جستم برسم تعمیه تاریخ فوت او گفتا خرد که: رفت یکی از سخنوران^۲

ص ۶۸ : ص ۱۴ ، ملا واصلی : مولوی مظفر حسین صبا مینویسد :
« بعضی او را مروی و بعضی کابلی نوشته اند. عارف کامل و مجذوب واصل بود ،
آنچه از نقد و جنس باو میرسید بمحتاجان میرسانید و بسوراخ موران دانه میریخت
و بدبستان اطفال میوه تقسیم میکرد و در سنه ثمان و ستین و تسعایه (۹۶۸)
ازین جهان رخت بر بست. در « یدبضا » از ملا قاطعی آورده که نوبی ملا جانی
را در شعری با ملا واصلی توارد اتفاق افتاد و برسرش هم باهم مجاوره و مقاوله
در میان آمد - ملا جانی پیش حاکم مرو استغاثه نمود که گوهری گرانبهای من
ملا واصلی دزدیده است. حاکم ملا واصلی را طلبیده باحضار آن گوهر امر فرمود ،
وی انکار کرد ، حاکم تعزیرش نمک آب تجویز نمود. اکابر شهر بر بن قصه

۱- نفایس المآثر ، بیت ۹.

۲- منتخب التواریخ ، ج ۱ ، ص ۴۷۵. مزید اطلاع را رک : طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۵۱۷ ؛ هفت انبلی ، ج ۲ ، ص ۱۶۲-۱۶۳ ؛ طبقات شاهجهانی ، برگ ۲۳۷.

و قوف یافته حاکم را برین ظرافت مطلع ساختند و ملا واصلی را ازین قید بیوجه رها کردند، از کلام اوست :

زدل پیکان زنگ آلود آن مهوش برون آید بسان شعله سبزی که از آتش برون آید

ص ۹۹ : ش ۱۱ ، شیخ گدائی : فرزند ارشد شیخ جالی کنبو صاحب

سیر العارفین است. در اوایل حال از مهربان هایون پادشاه بوده. چون مشار الیه در نتیجه شکستش بدست شیرخان افغان در سال ۹۴۷ راه فرار پیش گرفت شیخ گدائی روبه گجرات نهاد. پس از چندی چون بیرم خان از لشکر افغانه گریخته بگجرات رسید ، شیخ گدائی بصحبتش شتافت و مادام که خان مزبور در گجرات بود دقیقه در خدمتش فرونگذاشت. سپس چون در اواخر سال ۹۴۹ بیرم خان بلازمت هایون که در آزمون در قصبه جون سند بسر می برد ، متوجه شد ، شیخ گدائی وی را با کمال صمیمیت بدرقه گفت و خودش بعزم زیارت حرمین شریفین با اتفاق خانواده اش از گجرات بآمد. شیخ گدائی در زمان اکبر شاه بهند معاودت نمود و به پاداش جواهرمردیهائی که نسبت به بیرم خان از وی بظهور پیوسته بود ، به منصب صدارت سرافراز شده و مرجع اکابر و افاضل هندوستان و خراسان و ماوراءالنهر و عراق گردید. عزت و احترام شیخ گدائی درین ایام بجائی رسیده بود که وی در ظهر مناشیر مهر می کرد و از تسلیم معاف بود و سواره پیش آمده با اکبر شاه مصافحه می نمود. پس از عزل بیرم خان از مدارالهماهی هندوستان در سال ۹۶۷ هـ کار شیخ گدائی نیز از رونق افتاد و منصب صدارت از وی باز پس گرفته شد. در هر حال شیخ گدائی مقام و منزلت خود را در زندگی اجتماعی همچنان حفظ کرد و در جشنهای سالروز مشایخ دهلی با التزام تمام حضور می یافت. وی در سال ۹۷۶ و بقولی ۹۷۹ در دهلی وفات یافت و در آرامگاهی که حین حیاتش در دهلی برپا کرده بود ،

۱- روز روشن ، ص ۸۶۲-۸۶۶. حکایت معارضه ملا واصلی با ملا جالی در شام غریبان (ص ۶۶) نیز نقل شده است ، منتهی اچھی نرائن شفیق ، اخذش را اسم نبرده است.

مدفون شد.^۱

ص ۶۹ : س ۱۳ ، شیخ جامی : در نقایس المائر آمده است : «از اہالی ہند است۔ اصلش از دہلی است۔ بزبور فضایل و کمالات مجلی بودہ و مسافرت بسیار نمودہ۔ در زمان حضرت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بخراسان رفتہ و ادراک خدمت اکابر آنزمان میا حضرت مخدومی المولوی الجاسی قدس اللہ سرہ السامی و شیخ الاسلام علیشیر رسیدہ ، نمودہ و بد آنچہ رسیدہ است ۔ و حضرت جنت آشیانی او را تعظیم و تکریم بسیار می فرمودہ اند۔ شیخ را از فقر و درویشی بہرہ تمام بودہ و در وادی فضیلت و سلیقہ شعر مرتبہ مالا کلام۔ از اشعار اوست :

عشق را طی لسانی است کہ صد سالہ سخن دوست با دوست بیک چشم زدن میگویند

زاهد بطعنہ گفت کہ روی بتان مبین ای بی تمیز دیدہ بینا برای چیست

ما را از گرد کوبش پیراہنی است برتن گر جان نماند ما را در تن بیاد لعلت گویی سرم حبابیست زینسان کہ من دمام لیلی بدلتوازی یک عشوہ دید از تو ویرانہ دلم را گنجیست یاد رویت شد سینہ جامی زنبور خانہ دو وی

تا گرد دو یاقوت تو ریحان بدرآمد چون چشمہ کوثر، بزمنی کہ گذشتی فرہاد بیاد لب شیرین بدل سنگ تا عارضت از کفر خطت یافت لباسی

صد عاشق دلسوختہ را جان بدرآمد در ہر قدمت چشمہ حیوان بدرآمد ہر تیشہ کہ زد لعل بدخشان بدرآمد بیچارہ دل از کسوت ایمان بدرآمد

وفاتش در منہ سبع و ثلثین و تسعمایہ بودہ۔ در تاریخش گفته اند :

خسرو ہند بود تاریخش نیز بودست : بود خسرو ہند

۱- مزید اطلاع را نک : نقایس المائر ، بیت 'ج' در ذیل جامی : مثنوی مہر و ماہ ، مقدمہ از سید حسام الدین راشدی ، ص ۶۳-۵۵ : صبح گلشن ، ص ۳۴۷-۳۴۶۔

در حضرت دہلی کنہ در مقبرہ مزینی کنہ در جنب مسجدی کہ شیخ گدائی خلف صدقش در آنجا بنا کردہ مدفون است.^۱

ص ۶۹ : س ۱۵ ، مردم گجرات . . . : صاحب حسن اند-مولانا شہیدی

غزلی در وصف جوانان گجراتی سرودہ است. ابن سہ بیت ازان غزل است :

گجراتیان ہمہ نمکین دل کباب شان می خوارہ اند و خون شہیدی شراب شان
در شیشہ چون نبات ز یکتائی آشکار از غایت صفا تی چون سم ناب شان
ابن نظم ماند از تو شہیدی بہ یادگار در پای تخت خسرو عالی جناب شان

خواجہ حسن نثاری بخاری مینویسد کہ : ہایون بادشاہ نوبی خواجہ ایوب ابن خواجہ ابوالہر کہ را برسات بگجرات فرستاد، زیبائی ماہرویان گجراتی خواجہ را چنان فریفت کہ مأموریت خود را فراموش کرد و در گجرات ماندگار شد. چون گجرات فتح شد خواجہ چندی مورد عقوبت قرار گرفت ولی ہایون ہزودی از خطایش در گذشت.^۲

ص ۷۰ : س ۹-۱۰ ، آہ من العشق و حالاتہ : قطعہ از مولانا نورالدین

عبدالرحمن جامی است.^۳

ص ۷۱ : س ۲۱ ، میر فہمی : در تذکرہ مذکر احباب مینویسد :

از سادات کثیر البرکات است ، و بحضورت امیر ابوالبقاہ قراچی دارد. مدق تحصیل علوم نمود. بعد از آن بہ شعر مشغول گشت. ابیات خوب و اشعار مرغوب دارد ، و ابن مطلع آبدار از سخنان لطیف اونست و خوب واقع شد:

مطلع

فکر سر زلف تو مرا ی سرو پا کرد اندیشہ پا بوس توام پشت دو تا کرد

۱- نفایس المآثر ، بیت 'ج'، مزید اطلاع را نک : مثنوی مہر و ماہ جالی دہلوی باہتمام

حسام الدین راشدی ، مقدمہ ، ص ۱۱۴-۱۱۰.

۲- مذکر احباب، ص ۱۹۱-۱۹۰.

۳- منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۲۰۰.

۴- ص ۴۱۲.

مدتی شد که در قندهار ساکن است^۱.

ص ۷۱ : م ۲۱ ، ملا نویدی : ظاهراً مقصود مولانا نویدی کلنگ است. وی شاگرد مولانا شهاب معانی بوده و در لطافت طبع و شیرین زبانی در عصر خود شهرت بسزائی داشته. در روزگار هایون پادشاه از ماوراءالنهر بهند آمده و با هایون پادشاه نیز دیدار کرد. در سال ۹۷۰ در گذشت و در خطیره در نزدیکی آرامگاه مولانا محمد امین زاهد ، در بلخ ، مدفون شد. وی از غزل سرایان چیره دست زمان خود بوده و اشعار نیکو بسیار داشته. این مطلع ازوست :

بخدمت پیش قدم سرور بر پاست می دوفی قیامت قیامت داری مه من راست میگوئی^۲
ص ۷۱ : م ۲۱ ، ملا شوخی : بهاء الدین حسن نثاری در باره وی چنین مینویسد : بکفش دوزی مشهور است. در شوخ طبعی بی همتا بوده ، و قدم در میدان بلاغت نهاده ، به چوگان فصاحت گوی سخن را از اقران می ربوده ، لیکن پدرش کفش فروش بوده ، و در بازار ملک مکانی داشته ، که مقام خوش طبعان بوده . و این مه بیت از اشعار منجیده شوخی مذکور است :

بیت

در واقعه دیدیم که شد یار پریشان هستیم ازین واقعه بسیار پریشان
شب خورده می و روز باغیار چو ترگس از خانه برون آمده دستار پریشان
شوخی درمی چند بدست آر که هستند خوابان جهان از پی دینار پریشان
ص ۷۲ : م ۱۳ ، ملا جانی : میر علاء الدوله قزوینی ذکرش را بعنوان 'جانی یتیمان' آورده^۳، و نوشته است : «از بخارا ست. پدرش یتیمان آنجا بوده بدان سبب بدین نسبت اشتهاار یافته است. بکابل آمده شرف خدمت حضرت جنت آشیانی دریافت مشمول عواطف و احسان ایشان گشته از ارباب عز و اعتبار شده است. این مطلع ازوست :

- ۱- مزید اطلاع را رک : تاریخ نظم در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۵۷۱-۵۷۰ ، مذکر احباب ، ص ۴۰۲ .
- ۲- مذکر احباب ، ص ۲۷۵ .
- ۳- نفایس المآثر ، بیت 'ج' .

تا بوده ایم عاشق و بدنام بوده ایم اما از عاشقان باندنام بوده ایم
این غزل نیز ازوست :

خوبرویان همه بی مهر . . . الخ

اورا غلامش زهر در خورد کرده در شہور سنہ ست و خمسین و تسعایہ بعالم
بقا پیوست. این بیت در تشبیہ ماہ نو عید کفۃ :

دوش ماہ عید شد بر شکل مصفل آشکار	کز بخار روزہ بود آئینہ دل را غبار
یا ماہ نو بود و بنمود از ضعف بدن	استخوان پهلوی لب تشنگان روزہ دار
یا تراشیدند بہر ناقہ لیلی حطب	یا تن خم گشتہ بخون شد از غم زرد و زار
خویش را در سلک خدام تو میخواست فلک	زان کان حلقہ آورده است بہر برگزار
کوکب و ماہ نوت ہر کہ کہ آید در نظر	نسترن نشگفتہ دان برگ خزان پیدوار
بلکہ پیکت بستہ رنگ و یکہ پر برسرزدہ	میروہ از روم تا آرد خبر از زنگبار

ولہ

خط گرد رخت باعث حیرانی ماست زلفت سبب بی سروسامانی ماست
آن کاکل مشکین پی ویرانی ماست اینہا ہمہ اسباب پریشانی ماست

ص ۷۳ : س ۵ ، میر حضوری : میر علاء الدولہ کامی می نویسد :
«حضورى از سادات بلدہ قم است. فی الجملہ استعدادی دارد و سہ نوبت بحج
رفته، دیوان غزل تمام کردہ در وادی وقوع گوئی بی بدل است. توطن در نجف
معلى نموده از تقیدات عادى دنیوی آسودہ است. این ابیات از آثار افکارش
مراقوم افتاد:

.. تو بہ غیر خوگرقتی پس ازین مرغ از من بدل رسیدہ گاہی گلہ کنم ز خویت
بی تسکین مگو پنہم کہ حالت یار می پرسد چنان سنگین دلی کی از من بیمار می پرسد
ز بیماری ندارم غم مرا آن میکشد ہر دم کہ می آید رقیب از زبان یار می پرسد
رقیب از آرزوی آنکہ او مرگم خبر یابد بہر کس می رسد حال من بیمار می پرسد

- ۱- شام غربیان، ص ۶۵ : آن مہ.
- ۲- ایضاً : پهلوی لب تشنگان.
- ۳- ایضاً : زار و نزار.
- ۴- از گذار.
- ۵- شام غربیان این بیت را ندارد.
- ۶- شام غربیان، ص ۶۶ : بلکہ پیکت بستہ رنگ دیگری بر سرزدہ.

حضور یاری خواهد که از شکم کشد ورنه
 • سر حضوری و فترک خوچکان بینید
 • هوای توسن چابک سوار من مکنید
 • اگر مجلس بدین دستور خواهد بود بر خیزم
 تنبع هفتاد غزل مشهور سیفی نموده بود ازان نوشته شد.

جهت قصاب گفته

بخونم غرقه پیران از تو نشیم تابکی در خون من از تو

جهت فخر

ماه فخر آنکه باشد چرخ سرگردان او شد سرصد همچو من پامال در دکان او

جهت ریخته گر

کی بکس عشق بت ریخته گر میگویم خواهد او خون مرا ریخت اگر میگویم

اسکندر بیگ منشی راست : میر حضوری قمی ، سید صالح پاکیزه روزگار بود. سالها در عتبات عالیات بطاعات و عبادات گذرانیده. در حین ارتحال شاه جنت مکان وایام جلوس اسمعیل میرزا، که دارالسلطنه قزوین مجمع این طبقه علیه بود، میر حضوری نیز در آنجا تشریف حضور ارزانی داشت. میرزا کبیرسن در یافته بود و این طبقه جهت کبیرسن و نسبت سیادت و شیخوخت با او بعزت و احترام سلوک می نمودند. اگرچه کم شعر است اما در غزل صاحب فن و شیرین سخن است و این بیت را خوب گفته :

ز وعده های توام ذوق انتظار بس است که هیچ عیش برابر بانتظار ثونیست ؟

ص ۷۳ : م ۱۱-۸ : ابیات از نفائس المآثر گرفته شده .

۱- نفایس المآثر ، بیت ، 'ح'

۲- تاریخ عالم آرای عباسی ، جلد اول ، ص ۱۸۵ . مزید اطلاع را رک : هفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۵۰۷-۵۰۹ : ریاض العارفین ، جلد اول ، ص ۲۰۶-۲۰۷ ، در تذکره اخیر اسمش را میر عزیز الله قمی نوشته است. برادرش میر اشکی نیز از شعراء نام آور آندوره بوده. نک : هفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۵۱۰ ، ریاض العارفین ، ص ۶۰ .

ص ۷۳ : م س ۱۴ ، ملا حنفی : در نقایس المائر مینویسد : «حرفی^۱ اصفهانی خواهر زاده مولانا نیکی مشهورست. خوش طبع است شعر خوب میگوید. در زمانی که عباس سلطان در گیلان استیلا داشته چون حرفی^۲ در باب مذهب زبیدیہ طبعی کرده بوده حکم قطع زبان حرفی نمود. بعد از وقوع این امر همچنان در طلاق و بلاغت قصوری نشده بود. این ابیات از او نوشته شد. . . . دم مرگ مرواز سرم ای عمر عزیز بشین تا بتو جانرا بسپارم بشین این بیت نیز از رباعی او که بخاطر بود مرقوم شد.

کفنی سگ خویش خوانده ام حرفی را	حرفیست کزو بوی وفا می آید
جان بلب نزدیک و در دل آرزوی دیدنت	وقت مردن آرزوی جان ببارم به بین
عیدست و باز برسر عیشند مرد و زن	من سر نهاده بر سر زانوی خویش
غمگین ازین که بر من مسکین چها گذشت	در فکر اینکه چون گذرد یار سوی من
گاهی ملول از اینکه بغیرت فتنه ام	که شادمان که عشق جدا کردم از وطن

در شهور سنه سبعین و تسعایه بقزوین آمده هفت بند ملا حسن کاشی را جواب گفته بود. از شاه پنج تومان و سروپا جایزه گرفت.^۳

در تاریخ عالم آرای عباسی مینویسد : مرد طالب علم فاضل شوخ طبع شعر را بسیار خوب میگفت ، و خوب میفهمید. هر عقده که در معنی ابیات مشککه و خیالات دقیق پیچیده شعرا پیش می آمد ، باسانی میگشود. نهایت شکفته طبعی داشت. میخواست از زمره علما و فضلا باشد. چون در شعر فهمی و هرزه گردی و بی تکلفیهای صاحب مذاقانه ، که لازمه شعر است ، سر آمد اقران بود. بشاعری شهرت کرد و این ابیات از او مشهور عالم است :

در چمن بود زلیخا و بحسرت میگفت یاد زندان که درو انجمن آرائی هست این ابیات نیز ازوست :

- ۱- امین احمد رازی و آفتاب رای لکهنوی اسمش را «تقی الدین محمد اصفهانی» نوشته اند. تک : هفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۱۴۴ : ریاض العارفین ، جلد اول ، ص ۱۸۶.
- ۲- فی الاصل : حرفی در نتایج الافکار (ص ۱۸۱) نیز غلص وی «حرفی» ضبط شده است.
- ۳- نقایس المائر ، بیت 'م'

ز گرمی جگر دم دوش چشم تر میسوخست چراغ دیدہ براہ تو تا سحر میسوخست
نماند روغن بادام چشم و میدیدم کہ پارہ دل و پرکافہ جگر میسوخست
خون ز چشم بیچکد گوگل درین مجلس مباحث جان براهش مینہم گو عود در بحر مسوز
این مقطع نیز از مولانا شہرت عظیم دارد والحق عاشقانہ است :
ہنوز این اول عشق است حزنی گریہ کمتر کن کہ وقت گریہ ہای درد دل در پرواز میآید
ص ۷۳ : س ۱۸-۲۰ ، ابیات از نفائس المآثر ماخوذ میباشد.

ص ۷۴ : س ۱ ، ملا حیدر سبزواری : در نفایس المآثر حیدری
سبزواری آمدہ است. در ہا نکناہست : «طبع شعری دارد و دیوان تمام کردہ در
مشہد ماکن است».

ص ۷۴ : س ۶-۷ : در نفایس المآثر نیز ہمین دو بیت بعنوان نمونہ
آوردہ است؟

ص ۷۴ : س ۱۰ ، ملا حیرانی قہی : اگرچہ بہمدان منسوبست اما
اصلش از قم بودہ. بہ خوشگویی و شیرین کلامی اشتہار داشت بنا بگفتہ سام
میرزای صفوی قوت حافظہ اش بمرتبہ ای بود کہ صد ہزار بیت بخاطر داشت و
در زمان سلطان یعقوب از جملہ ندما بود. وی در جمیع انواع سخن طبعش را
می آزمود ، و غیر از سایر اشعار ، مثنویہایی نیز بر جای گذاشت کہ از آنجملہ
است ، بہرام و ناہید ، مناظرہ آسمان و زمین ، مناظرہ سیخ و مرغ ، و مناظرہ
شمع و پروانہ. حین اقامتش در کاشان ، حیرانی دل بعشق جوانی در داد. چون
این ماجرا شہرت پیدا کرد قاضی آنجا حکم باخراجش نمود. ملا قصیدہ ای
در ہجو قاضی سرودہ کاشان را بسوی ہمدان ترک گفت. در کبرنی در
سال ۹۳۰ در ہان شہر در گذشت و مدفون گردید. ازوست :

- ۱- تاریخ عالم آرای عباسی ، جلد اول ، ص ۱۸۶-۱۸۷ : مزید اطلاع را رک : ہفت اقلیم ،
جلد دوم ، ص ۴۱۴-۴۱۷ ؛ ریاض العارفین ، جلد اول ، ص ۱۸۶-۱۸۸ : آئین اکبری
جلد اول ، ص ۱۷۲ ؛ آئین اکبری (بلا خان) ص ۳۵ ؛ طبقات شاہجہانی ، ص ۲۴۱ ب.
- ۲- نفایس المآثر ، بیت 'ج'

ای جالت چراغ هر خانه شمعی و صد هزار پروانه
 ز هجران تابکی سوزد، دل سرگشته و من هم
 طبیم چاک دل میدوخت، گشت از آتشم آگه
 دوش آنشی که بر سر کویش بلند بود
 بجرم عشق خواهم روز محشر دست خود بسته
 صبح عید اگر من دست آن نازک بدن بوسم
 ز شادی تا شب آنروز دست خویش بوسم
 ص ۷۳ : س ۱۰ ، برکنار چشم خون افشان... : تمام این ابیات
 بهمین ترتیب در نقایس المآثر نیز آمده است.^۲

ص ۷۵ : س ۱ ، ملا حالتی : یادگار محمد نام دارد. سپاهی زاده
 است. میگوید از فرزند زادهای سلطان سنجر سلجوقی ام طبع سلیم دارد ...
 پدر حالتی والهی تخلص بوده. ازوست :

ماه عید ابرو نموده خاطر من را شاد کرد
 شکرته کز غم سی روزه ام آزاد کرد^۳
 پسر حالتی ، محمد حسین نام داشت و بقائی تخلص مینمود. در جوانی دچار
 جنون شد و پدرش را مسموم گردانید بقصاص پدر خودش نیز کشته شد. اوراست :
 تا غمره خونریز تو غارتگر جانست چشم ازل از دور بمرت نگرانست.^۴
 ص ۷۵ : س ۱۱ ، مکت مخورد غم : در نقایس المآثر بعد ازین ،

بیت ذیل نیز دیده میشود.

در ناله ز رعنائی آن گل شده ام باز گل دیده ام امروز که بلبل شده ام باز
 این ابیات نیز ازوست :

نماند آنقدر از گریه ام آب در جگر
 که مرغ تیر تو منقار تو تواند کرد
 بجای رشته پراخت ، ای کاش من باشم
 باین تقریب شاید ، باتودریک پهرن باشم^۵

۱- برای مزید اطلاع نک : آتشکده آذر و حواشی آن، بخش سوم ، ص ۱۲۴۶-۱۲۴۸.

۲- بیت 'ح' نقایس المآثر ، بیت 'ح'

۳- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۲۱-۲۲۳ : هفت اقلیم ، جلد اول ، ص ۴۷۳.

۴- نقایس المآثر ، بیت 'ح'

۵- طبقات ادبری ، جلد دوم ، ص ۴۹۲. میرزا نظام الدین احمد وی را از جمله سپاهیان
 ادبری ، و از طائفه چغتائی نوشته است.

جان بر لب و دیده در نظاره ای عمر! دمی بساز با من
شب فراق نگشتم بهیچ پهلوی • که یاد آن مژده نیز در دلم نغذاید
ص ۷۵: ص ۱۶ ، حالتی خراسانی : «قاسم بیگ نام دارد و از طبقه
ترکان است. تحصیل علوم نموده و در شعر بسیار سلیقه نیک دارد. شاه طهاسب
فرموده بودند: که اسامی جمعی که لیاقت تدریس امام زاده حسین که در قزوین
مساختم است داشته باشند بنویسند که هر که انساب بوده باشد تعین شود.
اسم قاسم بیگ نیز در طی آن مسطور بود. چون نظر شاه بران افتاد گفت:
بیگ را مناسبت به تدریس نیست. هر چند میان مبالغه در تعریف کردند بجای
نرسید ، تا بعد از مدتی که باز تقریب شد درین نوبت ملا قاسم نوشته خواندند
گفت: هان بیگ خواهد بود. چون آن اسم از خود اسقاط کرد تدریس بدو
مرجوع باشد. حالا در قزوین بامر مذکور اشتغال دارد. از اشعار اوست:
خوش آنکه وقت گنه دید شرمساری ما زبان گشود بعدر گناه گاری ما
دم بدم چشم سیاهت بنگه میکشدم • تا نگه میکنی آن چشم سیه میکشدم
در پیش او حجابم راه سخن نمی داد • لیک از نگاه پنهان عرض نیاز کردم
شرمنده بودم از گنه خویشتن بسی • بگذشتی از گناهام و شرمنده ترشدم
مرا ای حالتی خواهم نباشد قوت رفتن • که می ترسم شود موری براهی پامال من
از قبول وعده آن ماه سیا عاجزم • کوفراش وعده و من از تقاضا عاجزم
آرزوها در دلم بسیار خواهد شد گره • من که پیش یار از عرض تمنا عاجزم
تقصیر وی آنجاست که آرد دگری • قربان سازد بجای خود بر در دوست

این ابیات نیز ازوست:

- بازار بتان شکست ، آری ، آری ، ابراهیم است ، کار او بت شکنی
آن بت که مثل به خوبی و خوش سخنی است • ما را با او محبت برهنی است
۱- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۷۸-۱۷۹ : آئین اکبری (بلا خان) ص ۶۶۴ ، ترجمه
ملا حالتی در شام غریبان (ص ۸۲) نیز آمده است.
۲- نقایس المآثر ، بیت 'ح' : نیز نک : نتایج الافکار ، ص ۱۸۳-۱۸۴.

هیچ دلم در نیافت نیک و بد یار را گرمی بازار بست ، چشم خریدار را
برده دلم را ز کار پرسش بسیار تو این همه شیرین مکن شربت بیار را

از نصیحت ، میدهم تسکین ، دل آزرده را نیست مرهم جز زبان نجبر پیکان خورده را

از تو وفای وعده ، نباشد هوس مرا شادی وعده های وفای تو ، بس مرا

آغاز عشق و دل تپد هر دم من نباشد را صید از طپیدن می کند آگه ز خود صیاد را
دل که دارد در وداع این ناله جانسوز را بعد ازین بسیار خواهد کرد یاد این روز را

می شنیدم ز پس پرده شب ، آواز ترا می توان یافت ازان حسن تو و ناز ترا
حالتی ! سوخت دل خلق ، دگر ناله مکن یا چنین کن که ، کسی نشنود آواز ترا

چون بمشعر اندر آی همه همچو طفل مکتب فکنند نامه ها را ز کف از بی تماشای ...

ص ۷۴ : س ۹ ، سلا خواجه زاده کابلی : « بسیار خوش طبع است و
اهلیت تمام دارد . بغایت صاحب جلال بوده . طالب علمان ماوراء النهر اورا
در میان خود پادشاه برداشته بودند و در آن وقت با مولانا حسین گربه همدرس
بوده . این مطلع ازوست :

دلا مقید این خود پسند چند مباش پسند کن همه کس را و خود پسند مباش
این مطلع نیز از و مشهورست چنانچه [از] جناب افادتمآب مولانا صادق استماع
رفت و بعضی دیگر از میرزا قاسم میرکی نقل میکنند :

مائم و شکست دل و ویرانی خاطر یک خاطر و صد گونه پیریشانی خاطر
یار با غیر مست میگذرد نیک و بد هر چه هست میگذرد

مشهور است که بغایت بیقید بوده ، چنانچه گاه عریان در بازارها میگشت .^۱
ذکرش در مذکر احباب چنین آمده است : جوان خوش صورت نیکو
سیرت بوده ، و در بخارا تحصیل علم می نموده ، و به خوش طبعی مشهور است .

۲- تقایس المآثر ، بیت 'ح'

۱- ریاض العارفین ، جلد اول ، ص ۱۷۹-۱۸۰ .

و این مطاع بدو منسوب است :

نظم

مرا پرسی کہ : از خوبان ترا خیل و سپہ ، چند است ؟
عجب شاعری کہ از دیوانہ می پرسی کہ : مہ چند است ؟
بہ میرزا بخش علی بہ مطابیحہ پیش می آمدہ ، اتفاقاً مجلسی بودہ و طعام کشیدہ
اند ، پشت گوشت لاغری در نظر ظاہر شدہ ، خواجہ زادہ کابلی در بدیہ گفتہ :

بیت

در میان پشت لاغری دیدم گفتم این پشت جزم بخش علی است
و از جملہ اشعار اوست. این غزل بغایت خوب واقع شدہ :

غزل

خیال آن خم ابروی چون ہلال خوش است اگرچہ دور خیالیت این خیال خوش است
بہ شام عید نظر میکنم بابرویش کہ شام عید نظر جانب ہلال خوش است
برنگ زرد کنم عرض حال خود با او کہ پیش یار باین رنگ عرض حال خوش است
اگرچہ نیست یقین دیدن جال توام ولی بکوی تو رفتن باحتال خوش است
چہ خوش بود کہ رسم با وصال او رحمی کہ مبتلا شدہ ہجر را وصال خوش است
در آخر حال در گلخن ساختہ بود و بہ مردم کم می پرداختہ. یکی از آشنایان
کردی کہ بر روی او نشستہ ، اورا نشناختہ در بدیہ گفتہ :

بر رخ نشستہ گرد غربی بسی مرا نبود عجب اگر نشاند کسی مرا
در اوان جوانی ازین عالم فانی بملک جاودانی انتقال نمودہ در بلاد ہند مدفون
است.^۲

ص ۷۶ : س ۱۵ ، ملا خلی : میر علاء الدولہ رامست : « فی الجماعہ
از مولویت بہرہ ور بودہ و در سلک ملازمان عبیداللہ خان مندرج بودہ. »
ص ۷۶ : س ۱۸ : مطلع از نفایس المآثر گرفته شدہ.^۳

۱- بمعنی نصیب و بہرہ.

۲- مذکر احباب ، ص ۲۶۹-۲۷۱ نیز نک : ہفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۱۰۸-۱۰۹.

۳- نفایس المآثر ، بیت 'خ'.

ص ۷۶ : ص ۲۱ ، خلقی هروی : در نقایس المآثر مینویسد : اصلش از شکراب ری است. والدش امیر عزالدین یوسف در ایام خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بهرات رفته و میر محمد یوسف بحسن تربیت حضرت شیخ الاسلام باعلی مراتب کمالات ارتفاع یافته. در زمان قزلباش بعضی اوقات صدر شده و در آخر بحکم امیر خان موصلو بقتل رسیده است. گویند که این بیت در وقت قتل خود گفته نزد خان فرستاده است :

بناحق ارچه مرا میکشی ولیک به بین که عاقبت چکنند با تو خون ناحق من ...
ز خیل اهل وفائیم در زمانه تو سگ تو ایم ولی دور از آستانه تو
شهادتش در شهر رجب ۹۲۷ بوده در هرات^۱

ص ۷۷ ، ص ۳۱-۳۰ : ابیات از نقایس المآثر میباشد.

ص ۷۷ : ص ۷ ، میر دوری هروی : میر علاءالدوله قزوینی مینویسد : اسمش میر سلطان بایزید است. سلیقه اش در وادی شعر بقایت مناسب ، و بدیهه روان دارد و خط نستعلیق نیک مینویسد. در سلیک خوشنویسان کتبخانه خاصه شریفه حضرت اعلی مندرج است و بخطاب «کاتب الملکی» ممتاز است.^۲ بدایونی بر آن اضافه میکند : ... خط نستعلیق را در هندوستان شاید کسی بهتر ازو ننوشته باشد. . . و یکی از شاگردان میر در خط و از مصاحبان فقیر خواجه ابراهیم حسین احدیست، رحمة الله علیه، که از بزرگ زادگان بلده بلوط و خویشان نزدیک شیخ عبدالرحمن لاهوری بلوطی است، که در مقتدائی و ولایت مشربی در زمان خود شهرة روزگار بود. او از عالم غرور در عین جوانی بدارسرور رفت و دلهای احباب را کباب ساخت. . .^۳

ص ۷۷ : ص ۱۰ ، ملا محمد قاسم شادی شاه : از جمله شش شاگرد

۱- نقایس المآثر، بیت ، 'خ' ؛ مزید اطلاع را نک : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، جلد اول ، ص ۵۳۴ ؛ ریاض العارفین ، ص ۲۲۹.

۲- نقایس المآثر ، بیت 'د' نیز رک هفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۱۵۹-۱۶۰.

۳- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۲۷.

معروف سلطانعلی مشہدی (متوفی ۹۱۰) است.^۱

ص ۷۸ : س ۹، گر بوصل تو : تمام ابیات از نفایس المآثر مقتبس میباشد. این نیز ازوست :

کہ در درون جانی ، کہ در دل حزینی از شوخی کہ داری یکجا نمی نشینی^۲

ص ۷۸ : ص ۱۸ ، ملا دعائی : در نفایس المآثر آمده است : ودعائی

مشہدی پسر بقالی بود بجهت مناسبت سلیقہ اش بشعر بدین وادی افتاده در ملک سخنوران نادر بیان اندراج یافت. این ابیات ازوست :

... دو ابرو [ی] تو کہ دل را بصدستم بردند • بقتل من پی اندیشہ سر بہم بردند
از خار خار عشق خرابست کار من • نزدیک شد کہ گل کند این خار خار من
بنشست و عہد کشتن عشاق بست و خاست • دانستہ است یار طریق نشست و خاست
با من آن عہد شکن در چہ مقامست بہ بین • کہ قدم رنجہ نسازد بمقامی کہ منم
سر آمدست ز اسباب حسن کاکل او • سرم مباد دمی خالی از تخیل او
نکو نموده بگزار حسن او سنبل • نکوتر آنکہ ز گل دستہ است سنبل او^۳

ص ۷۹ : ص ۵ ، مولانا حسن علی : در نفایس المآثر آمده است :

«رجائی، مولانا حسن علی خراسی است. و وجہ نسبت خراس آنکہ در اوایل حال
بجوان صرافی تعلق خاطر داشتند ، چون دکان جوان بر در خراس خانہ بودہ و
اکثر اوقات خدمت مولانا آنجا مقید می بودہ ، بنابراین بخراس مشہور شدہ است.
فضایل و کمالات او بہرین از حد تعریف است و صحبت فیض آثارش توان گفت
کہ زیادہ از اشعار سحرالباس بود. بخدمت بسیاری اکابر و اولیا رسیدہ و منظور
انظار کیمیا آثار ایشان گردیدہ. قبول صحبت مولانا بمرتبہ کہ محمد خان نکو
حاکم ہرات باوجود غلوی او در تشیع و شہرت مولانا بہ تسنن چندانی در
اعزاز و مراعات جانب شریف مولانا می کوشید کہ موجب حیرت عقل می

۱- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۷۵ : آئین اکبری (بلا خان) ، ص ۱۰۸.

۳- نفایس المآثر ، بیت 'د'

۲- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۳۲۷.

شد، و همچنین اسماعیل میرزا نسبت بمولانا مراسم تعظیم بنوعی بتقدیم میرسانید که باید و شاید و بوصف راست نیاید. در مجالس عالیہ جای مولانا در میان خود و برادرش حضرت سلطان محمد میرزا می دادند. مولانا در حدیث شاگرد سیادت و کلمات پناه میرکشاه محدث است و در وادی شعر معیار تمام عیار بودند. شیخ نظامی را در خواب دیده تخلص «رجائی» باشارت شیخ شده. در اواخر شهر شعبان ۹۶۵ بقصد زیارت حرمین شریفین زادهای الله تعظیما و تکریم بقزوین آمده. در من هشتاد و هشت سالگی بودند در آن وقت مرتب این اوراق، ادراک خدمت مولانا نموده و قریب بچهل روز که در قزوین بود. اکثر اوقات از صحبت فیض اثر مولانا محظوظ و بهره ور می بود. و چون در آن زمان میرزا شرف جهان از اهل روزگار کناره کرده گوشه انزوا اختیار نموده بود، و در بروی اختلاط و صحبت مردم بسته، مولانا این قطعه گفته بخدمت ایشان فرستادند :

حکمتی است غریب ای سر بدانش و فضل	که عرض آن نتوان کرد جز بچون تو کسی
گذشته از وطن آورده ایم رو بسفر	گسسته ایم دل از هر هوای و هوسی
بغیر گوشه چشمی ز صاحبان نظر	نگشتم در دل من هیچگونه ملتسی
های اوج کمالی چه نقض بودی اگر	ز فر سایه تو بهره ور شادی مکی
حرم گشن کویت نشد نشیمن ما	نیافیم دریغ اعتبار خار و خسی
بروی خسته دلان بستن در اتبال	ز حسن خلق کرمیت عجب نمود بسی
بصدق خاک درت غائبانه می بوسم	به پای بوس سگانت چو نیست دست رسی

میرزا شرف در جواب گفته بخدمت مولانا فرستادند :

ایا ستوده خصالی که سالها دل را	هوای صحبت جان پرور تو بود بسی
حکایتیست نهفته ز خلق با تو مرا	خدای را بشنو از من و مگو بکسی
ازان ز گشن دهرم گرفت دل که نماند	ز سبزه و گل این باغ غیر خار و خسی
چو شنجه گر قسم تنگ میشود زانست	کسی نماند که با او بر آورم نفسی
وصال همچو تو یاری نمیدهد دستم	وگر نه در دل من نیست غیر این هوسی

بعد از وصول جواب، صحبتهای شکفته با یکدیگر داشتند و نسبت بمولانا خدمات و تکلیفات فرمودند. آخر بد نفعان زمان کیفیت صحبتشان بشاه طهماسب رسانیدند، و شاه را در حدود تبریز در گرفتن مولانا گرم ساختند. چون تورچی تعیین

شدہ متوجہ شد، مولانا در ہاں اوقات در منتصف شهر شوال سنہ مذکورہ ببلدہ زنجان رسیدہ و در ہاںجا ودیعت حیات بہ ملک اجل سپردہ ، رویت قورچی را بر قیامت انداختند و در جوار مورد الانوار حضرت شیخ ابرار شیخ ابوالفرج زنجانی قدس سرہ - کہ از اکابر اولیاء اللہ است و احوال ہدایت مآلش در کتاب نفحات الانس^۱ مذکور - مدفون شدند۔

«سیادت پناہ اعلم میر صدرالدین محمد^۲ خلف صدق حضرت میر غیاث الدین منصور علامہ شیرازی در مجلسی از ملا پرسیدند کہ : شنیدہ ایم کہ شاہ شعر خود بمحضرت ملا عبدالرحمن العجائی قدس اللہ سرہ السامی گذرانیدہ اید ؟ ملا فرمودند : غلط بسمع شریف رسیدہ۔ امثال ما فقیرانرا کجا حد و یارای آن بود کہ در خدمت ایشان شعر توانیم گذرانید۔ بلی دو نوبت بتقریب جوانی خوش الحان بخدمت ایشان رسیدہ با آن جوان گویندگی کردہ تحسین از لفظ گھر بار ایشان شنیدہ ایم۔ مولانا بشیرین ادا و نقل سخنان اکابر و تقلید بعضی ظرفابی نظیر زمان و اعجوبہ دوران بود۔ خدمت مولانا مرثیہ جہت شیخ نورالدین برادر شیخ زین گفته بغایت پر حالت و کیفیت شاعرانہ گفت۔ ابیات آن اینست :

درین خرابہ مجو رہ بسوی کنج مراد	کہ جای محنت و رنجست ابن خراب آباد
قضا نہاد بہر گاش از بلا داسی	کہ پانوادہ درین دامگہ کہ سر نہاد
زمان عمر بسی اندکست ، غرہ مباح	کہ تا نفس زدہ عمر دادہ بر باد
چو غنچہ خون خور و دل تنگ باش و لب مکشا	کہ نیست غنچہ ابن باغ را امید گشاد
سواد دفتر گل نیست غیر حرف فنا	ولی چہ سود کہ بی بہرہ ایم ما ز سواد
نشان ز سرو قدی میدہد کہ خاک شد ست	بہر زمین کہ فائدہ است سایہ شمشاد
چو ہر نفس ز چمن میروہ بباد گلی	مدام جامہ کبودست سوسن آزاد
اگر ز آتش دود دلم خبر یابی	رود حدیث گل و ذکر سوسنت از یاد

۱- تک : ص ۱۴۸-۱۴۹ ، وی مرید شیخ ابوالعباس نھاوندی بودہ در سال ۵۷۷ در گذشت بنا بگفتہ دولتشاہ سمرقندی (تذکرۃ الشعراء ، ص ۱۴۳) شیخ نظامی گنجدہ ای از جملہ پیروانش بودہ۔

۲- برای شرح حالش : رک : حبیب السیر ، جزو چہارم از جلد سیم ، ص ۱۱۰-۱۱۱۔

که میزدم بسکالشی دم از طریق و داد
نهاد رو بقریبی که کس غریب مباد
بداغ هجر چو فرهاد جان شیرین داد
گسسته دل ز جهان و طمع ببرد ز جان

مرا انیس دلی بود و سونس جای
هوای طوف حرف بست محملش ز وطن
ندیده کام دل از کام سعی در ره وصل
کنون منم ز غمش خون دل ز دیده چکان

جهان علم و ادب، کان حلم و کوه وقار
که بی فروغ رخش روزیاست چون شب تار
بود چو دامن گردون ز خون دیده کنار
انیس بستر و بالین جدا ز بار و دیار
شبی بروز نبردم بمردم آخر کار
پی وصیت اصحاب گشت نکته گذار
نبودم و نشنیدم حدیثی از لب بار
نهاده پرده حرمان کشید بر رخسار
هزار جانزدن چاک چیب صبر و قرار
نکردش گل سوری ز دیده خون بار
ازین سراجچه بهمراهیش نه بستم بار
ولی چه سود که کرد آنچه کرد چشم حسود

هزار حیف ازان نور دیده اغیار
چراغ مجلس اصحاب، شیخ نورالدین
بشام هجر من تیره روز را ز غمش
دریغ و درد که چون شد ز چشم زخم زمان
چو شمع بر سر بالین او ز گریه و سوز
دریغ و درد که چون غنچه شکر شکنش
میان مجمع خونین دلان چو گل همه گوش
دریغ و درد که از مهر خامشی پدهان
هزار نوحه و زاری نکردم از غم او
ز مرگ لاله سیراب او چو شد گل زرد
ز نعش سست چو محل بعزم کلیه خاک
خورم دریغ و فحاش سرشک خون آلود

نغان که محنت و اندوه بیکران دارم
شکایتی که ز اندوه درمیان دارم
اگر یقین نشود آنچه در گمان دارم
مباد جاتم اگر آرزوی جان دارم
نشسته گوش بر آواز کاروان دارم
من آنکسم که نه این دارم و نه آن دارم
چو غنچه مهر خموشی چه بردهان دارم
دلا مثال زمانی که میهان دارم
که آخرین سخن است این که بر زبان دارم
ز بهر دیدنش آهنگ آن جهان دارم
کسی چه میکند از عمر و زندگانی خویش

ز چرخ و گردش او ناله و فغان دارم
اگر جهان بسر آید بسر نمی آید
گمان برم که دهم جان درین غم و عجب است
جدا ز صحبت جانان که بود خلد برین
گذشت آنکه دل بر امید بر سر راه
یکی بوصل فرح دارد و یکی بامید
هزار ناله بر آرم چو بلبل، از دل تنگ
اجل به پرسش این خسته کرد و ریجه قدم
بیا و گوش کن ای همنشین ز من سخنی
خبر ز گمشده خود نیایم بجهان
جدا ز عمر گرایی و یار جانی خویش

ز گرد ره چو رسی طوف آن مزار کنی
ز خون دیده و دل رشک لاله زار کنی

صبا بخفته کابل اگر گزار کنی
حریم روضه دندار را بگاہ طواف کنی

عزیمت در دولت سرای یار کنی
سلام گوئی و اظهار اعتذار کنی
ز برق آہ چہانرا پر از شرار کنی
قیامت کی نہانست ، آشکار کنی
تغیر درد کشی نالہ ہای زار کنی
ہزار شکوہ ز دستان روزگار کنی
بیک دو نکتہ ہاں بہ کہ اختصار کنی
کہ از ہزار یکی دا ورا شمار کنی
ازین جہان و ہمنای دوست برد بچاک

ز خاکبوسی آن روضہ چون پردازی
نہادہ روی تو واضح بچاک از من زار
ز بزم جمع جوان شمع را نہان بینی
دہی بسیل فنا ز آب دیدہ ، عالم را
بفرق خاک فشان ز دیدہ خون ریزی
ہزار گونه شکایت ز دست برد فلک
ز حال زار رجائی ز لطف ، چون پرسد
چو بی شمار بود درد او ، چہ حاصل ازان
جز این حدیث نگوی کہ : رفت با دل چاک

کہ نیست چارہ این کار جز قضا بقضا
خداست آنکہ بود وصف او دوام و بقا
ازین سراچہ شد نیکبخت ہر دو سرا
جہاند مرکب ازین تنگنای جان فرسا
جہال غیب در آئینہ کہ داد جلا
اگرچہ خاک وجودم رود بیاد فنا
بیاکہ دست تضرع بر آورم بدعا
کہ در ہوائ تو پیمودہ اند مرحلہا
نبردہ راہ بیابان در آمدند ز پا
بران غریب کہ جان درہ تو کردہ فنا
بدان کلیم کہ شد پردہ پوش آل عبا
نتیجہ خلقتش را بیا دگار بدار

قضا چو تیغ بر آرد میبچ سر ز قضا
جہان و ہر چہ درو ، روی در فنا دارد
خوش آنکہ رخت بہ نزہت سرای انس کشید
فشانند دامن ہمت ازین نشیمن آرز
ز دود ز آئینہ ، دل غبار خشم و بدید
من و غبار غمی کان ز دل برون نرود
ز شرح درد دلم هیچ بر نمی آید
بزرگوار خدایا ! برہ نوردانی
ز فرق کردہ قدم روی در رہ آورده
کہ رحمی کن از انجا کہ فضل شامل تست
رسید عور ، بہ پوشان لباس مغفرتش
بدرگہ آمدہ ، حاجات او با لطف بر آر

و خواجہ حبیب اللہ وزیر ساوجی بحضرت میر جلال الدین محدث قدس سرہ^۱
آسیای دادہ بودہ و جہت کم آبی معطل مانده ، مولانا از جانب میر این قطعہ
گفتہ و بخواجہ مذکور فرستاد :

چہ موجبست کہ چرخ سیتزہ گر نفسی
بگرد اہل وفا گشت سالہا لیکن
حساب آصف جہانہ گر در کرش
کرم نمود بمن آسیای گردانی
بکام خاطر ناہاد ما نمیگردد
ازان چہ سود کہ هیچ آشنا نمیگردد
امیدوار نہی دست وا نمیگردد
ولی بدور من آن آسیا نمیگردد

۱- وی از جمع دانشمندان ممتاز معاصر با بابر پادشاہ بود۔ نک بابر نامہ (دیورجی)، ص ۲۸۷۔

ہم از دوماہ ز مستاجرش بہ پرسیدم کہ آسیای فقیران چرا نمیکرد
درشت گشت و ز روی غبارداد جواب کہ نیست آب و ز باد ہوا نمیکرد
و ہم از اشعار اوست :

خرم کسی کہ دامن یاری لرقطہ است وز مردم زمانہ کناری گرفتہ است
دل جان سپردہ بس کہ طہیدست در بوم من خوش بدان گمان کہ قراری گرفتہ است
این اظہار و مضمون ایشان مشہورست :

ز عشق خوبوفی بقرارم کز آن چون ابر نیسان اشک بارم
آن شاہ بتان نمود با حسن و جمال چوگان خطی و گوی آن نقطہ خال
شد ہوش دلم چو جلوہ گر شد معشوق گفتم کہ مباد ہرگز بت ہم زوال
سخن عشق جز بیاد مگو

چنانکہ از بن اقتباس از نفائس المآثر تالیف میر علاء الدین کامی قزوینی
بوضوح روشن است از مولانا حسن علی خراس و ملا رجائی ہان بکنفر مراد
است. رجائی تخلص مولانا حسن علی خراس بودہ است و قاطعی، بلکہ باحتیال
بسیار قوی نساخ، شرح حالش را بخطابدو قسمت بخش نمودہ اند.

روابط ملا حسنعلی خراس متخلص بہ رجائی حتی بعد از معاودت ہایون
از ایران نیز باوی استوار بودہ است. در سال ۱۰۵۸ھ چون برادر ہایون، میرزا
ہندال شہادت یافت، ملا حسنعلی تاریخ سرود کہ بدینقرار است:^۱

ہندال محمد شہ فرخندہ لقب نا کہ ز قضا شہید شد در دل شب
شبخون بشہادتش چو گردید سبب تاریخ شہادتش ز شبخون بطلب

ص ۷۹ : ص ۶ ، بازار فیروز آباد : طبق کتاب ترکی زبان جهان نما

کہ در اوایل قرن یازدہم ہجری (۱۰۱۰) تالیف یافتہ، شہر ہرات دارای پنج
دروازہ بود، کہ عبارتند از دروازہ ملک در شمال و دروازہ عراق در غرب و

۱- نفائس البائریت 'ر'. این مطلب از تذکرہ ہای موخر از قبیل آتشکدہ آذر (بخش دوم،
ص ۷۶۵-۷۶۷) و صبح گلشن (ص ۱۷۲-۱۷۳) و ریاض العارفین (ص ۲۵۵-۲۵۶).
و غیرہ نیز تأیید میشود. همچنین تردیدی کہ ما در این زمینہ در مقالہ خود در مجلہ
نقوش لاهور (...) شمارہ مسلسل ۱۲۲، سالنامہ : ژانویہ ۱۹۷۷، ص ۴۶-۴۸) داشتہ
بودیم بدینوسیلہ مرتفع میگردد.

۲- منتخب التواریخ، جلد اول، ص ۴۵۵-۴۵۶.

دروازہ فیروز آباد در جنوب و دروازہ خوش در مشرق و دروازہ قیچاق در شہل شرق، و ابن آخرین و جدید ترین دروازہ ہا بودہ^۱ است۔ ظاہراً خیابانہائی کہ ہر یک ازین دروازہ ہا بہ داخل شہر راہنہائی میکرده اند، بہان نام دروازہ مربوط موسوم بودہ است۔

ص ۸۰ : س ۲۲ ، طاق بازار خوش : نک : ۱۰۵-۲۱

ص ۷۹ : س ۱۳ ، سید محمد رباعی : متخلص بہ فکری مشہور بمیر رباعیست۔ در نفایس المآثر آمدہ است : «اصلش از ہراتست۔ در آنجا بعمل جامہ باقی اشتغال داشتہ۔ سلیقہ اش بر رباعی از اقسام شعر موافقت بیشتر داشت و اکثر اوقات ہمت بر ترتیب آن قسم شعر می گاشت۔ در شہور سنہ تسع و ستین و تسعایہ بہندوستان آمدہ از فراید فواید انعام حضرت اعلیٰ محظوظ و بہرہ مند گشتہ و در شہر ربیع الاول سنہ ثلث و سبعین و تسعایہ بعالم بقا پیوست۔ و گفتا عقل کہ میر رباعی سفر نمود» تاریخ است۔ این چند رباعی ازو مرقوم افتاد :

دردیست بدل نہان کہ درمانش نیست	دارد فکری کہ سامانش نیست
سر کردہ رہی کہ هیچ پایانش نیست	عمریست کہ پا کردہ ز سر در رہ عشقی
• ظاہر شود از بہار محشر اثری	• فردا کہ بمند از جہان خبری
ما نیز بعاشقی بر آرم سری	چون سبزہ سر از خاک بر آرند بتان
• مانند زمانہ خوبہ بیداد گرفت	• آن شوخ کہ جاد در دل ناشاد گرفت
خون ریختن چشم ترم یاد گرفت	آتش بجہان زدن را ہم آموخت
• سویم گذری برغم مردم کردہ	• اکنون کہ بمن یار ترحم کردہ
و آن نیز ز گریہ سروبا کم کردہ	جز مردم دیدہ بر سرم نیست کسی
• سر تا قدش سپہر در زر نگرفت	• چون مہر کسی کہ تیغ بر سر نگرفت
کل پیرہن چو غنچہ در بر نگرفت	کین بجفای خار تا دل تنہاد

۱- Le Strange, *The Lands of an Eastern Caliphate*, London, 1966 repr. p. 409.

چون بیک اجل برقتم داد نوید تن کرد ز ہمراہی جان قطع امید
کس بربل من بہ پنبہ آبی نمیکاند جز دیدہ کہ گشتہ بود از دیدہ مفید...^۱
درین وادی خیام زمانہ است . . . ازوست :
ای دل اگر ت یار سپاہی است مترس کارش ہمہ جور و کینہ خواہی است مترس
در لشکر حسن او دو چشمش جنگی است باقی خط و خال او سپاہی است مترس

میری با زلف شبگون و چو شبنم هر طرف از تو میبارد نمک ای وای بر دلہای ریش^۲
ص ۸۰ : س ۱۶ ، ملا حاجتی : در نفایس المآثر مینویسد : « حاجتی
ہروی شاعر خوش طبع نیکو اطوار است۔ بجدال و مشت زنی اشتهار دارد، بجهت
مذہب و ملت از خراسان ہجرت کردہ بمآوراء النہر رفت۔ سخنان طرفہ ازو
شہرت دارد۔ دو موضع است در ہری یکی تریاک و دیگری کرازان نام
دارد۔ خواجہ میرک نامی کہ کلاتر تریاک بودہ در باب او گفتہ :

خواجہ میرک آنکہ اورا ذرۂ ادراک نیست ظاہرش چون باطن و باطن چو ظاہر ہاک نیست
با دو دندان زیادی ہرکہ اورا دید گفت خواجہ ارباب کرازان است از تریاک نیست
و در باب میر جان دہل گفتہ :

میرجان دہل نام تو مشہور خوشست وز نشاط زر سر تو مغمور خوشست
آوازۂ ہمت بعالم رفتست آواز دہل شنیدن از دور خوشست
جہت خواجہ تاج الدین محمود نامی گفتہ کہ ظاہراً خوان احسانش از نعم
کرم خالی بودہ :

دو عاشق آتش در طبقی یک قلبیہ واستخوان لقی

در بخارا اورا بغلام تاجری تعلقی دست دادہ۔ تاجر ارادہ سفر ہرات کردہ، خواجہ
ہر چند از یک باب، بار بر مرکب رحلت نہادی، مولانا از طرفی دیگر

۱- نفایس المآثر، بیت 'ف'.

۲- منتخب التواریخ، جلد سوم، ص ۲۹۵-۲۹۶. نیز نک: آئین اکبری، جلد اول،
ص ۱۸۰، آئین اکبری (بلاخان) ص ۶۷۱-۶۷۲، طبقات اکبری، جلد دوم،
ص ۴۹۴-۴۹۵، آشکدۂ آذر، بخش دوم، ص ۵۰۱، شام غریبان، ص ۲۰۱.

درآمدہ بند اقامت کشادی و بالجملہ خواجہ را از سفر ہرات مانع آمدہ۔ داوری ایشان بعداللہ خان افتاد ، خان مذکور چون معلوم نمود کہ ممانعت او از سفر ہرات بجهت مذهب است غلام را از مال خریدہ بمولانا بخشیدہ است۔^۱

ص ۸۲ : م م ، مولانا سایل : در نفایس المآثر مینویسد : واز موضع آم دماوندست و در ہمدان ساکن بودہ و بہمدانی مشہور شدہ است۔ خوش طبع مقبول الکلام بودہ۔ پیوستہ در اکتساب فضایل و کمالات سعی بلیغ نمود۔ سلیقہ بنظم و نثر و علم موسیقی موافق داشت۔ ہمیشہ ہمت بر تتبع اشعار و انشای بلاغت انتہائی حضرت مولانا عبدالرحمن الجامی قدس سرہ می گاشت۔ جنونی بر مزاجش غالب بود۔ این ابیات ازو ایراد یافت :

ولہ

مجرور تیغ عشق تو مرہم چہ میکند
تا ہمدان بکوی تو از من جدا شدند
وفاتش در سنہ اربعین و تسعیہ بودہ۔

آہنگہ است خاطر درویش
چون شکستیش با حذر می باش
تا درست است با صفا گھر است
کہ ازو ذرہ ذرہ نیشتر است

خوابم نمی برد ہمہ شب بی جال تو
سایل ہمد و در غم ہجر و امید وصل
در دیدہ جای خواب بود یا خیال تو
ہرگز نگفت یار کہ چونست حال تو...^۱
میانہ مولانا سایل با ملا حیرتی خوب نبودہ ، و آنها ہمدیگر را ہجای رقیقی می گفتہ اند :

قطعہ

سایل راست در حق حیرتی

شد حیرتی را در روزہ داری
ہر شب غلامش در سرمہ دانش
اساک باعث نہ پاکی ذیل
خوش میفرستد میل از سرمیل
القصہ ہر دو صاحب سلوک اند
آن صابم الدھر این قایم اللیل

۱- نفایس البائر ، بیت 'م'

۲- نفایس البائر ، بیت 'م'

قطعه

حیرتی راست در حق سایل

سایل آن کهنه کیدی همدان که سرستش ز بغض و کن باشد
خویش را خواند به ز من در شعر سگ به از من اگر چنین باشد

ابن ابیات از سایل است :

... سنگی شبی بیشه عمرم زن ای اجل آزاد کن ز محنت سنگین دلان مرا

قطعه

در آمدند بچشم هزار خوب و گذشتند توئی که در دل تنگم در آمدی و نشستی
تمام شهر مسلمان و حق پرست تو سایل هنوز کافر عشقی ، هنوز باده پرستی^۱

ص ۸۲ : س ۱۱ ، من از عشق : تمام ابیات از نفایس المآثر گرفته شده.

ص ۸۳ : س ۵ ، ملا شعوری : میر علاؤ الدوله مینویسد : و شعوری

ترقی ، اسمش ابوالقاسم است. طالب علم است و میاق ورزیده. طبعش بشعر ملایمت تمام دارد.^۲

در صبح گشن^۳ آمده است : موطن اجدادش هرات بود و خودش در کابل معیشت مینمود و دفته جذبه حرمین شریفین سوی حجاز کشید و بعد از فراغ حج و زیارات بهندوستان رسید و بذریعہ جمیلہ از بارگاہ اکبری دو هزار بیگہ اراضی در حوالی کالپی سیورغال یافته رحل اقامت اینجا انداخت ، و از محاصلش بکمال ترفہ بسر اوقات میساخت و در آنجا سرائی بنا کرده کہ بہ وسرای مغل^۴ اشتہار دارد. شاعری لطیف الطبع بوده. مضامین رنگین را بقید الفاظ شیرین می آورد. گوئی مثنوی داشته است باسم «قند و شکر».

۱- هفت افلم ، جلد سوم ، ص ۸۸-۸۹.

۲- نفایس المآثر ، برگ 'ش' : نیز نک : منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۵۴-۲۵۵.

۳- ص ۲۲۴-۲۲۶.

خواجہ حسین مروی راست درباره وی :

فقیری و ملا شعوری بهم ز شهر از جفای مہی میروند
ندارند جز شعر خود توشہ کوی میخورند و رہی میروند^۱

ص ۸۴ : ص ۱۹ : سرای مغل. لچمی نرائن شفیق در سال ۱۱۹۷ هجری
کہ سرگرم تالیف تذکرہ اش «شام غریبان» بود اطلاع دارد کہ «آصف الدولہ
ناظم صوبہ اودہ بن شجاع الدولہ بن ابوالمنصور خان صفدر جنگ نیشابوری
کاروان سرای شعوری را شکستہ سنگهای او را بہ بلدہ لکھنؤ نقل کردہ در
عبارت نوساختہ خود صرف نمود»^۲.

ص ۸۵ : ص ۱۱-۱ : تمام اشعار از نقایس العائر مقتبس میباشد.

ص ۸۵ : ص ۸-۴ : اشعار از مثنوی قند و شکر گرفته شدہ.^۳

ص ۸۵ : ص ۱۰ ، دو شاہ زادہ عالم : مراد سلیم و مراد میباشد.

ص ۸۴ : ص ۱۷ ، شہاب خان : مراد شہاب الدین احمد خان نیشابوری
از کبار اسرا و منصب داران پنجهزاری زمان اکبر شاہ است. وی از آشنایان و
اقوام ماہم انگہ بود و با وی در انقراض بیرم خان نقش مہمی را ایفا
کرد. وی در سال ۹۹۹ در اجین فرمان یافت.^۴

ص ۸۵ : ص ۱۵ ، ملا علمی : «علمی الملقب بمیر مرتضی از سادات
دوغا باد است. بسمت فضایل و حیثیات اتصاف دارد. علیقلی خان^۵ او را خطاب
خانی دادہ تربیت کردہ بود. بعد از قتل علیقلیخان گرفتار گشتہ. این غزل کہ
علیقلی حان در میان داشتہ جواب می گفتہ اند او نیز گفتہ :

از سر نہانست دھانی کہ تو داری وز رشتہ جانست میانی کہ تو داری
ای دل ہمہ شب آن سگ کو خواب ندارد از نالہ و فریاد و فغانی کہ تو داری

۱- ہفت اقلیم ، جلد ۲ ، ص ۲۱. ۲- شام غریبان ، ص ۱۴۰.

۳- نک : صبح گلشن ، ص ۲۲۵.

۴- مزید اطلاع وارک : آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۳۵۲-۳۵۳ : ذخیرۃ الخوانین ، جلد ۱ ، ص ۱۰۱.

۵- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۷۹ : دوغلا باد.

۶- از امرای دو ہزاری اکبر شاہی بودہ. نک : ذخیرۃ الخوانین جلد ۱ ، ص ۲۱۸.

ای دل شب غم بی لب جان پرور جانان صد بار بلب آمده جانی که تو داری»^۱
 «... از اسرای معتبر خانزمان است چنگاه بداون (بدایون) در حوزه تصرف او بود. بسمت فضیلت و حیثیات اتصاف داشت و از حد گذار خوش طبع بود. چون چهار خان نام یکی از اعیان اکابر بدوان بتخلص زاهد ابن بیت از مثنوی خویش که در تعریف حرف بسمله واقع شده خوانده :

بیت

گنگره سین چو خندان شده خنده او از بن دندان شده
 میر گفت که : گنگره مین چه باشد بر شا در و دیوار خندان است. گاه گاهی از شوخی طبع بشعر می پرداخت ...»^۲

ص ۸۶ : س ۳ ، میر عزیز الله :

«از سادات کرام سیفیه قزوین است. بزور فضایل و لطف فضایل آراسته است. در فن سیاق نویستگی سر دفتر کتاب ارباب حساب و در علوم غریبه مهارتش زیاده از هر باب. طبعش بنظم اشعار بغایت ملایم است. قصاید و دیوان غزل دارد و کتاب «گل و مل» و «وجه القناعه» و «صحیفه العشاق» و رساله منظومه رمل از منظومات اوست. ابن ابیات از اشعار او مرقوم افتاد. در جواب ابن مطلع شریف تبریزی گفته که :

مه کجا و آفتاب طلعت جانان کجا این شبست آن روز روشن این کجا و آن کجا
 ... حالا در هندوستان درین دودمان عالیشان باسر دیوان سعادت که

خدمت شرع شریف است مشغول»^۳ در منتخب التواریخ بدایوانی آمده است :
 «... چنگاه دیوان سعادت بود و چون کروریان در ممالک هندوستان نامزد شدند او بتلاش پنجکرور را از ولایت منبیل گرفته متعدد نظم و نسق و ضبط

۱- نفایس المآثر ، بیت (ع). ۲- منتخب التواریخ ، جلد ۳ ، ص ۲۷۹.

۳- بعد ازین تمام اشعاری که قاطعی نیز آورده ، بهان ترتیب در این تذکره نیز ضبط شده است که اختصار را اینجا حذف کردید.

۴- نفایس المآثر ، بیت (ع).

مال آن صوبہ شد۔ آخر حال چند سال در پای حساب دیوان آمدہ و عزت مذلت
مبدل شدہ و در عقوبت شکنجہ رنجہ گردیدہ۔ ہر چہ داشت و نداشت داخل
خزانہ عامہ گردانید و جان بر سر آن نہاد۔ دیوان غزل و شعر آشوب و گل
ومل و دیگر رسائل منظومہ بسیار دارد۔ اما شعرش ہمہ بر طرز شعرائی زمان
سلطان حسین میرزا واقع شدہ . . .^۱

ص ۸۶ : س ۱۷ ، حکیم فتح اللہ : قاطعی اینجا مرتکب خطای فاحشی
شدہ و حکیم خوشحال بن حکیم ہام را با عمو زادہ اش حکیم فتح اللہ اشتباہ کردہ
است۔ حکیم فتح اللہ ابن حکیم ابوالفتح از جملہ ملازمان دربار جهانگیری بود^۱
و منصب یکہزار ذات و سیصد سوار بمعدہ داشت^۲۔ ولی با تہام شرکت در توطئہ
علیہ جان پادشاہ بسود شاہزادہ خسرو ، در سال ۱۰۱۶ بقتل رسید^۳۔

حکیم خوشحال بن حکیم ہام در دربار جهانگیر از عزت و احترام فراوان
برخوردار بود۔ از صغر سن در خدمت شاہجہان ابن جهانگیر درآمد۔ جهانگیری
وی را واز خانہ زادان خوب این درگاہ میدانست^۴۔ مدتی بخشی دکن بود و بین
مردم آنجا بسیار مقبول^۵۔

ص ۸۶ : س ۲۰ ، حکیم حاذق : در فتح پور سیکری متولد شد۔ ہنگام
فوت پدر و عمش خرد سال بود۔ در سال ۱۰۲۵ چون خانخانان عبدالرحیم خان
بفتح دکن تعیین شد و شاہزادہ پزویز نیز بان صوب توجہ نمود ، حکیم حاذق
بخدمت آئی الذکر درآمد و پیش از ملازمت قطعہ زیر بنام وی فرستاد :

قطعہ

خدا یگانا از گردش سپہر نژد	چنان غریب شد ستم کہ گر دل اعدا
ز غریتم خبری شنود چنان نالد	کہ بر جنازہ سپہراب رستم والا
عجب کہ بود تو داستان من ہرگز	نہ مرغ نامہ بر آورد و نہ رسول صبا
درین دو سال فلک یادلم ہان کرداست	کہ با حسین یزید و با حسن اما

۱- منتخب التواریخ ، جلد ۳ ، ص ۲۷۹-۲۸۰ نیز رک : شام غریبان ، ص ۱۷۲۔

۲- ایضاً ، ص ۵۹۔

۳- توزک جهانگیری (نولکشور) ، ص ۳۵۔

۴- ذخیرۃ الخوانین ، جلد ۲ ، ص ۳۰۳۔

۵- ایضاً ، ص ۲۴۶۔

کنون ز غایت جورش رمیده شد دل من
شبی بعزم سفر قرعہ فکند دلم
یکی بموطن آبی من کہ گیلان است
ہزار شاخ ہنشکستہ از عراق و ہری
روا بود کہ من از ہند لاشہ در راتم
صلاح چیست کہ در آیم بدرکہ عالیت
زہی رعونت من چون توفی مری و بس
کنون قبیلہ ما را تو عرض داری و بس
در انتظار جواب توام چو گم شدہ
تو دہر زی کہ کمین حادث درین آفاق
اگر زمانہ مرا کامران کند بسزا
ز شہر آگرہ و از آبغورد این ماوا
بیک دو صوب شوم و ہندون بطرز بلا
دوم بدرکہ ترکش خرد بود حربا
فلک بہند در آرد کہ من زخم سمغا
بکشوری کہ از آن رخت بستہ اند آبا
و یا بکشور گیلان قدم نهم چو صبا
خیال ملک دگر بر زبان کنم اجرا
بقول راسخ من پاک داووست گوا
زده دو دیدہ براہ و دو گوش بر آرا
کلاہ گوشہ خود نشکند سوی دارا
حوادث از سر او بستم بہ تیغ قضا

در دورہ شاہجہان وی بمنصب سہ ہزاری رسید. بعداً بعلی^۱ این منصب از وی پس گرفتہ شد و وی آگرہ منتقل شد. در بدو امر سالی بیست ہزار روپیہ مستمری تعلق میگرفت ، ولی در سال ہیجدم جلوس شاہجہان این را دو برابر کرد. وی در سال ۱۰۶۸ در گذشت^۲ و کتابی باسم «بادشاہ نامہ» بر جای گذاشتہ است.^۳

ص ۸۶: س ۲۱، سلطان یرویز: برادر ارشد شاہجہان ، و پسر دوم شاہ جهانگیر از بطن صبیئہ خواجہ حسن. وی در سی و چہارمین سال جلوس اکبر شاہ بتاریخ نوزدہم آبان (۹۹۷ ہجری) متولد شد. و در سال ۱۰۳۶ در گذشت.^۴

ص ۸۷: س ۱۰، میر سید علاء الدین: مراد میر سید علاء الدین متخلص بہ علا است. در فن موسیقی مہارت داشت و اکثر برای شہادت خود مناجات میکرد. بالاخرہ بسال ۹۹۸ ہجری بسن نود سالگی بدست دزدان شہید

۱- مآثر رحیمی ، جلد سوم ، ص ۸۵۴-۸۵۱: نیز نک: طبقات شاہجہانی ، ص ۳۲۰ ب.

۲- آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۵۳۰.

۳- ذخیرۃ الخوانین ، جلد ۲ ، ص ۳۰۳.

۴- مزید اطلاع را نک: آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۹ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۶۷ (حاشیہ).

شد. ترجیع بندی دارد کہ بیت ترجیع اینست :

کہ بچشان دل مبین خبر دوست ہر چہ می بینی بدانکہ مظهر اوست
این ابیات نیز ازوست :

نشاط بادہ پرستان با نصرام رسید هنوز ساقی ما بادہ در سبو دارد
حدیث عشق او تنها نہ من کم تقریر کہ ہر کہ هست ازینگونہ گشتگو دارد
بدہ متاع دل خود بدست یار علا کہ او متاع گرامیہ را نکو دارد

میر علاء الدولہ قزوینی مینویسد : ہاں اکابر سادات قنوج ہند است.
اجداد او دایم بخلیہ فقر و درویشی آراستہ بودہ اند و او نیز از کیفیت این حال
خالی نبودہ. اہل اسلام ہند را نسبت بطبقہ ایشان اخلاص بیرون از حد و بیان
است ، و چنین مشہور ست کہ ہر کہ بایشان بدی میکند البتہ باو بلیتی عاید
میگردد. سلیقہ شعر خوب دارد.^۲

ص ۸۷ ، ص ۱۴ : این مطلع . . . از نقائس المائر گرفته شدہ است.

ص ۸۷ : ص ۱۷ ، مولانا عالمی : مولانا عالمی دارا بمرمی است.

خوش طبع است و اکستساب علم نمودہ. از اشعار اوست :

. . . ای عالمی تو با صنی می نخورده آگہ نیستی کہ چہ خون خورده ایم ما
این ترک آل جامہ ، سوار سمند شد یاران حنر کنید کہ ، آتش بلند شد
با جامہ گلگون شدہ جلوه گر امروز دل می بری ای شوخ برنگ دگر امروز
مسجد ہمیشہ مسکن ان شوخ دلرباست دارم بتی کہ خانہ او خانہ خداست

در فرصتی کہ میر سید شریف باقی حسنی، کہ از احفاد میر سید شریف علام است
از جانب مادر از حکومت شیراز بدارایی دارا بجرد رفتہ بود. این چند بیت گفتہ
بشیراز فرستادہ بود :

در موسم گل ساغر صہبا مزہ دارد با آن کلی رعنا می حمرا مزہ دارد
شیراز نمیخواہم دارایی آنجا دارایی ویرانہ دارا مزہ دارد
زنہار مرو جانب شیراز شریفی ہر چند کہ گشت مصلہ مزہ دارد

۱- نک : نتایج الافکار ، ص ۴۶۷-۴۶۸.

۲- نقائس المائر ، بیت 'ع'.

۳- بعد ازین چہار بیتی است کہ ملا قاطمی نیز بہان قریب در تذکرہ حاضر نقل نمودہ است.

ملا عالمی این غزل میر را حسب الاراده حاکم آنجا جوابی هجو آمیز گفت و باسم ملا جمال الدین فخار که جوان خوش نویس بود و خالی از طبعی نبود شهرت داده بود. چون میر شنیدند ملا جمال الدین توهم از ایدای میر نموده از مقام خود هجرت نمود و چندانکه میر در آنجا بود میل وطن نمود. این بیت از ان غزل است :

محروم چو از میوه شیراز نشستی خرما بخورای میر که خرما مزه دارد
میر سید شریف باقی فضایل و حیثیات و کمالات بسیار داشت و بغایت خوش طبع بوده و بزرگ منش. هیچ نویسنده باو نمیرسید. مدتی بامر وزارت قزوین پرداخت. در آنجا جمعی قایم کرد که کار آن مملکت بساخت. بقرب آن اوقات در تاریخ بیست و یکم رمضان سنه ثلث و سبعین و تسعایه بعالم باقی انتقال کرد.^۱

ص ۸۸ : س ۴ ، عبدالغفار تاشکندی : «مرد عالم فاضل کامل جامع است. در تاشکند مدرس است. گاهی بامر قضا اشتغال می نمود و فرائض خوب نظم کرده. بمولانا زاده مشهور است و گاهی بگفتن اشعار مشغولی میفرماید. ازوست : از رمد گردنده ما درد پیچد کرد کرد این که محروم از جالت کرد مارا درد کرد»
ص ۸۸ : س ۷ ، ملا عابد اصفهانی : «از اصفهان است از طبقه واعظیه آنجا. خالی از طبعی نیست. اشعار بسیار بخاطر دارد. مرد درویش مشرب است. گاهی نظمی ازو واقع میشود.»^۲

ص ۸۸ : س ۱۸ خواجه عبدالله فرغودی : «مرد بختی خوش طبع بوده. جوانی مستی نام داشته از برای او گفته :

وله

چه پرستی از من مستی و می پرستی من که رفت در سر مستی متاع هستی من

۱- تفایس المائر ، بیت (ع). نیز تک : هفت اقلیم ، جلد اول ، ص ۱۶۸.

۲- تفایس المائر ، بیت (ع).

۳- ایضاً ، بیت (ع) — بعد ازین سه بیت از وی ضبط شده که بهان ترتیب ملا قاطعی نیز نقل کرده است.

در باب میرکان میر غیاث دو برادر بوده اند، یکی شاه حسین نام و فرہ بود و دیگری میر غیاث لاغر بوده. میر غیاث کہ فوت شدہ گفتہ:

انسوس کہ آتش اجل دود اندوخت وین دست قضا آتش اندوہ افروخت
آن نازہ نہال روضہ دین ہشکست وین گندہ دوزخی بی دین سوخت^۱

ص ۸۹: م ع ملا فخری: در نفایس المائر آمدہ است: «فخری مشہور بملا زادہ خلف امجد مولانا حسین کاشفی واعظ است. اسم ایشان فخر الدین علی است و بعضی اوقات «صنی» تخلص فرمودہ. کتاب «رشحات» در احوال حضرات منشور و رسالہ محمود و ایاز منظوم از رشحات اقلام عنبر قام ایشان است. شرح حال مولانا از تالیف رشحات معلوم میگردد، بنا بران بتحریر آن قلم حقایق رقم اقدام نمی نمایند. . . در تحفہ سامی آوردہ کہ: وی در سنہ تسع و ثلثین و تسعایہ از عالم رفتہ. حضرت ملا میر کلان مدت برکات کہالاتہ نقل میفرمودند کہ: در ایامی کہ درمش خان حاکم ہراۃ بود در مجلس اول کہ خواجہ حبیب اللہ ساوجی از عراق ہوزارت او آمدہ بود بخواجه گفتہ کہ درین شہر سہ واعظ اند، اگر میخواہی کہ عبارات خوب و اشعار و اخبار مرغوب بشنوی بمجلس جناب ملا فخر باید رفت، و اگر ارادہ کیفیت و حالت داری در مجمع ملا حسامی باید درآمد. درمش خان اکثر اوقات در مجلس وعظ ملا فخری حاضر می شد و مقرر بود کہ ہرگاہ خان مذکور از مجلس بیرون رود پوستین بزینت و کمہ طلائی کہ برکت داشتی بر جای خود گذاشتی تا خدمت ملا بردارند و در مجلس اظہار بہ بخشش آن نمیکرد، و همچنین مجلس افادہ حضرت ملا حنفی کہ میرفتہ ہمین شیوہ مرضیہ مرعی میداشتہ. یکباری از ملا حنفی استفسار تفسیر سورۃ قرآنی نمودہ. ملا گفتہ باشند کہ بعد از رجوع و مطالعہ عرض خواہیم کرد. خان مذکور را این دیانت ملا بر مذاق موافق افتادہ، تحسین بسیار فرمودہ اند^۲.

۱- ایضاً، بیت (ع).

۲- نفایس المائر، بیت 'ف': مزید اطلاع را نک: حبیب السیر، جز و سہ از جلد سہ،

ص ۸۹ : س ۵ ، مولانا حسین کاشفی واعظ : مراد مولانا کمال الدین حسین کاشفی است کہ از واعظان معروف زمان سلطان حسین میرزای بایقراوی بودہ. مولانا در سال ۹۱۰ در گذشت و آثار زیادی بر جای گذاشت ازجمله است ، جواهر التفسیر و مواہب عالیہ و روضۃ الشہدا و انوار سہیلی و مخزن الانشاء و اخلاق محسنی و اختیارات. مولانا بہ شعر نیز ہمت میگذاشت. این مطلع وی در مجالس نقایس میر علی شیر نوایی ضبط گردیدہ است :

سبز خط! ز مشک تر غالبہ برسمن مزن سنبل تاب دادہ را بر گل نسترن مزن^۱

ص ۸۹ : ص ۱۰-۱۳ : تمام ابیات از نقایس الماثر گرفته شدہ.

ص ۸۹ : س ۱۴ ، عہدی : «تخلص خواجہ رحیم داد پروانچی است. مرد فاضل خوش طبع است. فہم حاد و طبع وقاد دارد. شاعر متین و نکته دان شیرین است. مصاحب نیک و سپاہی کارآمدنی است. درین دولت ابد پیوند او را فوج دار سرہند نمودہ بودند. بنا بر منازعہ کہ میانہ وی و حافظ رخنہ کہ شقدار آنجا بود - واقع شد ، از ایزدای بعض ارباب دخل توہم گردہ بکابل رفت»^۲.

ص ۸۹ : س ۱۶ : ایشانرا بایلچیگری بولایت سند فرستادند - امین احمد رازی مینویسد : «ابتدا در سلک پروانہ چیان حضرت شاہنشاہی انتظام داشتہ و بعد ازان از دلیران مضار و غا و ہژیران معرکہ ہیجا گردیدہ بدان نام بر آورده. بنا بر لطف طبع شعری نیز میگفتہ»^۳.

ص ۹۰ : س ۸ ، غباری : «اسمش قاسم علی خان است. جوانی قابل بحیثیت است. بحسن طبع و ادراک آراستہ و بخلیہ اخلاق پسندیدہ پیراستہ است ، و بدین صورت منظور انظار کمیہ آثار حضرت اعلی گشتہ ، از نزدیکان درگاہ جہان

۱- حبیب السیر ، جز و سیم از جلد سیم ، ص ۳۴۱.

۲- نقایس الماثر ، بیت 'ع' - بعد ازان سہ بیت آمدہ است کہ در تذکرہ حاضر نیز دیدہ میشود.

۳- ہفت اقلیم ، جلد اول ، ص ۷۷۳ - مقایسہ شود با - Siddiqui, Mahmu-d-al Hasan, — History of the Arghuns and Tarkhans of Sind, p. 172 (fn. 1) ، آنجا کہ وی در مورد ایلچی گری خواجہ رحیم داد اظہار تردیدی کردہ است.

پناہ است. این ابیات از نتایج طبع وقادش قلمی شد :

اظہار درد پیش سگ یارم آرزوست یعنی کہ درد مندم و اظہارم آرزوست
صد آرزوست در دلم از یار چونکم • عمر منست اندک و بسیارم آرزوست
ز چشم او نرسد جز بلا بما هرگز • ندیده هیچ کسی اینچنین بلا هرگز!...

بدایونی درباره وی چنین اظهار میکند : ہان قاسم علی ولد حیدر بقال است کہ
به بداصلی و غرور و تکبر بی موقع مشہور بود. خود را قریشی می گرفت و بعد
از آنکہ مقرر شدہ کہ ہر کہ نسبت ندارد خود را بقریش منسوب می سازد، ہر کہ
کہ در مجلس از آمدن پدر عار داشتہ برہم می خورد پدرش میگفت : بر رغم تو
در دکائی کہ با گرہ دارم می نشینم و میوہ ہا و معجونہا می فروشم و بہر کس کہ
بیاید نا پرسیدہ می گویم کہ دانستہ باشد کہ قاسم علیخان پسر صلبی منست تا
تو آنرا بکشی. یکی از وی پرسید کہ چند پسر داری ؟ گفت : ہشت بابن
تفصیل کہ :

فرد

دو از منست و دو از بی بی و دو از ہر دو دوی دگر کہ نہ از بی بی است و نہ از من
قاسم علی اول حال صاحب حسن بود و در مجلس خوانندگی می کرد. آخر چندگاہ
خلیفۃ الخلیفۃ الزمانی شدہ و اعتبار تمام پیدا کردہ بمرتبۃ خانی رسید و ہان سخن
راست آمد کہ یکی بدیگری میگفت کہ : شنیدی فلانی را خن کردند. او گفت :
خوب شد کہ آن مردک قابل ہمین بود. او خطی و سوادی چون آقای
جہان داشت.

بیت

او را چو طفلکان خطکی و سوادگی با آن خط و سوادک خود اعتقادگی
درین مدت بیست و یک سال کہ فقیر او را دیدہ ام هیچگاہ از سبق متوسط خالی
نبود و استادان را بزور تسلیم می فرمود و اگر قبول نمی کردند صحبت راست نمی

۱- نقایس المائر، بیت 'ع'۔ بدنبال این، سہ بیت دیگر است کہ در مجمع الشعراء جهانگیری
نیز آمدہ است.

آمد و بشومی آن سبب او را هرگز از وضع لمعنی مفرد ، پیشتر نمیرفت. سلیقه شعری او را ازین ابیات او میتوان دانست کہ :

ما سوی آب مایل و جام جای ماست جام خانه ایست کہ خاص از برای ماست

و در جواب این مطلع است کہ :

بیت

تاری ز زلف خم بخم یارم آرزوست یعنی کہ بت پرستم و زلارم آرزوست

... در سنه الف (۱۰۰۰) با هزار حسرت از عالم در گذشت و - قاسم علی خان ابله - تاریخ او شد ، و بروایتی سال وفاتش هزار و یک است برین تدبیر بجای ابله ، جاهل درست می آید :

چون تو جاهل باشی ار ابله بخواندند مرعج زانکہ این هر دو عبارت ده نہ یکدیگر است

«غباری قاسم نام بقالی از سر زمین ایران غیر غباری اردستانی قاسم بیگ خان ست. بدامن موزونی طبع غبار بقالی از سر بر افشاند و بقیہ عمر در زمرہ گھر فروشان سخن و بادہ فروشان اکابر زمن مانند.»^۲

ص ۹۰ : ص ۱۰ ، ملا عبدالغالی : پیلا بہ میرزا کمران نیز نسبت استادی داشت و از جملہ کسانی بود کہ محل اعتقاد مشار الیہ بودند. مدرسه وی در میان قلعه ، در کابل قرار داشت.^۳

ص ۹۰ : ص ۱۲ : شہادت میرزا ہندال در سال ۹۵۸ اتفاق افتاد و تاریخ فوتش از - شیخون - بر می آید.^۴ تابوت میرزا را در جوی شاہی بامانت سپردہ بعد از چند گہ ، بکابل بردند و در پایان پای بابر پادشاہ مدفون ساختند.^۵

ص ۹۰ : ص ۱۳ ، خوجہ جهان : مراد خواجہ امین الدین محمود بخشی بیکی ہروی است کہ بخطاب «خواجہ جهان» سرافراز شد.^۶ وی از جملہ مستلزمین

۱- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۸۹-۲۹۱.

۲- صبح کشن ، ص ۲۹۹ ، نیز رک : شام غریبان ، ص ۱۹۴.

۳- تذکرہ ہمایون و اکبر ، ص ۴۸ ، ۲۰۶ ، نیز نک : اکبر نامہ ، دفتر اول ، ص ۲۳۶.

۴- ایضاً ، ص ۱۴۷.

۵- تذکرہ ہمایون و اکبر ، ص ۱۸۴.

رکاب هایون بود در مسافرت بایران. سپس در دوره اکبری وی بخشی اکبر شاه گردید، و منصب یکهزاری دریافت. وی بیشتر به امور مالی توجه داشت و مهر دار پادشاه نیز بود. در سال یازدهمین سال جلوس اکبری وی بعدم وفاداری به پادشاه، بسود خانزمان متهم شد و به مکه تبعید شد. پس از مراجعت پادشاه از خطایش در گذشت و مهات مختلف بوی محول گردید.^۱ در طبقات اکبری آمده است که وی چند سال وکالت به استقلال کرد و مصدر امور عظیم شد.^۲ بمنصب دوهزاری رسید.^۳ وفاتش در سال ۹۸۲ یا ۹۸۳ در لکهنو اتفاق افتاد.^۴

ص ۹۰: م ۱۳، میر کاتب: اطلاعات زیادی درباره وی بدست نیامد. ظاهراً پس از فتح مجدد هند بدست هایون پادشاه، وی نیز باین کشور روی آورد و مثل سایر امرا، پس از فوت آن پادشاه بخدمت پسرش، اکبر پادشاه درآمد. در سال ۹۶۹ چون باز بهادر در مالوه علم بغاوت بر افراشت و ملا پیر محمد شیروانی باستیصال وی مامور گشت محمد میر کاتب نیز باین مهم ماموریت یافت و رشادتهائی از وی در این معرکه بظهور آمد که تحسین همگان را برانگیخت.^۵

ص ۹۱: م ۱، ملا فهی: فهمی کاشی مردی کرباس فروش است؛ سلیقه دارد.^۶

ص ۹۱: م ۱۳، ملا شاه: و شاه فنائی چغتایی است. سفر بسیار کرده و بزیارت حرمین شریفین زادها الله تعظیماً و تکریماً فایز گشته. درین دودمان

۱- آئین اکبری (بلاخان)، ص ۴۶۷-۴۶۸.

۲- طبقات اکبری، جلد دوم، ص ۴۴۱.

۳- ذخیره الخوانین، جلد اول، ص ۲۱۹.

۴- آئین اکبری (بلاخان) ص ۴۶۸: طبقات اکبری، جلد دوم، ص ۴۴۱.

۵- نک: اکبر نامه، دفتر دوم، ص ۱۶۶.

۶- نفایس المائر، بیت (ف). بعد ازین سه بیت نمونه است که در تذکره حاضر نیز نقل گردیده است، مزید اطلاع را، نک: میخانه، ص ۶۱۴، ۶۱۸، ۸۸۹ (حواشی).

عالیشان اول بخطاب خانی ممتاز بوده بنا بر بعضی امور که ازو صدور یافت ازان مرتبت افتاده چند روزی پای بست قید و زندان بوده. دیگر باره عنایت پادشاهانه او را خلاص ساخته بعواطف و نوازش ارجمند شد تا در شهور سنه ۹۷۲ که بندگان حضرت اعلی در ناگور نزول اجلال فرموده بودند در روز کوچ از انجا شاه فنایی را دست جنون گریبان اختیارش گرفته بطرقی برد. طبعش بشعر موافقت تمام دارد و بشعر خوب میرسد. این ابیات از نتایج طبع اوست:

تاکل روی تو از باده گلفام شکفت	باده از عکس گل روی تودر جام شکفت
رسد هر کس بمقصودی زیادت یارب شبها	چرا مقصود من حاصل نشد یارب زیارها
در باغ چند روزی گل از جال دم زد	چون دید آن گل رو گلبانگ بر قدم زد
روزی که کلک مانی تصویر کرد مژاش	بایست دست او را چون کلک او قلم زد
دانم که شام هجرش روزی باخر آید	زینسان که صبح با من از روی مهر دم زد
بر لوح دل کشیدی شکل خطش فنایی	صد آفرین که کلکت نقشی عجب رقم زد ^۱

ص ۹۲ : س ۴ ، ملا فیضی : میر علاء الدوله کامی مینویسد : « فیضی ، میر معز الدین که از اکابر میر میران اصفهان است ، فضایل داشت و خوش طبع بود . . . صدر شاه طهماسب بود. در راه حج سنه ۹۷۲ فوت شد. حالا که سنه ۹۷۹ است ، پسرش میر میران بمنصب صدارت شاه اشتغال دارد . . . »^۲

در تاریخ عالم آرای عباسی^۳ آمده است که میر معز الدین محمد اصفهانی ، که جامع کالات علمی و عملی بود ، پس از عزل علامه العلامی امیر غیاث الدین منصور شیرازی بمنصب صدارت تعیین شد و هشت سال من حیث الانفراد و الاستقلال صدارت کرد . . . »

ص ۹۲ : س ۷-۱۱ : ابیات از نفایس الماثر ماخوذ میباشد.

ص ۹۲ : س ۱۴ ، ملا فهمی [استرآبادی] : در نفایس الماثر^۴ آمده است : فهمی استرآبادی برادر میر حمیدی است. مرد مستعد است. . . بامر تجارت

۱- ایضاً ، بیت (ف) — ملا قاطعی فقط بیت اول را ضبط کرده است.

۲- نفایس الماثر ، بیت 'ف'.

۳- جلد اول ، ص ۱۴۴.

۴- من نفایس الماثر ، بیت 'ف'.

۱. مشغولی می نمود . . . وفاتش در دهلی اتفاق افتاد^۱

ص ۹۳ : ص ۱ ، ملا فریبی بخاری : بحسن طبع مشہور بود . بامر تجارت مشغولی می نمود در سنہ ۹۵۵ از بخارا بسمرقند میرفت ، در راہ قطع الطریق کشته شد . . . ۲

ص ۹۳ : ص ۴۰۴ : ابیات از نفایس المائر ماخوذ میباشد .

ص ۹۳ : ص ۹ ، ملا صادق حلوائی : ملا از نبایر شمس الانمہ حلوائی اند بنابرین بخلوایی شہرت یافتہ . در نفایس المائر آمدہ است : مولانا صادق حلوائی از بلدہ محفوظ سمرقند است . مولانا بزبور فضایل و کہالات آراستہ است . خوش فہم پاکیزہ تقریر نمکین کلام است . و از تلامذہ مولانا احمد جندی است . بعد از فوت استاد بعزم زیارت بیت اللہ بہند آمدہ در زمان اقتدار و اختیار بیرم خان در مدرسہ مہدی خواجہ - کہ در لاہور واقع است و مولانا پیر محمد خان شروانی آنرا تعمیر نمودہ - بامر تدریس اشتغال می نمود ، و بعد از ارتحال مولانا پیر محمد خان چون مولانا مذکور حق مراعات نمی یافت ، نزد عبداللہ خان ازبک کہ بمولانا سبق ربط آشنائی داشت و طالب خدمتش بود رفت و چون بنای کار عبداللہ خان انہدام یافت مجدداً احرام زیارت حرمین شریفین زادہا اللہ تعظیماً تکریماً بستہ بدان سعادت فایز شد . و دران الکنہ شریفہ مدتی افادہ و استفادہ علوم عقلی و نقلی مشغول بودہ . در آخر سنہ خمس و سبعین و تسعمایہ باگرہ آمدہ آخوند نواب میرزا کوکہ شد و ازیشان مراعات لایق یافت و افادہ علوم می فرمودند و بسیاری از طلبہ علوم از وی بہرہ مند بودند ، تا در شہور سنہ ثمان و سبعین و تسعمایہ قصد وطن مولود نمودہ متوجہ دارالسلطنہ کابل شدہ درانجا بتکلیف توقیف نمودہ است . سلیقہ مولانا بگفتن فنون اشعار بغایت ملایم

۱- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۹۸-۲۹۹ : طبقات شاہجہانی ، برگ ۲۵۶ ب . نیز نک : شام غریبان ، ص ۲۰۲ ، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، جلد اول ،

ص ۵۵۱

۲- نفایس المائر ، بیت 'ف' .

است.^۱

«بعد از فراغ استفاده بنا بر عزیمت بیت الحرام بھند وارد شد مدتھا در لاهور بلوازم درس و بحث پرداخت و پس از معاودت نیز روزی چند در ہندوستان بپایان آورده عزیمت سمرقند نمود. محمد حکیم میرزا در کابل ویرا مانع آمدہ ارادہ نمود کہ بعضی متاولات را در صحبت ایشان بگذرانند و بتدریج نسبتش بجائی انجامید کہ زمام مہیات ملکی و مالی را بکف کفایت او نہاد، و مولانا مالی چند بدین نسق گذرانیدہ بوطن اصلی شتافت. الحال در مسکن معہود روزگار گوارا و عافیتی مہیا دارد و گاہی بمدد نسیم خیال غنچہ از بوستان خاطر میکفاند.»^۲

ملا صاحب دیوان است. این ابیات ازوست :

ی چاشنی درد کسی مرد نباشد نامرد بود ہر کہ درد درد نباشد
پنہان غم عشق تو بصد سال داشت گر اشک جگر گون و رخ زرد نباشد

این مہما نیز وی راست باسم مکر :

بارہا در نامہ حرفی از وفا کردم رقم آن جفا جو غیر ہشت نامہ کم دید از ستم

ص ۹۴ : س ۱ ، شاہ صفی : «پسرزادہ شلہ قاسم نور بخش است. خوش طبع فانی مشرب بود و ہمیشہ بہ درویشان سلوک می نمود. از طالب علمی بہرہ داشت. بشرف زیارت حج رسیدہ از راہ مصر بوطن معاودت نمود. از اقسام شعر طبعش بغزل ملایم افتادہ بود و بیشتر بران طرز سخن میگفت و گاہی در رباعی نیز گوہری می سفت و در فرصتی کہ شاء طہاسب با طبقہ نور بخشیدہ در مقام کلفت شدہ برادر بزرگ او شاہ قوام الدین را گرفت برادر دیگرش شاہ. . . برادران با معاندان ہمدامستان گشتہ سخنان بعرض . . . شاہ طہاسب رسانید و از مراو کلفت بسیار بایشان رسید و شاہ قوام الدین در قلعہ الخق ملتی مقید و

۱- نفایس المائر ، بیت ص — تمام ابیات نمونہ کہ در متن تذکرہ حاضر نقل شدہ ، نیز از نفایس المائر است.

۲- ہفت اقلیم ، جلد سوم ، ص ۳۸۳-۳۸۴ ؛ نیز نک : منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۵۵-۲۵۶ ؛ اکبر نامہ (بلاخان) ص ۶۱۰ ؛ طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۵۸ ؛ صبح گلشن ، ص ۲۴۱-۲۴۲ ؛ شام غریبان ، ص ۱۴۸-۱۴۹.

محبوس بود و شاه صنی الدین با این برادر مهربان در طرشت که از قصبات ری و مسکن ایشان است اوقات میگذرانید. ابن رباعی دران باب گفته :

وله

با من دو برادری که بودند قرین آن بر سر مهر بود و این بر سر کین
روزی صد بار ای صنی میکشدم نا دیدن آن برادر و دیدن این

و چون علما . . . در نسب ان طایفه قدح گویان سخنی گفتند و بعرض حضرت
شاه طهاسب رسید ملاحظه که در مراعات ایشان مینمود بر طرف کرده، قصه
شاه قوام الدین دران قلعه بقطع انجامید. و شاه صنی در سرثیه برادر غزلها گفت،
از انجمله این دو مطلع بخاطر بود ثبت افتاد :

دور از حرم وصل تو شرمندہ مانده ام شرمندہ ام کہ بی تو چرا زندہ مانده ام
بیدرد من بمنت هجران مرا مکش کز خیل اهل درد همین بندہ مانده ام

شاه صنی در شہور سنہ سبع و ستین و تسعایہ از عالم رفت.^۱

ص ۹۴ : ص ۹ ، ملا صنی : میر علاء الدولہ قزوینی راست : «از
نیشابور ست و توطن در تبریز دارد و در باغ شمس باد می باشد. بطبع
لطیف و ذہن مستقیم مشہورست. شاگرد میر عبدالحی استرآبادی است. بعضی
اوقات در دارالامان کرمان بامر احتساب اشتغال داشت.»^۲

ص ۹۴ ، ص ۱۶ ، برما شب غم : تمام این اشعار بهمین ترتیب در
نفایس المائر نیز آمده است.

ص ۹۵ ، ص ۸ ، خواجه شمس الدین : ظاہراً خواجه شمس الدین محمد
خوانی مراد است. اصلش از خوف ، و پدرش خواجه علاء الدین از مشاہیر
اکابر آنجا بود. اسم خواجه شمس الدین در ضمن امرای نھصدی اکبر شاہی دیدہ
میشود^۳. خواجه در علم نویسندگی وقوف تمام داشت و بامانت و دیانت معروف
بود^۴. پس از فوت قاسم خان در سال سی و نهم جلوس اکبری چون قلیچ خان

۱- نفایس المائر، بیت 'ص'.

۲- نفایس المائر، بیت 'ص'.

۳- ابن اکبری، ص ۱۶۳.

۴- ذخیرۃ الخوانین، جلد اول، ص ۱۹۵-۱۹۶.

صوبہ دار کابل گردید، خواجہ شمس الدین خوافی کہ قبلاً دیوانی کابل را بمعہ داشت، بہ منصب دیوان کل کشور تعیین شد و در سال چہل و سوم جلوس، چون اکبر پس از اقامت چہارده سالہ در پنجاب، لاہور را بسوی دکن - از راہ آگرہ - ترک گفت، حرم شاہی و شاہزادہ خرم (شاہجہان) هنوز در لاہور بودند، در آن هنگام حکومت پنجاب بہ خواجہ شمس الدین سپردہ شد. خواجہ در سال ۱۰۰۸ھ در لاہور در گذشت در ناحیہ خوافی پورہ لاہور مدفون گردید. خواجہ فرزندی بر جای نگذاشت.^۱

ص ۹۵ : س ۱۱ ، اخوند : از اخوند ملا زین الدین محمود القواس 'انبہدائی' مراد است. در منتخب التواریخ^۲ بدایونی نیز از وی بہ 'اخواند' تعبیر شدہ است.

ص ۹۵ : س ۱۱ ، ملک پور : در پنج کروی لاہور قرار داشتہ.^۳
ص ۹۵ : س ۱۷ ، محمد امین ملک پوری : جهانگیر ملا قاتش را با مولانا محمد امین ملک پوری در توزک چنین بیان نمودہ است : 'در غرہ شہر سوال [۱۰۱۴] بہ صحبت مولانا محمد امین کہ از مریدان شیخ محمود مذکور از بزرگان وقت خود ہونہ اند و حضرت جنت آشیانی بدیشان عقیدت تمام داشتند، چنانچہ یکمرتبہ آب بر دست ایشان ریختہ اند، مولانا مشار الیہ مریدست نیکذات و باوجود علایق و عوایق وارستہ و بروش و شیوہ فقر و شکستگی نفس آشنا صحبت ایشان مرا بسیار خوش آمد. بعضی درہا کہ بخاطر گرہ بودند مذکور ساختم، نصایح ارجمند و سخنان دلپسند از ایشان شنیدم و خیلی تسلی خاطر ماگشت، ہزار بیگہ زمین بطریق مدد معاش و ہزار روپیہ نقد گذرانیدہ از ایشان وداع شدم.^۴

ص ۹۶ : س ۸ ، ملا صیوحی : میر علاء الدولہ قزوینی راست : وچغتائی الاصل است. تحصیل در بخارا و عربستان و مکہ معظمہ نمودہ - سروہای برہنہ

۱- آئین اکبری (بلاخن) ص ۴۹۳-۴۹۵. ۲- نک : جلد اول، ص ۴۵۶.
 ۳- نک : تاریخ اکبری، ص ۱۳۳. ۴- ترک جهانگیری (چاپ فولکشور)، ص ۶۵.

در عالم بسیار گشته. از کمال بیقیدیش رافضیان او را سنی به یقین میدانند و سنیان او را رافضی بی دین میخوانند. در شعر مهارت تمام داشته و دران بحر عمیق بادبان تفوق بر اقران در هر جا بر افراشته. در منقبت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام قصیده دارد. . . وفاتش در دارالخلافه آگره در سنه اثنی و سبعین و تسایه بوده. صبحی همیشه میخواره بود. - صبحی میخوار - تاریخ او شد.^۱

ص ۹۹ : س ۱۰ ، **خواجه معظم** : در نقایس المائر آمده است : واز نبایر شیخ جام قدس سره العزیز بود و شرافت داشت و او بمحضرت اعلی [شاه اکبر] نسبت تحویل بود. بحدود طبع وحدت ذهن و حسن ملیقه ممتاز بود و بشیوه کرم و شجاعت اتصاف داشت اما حدی بر مزاجش غالب بود که گاه گاه امور غریبه بی رویه ازو صدور می یافت. از اشعار اوست :

درد دل او را نتوان پیش تو ای جان گفتن محنتی دارم ازین درد که نتوان گفتن
در شهور سنه احدی و سبعین و تسعایه بجهت امری که موجب قصاص بود ازو
بوجود آمد و بمرتبه قصاص رسید. یکی در تاریخ او و شرح این حال او گفته :

خواجه اعظمی معظم نام که ازو بود دهر را زوور
زن خود را بکشت و کشت او را از غضب شه جلال الدین اکبر
سال فویش ازو چو پرسیدم در زمان گفت آن خجسته میر
بی رخ آن بت جهان افروز گشت آخر شهادتم اکبر^۲

بدایونی را عقیده بر اینست که گوینده این تاریخ خود میر علاء الدوله قزوینی صاحب نقایس المائر است.^۳

ص ۹۹ : س ۱۰-۱۱ ، **میر معزالملک** : نقابت پناه میر معز الملک از

- ۱- نقایس المائر، بیت 'ص' نیز نک : منتخب التواریخ، جلد سوم، ص ۳۵۷، شام غریبان، ص ۱۴۹ - بدایونی تاریخ وفاتش را ۹۷۳، نیز احوال داده است.
- ۲- ایضاً، بیت 'م'.
- ۳- منتخب التواریخ، جلد سوم، ص ۳۳۸. ترجمه اش در شام غریبان (ص ۲۳۱)، نیز آمده است.

سادات موسوی شیعی مذهب مشہد و از اکبر امرای دربار اکبری بود. ابوالفضل وی را در عداد امرای سہ ہزارای ذکر کردہ است.^۱ بعلت بعضی بی مبالائیہا کہ از دست میر مشارالیه در مبارزہ علیہ خان زمان و بہادر خان در سال ۹۷۲ اتفاق افتاد، خاطر اکبر شاہ از وی چندی مکدر گردید و وی را از حضور بہ دربار محروم ساخت. وقتی میر ترک سپاہیگری کردہ در دہلی منزوی بودہ ، یکی از معاصرانش حکیم سیف الملوک دماوندی دربارہ وی گفت :

شاہ درویشان معز الملک از من درہم است بندہ او را کی ز درویشی پریشان گفتہ ام

در اثر صدور «محرر» معروف اکبر شاہی در سال ۹۸۷ چون ناراضی بعضی امرا و علماى دربار، از سیاست مذہبی آن پادشاہ ظاہر گردید، بمنظور حفظ آرامش پادشاہ اکبر تدابیر متعددی اتخاذ کرد، از جملہ نقل و انتقال آنها بود از جانی بہ جای دیگر. قاضی القضاۃ ملا محمد یزدی را نیز از دہلی بہ جونپور منتقل ساختند. قاضی مشارالیه از جونپور فتویٰ بوجوب خروج و بعضی بر پادشاہ صادر کرد کہ منجر بہ اغتشاشاتی شد در نقاط مختلف کشور. از جملہ کسانی کہ بہ پیروی از قاضی یزدی علم بغاوت بر افراشتند اسامی محمد معصوم کابلی و محمد معصوم فرغودى و میر معز الملک و نیابت خان و عرب بہادر در منتخب التواریخ بدایونی بخصوص مذکور گردیدہ است. پادشاہ قاضی ملا محمد یزدی و میر معز الملک را کہ در آن ہنگام در جونپور بسر می برد بہ بھانہ ای از جونپور بہ پایتخت احضار کرد. چون مشار الیہا در حوالی آگرہ رسیدند حکم دیگری صادر کرد کہ آنها از طریق آب جون بہ گوالیار ببرند. هنوز در راہ بودند کہ فرمانی فرستاد کہ 'اینہا را ضایع سازند'. چنانچہ بموجب امر واجب الامتثال ہر دو را در گرداب فنا غرق ساختند.^۲

ص ۹۶ : من ۱۱ ، میر علی اکبر : مراد ثانی خان ہروی است.^۳

۱- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۶۰.

۲- منتخب التواریخ ، جلد دوم ، ص ۲۷۶-۲۷۷.

۳- مزید اطلاع را نک : متن ، تعلیقات.

ص ۹۶ : ص ۲۰ : در نفایس المائر بعد ازین بیت زیر نیز ضبط گردیده است :
من امشب با خیالت از جفای هجر جان بردم خیالت در میان جان در آمد ورنه می مردم
این ابیات نیز ازوست :

حالت خویش چه حاجت ، که با و شرح دهم
ضعف غالب شد ، و از ناله فرو مانده دلم
در افتادگن ، مژگان بلا انگیز می باشد
من شمع جانکدازم تو صبح دل کشائی
گر مرا سوز دل هست ، اثر خواهد کرد
دگر از حال من ، او را که خبر خواهد کرد
بیاض دیده ، چون تلگون خوریز می باشد
سوزم گرت نه بینم میرم چو رخ نمائی
وصالت در نظر آورده میگویم وصال است این
وصالت را تمنا میکنم لیکن خیال است این^۲

ص ۹۷ : ص ۵ ، صبحی میخوار : تاریخ فوت طبق نفایس المائر^۴ ۹۷۳
و بنا بگفته بدایونی^۵ ۹۷۲ یا ۹۷۳ میباشد. هر دو تذکره نویس عبارت -
صبحی میخوار - نیز بعنوان تاریخ فوتش متذکر شده اند که عدد (۹۷۳) ازان
بر می آید و ظاهراً تاریخ صحیح هم همین است.

ص ۹۷ : ص ۸ ملا صالحی : در نفایس المائر آمده است : «از اهالی
دارالسلطنه هرات است. طبعی لطیف و سلیقه در شعر و انشا موافق دارد. خط
نستعلیق طوری می نویسد و فی الجمله طالب علمی نیز کرده بهندوستان آمده
مدتی در سبک منشیان^۶ این دودمان عظیم الشان اندراج داشت و در مدح حضرت
اعلی (اکبر شاه) اشعار بسیار دارد. حالا مدت دو سال شد که . . . مندو بوده
بوطن مالوف رجوع نموده است.»

۱- نفایس المائر ، بیت 'ص'.

۲- طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۹۸.

۳- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۵۷.

۴- نفایس المائر ، بیت 'ص'.

۵- منتخب التواریخ ، جلد سوم ۲۵۷. ترجمه اش در شام غریبان (ص ۱۴۹) نیز آمده است.

۶- امین احمد رازی راست : «در تحریر انواع خطوط درجه کمال داشته و مدتی در سبک
منشیان این دولت آید پیوند بوده. گاهی صورت نظم بر ورق اندیشه می نگاشته»
(هفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۱۶۰) نیز نک : منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۵۸ ،
شام غریبان ، ص ۱۵۰.

ص ۹۷ : س ۱۵ : در تتبع این بیت امیر خسرو دہلوی است.
بگرد دیده خود خار بستی از مژہ کردم کہ نی خیال تو بیرون رود، تمخواب دراید
ص ۹۷ : س ۱۵-۱۲ : این ابیات باختلاف اندک در ترتیب ، در
نقایس الہائر نیز آمده است.

ص ۹۸ : س ۴ ، ملا صدقی : مراد سلطان محمد استرآبادی است. در
نقایس الہائر آمده است : فاضل خوش طبع شیرین کلمات بود، ادای خاصی داشت
و در وقت خواندن شعر از سرو دست او حرکتی کہ دلالت بر رعشه دارد ظاہر
میشد. شاعر خوش گوی است خصوصاً در وادی قصیدہ کہ بی نظیر افتادہ.
فرزندان خوش فہم دارد و در کاشان توطن دارند. اکثر شاعر و مششی اند.
پسرش محمد حسین در تاریخ قوت پدر گفتہ:

صدقی آن سرور ارباب سخن آنکہ صیت سخنش ہر جا رفت
بی بدل بود در اطوار علوم چون اژین دنیی ہر غوغا رفت
بہر تاریخ وی آمد از غیب عالمی بی بدل از دنیا رفت

این ابیات از نقایح افکار ملا ثبت افتاد:

جام اغیار لبالب ز می لعل مثال ساغر ما ہمہ از خون جگر مالا مال
در رخت خارجا چون کشم ازما کہ مرا در بلا ہای تو خاریدن سرنیست مجال

ص ۹۸ : س ۹ ، چون مہر آنکہ بہر تو سر در جہان نہاد : تمام این
ابیات در نقایس الہائر نیز آمده است.^۲

ص ۹۹ : س ۱ ، ملا صبری : محمد قاسم کوہ بر متخلص بہ صبری از
خنیہا گران بنام دربار اکبری بود و غزلہای عدیدہ را صوت بندی کردہ بود.
بنا بگفتہ ابوالفضل وی در میان قبز و رباب سازی نیز اختراع کردہ بودہ است^۳

۱- نقایس الہائر ، بیت ص - مزید اطلاع را رک : آتشکدہ آذر ، بخش دوم ، ص ۷۹۰ ، تاریخ

نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، جلد اول ، ص ۴۴۴-۶۵۳.

۲- نقایس الہائر ، بیت 'ص'

۳- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۸۳ : آئین اکبری (بلا خان) ، ص ۶۸۲.

کہ ظاہراً از روح افزا^۱ ہان ساز جدیدی مراد است۔ مطربی^۲ و سر ولزی ہیک مترجم فاضل منتخب التوابع^۳ ، و میرا با برادرش حیدر قاسم اشتباہ کردہ است کہ وکیل و کارگذار میرزا محمد حکیم بود در زمان طغیان و بغی شاہ ابوالمعالی در سال ۹۷۱ ہجری۔^۴ محمد قاسم کوہبر کہ در آن وقت در زندان بود فرار کردہ بہ بدخشان پیش میرزا سلیمان رفت و وی را بامدن بکابل رانگیخت، ولی وی ہیچوقت وکیل میرزا محمد حکیم نبودہ است۔ حیدر قاسم در عین ہنگام توسط شاہ ابوالمعالی بقتل رسید۔

خواجہ حسن نثاری باشتباہ صبری را از اولاد میر قاسم کوہبر شمردہ است،^۵ دربارہ وی مینویسد: «مدتی طریق مسافرت پیمودہ و خدمت فضلاء نمودہ ، در علم موسیقی بلند آوازہ است۔ سازی مرکب از عود و رباب اختراع کردہ کہ مقبول طبائع ملانہم است ، و بہ نغبات روح افزا والحن دل کشا آب را از جریان و مرغ را از طیران باز می دارد۔ و بعد از تحصیل فضائل براہ راست آہنگ حجاز نمودہ ، زنگولہ بر ناقہ طلب بستہ ، چون عشاق بی نوا از اصفہان گذر بعراق انداختہ ، و بی اندیشہ مخالفت در مقام ہایون حسینی مقیم شدہ ، بکوچک و بزرگ آنجا ملاق گشتہ است ، و از آنجا بطوف حرمین شریفین زاد ہا اللہ شرفا و تعظیفا مشرف شدہ بہ بخارا مراجعت نمودہ ، بخدمت مخادیم رسیدہ ، و بہ نغبات ساز دلکش بیغش سبب فتوح روح طلبان گردیدہ۔ در شعر قوتی داشت و بہ مضمون گوئی مقید بود۔۔۔»^۶

۱- متن ، ص ۱۳۸۔

۲- تذکرۃ الشعراء ، ص ۲۵ ، در این تذکرہ باشتباہ کتاب خلاصش «جرمی» نقل شدہ کہ ظاہراً صورت تحریف شدہ صبری ، میباشد۔

۳- جلد سوم ، ۳۴۴ ، ہاورقی۔

۴- برای مزید اطلاع را بر این معنی رک : اکبر نامہ ، دفتر دوم ، ص ۲۰۶ و ذخیرۃ الخوائین ، جلد اول ، ص ۷۸۔

۵- مذکر احباب ، ص ۴۵۴۔

۶- ایضاً ، ص ۴۵۴-۴۵۵۔

ص ۹۹ : س ۹ ، دوازده مقام و بیست چهار شعبه : ۱ . . . مطابق
دوازده بروج فلکی دوازده مقام مقرر کرده اند و شعبه های مقامات را موافق
ساعات لیل و نهار بیست و چهار قرار داده اند، و اساسی مقامات دوازده گانه اینست:
اول رهاوی ، دوم حسینی ، سوم راست ، چهارم حجاز ، پنجم بزرگ ، ششم
کوچک ، هفتم عراق ، هشتم صفاهان ، نهم نوا ، دهم عشاق ، یازدهم زنگله
دوازدهم بوسلیک. و هر مقام دو شعبه دارد. یکی از پستی آن مقام خیزد و
دیگری از بلندی آن مقام پیدا شود. هر شعبه مرکب از چند نغمه باشد. بدانکه
شعبه های مقام رهاوی اول نوروز عرب و آن مرکب از شش نغمه باشد ، و
دیگر نوروز عجم و آن نیز مرکب از شش نغمه باشد. شعبه های مقام حسینی
اول دوگاه و آن مرکب از دو نغمه باشد، دوم محیر و آن مرکب از هشت نغمه.
شعبه های مقام راست یکی پنجگانه و آن مرکب از پنج نغمه دوم مبرقع. شعبه های
مقام حجاز اول سه گاه و آن مرکب از سه نغمه. دوم حصار و آن مرکب از هشت
نغمه. شعبه های مقام بزرگ اول هایون دوم نهفت. شعبه های مقام کوچک اول
رکب و آن مرکب از شش نغمه ، دوم بیات و آف مرکب از پنج نغمه. شعبه های
مقام عراق اول مخالف و آن مرکب از پنج نغمه دوم مغلوب و آن مرکب از
هشت نغمه. شعبه های مقام نوا اول نوروز خارا و آن مرکب از پنج نغمه ،
دوم ماهور و آن مرکب از شش نغمه. شعبه های مقام صفاهان اول تبریز و
آن مرکب از پنج نغمه. دوم نیشا بور و آن مرکب از شش نغمه. شعبه های
مقام عشاق اول زابل و آن مرکب از سه نغمه. دوم اوج، آن مرکب از هشت
نغمه. شعبه های مقام زنگله اول چهار گاه و آن مرکب از چهار نغمه. دوم
غزال و آن مرکب از پنج نغمه. شعبه های مقام بوسلیک اول عشیر و آن
مرکب از ده نغمه. دوم صبا و آن مرکب از پنج نغمه. بدانکه از ترکیب
دو دو مقام شش آهنگ ایجاد کرده. اول سلمک و آن از پستی صفاهان
و بلندی زنگله خیزد. دوم گردانیه و آن از پستی عشاق و بلندی راست. سوم
نوروز و آن از بلندی حسینی و پستی بوسلیک ، چهارم گوشت و آن از پستی

و حجاز و بلندی نوا، پنجم ماره و آن پستی کوچک و بلندی عراق، ششم شهنار و آن از پستی بزرگ و بلندی رهاوی خیزد.^۱

ص ۹۹، س ۸، بهادر خان: برادر علی قلی خان زمان شیبانی و از امرای ممتاز دوره هایون و اکبر بود. پس از مراجعت از ایران چون هایون تسخیر مجدد هند را داشت تدارک میدید، قندهار تحت تصرف بیرم خان بود و تمام امور متعلق بدانجا توسط وکیل وی، شاه محمد قلاتی انجام میگرفت. انتظام و اتمام زمین داور را بهادر خان نظارت میکرد، چون هند دوباره فتح گردید بهادر خان در صدد تسخیر قندهار بر آمد. و چون در این کار موفق نشد راه هند پیش گرفت و به سفارش بیرم خان، اکبر نه تنها از خطاهایش چشم پوشید بلکه وی را بانواع مراحم و عنایات نیز مخصوص گردانید. سپس چون ستاره اقبال بیرم خان در گردش بود منصب وکالت نیز بالتاس مایم انگه موقتاً به بهادر خان تعلق گرفت.

ابوالفضل بهادر خان را در زمره امرای پنجهزاری دربار اکبر شاه شمرده است. در سال چهارم جلوس آن پادشاه که مصادف است با سال ۹۶۶ هجری، وی به اتفاق برادرش، علی قلی خانزمان که وی نیز منصب پنجهزاری داشت، به تسخیر جونپور تعیین شد. هر دو برادر این مهم را بحسن و خوبی انجام دادند و بعنوان مزید تفقد ملوکانه آن ولایت بجایگیر این دو برادر تعلق گرفت. سپس چون آنها نیز طغیان و بغی را پیشه ساختند اکبر شخصاً باطغای ابن نایره متوجه شد و در حین کارزار هر دو برادر کشته شدند. این ماجرا در سال ۹۷۴ هجری اتفاق افتاد.^۲

ص ۹۹، س ۱۱-۱۳: این ابیات در نقایس المائر^۳ نیز ضمن شرح حال

۱- فرهنگ آنند راج، ذیل کلمه 'موسیقی'.

۲- مزید اطلاع را نک: اکبر نامه، دفتر دوم، ص ۵۱، ۵۳، ۶۲، ۷۸، ۹۷-۱۰۰، ذخیره الخوانین، جلد اول، ص ۲۶-۳۱.

۳- بیت 'ص'.

محمد قاسم کوہ بر متخلص بہ صہری نقل شدہ است۔ در تذکرۃ الشعرای مطربی^۱ پیش مقطع این بیت نیز دیدہ میشود۔

زد شعلہ بر سرم شب غم آتش درون سوزندہ مشعلی است ، تن ناتوان من

ص ۱۰۰ : س ۱۶ ، شاه طیب : میر علاء الدولہ قزوینی راست :
شاه طیب از سادات نجف است ، مولد شریفی در اوغہ خواف بودہ کہ موضعست ازان . «رہبر عشق» تاریخ ولادت ایشان است . حضرت مولانا زین الدین بہدایی می فرمودہ اند کہ : شاه مذهب عشق داشت یعنی او را غیر از محبوب حقیقی مقصود و مقصدی نبود . در ہفت سالگی او را کشف قبور حاصل بودہ است . پدرش شاہ محمود یکباری بدیدن حضرت شیخ زین الدین خوافی رقتہ بودہ . مرکب خود را بدست شاہ دادہ خود بخدمت شیخ رسیدہ . شیخ در اثنای صحبت فرمودہ اند کہ بوی آشنا مردی می شنوم . در بیرون کیست ؟ گفتہ اند طفل خورد مالیست . او را طلبیدہ اند چون حاضر شدہ از دست مبارک ایشانرا گرفته فرمودہ اند کہ ہمین است و ایشانرا تلقین نمودند .^۲ وفات شاہ در ہرات در دہم شہر صفر بعد از ظہر سنہ ۸۴۰^۳ بودہ . دیوان اشعار ایشان لسان الغیب است و چون از روی جذبہ واقع شد بہر کیفیتی عجب و قبولی غریب دارد .
منہا :

واقف نہ ز حال دل ناتوان من اینک بلب رسید ز درد توجان من ...^۴

ص ۱۰۱ : س ۵ ، مولانا طلیعی : در نفایس المائر آمدہ است : و طفیلی مشہدی مردی خوش طبع نیکو خصال بود . در حدود سنہ اثنی و خمسین و تسعایہ از عالم رقتہ .^۵

۱- ص ۲۶ .

۲- ۸۵۹ نزد میشود خواند ولی هیچکدام ازین سنین با تاریخ ولادتش — رہبر عشق — کہ برابر است با ۸۷۷ ، درست در نمی آید .

۳- نفایس المائر ، بیت 'ط' ، سہ بیت بعدی ہانست کہ متن تذکرہ حاضر نیز بہمان ترتیب دیدہ میشود .

۴- نفایس المائر ، بیت 'ط' .

ص ۱۰۱ : س ۱۴-۹ : تمام این ابیات از نفایس الیاء نقل گردیده است.
ص ۱۰۱ : س ۱۸ ، طفیلی اصفهانی : از اهل دیوان و سیاق دان است و طبع موزون دارد.^۱

ص ۱۰۲ : س ۷ ، ملا طالعی : از نستعلیق نویسان خوب دوره اکبری است که در آگره بصحافی اشتغال داشته. بدایونی ابیات ذیل از وی نقل کرده است.^۲

هر دم کند آزار دل کز خویش بیزارش کند دل کی شود بیزار ازو هر چند آزارش کند
بغیر خود ترا ای نازنین همدم نمیخواهم ترا میخواهم و غیر تو در عالم نمیخواهم
کز بصد درد دل از من سختی گوش کند بشنود قول غرض گوی و فراموش کند
شود پیخود اگر گویم ز حال خود سخن با او چه حالست اینکه نتوان گفت حال خویش با او...

رباعی

پیش آرقناعتی گر از اهل بهشی باشد که سگ نفس دنی را بکشی
ز نهار که آب و آش کم کاسه بخور کو و ا گوید بصد یخاب و ترشی

ص ۱۰۳ : س ۱ ، عارف : میر علا الدوله قزوینی کامی درباره وی مینویسد : «عارف» شیخ بزید ولد سلطان ابوسعید پورانی است که از مشاهیر است بسمت فضایل و کمالات و صفات مواجید و حالات محلی بوده و در حسن خط و زبان تصوف بی بدل است. عبیدالله خان بشیخ اعتقاد بسیار داشته و پیوسته همت بر تزویج او می گماشته. مشهور است که در هر هفته دوبار بخانه شیخ می رفته و در تعظیبات و تکریمات دقیقه فرو گذاشت نمی فرموده.^۳

ص ۱۰۳ : س ۲ ، سلطان ابوسعید پورانی : مراد شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی نبیره مولانا جلال الدین ابو یزید است که از مرآمد مشایخ و اکابر صوفیه زمان سلطان حسین بایقرا بوده. جود و سخای شیخ شهرت فراوان

۱- ایضاً.

۲- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۶۶-۲۷۷.

۳- نفایس المائر بیت (ع).

داشته و هر صادر و وارد ازان بهرور میگردد. سلطان بایقرا را بوی عقیدت مفرط بوده ، چنانکه هر سال یکی دو نوبت باستانه شیخ در پوران رفته شرایط انعام و احسان بجای می آورده است. در زمان محمد خان شیبانی چون ماندن در هرات دشوار گردید شیخ بقندهار مهاجرت نموده و بالاخره در همان بلده در شهرور سنه ۹۲۱ شبی از بام افتاده در گذشت.^۱

ص ۱۰۳ : س ۳ ، شیخ عبدالوهاب و شیخ میر محمد : ذکر شان در تاریخ سند تالیف معصوم بکری چنین ضبط شده است : «ولدان جناب میر بایزید و میر ابو سعید پورانی [نسخه بدل : بایزید ابن ابو سعید] که برادر زاد های شیخ میرک^۲ باشند سرآمد روزگار و اکابر زمان بودند. و جناب عبدالوهاب بخصائل حمیده و شائیل پسندیده مزین و محلی بودند. بغایت خوش طبع [نسخه بدل : خدا طلب] و مجلس آرا بود. و در وادی شعر فهمی بغایت خوب بوده تشرع و تورع تمام داشته. و در نصایح و مواعظ سلاطین مها امکن میکوشیده و در دفع و رفع ظلم و بدعت نهایت سعی بجا می آورد. وفات شیخ میر محمد و شیخ عبدالوهاب در سنه تسعین و تسعمایه اتفاق افتاده. و جامع فتاوی پورانی که در علم فقه در تخته و بهکر اشتهار دارد از شیخ عبدالوهاب پورانی است.»^۳

ص ۱۰۳ : س ۶ ، ملا سلطان علی : مراد ملا سلطانعلی مشهیدست ، که سر آمد استادان خط نستعلیق در زمان سلطان حسین بایقرا بوده است. در خطاطی وی سبک مولانا اظهر را پیروی میکرد و از همین پیروی به درجه استادی رسید. سلطان محمد خندان و سلطان محمد نور و مولانا علاء الدین هروی و مولانا زین الدین و مولانا عبدی نیشابوری و مولانا قاسم شادی شاه از جمله شاگردان نامی مولانا سلطانعلی مشهیدی بوده و هر کدام از آنها مبتدع روش مخصوص بخود بوده اند. ملا شعر نیز میگفته است. این مطلع ازوست :

- ۱- حبیب السیر ، جزو سیم از جلد سیم ، ص ۳۴۵ - ۳۴۶. نیز رک : بدایع الوقایع تالیف زین الدین محمود واصفی ، مسکو ، ۱۹۶۱ م ، جلد دوم ، ص ۱۲۶۴-۱۲۶۵.
- ۲- میر محمود معروف به شیخ میرک سالها شیخ الاسلام سند بود ، نک : تاریخ سند ، ص ۱۹۷-۱۹۶. -۳- ایضاً ، ۱۹۷.

کل در بہار زان رخ کلگون نمونہ ایست چون اشک من کہ از دل پر خون نمونہ ایست
وی در سال ۹۱۹ در مشہد فرمان یافت و در ہمان بقعہ منورہ مدفون
گردید.^۱

ص ۱۰۳ : ص ۲۰-۲۳ : ہجشم غیر - تمام این اشعار بہمین ترتیب در
مجمع النفایس نیز آمدہ است.^۲

ص ۱۰۴ : ص ۳ ، معصوم خواجہ : معصوم خواجہ متخلص بہ عشقی
از خانوادہ محمد صادق شیخ است کہ از مشاہیر و اکابر مشایخ ماوراء النہر
بود. جوان بسیار بالاستعدادی بود. نہ تنها از طریق نیا کان خود بہرہ ور بودہ
در شاعری نیز دستی داشتہ. این شعر ازوست :

ز گرد حادثہ بر سنبلت غبار مباد نسیم تفرقہ را رہ بران عذار مباد^۳

و اما محمد صادق شیخ ذاتش مرجع مردم ترکستان بودہ و فتوح و
نذرانہ بسیار بہ خدمتش میرسیدہ است. آورده اند کہ نوبی عید اللہ خان با دوسہ
ہزار نفر بدیدن شیخ رفتہ و قریب بہ یکماہ باوی مانده. درین مدت شیخ بنوعی
از وی و ہمراہانش پذیرایی کردہ کہ مقدر هیچکس نبودہ. «گویند در انبارہا
را گشادہ بود کہ ہر کسی ہر قدر از غلات کہ خواہند برند و چندین ہزار
گوسفند برسم اقامت بایشان دادہ سوای آنچہ ہر روز آنقدر کہ مجموع آن مردم را
کافی باشد ذبح می نمودہ اند ، و حالت و کیفیت درویشی تمامی داشتہ و از
فضایل و کمالات بغایت بہرہ مند بودہ. رحمۃ اللہ علیہ. طلبہ علوم بسیاری از

۱- حبیب السیر ، جزویم از جلد سیم ، ص ۳۴۴-۳۴۵ ، آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۷۵ :
آئین اکبری جلد اول ، ترجمہ انگلیسی ، ص ۱۰۸ ؛ بدایع الوقایع ، جلد دوم ، ص ۱۰۲-
۱۰۲۲ ؛ ہفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۲۰۶-۲۰۷.

۲- نفایس البائر ، بیت (ع).

۳- نفایس البائر ، بیت 'ع' بعد از چہار بیت دیگر است کہ بہان ترتیب در تذکرہ حاضر
نیز آمدہ است.

وظایف شیخ محظوظ و بهره مند می بوده اند.^۱

ص ۱۰۴ : س ۱۳ ، عادل : در مجمع النفایس آمده است : «پادشاه لار بوده. نسبتش گویند بکرگین میلاد میرسد ، از پادشاه قدیم آنجا قریب بسه هزار سال است که سلطنت آن ملک داشته اند. خوش طبع و نیکو اخلاق [و] شجاع بود. سابقه بنظم اشعار و علم و ادوار مناسب و موافق داشت. در شهور سنه اثنی و خمسین و تسعمایه شخصی مجهول و دیوانه صفی مدتی در آن شهر کردی بر دست پیوسته تیز میکرده. هرگاه میگفتند برای چه تیز میکنی ؟ می گفته گاو فربهی کلان خواهم کشت ! تا روزی که شاه عادل از مسجد بیرون آمده ، بطریق داد خواهی پیش آمده کارد بر شکم وی زد و نخل حیات آن پادشاه حمیده صفات بپا در آورد. از اشعار اوست این غزل که آنرا نقش مشهور بسته اند. دو بیتش اینست:

وله

بی تو حریفان بیاغ چنگ و نی می زدند
کشتن عادل ترا هیچ تفاوت نکرد
فی ز نوا پانده بود و چنگ صدایی نداشت
پادشاه محشم قدر گدایی نداشت
و هم از وی مشهورست.

وله

کهن شد قصه مجنون حدیث درد من بشنو
بهر افسانه عمر خود مکن ضایع سخن بشنو^۲
ص ۱۰۵ : س ۹ ، میر عبدالحی : میر علاء الدوله قزوینی راست : از مادات موسوی مشهد است. در خرد مالی در زمان حضرت فردوس مکنی بهندومتان آمده در حجر تربیت و ملازمت آنحضرت نشو و نما یافته و اکتساب حیثیات فرموده است. خط مشکل نویس بابری را - که از اختراعات حضرت فردوس مکنی است - کسی ازو زود تر و خوبتر یاد نگرفته و نوشته است. در ایام سلطنت حضرت جنت آشیانی بمنصب صدارت عروج کرد و بغایت منظور

۱- نفایس الائر ، بیت 'ع'.

۲- مجمع النفایس ، بیت (ع). مزید اطلاع را رک : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان

فارسی ، جلد اول ، ص ۶۱۶ ؛ جلد دوم ، ص ۸۳۶.

انظار کیمیا آثار آنحضرت بود. در آخر عمر در حضرت دہلی گوشہ درویشی و فقر اختیار فرمودہ بادای و طاعات عبادات اوقات میگذرانید. طبعش شعر بغایت مناسب بود، اشعار بسیار داشت. این رباعی کہ در مدح حضرت اعلیٰ گفتہ بود و بطریق دایرہ نوشتہ کہ اسم بندگان حضرت اعلیٰ در میان دایرہ بود و باصراعها مربوط مرقوم افتاد:

ولہ

محتاج درت ہزار همچون قیصر مدح تو بود ورد زبان شام و سحر
اکناف چہان مہم باشد یا رب بر حکم شہ چہان محمد اکبر

وفاتش در شہور سنہ ثمانین و تسعمایہ در حضرت دہلی بوقوع آنجا میدہ^۱

در منتخب التواریخ بدایونی آمدہ است : چند گاہی صدر پادشاہ غفران پناہ و برادرش میر عبداللہ قانونی از جملہ ندیمان خاص و اہل اختصاص بود، و ہر دو برادر بتقوی و طہارت و نظامت متصف بودند. میر عبدالجی خط ہاری را (کہ بابر پادشاہ اختراع نمودہ و مصحف بان نوشتہ بمکہ معظمہ فرستادہ و اثری از ان خط امروز باقی نیست) خوب میدانست ، در تذکرہ میر علاء الدولہ نوشتہ کہ میر مذکور اکتساب حیثیات فرمودہ خط مشکل نویس بابری را کسی زود تر و خوب تر از ویاد نگرفتہ. و میرزا عزیز کوکہ در حاشیہ آن نوشتہ کہ از هیچ علمی بہرہ ندارد. ہنری کہ دارد این است کہ خط بابری را ہم خوب نمیداند. عجب سادہ ایست کہ حکایات غریب کہ هیچ طفلی باور نکنند در مجالس بی تقریب و بی فکر بر زبان می آرد. چون بمیرزا پیشتر آشنا بود آنچہ نوشتہ است ظاہراً بتحقیق نزدیک است ، چہ میر علاء الدولہ شتر گربہ بسیار دارد. شعر مناسبتی داشت و جواب آن رباعی مصنوع کہ یکی از فضلا بنام محمد ہندال میرزا بطریق مربع نوشتہ و در غایت شہرتست حتی طفلان اول چیزی کہ یاد

۱- نقایس البائر ، بیت (ع).

۲- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۷۳-۲۷۴.

میکردند همین است:

ای تاج درت هزار همچون قیصر

ای تاج بدرگاه تو صد رستم زال

ملح تو بود ورد زبان شام و شعر

ملح تو باشند همه اهل کمال

محمد اکبر

محمد هندال

شعر و سخن تو در دهر و دهر

شعر و سخن تو در دهر و دهر

ص ۱۰۵ : س ۱۹ ، قاضی صفی الدین عیسی : برادر بزرگ صاحب
نفایس المآثر میر علاء الدولہ حسنی سیفی قزوینی متخلص بہ کاسی است. موخر
الذکر درباره وی چنین مینویسد : . . . اکثر علوم دیده. بحدت فہم و جودت
ذکا و حسن اخلاق و استقامت سلیقہ و شیوہ سخا و صفت کرم ممتاز بودند. و
در وادی دریافت شعر و میل طبیعی بدان تبدیل و نظیر نداشت. در سلک نظم
جمع گرانمایہ گوہری، مدتی با سر قضا اشتغال می نمود. در شہور سنہ ست و سبعین
و تسعمایہ بہندوستان آمدہ در سلک منتہیان این دودمان عظیم الشان
اندراج یافتہ بعنایات پادشاہانہ سرافراز می بود، تا در دوازدم شہر ربیع الاول
سنہ ثمانین و تسعمایہ در آگرہ بجوار رحمت ایزدی پیوست و نعش او را بہ حضرت
دہلی بردہ در جوار حضرت شیخ نظام قدس سرہ مدفون شد. انسا للہ وانا الیہ
راجعون. این محزون در تاریخ فوتش گفتہ بودہ :

ولہ

چون مہر سپہر فضل قاضی عیسی در فضل و کمال از افاضل افضل
از دار بقا رخت اقامت بر بست روزی کہ شد از جہان نبی مرسل
افسوس کہ آن صاحب خلق نبوی بگذشت از جہان و بگذشت بدل
یابی تاریخ اگر یکی کم سازی از سیزدہم شہر ربیع الاول

گاهی بنا بر موافقت سلیقہ متوجہ بنظم اشعار می شدند. این ابیات از ایشان ثبت

افتادہ.

ولہ

مرا آن قدر کی باشد کہ یار از من سخن پرسد
ازان در بزم او ہر دم ہمیری ہم سخن کردم
برغم غیر باشدنی ز روی لطف و دلجویی
اگر حرفی ز من آن نازنین در انجمن پرسد

آرزو دارم کہ ترک من کند ہممل مرا
سالہا در کوی او تخم محبت کاشتم
چون من بیدل توانم رفتن از کویش برون
النفاتش بس ہمین بامن کہ آن مہ با رقیب
لیک جز و صلتش نباشد آرزو در دل مرا
تا نماند آرزوی تیغ او در دل مرا
غیر نومیدی نشد از بخت بد حاصل مرا
اینچنین کز آب دیدہ مانده پا در گل مرا
می نماید مہر ہرگہ میکند غافل مرا

ہوس آن لب و دہن دارم
گوینا قند در دہن دارم
وندوان نیز من سخن دارم
زانک در کوی او وطن دارم
داغہابی کہ بر بدن دارم
با چنین بخت بد کہ من دارم
از لب یار چون سخن گویم
دہش بی سخن سربویی است
آرزوی بہشت نیست مرا
از غم عشق اوست ای ہمدم

مانع شد از رفتن آن کوی جنونم ناصح چہ شود گر تو شوی راہنمونم

ص ۱۰۶ : س ۵، عبدی : در نقایس المائر مینویسد : «عبدی مرد خوش
طبع ہا کیزہ اعتقاد بود و سلیقہ اش بشعر بغایت موافق. خط نستعلیق طوری
مینوشت و شطرنج خوب می باخت. مدتی در کابل بودہ و در خدمت حضرات
خواجہ زادہا [ی] نقشبندی می بود و مرید و معتقد این طبقہ عالیہ بود. در
آخر بگیلان رفتہ ، خان احمد پادشاہ گیلان اورا رعایت بسیار کرد. با آنحضرت
مصاحب طور می زیست و حریف صحبت و شطرنج او بود. در شہور سنہ اربع
و متین و تسعایہ بقزوین آمد و بعد از یکسال رخت ارتحال از دنیا [ی] پر
ملال بر بست . از اشعار اوست :

نقایس المائر ، بیت "ع" ص

این غزل در تتبع امیر شاهی گفته:

مدد که روی زمین ز آب دیده گل کردم بیا که هر چه بمن کرده بجل کردم
فلک لباس سلامت کشید از بر من ز بس که عیب سلامت کشان دل کردم
نمود نام و نشانی ز اهل عشق هنوز که من بعشق تو پیوند آب و گل کردم...

نادیده وصل پای بدامن نمی کشم عمری اگر تمام درین جست و جورود
هر کس درین سراچه ز بهر فراغ دل دنبال کار [و] بار بصد آرزو رود
وین جان گرفته جهة آرزوی خویش برجا گذارد و پی روی نکو رود

کرد مارا بر در هر سفله محتاج و هنوز آن سپهر سفله پرور متی دارد هنوز

ربان از سوز دل شد همچو آتش در دهان من مکن ای مدعی کاری که افتی بر زبان من

شب که دور از زلف او سر در گریبان می کنم تا سحر با خود خیالات پریشان می کنم

مرا شبها خیال روی او در خواب نگذارد چو خواهم دیده را برهم نهم سیلاب نگذارد

نهال قد او خواهد که بر من افکند سایه غرور چنین آن خورشید عالم تاب نگذارد

متاب از اشک چشم رخ، که چرخ بی وفا دایم کل یلغ جوانی را باب و تاب نگذارد

جنون من بعشق او چنان طغیان کند شبها که مردم را ز فریاد و فغان در خواب نگذارد

بد شواری در وصل تو عیدی را بدست آمد باسانی ز کف این گوهر نایاب نگذارد...

بهر تسکین دلم دم بدم از دیده مریز از برون آب که آتش بدرون است مرا...

باقی نامه

دلا تابکی هرزه گردی مکنی چو صرصر بیابان نوردی کنی

ندیدم من روند عالم نورد مثال تو هرجایی هرزه گرد

چو وحشی گزینی فضای فراخ چو بلبل نشینی ز شاخی بشاخ

درین مرحله خضر راه تو کیست درین هرزه گوئی مراد تو چیست

هوم کرده زینسان پریشان ترا ز ره برده غول بیابان ترا

شدی پیر عالم نوردی بس است نشین گوشه هرزه گردی بس است

جهانرا سراپای گردیده گیر مرا این کهنه ویرانه را دیده گیر

۱- ابن بیت در شام غریبان (ص ۱۷۰) نیز آمده است.

بیا پا اژین کهنه ویرانه کش
 که جایی به از کنج میخانه نیست
 نه درد سر از شور مستان درو
 نه در جام او پیش دلیستگی است
 خوش آندم که میخانه مسکن کنم
 رخ زرد بر خاک آن در نهم
 بیا ساقی سر خوش شیر گیر
 پری روی کل چهره نازنین
 خدنگ افکن سرکش تند خوی
 قوی ساز دست بمانی من
 بده می که جام میم آرزوست
 ازان طالب جام بی در بزم
 همه در بی عمر فرسودن است
 بران است کین نامه را طی کند
 دریا که در فکر بیحاصلیم
 بیا ساقی آن می که هستی برد
 بمن ده که تن راه هستی گرفت
 بیا ساقی آن باده مست را
 بمن ده که از قید هستی رهم
 بیا ساقی آن می که بی غم کند
 بمن ده که از فکر آیم برون
 بده ساقی آن آب زرین حباب
 مکن تکیه بر محنت آباد او
 حبابش بیک لحظه هامون شود
 برو رخت هستی میخانه کش
 حریفی نکوتر ز پیمانہ نیست
 نه غوغای دنیا پرستان درو
 همه بیخودی و ز خود رستکی است
 چو جام می آئینه روشن کنم
 بیای خم از بیخودی سر نهم
 ز جام تو مست است برنا و پیر
 رباینده عقل و آشوب و دین
 ستمکار پر عشوه فتنه جوی
 بر آرنده آرزوهای من
 قدحهای بی در بزم آرزوست
 که افتاده خصم اجل در بزم
 شب و روز در عمر پیمودن است
 سمند مراد مرا بی کند
 اجل در کمین است و ما غافلیم
 ز دل نسبت خود پرستی برد
 بدل نسبت خود پرستی گرفت
 که آتش زند خرمن هست را
 ز اندیشه خود پرستی رهم
 ز خاطر برون فکر عالم کند
 کم خاک بر فرق دنیای دون
 که عالم حبابیست بر روی آب
 که بی اعتبارست بنیاد او
 اساسش بیکدم دگرگون شود

۱- نفاث المائر، بیت 'ع' تنایج الافکار، ص ۴۶۹ - و لجه می نرائن شفیق (شام غریبان، ص ۱۷۰) تخلص را با شتاب 'عهدی' ضبط کرده اند.

ص ۱۰۶ : س ۲۰ ترخان : در نفایس البائرا ذکرش چنین آمده است :
 «ترخان ، مولانا نورالدین محمد خان است. این تخلص از جانب حضرت اعلیٰ
 یافته است. از دیباچه کہ : بر مدایح حضرت علی ازو واقعه شده نوشته ، چون
 کیفیت احوالش فی النجمله معلوم میتوان فرمود بنابراین مجملی اذان نقل نمود
 والعبارة هذه :

«بنده قدیم الخدمۃ کترین دولتخواهان نورالدین محمد الملقب بخان
 ترخان معروض میدارد کہ بتاریخ سنہ خمس و سبعین و تسعمایہ کہ سنین
 عمر قریب ہستین رسیدہ بود و ارس بیست سالگی کمر جد و اجتهاد بخدمت
 و ملازمت حضرت جنت آشیانی طیب اللہ ثراہ بستہ بود ، بعد از خدمات
 لایقہ شاقہ در سلک اہل نشست و ہم صحبتان خاص آن حضرت جای
 داشت و از زمرہ اہل درس و سبق می شمردند ، و از شرکا در بعضی
 درسہا میخواندند و بعضی اوقات از جملہ شاگردان مخصوص بودہ ، افادہ
 علوم ریاضی خصوصا درس اسطرلاب می نمودند. و در اثنای این ہمیشہ
 برگرد علوم میگشت از ہر جا چیزی دید و از ہر خرمی خوشہ می چید.
 و گہ نظمی بر زبان شکستہ بیان میگذاشت و بموافقت نام «نوری» تخلص
 میکرد تا آنکہ نوبت طلوع نیر جهان افروز حضرت اعلیٰ خلد اللہ ملکہ
 ابدا رسید. این بندہ قدیمی را بر خدمات سابقہ و لاحقہ نوازش فرمودہ
 بخطاب خانی و ترخانی و نوازش و نامہ و علم سر افراز و ممتاز گردانیدند.
 بخاطر رسید کہ ترخان از جملہ تخلصہایی است کہ کسی پیرامون آن
 نگشتہ و از اتفاقات حسنہ است کہ بان ملقب شدہ و تخلص بہ ازان ندید
 بنابراین آنرا برگزیدہ واللہ اعلم.

منشاء خان مذکور از مشہد مقدس است و مولدش بلدہ جام است کہ مولد اکابر اولیاء عظام است۔ بصفت فضایل و کمالات و شجاعت و شیوہ خصایل و شہل و سخاوت انصاف دارد ، و بین الانام ممتاز است۔ والد ایشان سلطان علی مشہور بسلطانی در دارالسلطنہ ہرآہ بامور شرعیہ قیام می فرمودہ اند۔ از آثار افکار اوست کہ در مدح حضرت اعلیٰ دارد و مناسب واقع شدہ :

دلتنگ دور . . . الخ

ولہ

ز روی مکرمت و ز راہ احسان بسترخان داد خانی شاہ عادل
ازین منصب سرافراز جهان شد میان خلق در سلک امائل
ازین خانی ہمین نامیست بروی ازین نام کلان اورا چہ حاصل
ز ترخان ہم اورا شکوہ هست بنزد خسرو دانای کابل
کہ غیر از خان خشکی می نماند ز ترخانی تری کردہ چوزابل
ملا عبدالقادر بدایونی مینویسد: «ملا نور الدین محمد ترخان سفیدونیست کہ نوری تخلص میکرد۔ چون چند سال پرگنہ سفیدون از توابع ہند در جابگیر بود بان منسوب گشت۔ در علم ہندسی و ریاضی و نجوم و حکمت ممتاز و از جملہ مصاحبان ہمزاز پادشاہ مغفرت پناہ بود و خطاب ترخانی بان تقرب یافت۔ در بذل و جود و نثار و خوش صحبتی بی بدل و ضرب المثل بود و سلیقہ شعر داشت و دیوانی ترتیب دادہ۔ روزی در میدان چوگان فتح پور فیلی اورا آسمینی رساند و بسیار دردمند شدہ میگفت : گواہ باشید کہ من درین تشویش از بعضی امور توبہ کردم۔ ہر چند پرسیدند، بخصوص نام نبرد۔ فقیر گفتم کہ اول چیزی کہ ازان توبہ کردہ باشید ، باید کہ شعر باشد ! اورا ندانم خوش آمد یانی ، ما دیگران خود خوشحال شدند۔ و در عہد حکومت خویش جوئی از آب جون کنندہ تا پنجہاہ کروہ راہ بجانب کرنال و ازاجا پیشتر بردہ کہ مردم ازان آب زراعت بسیار کروہ، باعث ترفیہ رعایا گردید، و چون بنام شاہزادہ سلطان سلیم ساختہ تاریخ آنرا «شخونی» یافت۔ و فی بزبان ہندی جوی

را میگویند. و در آخر شکستگی تمام از روزگار نا درست بحال اورا یافت و محنت و شدت بسیار کشید و چون پادشاه در اتک در سنہ نہصد و نود و چہار (۹۹۴) تشریف بردند اورا بتولیت روضہ پادشاه غفران پناہ در حضرت دہلی نامزد ساختند و ہانجا وفات یافت.

خان مذکور زمانی کہ بندگان شاہنشاهی بر سر حکیم میرزا لشکر کشیدند در سنہ نہصد و ہشتاد و نہ (۹۸۹) تخلف نموده از پنجاب بازگشتہ بجایگیر رفت. و اینمعنی موجب بدگانی بروشد تا بعد از مراجعت سفر در فتحپور بیای حساب و کتاب و عتاب و خطاب کشیدہ چند سال آزارش دادند و این شکست را ارباب ہوش بشومی آن سوی ادب میدانستند کہ او اکابر دہلی را بتقریب نا خوشی کہ با تاتار خان داشت ہجو کردہ و بنام قاسم گاہی بستہ و شہرت دادہ بود. درین زمین کہ :

قطعه

مقی دہلی ست میان خان جہال مفت ندادہ است فتاوانہ
حاکم شہر است ز تاتار خان خادم ۴ او چہرہ ہمارانہ
شیخ حسن چک زنہ بزہری چک چک بسیار و چکا جانہ
وقت صلوتست طہاراتہ مقری بر آمد بمناراتہ
شہرکش و شہرکش و شہرکش لکاک بسیار و لکالانہ

و مطلع آن مستہجن الذکر این است :

مطلع

آہ ز دہلی و مزارتہ وہ ز خرابی عاراتہ
و این ہجو قریب بہ دوہیست و پنجاہ بیت باشد و یکی از فضیلائی آن شہر کہ نام شیخ محمد کنبوہ بود جواب تمام آنرا بیک بیت ادا کردہ کہ :

قطعه

نور الدین لادہ پدر او ازین زادہ چنین لادہ ز لادانہ
چک زدہ آن ابلہ یہودہ گوی ایس جواب لغرافانہ

سبحان اللہ در برابر آن قطعہ عالم گیر مخدومی مولوی نورالدین عبدالرحمن جامی
قدس سرہ کہ :

قطعہ

آہ من العشق و حالاتہ اخرق قلبی بمراراتہ
ما نظرالعین الی غیرکم اقسم باللہ و آیاتہ
خدمت مولانا نورالدین کہ نیز خود را جامی می گرفت چہ در حکایت ہا و
گوہرفشانیہا و نسبت بکجا قرار یافتہ .

فرد

برنہ ہمار بانیکان ز ہمنامی چہ سود یک مسیح ابرای اکمہ کردود دیگر اعوراست
» بہر حال چون مردی اہل بود شاید کہ از کردہ پشیمان شدہ . حق سبحانہ
این محنت و مصیبت را کفارت تقصیرات او فرمودہ باشد . عفا اللہ عنہ . چون مولانا
بعد از عزل منصب در اگرہ آمد روزی در بازار میگذشت کہ از پیش پیدا شد ،
از یاران فقیر میان کمال الدین حسین شیرازی نامی ، خوش طبعی ظریفی از اکابر
آگرہ ، بمولوی گفت کہ : نواب خانی اکابر دہلی را خود یاد فرمودید ، چہ شود اگر
آگرہ را ہم نوازش فرمائید کہ امیدوارند ؟ ! فقیر گفتم : ظاہراً درینہا آن
قابلیت ندیدہ اند کہ یاد کنند ! خندہ کرد و گفت : آن تہمتی بود کہ بر
ہای ما بستند ! »

ص ۱۰۶ : س ۲۱ ، سائیدون : پرگنہ ای بودہ است از سرہند ، در پنجاب .^۲

ص ۱۰۶ : س ۲۱ ، ترخان ہمری : دربارہ لقب ترخان در زمان امیر
تیمور ، ابوالفضل مینویسد : ترخان صاحبقران چنان بود کہ چاوشان اورا از
ہیچ جا باز نداشتی ، و تا نہ گناہ ازو و فرزندان او باز نہ پرسیدی . قآن بزرگ
چنگیز خان قشلیق و بانا را (بیاداش آنکہ از غنیم آگہی دادہ بودند) بدان پایہ
نوازش فرمود و از عاطفت فزونی از بار فرمایش نیز سیکدوش گردانید . و از
یغای او شہنشاہی بخش بدو باز گشت . و برخی ترخان را بہفت چیز مر بلند

۲- ایضاً ، ص ۱۹۷ .

۱- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۱۹۷-۲۰۰ .

گردانیدی۔ طبل، تمن توغ و نقاره دو کس را ازگزیدگان خود قشون توغ بردهد، و چتر توغ و قور نیز بردادند.»

ص ۱۰۶ : س ۲۳ ، مولانا قاسم کاهی : میر ابو القاسم نجم الدین محمد معروف به قاسم میانکلی کابل، از کبار شعراء زمان ہایون و اکبر شاہ . در سن پانزدہ سالگی خدمت مولانا عبدالرحمن جامی رسید و سپس در بکر صحبت شاہ جهانگیر^۲ معروف به ہاشمی کرمانی را نیز دریافت و از فیوض فراوان متمتع گردید. وی از علوم مختلف از قبیل تفسیر و ہیات و کلام و تصوف بہرہ تمام داشت. در تصوف وی روش خواجگان را پیروی مینمود ، و در بیان مبادی آن سلسلہ این چہارگامہ ازوست : ہوش در دم ، و نظر بر قدم ، و خلوت در انجمن ، و سفر در وطن ! مولانا مرد فانی بود و بہ تقیدات دنیوی توجہی نداشتہ . در بدخشان میرزا عسکری برادر ہایون پادشاہ زر وافر بر مولانا ارزانی داشت ولی بدون اینکہ نظرش را بدان انعام بیالاید ، تماشش را بہ درویشان بخشید . وی در تصوف و سلوک گوئی مریدانی می پذیرفته است و بنا بہ گفتہ تقی الدین محمد کاشی در «خلاصۃ الاشعار» میر تشبیبی کاشی از جملہ پیروان مولانا قاسم بودہ . مولانا در موسیقی از نوادر روزگار بود و در شاعری نیز قریحہ سرشار داشت . تذکرہ نویسان وی را بہ فصاحت و بلاغت و حسن ادا ستودہ اند . مولانا در معا و تاریخ نیز شہرت فراوانی پیدا کرد .

ہنگام فتح مجدد ہندوستان بدست ہایون پادشاہ ، مولانا قاسم کاهی از جملہ ہمراہان آن پادشاہ بود . سپس بہ علاقہ کہ وی بہ بہادر خان برادر خان زمان داشتہ بہ جونپور رفت . در همان ایام مولانا غزالی بہ خان زمان تقرب پیدا کردہ بود . یک شبی خان زمان بمولانا قاسم گفت کہ : مردم بر این عقیدہ اند کہ شاہ با مولانا غزالی صحبت بہ نفاق دارید ، نظر شاہ در این زمینہ چیست ؟ مولانا فی البدیہہ گفت :

۱- شرح حال نک : تاریخ سند معصوم بکری ۲۰۵ روز روشن ، ۹۲۲ - مقدمہ مشنوی مظہر الانار بقلم حسام الدین راشدی .

۲- اکبر نامہ . دفتر سوم ص ۶۳۰ - بلاخان ص ۳۹۳ .

کاهی چو غزالی شد ملک سخنم زانروی ستابند بهر انجمنم
گویند که جامی و علیشیر که بود جامی است غزالی و علیشیر منم
مولانا غزالی در پاسخ گفته :

کاهی بجهان نکتہ سرائی چو تو نیست کس را بسخن حسن ادائی چو تو نیست
کردی بسخن ربوده خویش مرا کاهی چو من و کاه ربائی چو تو نیست

مولانا کاهی در میان شعرای دربار اکبر شاہ نیز اعتبار فراوان داشته و کراراً بہ انعام و اکرام نواخته شد. در ہفت اقلیم آمدہ است کہ وی مبلغ صد ہزار تنکہ بعنوان صلۃ قصیدۃ دریافت و حکم شد کہ : ہرگاہ بحضور آید ہزار روپیہ بصیغۃ پای مزد بدو دہند ، و او از انجہت ترک ملازمت کردہ دیگر بدان مجلس وارد نشدہ.

دیوان مولانا مشتمل بودہ است بر قصاید و غزلیات و رباعیات و قطععات. در مدح مولای متقیان گوید :

شبى در خواب خوش دیدم جال ساقی کوثر علی ابن ابی طالب امیر المومنین حیدر
بدستم داد یک دفتر کہ دروی نام مردان بود سر دفتر کہ آمد خسروان تاج بخش و سرور انراسر
علی عالی اعلی ولی والی والا محمد شہر عالم آمد علی آن شہر را شد در
ندارد اختصاصی با محمد ، چون علی ہر کس چو بود افضل ولایت از نبوت زان سبب احمد
علی مرتضی گر نیست شیر حضرت یزدان گرفتش بر سر دوش از ہی کسر بت آذر
کف کافی آن شاہ جوان مردان یدالله بود شب معراج چون خاتم گرفت از دست آن سرور
هنوزش مہد منزل بود کز سر پنجہ مردی و گر نہ کی تواند ہر کسی کنند در خیبر
حریم کہبہ تاشد مولد ذات شریف او بگردش خلق میگردند چون پروانہ بر آذر
نبودش در نماز از خود خبر ہر چند ہمچون گل بدفع غنچہ پیکان فتادش چاکہا در بر
بحکم اوست گردون ز انجہت بہر نماز او بجای چاشت آمد بار دیگر خسرو خاور
بعلم غیب در کوفہ زن از شوہر جدا کردہ بمعنی مادر و فرزند بردند آن زن و شوہر

۱- برای شرح حالش نک : تاریخ سند تالیف معصوم بکری ، ص ۲۰۵-۲۰۶ : روز روشن ، ص ۹۲۲ و مقدمہ مثنوی مظہر الآثار (بقلم حسام الدین راشدی).

عجب نبود کہ دیو نفس باشد زیر فرمانش
بغیر از لطف و قہر او ببرد و زندہ شد صد بار
جو ی بغض علی ہر کس کہ دارد در زمین دل
ندارد قصہ سلمان و دشت ارژند باور

کاهی رہی بکعبہ مقصود ہر کہ یافت
کوتاہ ہمتی کہ ہن حاصل دو کون
دیگر نیست توسن ہمت بمیخ آرز
دست طمع بمحضرت بیچون کند دراز

نہ زرگس است عیان بر سر مزار مرا
از آن زمان کہ مرا باغم تو کار افتادہ
سفید شد برہت چشم انتظار مرا
دگر بشادی عالم نماند کار مرا

کسی کہ بخیال رخ تو خواب کند
دراز عمر تر از عاشقی تو نیست کسی
گل صیاح تماشا ی آفتاب کند
فراق را اگر از عمر خود حساب کند

تا چند باین و آن مقید باشیم
از مردم عالم چو ندیدم وفا
در چشم نکو جهان بد باشیم
آن بد کہ دگر بعالم خود باشیم

یک مرتبہ مولانا قاسم ضعیفی داشتہ خواجہ معظم با آنکہ خودش از
اسب افتادہ بود و پایش یافتہ ، بیعادت مولانا آمد۔ مولانا بدیہہ گفت :

ماندی قسم ز ناز بروی نیاز من
ہر چند وصف وصل تو کردم شب فراق
دردی میگرد پای ترا سرو ناز من
کوتہ نگشت قصہ درد دراز من

مولانا کاهی در سال ۹۸۸ ہسن یکصد و دہ سال در آگرہ فرمان یافت و ہانجا
مدتوں شد^۱

۱۔ مزید اطلاع را رک : نفائس المائر ، بیت 'ق' ، تذکرہ ہایون و اکبر ص ۱۸۵ : آئین
اکبری (بلاخان) ، ص ۳۳۶-۳۳۷ آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۷۲ : ہفت اقلیم ، جلد
سوم ، ص ۳۷۶-۳۸۳ : تذکر احباب ، ص ۳۶۹-۴۷۱ : منتخب التواریخ ، جلد سوم ،
ص ۱۷۲-۱۷۶ : طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۸۵ ، خلاصۃ الاشعار (میخانہ ،
ص ۸۸۹) : تاریخ عالم آرای عباسی ، جلد دوم ، ص ۱۰۶۶ : نتائج الافکار ، ص ۵۹۹-
۶۰۱ : شام غریبان ، ص ۲۲۱-۲۲۲ : مقالہ دکتر نذیر احمد تحت عنوان «رسالہ معالی قاسم
کاهی» در اورینٹل کالج میگزین ، دورہ : ۳۵ ، شمارہ : ۱ (نوامبر ۱۹۵۸) ، ص ۹۳-۱۵۴ :
دیوان قاسم کاهی کہ شامل ۱۷۲۸ بیت میباشد ، بکوشش دکتر ہادی حسن در
سال ۱۹۵۶ از علیگر منتشر گردیدہ۔

ص ۱۰۸ : ص ۸ ، ملا بدیع : مولانا زادہ سمرقندی است۔ مردی بغایت خوش طبع و شیرین کلمات است و از علم تاریخ و معارف و علوم غریبہ بهره مند ... در شعر مخبر ساکن است و باوجود مخالفت در مذهب از غایت استعداد او انجاعت با او در مقام محبت و وداد۔ از اشعار اوست :

بیوفای بیوفای تو کہ از من دورست من سگ کوی توام سگ یوفا مشہور است...

ترا ای گل چو خندان صبحدم در بوستان دیدم چو شبم غنچه را بس آب حسرت در دہان دیدم
دلہ در صورت جان جلوہ گرمی خواست جانانرا بان صورت کہ دلہ یخواست اورا انچنان دیدم
نشان می جسم از جسم ضعیف خویش در کویش بنزدیک سگش افتادہ مشتی استخوان دیدم
سمند شوق اوبی اختیارم می برد ہر سو شد از دستم عنان روزی کہ آن دست عنان دیدم
ہی نظارہ وصف رخسار ... داغ و نعل آخر ہمہ تن ای بدیع خویش را چشم وزبان دیدم

ص ۱۰۸ : ص ۸ ، وقوع : منتقدین اردو زبان ازین مکتب شعر فارسی بہ 'واقعہ گوئی' و 'معاملہ بندی' تعبیر میکنند و آن عبارتست از بیان وقایع و روی داد ہای کہ عشاق را در عشق و عاشقی پیش میاید۔ مبتکر این نوع شعر در فارسی شیخ سعدی شیرازی است۔ امیر خسرو دہلوی زمینہ این نوع سخن را بنحو قابل توجہی گسترش داد و چون نوبت بہ مہرزا شرف جہان قزوینی رسید وقوع گوئی بصورت یک مکتب مشخص شعر فارسی در آمد و روی بحد اعلامی خود نہاد۔ برای روشن شدن مقصود از وقوع گوئی این سہ بیت از دیوان شرف جہان نقل میگردد:

بہر کہ بینش، چو بہ ہرسم کہ کیست این گوید کہ : این ز عہد قدیم آشنای ماست
نہان ازو بہ رخسار داشتم تماشائی نظر بجانب من کرد و شرمسار شدم
چنان گوید جواب من کزان کرد در قیام آکہ بمجاس کر من بیدل ازو حرفی نہان ہرسم
از گویندگان بعدی، در شعر وحشی یزدی و علی قلی میلی و علی نقی کمرہ

۲- ایضاً۔

- ۱- عبادت ناخواناست۔
- ۳- نفایس المائر، بیت 'ب، نیز تک: ہفت اقلیم، جلد سوم، ص ۳۸۴؛ طبقات شاہجہانی، برگ ۱۳۸۔

وقوع گوئی انعکاس وسیعی یافت.^۱

ص ۱۰۸ : ص ۱۷ ، بدر بزمی : ذکرش در نفایس الہائر^۲ چنین آمده است :
بزمی از مرو است. در ملازمت حضرت جنت آشیانی [ہایون] بوده. از حالتی
خالی نیست. ملیقہ اش بعلم موسیقی و شعر مناسب است. اوراست :

کشید سرمہ ناز و بچشم قہر نگہ کرد بقصد خون من نامراد چشم سید کرد
چنان خیال دہان تو در دلم جا کرد کہ رفت عمر و نرفت از دل ابن خیال محال
دل از برم رمیدہ بزلف تو رام شد سرخ از قفس برید و گرفتار دام شد
در دلم صد خار حسرت از گل رخسار تست آتشی در جان من از لعل گوہر ہارتست
کاکل مشکین آن مد رو بلای جان شدہ ہر کہ دیدہ کاکلش را بی سرو سامان شدہ
ای منفعل از لعل لبث غنچہ خندان وی گشتہ منفعل پیش قدت سرو خرامان

ص ۱۰۸ : ص ۲۲ ، مولانا ہایون : ظاہراً امیر ہایون شاعر معروف
قرن نہم ہجری مراد است.^۳

ص ۱۰۹ : ص ۱ ، ملا پرتوی : بنا بہ گفتہ ملا عبدالنبی فخرالزمانی
در اوایل سلطنت شاہ طہاسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴) دو تن از شعرا پرتوی
تخلص ہودہ اند. یکی از ولایت اسقراہین خراسان ہودہ ، شعرش طرز وقوع داشتہ
ولی از شہرت زیادہی برخوردار نہودہ. ناما دیگری حکیم پرتوی است کہ ساقی
نامہ ای سرودہ ہودہ کہ در خوبی و متانت بیعیدیل ہودہ. غیر از میخانہ ملا
عبدالنبی کہ حکیم پرتوی را متولد لآہیجان گیلان میثوید ، اکثریت باتفاق
تذکرہ نویسان وی، را از شیراز دانستہ اند. در تذکرہ حاضر اشارہ ای بہ ساقی

۱- شعرا لمجم ، جلد سوم ، ص ۱۷-۱۸. نیز رک. مکتب وقوع تالیف احمد گچین معانی ،
تہران .

۲- بیت 'ب' ، نیز نک : تذکرہ ہایون و اکبر ، ص ۱۸۳ .

۳- برای شرح حالش نک : روز روشن ، ص ۹۳۲-۹۳۵. ذکرش در نفایس الہائر (بیت ۵)
نیز آمدہ است.

نامۀ پرتوی دیده نمیشود ولی قاطعی وی را از ولایت خراسان میداند و تنها به آوردن این شعر از وی کفایت میکند.

آئشی افکنده در دل عشقم از هر آرزو آرزو سوزست عشق و من سراسر آرزو

همین یک بیت را امین احمد رازی ضمن برشمردن شعراى شیراز به پرتوی نامی منسوب داشته و همراهش این عبارت آورده است: «اشعار دلفریب بسیار دارد. این بیت از ابیات اوست»^۱

ص ۱۰۹: س ۹، **تقی اصفهانی**: مراد شاه میرزا متخلص به تقی اصفهانی است. میر علاء الدوله قزوینی راست: «خالی از استقامت طبعی و استعدادی نیست. این ابیات از وی ثبت شد:

دو چشم در ره وصل تو ماه بار هان	... دلم از آتش امید در گذار هان
جفا و جور توای شوخ سرفراز هان	و نای من توای گل زیاده تر هر روز
فسانۀ شب هجران تو دراز هان	هزار ساله حدیث فراق طی کردیم
ز غم هلاکم و امید غمگسار هنوز	ز هجر مردم و در سر وصال یار هنوز
نهاده بر ره تو چشم انتظار هنوز	ز اشتیاق دلم باوجود نوییدی
ولی جبال ترا ملک برقرار هنوز	بملک دل ز هجوم غم تو صد فتنه
و گرنه بامن مهجور داشت کار هنوز	اجل خلاص ز درد فراق ساخت مرا
نکرد ترک تعاقب ازین دیار هنوز» ^۲	بیاد روی تو هر چند جور دید تقی

آفتاب رای لکهنوی مینویسد که میر شاه اصفهانی متخلص به تقی به هندوستان آمده در دولت ابراهیم قطب شاهی وکیل الدوله دکنی بوده.^۳ وی در زمان محمد قلی قطب شاه معزول شد و قصد بیت الله کرد و در راه فرمان یافت:

ص ۱۰۹: س ۱۳: اطلاعی درباره تذکرۀ الشعراى تقی اصفهانی بدست

۱- هفت اقلیم، جلد اول، ص ۲۵۴. مزید اطلاع را نک: میخانه، ص ۱۲۴-۱۴۰ مع حواشی.

۲- نفائس الیثر، بیت ۱۳.

۳- ریاض العارفین، جلد اول، ص ۱۳۶.

۴- شام غریبان، ص ۵۷. طبق این کتاب اخیر اسم و تخلصش امیر تقی الدین محمد تقی بوده است.

نرمید. بعید نیست کہ قاطعی اینجا تقی اصفهانی را با تقی الدین محمد اوحدی صاحب عرفات^۱ و کعبہ عرفان یکی گرفته باشد. موخر الذکر از معاصران قاطعی بوده و ترجمہ اش را در عرفات العاشقین^۲ آورده است.

تذکرۃ الشعراء دولتشاهی تالیف سال ۸۹۲ بچاپ رسیدہ است ولی نظر بہ اشتباهات تاریخی فراوان از درجہ اعتبار ساقط است.

ص ۱۰۹ : ص ۲۳-۱۶ : تمام این اشعار از نقایس البائر نقل گردیدہ است.

ص ۱۱۰ : ص ۷ ملا تذروی: «از بلدہ ابهر است. خود را بخواہر زادگی مولانا نرگسی^۳ کہ از شعراى مشہور است نسبت میداد و بمقتضای مقال حقیقت مال الولد الحلال یشبہ بالخال بلطف طبع و استقامت سلیقہ ممتاز بود. در بدو حال کہ قدم در وادی سیاحت نہادہ بمملکت روم افتادہ بخدمت حضرت پادشاہ اسلام پناہ خواندکار و فرزندان کامگار رسیدہ و از مواید فواید احسان ایشان محظوظ گردیدہ است و از انجا در وقت استیلاء بیرم خان^۴ مرحوم بہندوستان آمدہ از خوان کرم و مواید نعم او بہرہ مند می بودہ تا در فرصتی کہ خان اعظم سعید برسر بیرم خان رفتہ فتح نمود مولانا را بطریق الحجا [التجاء؟] با علم ہدایت شیم حضرت امام رضا علیہ التحیۃ والثناء بدست آورده آن دو تحفہ موزون را کہ نشانہ فتوحات بود سر تغور ہدایا ساختہ بخدمت اعلی گذرانید بغایت مقبول طبع اشرف گشتہ. آن سبب ربط و بندگی و آشنائی حضرت اعلی شدہ. اذان وقت باز مدایح حضرت اعلی گفتمہ از مراحم انواع و عنایات و ہر گونه الطاف و انعامات پادشاہانہ ارجمند میباشد. و در مدح خان اعظم و اولاد امجاد عالی نژاد ایشان

۱- برای نظر میر غلامعلی آزاد بلگرامی دربارهٔ این تذکرہ رک : سرو آزاد ، ص ۷۰ و برای مزید اطلاع دربارهٔ خود مولف و خصوصیات تذکرہ اش رک : تاریخ تذکرہ نویسی فارسی در پاکستان و ہند ، ۱۶۱-۱۶۳.

۲- نک : مقدمہ.

۳- برای شرح حالش نک : ہفت اقام ، جلد سوم ، ص ۱۹۲-۱۹۳.

تصاید غرا گفته و رسایل مرغویه بنام نامی ایشان در ملک نظم در آورده. ابتدای نشوونمای او در ملازمت شریف ایشان شد. رسالہ «حسن یوسف» کہ بنام خجسته فرجام خان جوان مرحوم مغفور یوسف محمد خان گفته ، مطلعش اینست :

بنام آنکہ روی دشمن و دوست بہر جانب کہ باشد جانب اوست
در آنجا در تعریف سراپای محبوب ایات بلاغت اسلوب دارد.^۱ بعد ازین تمام اشعار کہ در تذکرہ حاضر نیز آمدہ بہان ترتیب ضبط شدہ است.

«مولانا را شب جمیدی الاول سنہ خمسین و سبعین و تسعایہ دزدان هندستان بشمشیر جفا شہید ساختند. در آگرہ منزلی مقبرہ مانا ساختہ بود ظرفا گفتہ باشند کہ مقبرہ برای کیست؟ گفتہ است : برای من ! اتفاقاً هنوز تمام ناشدہ در آنجا مدفون شد ، رحمۃ اللہ.^۱»

ص ۱۰۱ : س ۵ ، میرزا یوسف خان کوکہ : از جملہ برادران رضای (کوکہ ، کوکلتاش) اکبر پادشاہ است. در سن دوازہ سالگی بعلت جوانمردیمہائی کہ در جنگ بیرم خان نشان داد ، از طرف پادشاہ بہ لقب خان سرافراز گردید. در سال ۹۷۰ ہجری چون پدرش ، شمس الدین محمد اتکہ خان ہدست ادہم خان بقتل رسید ، اکبر شاہ مغول تربیت وی ، و برادرش میرزا عزیز کوکلتاش را بعبودہ گرفت. وی سپس در مبارزاتی علیہ خان زمان نیز شرکت جست و شجاعت و دلآوری فوق العادہ از وی ظاہر گردید. در سال بسن ہجده سالگی در اثر از دیاد در مئی نوشی درگذشت.^۲ این رباعی از وی در نفایس البائر^۳ نقل گردیدہ است.

- ۱- نفایس البائر ، بیت ت. نیز رک : منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۰۲-۲۰۴ : ہفت اقلیم ، جلد سوم ، ص ۱۹۴-۱۹۶ : طبقات شاہجہانی ، برگ ۲۴۰ : صبح کلشن ، ص ۸۳-۸۴ ، شام غربیان ص ۵۵-۵۶ : تلایح الافکار ۱۳۵.
- ۲- طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۳۱ : آئین اکبری ، جلد اول (بلاخان) ، ص ۳۴۰.
- ۳- نک ، بیت خ ، پیش از ذکر خواجہ خرد مکہ.

در کوی مراد خرد پسندان دگرند در وادی عشق مستمندان دگرند
آنان که بجز رضای جانان طلبند آنان دگرند و درد مندان دگرند
ص ۱۱۰ : س ۹ ، ملا نورالله : ظاهراً ملا نورالله قاسم ارسلان مقصود
است که از جمله خطاطان معروف دوره اکبری بوده.^۱

ص ۱۱۰ س ۹ ، خان اعظم : مراد خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
برادر رضاعی اکبر شاه و از امرای کبار دوره اکبری و جهانگیر شاهی است.
پس از فوت پدرش شمس الدین خان اتکه بدست ادهم خان در سال ۹۷۰ هجری
بخطاب خان اعظم سرافراز شد. اکبر بجدی خاطرش را میکرد که از سنگین ترین
بی ادبی هائش در میگذشت و میگفت که: میان من و عزیز جوی شیر واسطه
است، از ان نمیتوان گذشت! میرزا از علوم و فنون متداوله بهره تمام داشت.
جهانگیر در تزک مینویسد: در علم سیر و فن تاریخ استحضار تمام داشت، و
در تاریخ و تقریر بینظیر بود، و در مدعا نویسی ید طولی داشت، در لطیفه
گوئی بی مثل بود و شعر هموار میگفت. «این ابیات ازوست:
عشق آمد از جنون برونم کرد وارستم ز صحبت خردنم کرد
آزاد ز بند دین و دانش گشتم تا سلسله زلف کسی بندم کرد

کشت بیمار دل از ریخ و غم تنهائی ای طیب دل بیمار! چه میفرمائی؟

منه‌ای طفل اشک از خانه چشمم قدم بیرون که می آیند مردم زاده‌ها از خانه کم بیرون
گر بخورشید رخت لاف زند بدر پشیر آخر از گنبد نیروزه نگون خواهد شد
چون نشد حاصل مرا، کام دل از ناموس و ننگ بعد ازین خواهم زدن بر شیشه ناموس سنگ
میرزا عزیز در سال ۱۰۳۳ در احمد آباد گجرات فرمان یافت.^۲

۱- آئین اکبری، جلد اول، ص ۸۰: آئین اکبری (بلا خان)، ص ۱۰۹: نیز نک: شام
غریبان، ص ۲۶-۲۷.

۲- مزید اطلاع را رک: آئین اکبری (بلا خان)، ص ۳۴۳-۳۴۷: طبقات اکبری، جلد
دوم، ص ۴۲۸: منتخب التواریخ، جلد سوم، ص ۲۲۳: ذخیره الخوانین، جلد اول،
ص ۸۰-۹۹: مائر الامرا، جلد اول، ص ۶۷۵: شعر العجم، جلد سوم، ص ۱۵: -

ص ۱۱۰ : ۱۹ ، رخس آئینہ ، گردن دستہ عاج : ابیات زیر نیز

ہمین مثنوی است :

غزال شوخ چشم دل نوازی	بتی جادو فریب سحر سازی
چینش مطلع نور الہی	شب غم را فروغ صبحگاہی...
ز تیر غمزہ اش دل پارہ پارہ	چدا ہر پارہ سویت در نظارہ
نگاہ غمزہ آن شوخ طناز	کرشمہ بر کرشمہ ناز بر ناز
ز مشکین سنبل غنبر فشانش	عبیر آمیز طرف ارغواش
دہانش کردہ رہ کم جستجو را	بمردم بستہ راہ گفتگو را
ز بانہش برگ گل اما سخن گوی	ز خوبان بردہ دایم از سخن گوی...
بیاض سینہ اش چون صفحہ سم	بتانرا در لطافت لوح تعلیم...
ز آسیب صبا در زیر دامان	چراغی داشت آن سرو خرامان
چراغی کردہ جا در طاق محراب	فروزان پیکری چون گوہر تاب..
ز سیمین نافہ آن یاسمین بو	نرستہ چون سم آہوی چین و...
بجز آئینہ زانوی آن ماہ	ندیدہ دیدہ کس، روی آن ماہ
در آن میدید خود پیوستہ رو را	با آئینہ نمی شد حاجت او را
ز عصمت سر بر زانو نہادی	مہ و خورشید رو بر رو نہادی
ز سیمین ساق آن روح مجسم	بنای نیکوی را پایہ محکم
قدم ہر جا نہادی گل دمیدی	وزان گل خلق بوی جان شنیدی
خرامان سوی بستان چون گذشتی	ز رخسارش چمن گلزار گشتی
کف پایش بوقت سیر گلزار	ز گل در ہر قدم دیدی صد آزار
بزلف آشوب مہرویان چین بود	ز سرتا با بلای عقل و دین بود

ص ۱۱۲ : ۱۱ ، ثانی خان : مراد علی اکبر معروف بہ ثانی خان

ہروی ، از امرای قدیم الخدمت دودمان تیموری است. نسبتش بہ طایفہ ارلات

→ ریاض العارفین ، جلد اول ، ص ۱۶۳ ؛ بزم تیموریہ ، ص ۱۱۳-۱۱۴ ؛ تزک جهانگیری

(بیوریج) جلد اول ، ص ۳۵۸ ، جلد دوم ، ص ۳۱۰ ؛ ہفت اقلیم ، جلد اول ، ص ۳۳۵-

۳۳۶

۱- ہفت اقلیم ، جلد سوم ، ص ۱۹۴-۱۹۵

بود. و بدو قلندر وار میزیست. سپس به خدمت میرزا ہندال در آمد و چون در ذی القعدة ۹۵۸ میرزا در گذشت ہایون وی را بخدمت خود برگزید. در زمان اکبر وی در جنگہائی علیہ خان زمان شرکت جست و تدریجاً بمنصب امارت دست یافت.

ثانی خان بہ حسن کفایت و درایت و لطف طبع اشتہار داشت. ہدایونی مینویسد: «اگر کسی را بعلم و فضل نزد او تعریف میکردند اول حال با و میگفت کہ آشنائی و محبت ما مشروط است باینکہ سخنان ارازل و اوہاش را در حق ما نشنوی کہ مانع اخلاص و باعث نفاق ایشانند و بس. اشعار او سبوس خورده طور است و باوجود این دیوانی تمام کردہ... علی اکبر نام دارد و بتقریب شرکت اسمی با پادشاہ رسایل در وادی الحاد نوشتہ و موافق علم نقط پادشاہ را و خود را آن شخص میدانند کہ در سنہ ۹۹۰ (۹۹۰) موافق عدد شخص ظہور خواہد کرد و سخنان محمود را می آرد. لعنتہ اللہ علی کلیہا. کافہ و رسالہ در تصوف منظوم کردہ و این بیت مضحک ازان است کہ بزور اشباع موزون ساختہ.

اخر نجم بحر نجم احر نجما مصدر

و ظاہراً آخر عمر از شعر توبہ کردہ باشد.^۱

ص ۱۱۲ : س ۱۶ ، بگذر ز ناخوشی : تمام این اشعار تا آخر در نفایس المائر نیز بہمین ترتیب نیدہ میشود.^۲

ص ۱۱۳ : س ۹ ، شیخ جلال : مراد شیخ جلال بن خواجہ محمد بن عبدالملک است کہ از جملہ مشایخ زمان سلطان حسین بایقرا بودہ. در صخر سن

۱- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۰۶-۲۰۷. نیز نک : نفایس المائر ، بیت ث : طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۴۷ : ہفت اقلیم ، جلد اول ، ص ۴۷۱ : آیین اکبری (بلاخان) ص ۵۳۱-۵۳۲ : ذخیرۃ الخوائین ، جلد اول ، ص ۲۳۰ : صبح گلشن ، ص ۹۹-۹۸.

۲- نفایس المائر ، بیت ث.

در حلقہ ارادت شیخ شمس الدین روجی درآمد و بسی منازل سلوک تصوف را باندک زمانی پشت سر نهاد. در همان اوان شیخ عابدالدین فضل اللہ ایبوردی را، کہ از سرآمد مشائخ روزگار بود، گذر بہرات افتاد. مشار الیہ ہنگام برگشت بایبورد شیخ جلال را نیز ہمراہ برد. شیخ ہفت سال در خدمت شیخ عماد در بلدہ ایبورد بسر برد و سپس بہرات برگشت. در زمان تالیف حبیب السیر (۹۳۵ھ) شیخ جلال حیات بود و ہفتہ یک نوبت در مسجد جامع ہرات بوغظ و ارشاد مردم اشتغال می نمود.^۱ صاحب ریاض العارفین (ص ۱۶۰-۱۶۱) ابن ابیات از وی نقل کردہ است :

مائیم و غم عشق و کوی ملامت کم کردہ ز بی خویشنی راہ سلامت
شہریست ہر ازفتہ و راہیست ہر آشوب بی روی سفر کردن و بی رای اقامت
رقی و مہندار کہ ، دست از تو بدارم دست من و دامان تو ، تا روز قیامت

ص ۱۱۳ : س ۱۲ ، ملا میرک کلان کوهی : برادر خواجہ خرد کلہ ای ، از سادات خوش مردان سبزوار ، و خواہر زادہ میر شمس الدین علی است کہ از اکابر مشہور آنجا است.^۲

ص ۱۱۳ : س ۱۴ ، مولانا شمس الدین روجی : مولانا شمس الدین روجی از اجلہ مشائخ نقشبندیہ دوران سلطان حسین میرزای بایقرا بود. وی پس از ہفتاد سال سلوک در وادی زہد و عرفان و ہدایت و ارشاد مشائخ و انام در شانزدہم رمضان سال ۸۰۴ھ در ہرات در گذشت. میر علی شیر نوائی پس از غسل و تکفین وی باتفاق اعیان و اشراف ہرات جنازہ اش را بہ عید گاہ ہرات مشایعت نمود ، نماز گذارد و جسدش را در پهلوی آرامگاہ پیرو مرادش مولانا سعد الدین کاشغری بجاک سپرد. چندی نگذشتہ بود کہ بعضی از مریدانش نعشش را بہ گزر گاہ منتقل کردہ نزدیک بہ مزار خواجہ عبداللہ انصاری مدفون ساختند.^۳

۱- حبیب السیر ، جزو سیم از جلد سیم ، ص ۳۴۸ . ۲- نقایس المائر ، بیت 'غ' .

۳- حبیب السیر ، جزو سیم از جلد سیم ، ص ۳۳۹-۳۴۰ .

بود. و بدو قلندر وار میزیست. سپس به خدمت میرزا هندال در آمد و چون در ذی القعدة ۹۵۸ میرزا در گذشت هایون وی را بخدست خود برگزید. در زمان اکبر وی در جنگهایی علیه خان زمان شرکت جست و تدریجاً بمنصب امارت دست یافت.

ثانی خان به حسن کفایت و درایت و لطف طبع اشتہار داشت. بدایونی مینویسد: «اگر کسی را بعلم و فضل نژد او تعریف میکردند اول حال با و میگفت که آشنائی و محبت ما مشروط است باینکه سخنان ارازل و اوباش را در حق ما نشنوی که مانع اخلاص و باعث نفاق ایشانند و بس. اشعار او سبوس خورده طور است و باوجود این دیوانی تمام کرده... علی اکبر نام دارد و بتقریب شرکت اسمی با پادشاه رسایل در وادی الحاد نوشته و موافق علم نقط پادشاه را و خود را آن شخص میداند که در سنه نهصد و نود (۹۹۰) موافق عدد شخص ظہور خواهد کرد و سخنان محمود را می آرد. لعنتہ اللہ علی کلیہا. کافیه و رسالہ در تصوف منظوم کرده و ابن بیت مضحک ازان است کہ بزور اشباع موزون ساخته.

احر نجم بحر نجم احر نجما مصدر

و ناہراً آخر عمر از شعر توبہ کرده باشد.^۱

ص ۱۱۲: س ۱۶، بگذر ز ناخوشی: تمام این اشعار تا آخر در نفایس

المائر نیز بهمین ترتیب شیده میشود.^۲

ص ۱۱۳: س ۹، شیخ جلال: مراد شیخ جلال بن خواجہ محمد بن

عبدالملک است کہ از جملہ مشایخ زمان سلطان حسین بایقرا بودہ. در صغر سن

۱- منتخب التواریخ، جلد سوم، ص ۲۰۶-۲۰۷. نیز نک: نفایس المائر، بیت ث: طبقات

اکبری، جلد دوم، ص ۴۴۷: ہفت اقلیم، جلد اول، ص ۴۷۱: آیین اکبری

(بلاخان) ص ۵۳۲-۵۳۱: ذخیرۃ الخوانین، جلد اول، ص ۲۳۰: صبح گاشن، ص

۹۸-۹۹.

۲- نفایس المائر، بیت ث.

در حلقہ ارادت شیخ شمس الدین روجی درآمد و بسی منازل سلوک تصوف را باندک زمانی پشت سر نهاد. در ہان اوان شیخ عادالدین فضل اللہ ابیوردی را، کہ از سرآمد مشایخ روزگار بود، گذر بہرات افتاد. مشار الیہ ہنگام برگشت بایورود شیخ جلال را نیز ہمراہ برد. شیخ ہفت سال در خدمت شیخ عاد در بلدہ ابیورد بسر برد و سپس بہرات برگشت. در زمان تالیف حبیب السیر (۱۹۳۵ھ) شیخ جلال حیات بود و ہفتہ یک نوبت در مسجد جامع ہرات بوعلظ و ارشاد مردم اشتغال می نمود.^۱ صاحب ریاض العارفین (ص ۱۶۰-۱۶۱) ابن ایبات از وی نقل کرده است :

مائیم و غم عشق و کوی سلامت کم کردہ ز بی خویشنی راہ سلامت
شہریست پر از فتنہ و راہیست پر آشوب فی روی سفر کردن و فی رای اقامت
رقی و مہندار کہ ، دست از تو بدارم دست من و دامان تو ، تا روز قیامت

ص ۱۱۳ : س ۱۲ ، ملا میرک کلان کوهی : برادر خواجہ خرد کہ ای ، از سادات خوش مردان سبزوار ، و خواہر زادہ میر شمس الدین علی است کہ از اکابر مشہور آنجااست.^۲

ص ۱۱۳ : س ۱۴ ، مولانا شمس الدین روجی : مولانا شمس الدین روجی از اجلہ مشایخ نقشبندیہ دوران سلطان حسین میرزای بایقرا بود. وی پس از ہفتاد سال سلوک در وادی زہد و عرفان و ہدایت و ارشاد مشایخ و انام در شانزدہم رمضان سال ۷۴۰ھ در ہرات در گذشت. میر علی شیر نوائی پس از غسل و تکفین وی باتفاق اعیان و اشراف ہرات جنازہ اش را بہ عید گاہ ہرات مشایعت نمود ، نماز گذارد و جسدش را در پهلوی آرامگاہ پیرو مرادش مولانا سعد الدین کاشغری بخاک سپرد. چندی نگذشتہ بود کہ بعضی از مریدانش نعشش را بہ گازر گاہ منتقل کردہ نزدیک بہ مزار خواجہ عبداللہ انصاری مدفون ساختند.^۳

۱- حبیب السیر ، جز و سم از جلد سم ، ص ۳۴۸ . ۲- نقایس المائر ، بیت 'خ' .

۳- حبیب السیر ، جز و سم از جلد سم ، ص ۳۳۹-۳۴۰ .

ص ۱۱۴ : س ۱۰ ، ملا جانی : در نقایس المآثر آمده است : جانی ، مقلد بخاری است. ندم مجلس آراست. طبعی بشعر ملایم دارد؛ در سند متوطن است و خالی از رفاه حالی نیست :

... یکدم بسر نبردم ی مهر عارض تو غیر از خیالت ای مه کار دگر نکردم
گر رفتم از در تو بی اختیار بودم ورنه بخاطر خود زانجا سفر نکردم ...
روزم از تیرگی آه شب تار بود آه از آنکس که باین روز گرفتار بود
بامید وفا تاکی چنان سیمن بینم که از خوبان وفا دیدست در عالم که من بینم
فریاد میکنم ز تو چون یاد میکنم چون یاد میکنم ز تو فریاد میکنم

ای شوخ که از تو چشم یاری داریم در کوی تو عرض خاکساری داریم
هر چند که ناامید کردی مارا ما از تو بسی امیدواری داریم^۱
محمد معصوم بهکری و عبدالباقی نهاوندی نیز وی را از جمله شعرای زمان میرزا شاه حسن ارغونی دانسته اند.^۲

ص ۱۱۴ : س ۱۵ میرزا شاه حسین : مراد میرزا شاه حسن^۳ بن شاه شجاع بیگ ذوالنون ارغون است. وی در سال ۸۹۶ چشم بجهان گشود ، در علوم منقول مهارتی تامه داشت و گه گاهی شعو نیز می سرود و سپاهی تخلص میکرد. در باب عزت و احترام و رعایت سادات و مشایخ و علما هیچگونه کوتاهی را بخود راه نمیداد. در اوایل از قندهار بخدمت بابر پادشاه در کابل رسید و مورد الطاف و عنایت آن پادشاه گردید. چون در سال ۹۲۸ پدرش چشم از جهان بریست ، میرزا شاه حسن بحکومت رسید و خطبه بنام بابر پادشاه خواند. وی دو تا منکوحه داشت : یکی ماه بیگم بنت میرزا محمد مقیم ارغون که عم حقیقی اش بود، دیگر گابریک بیگم بنت میر خلیفه که خواهر محبت علی خان باشد. از ماه بیگم وی دختری داشته با اسم چوچک بیگم که در حباله نکاح میرزا کامران بوده.

۱- نقایس المآثر ، بیت 'ج'. نیز رک. شام غریبان ، ص ۶۹.

۲- تاریخ سند ، ص ۳۰۶ ؛ مآثر رحیمی ، جلد دوم ، ص ۳۲۲.

۳- اسم وی در بابر نامه و تاریخ رشیدی و ترخان نامه «شاه حسن» آمده است. طبقات اکبری و تاریخ فرشته وی را «شاه حسین» نوشته اند. میر معصوم بهکری بین هر دو صورت اسمش را بکار برده است. رک : تعلیقات حسام الدین بروضة السلاطین.

چون میرزا کامران بحرین شریفین رفت ، چوچک بیگم نیز همراهش بود و بالاخره ہانجا در گذشت. میرزا شاہ حسن مجموعاً سی و چہار سال حکومت راند و در سال ۹۶۲ وفات یافت.

پس از میرزا شاہ حسن ارغون ، میرزا عیسی ترخان بن میرزا عبدالعلی ترخان کہ از جملہ تربیت یافتگان شاہ شجاع بیگ ارغون بود و درین اواخر قدرت زیادى بدست آورده بود بر سریر سلطنت ایالت تہتہ جلوس نمود و ماہ بیگم ، بیوہ شاہ حسن ارغون را ، بہ حبالہ نکاح خود در آورد. میرزا عیسی نیز بہ صفات گوناگون آراستہ بود و بہ علما و مشایخ احترام فراوان مینمود. وی در سال ۹۷۴ باجل طبعی در گذشت و حکومت بہ پسر بزرگ او ، میرزا محمد باقی ترخان رسید.^۱

ص ۱۱۴ : س ۱۶ ، ہندولاهری : میر معصوم بہکری ہندو تہتہ یا لاهری را با ہندو دیبل یکی دانستہ است^۲ کہ درست نیست.^۳

ص ۱۱۵ : س ۷-۴ ، چون گردباد : ابن ابیات از نفایس المائر ماخوذ میباشد.

ص ۱۱۵ : س ۸ ، ملا تھمی : «فہمی ہروی را گویند نسبت خویشی بسادات خصالی بودہ. فی الجملہ اکتساب کلمات کردہ. در نظم ملیقہ موافق داشتہ. ازو مشہور است :

فکر سر زلف تو مرا بی سروہا کرد اندیشہ پابوس توام پشت دو تا کرد

۱- مزید اطلاع را رک : ترخان نامہ ، ص ۳۵-۵۰ ؛ تاریخ سند ، ص ۱۹۴-۳۱۰ ؛ آئین اکبری (بلاخان) ص ۳۸۹-۳۹۰ و مکی نامہ (حواشی مسام الدین)^۴

۲- تاریخ سند ، ص ۶.

۳- برای اطلاع بیشتر بر این معنی ، نک : تاریخ سند ، ص ۲۶۰-۲۶۲ (تعلیقات).
M. R. Haig, The Indus Delta Country (London 1894), Karachi 1972
repr., pp. 78-79.

۴- نفایس المائر ، بیت 'ج'.

در حدود سنه ثلث و ستین و تسعمایه در قندهار از عالم رفته است.^۱

ص ۱۱۵ : س ۱۲ ، ملا فکری : «فکری نور بخشی از قوام شاه قوام الدین نور بخش مشهور است. طبعی سلیم و ذهنی مستقیم داشت ، اول سبزی تخلص میکرد، در علم موسیقی مهارت تمام داشت و بهمت بود. بدکن آمده از شاه طاهر رعایت و تربیت بسیار یافت.»^۲

ص ۱۱۵ : ش ۲۱ ، ملا قدسی : ذکر قدسی نیز از نقایس المائر ماخوذ است^۳ منتها آنجا رباعی - تا چو گل در چمن افروخته روی سفید - ایراد نگردیده است.

ص ۱۱۷ : ش ۱۳ ، شیخ روز بهان : شیخ صدرالدین ابو محمد روز بهان بزرگ بن ابی نصر بن روز بهان سابر بقلی دیلمی شیرازی معروف به «شطاح فارس» در سال ۵۲۲ هجری در فسا چشم بدنیا گشود و در نیمه محرم سال ۶۰۶ در شیراز فرمان یافت. وی در عداد بزرگان عرفای زمان خود محسوب بود و در شیراز نفوذ بسیار داشت. اتابک سعد بن زنگی بن مؤدود سلغری که از سال ۹۵۹ الی ۶۲۳ هجری در فارس حکومت راند ، از جمله مریدان و معتقدان صمیمی وی بود.

شیخ در تصوف و عرفان دستگاه بزرگی داشت. وی به وجد و سماع مولع بود و به تربیت سالکان همت میگذاشت. در جامع عتیق و جامع سنقری شیراز وعظ میگفت و مردم از دور و نزدیک بحضورش روی می آوردند. وی نویسنده سرشار و باقریحه ای بود. بنا بگفته خودش شاره آثارش متجاوز از یکصد بوده ولی اکنون عده معدودی از آنها یافت میشود که لطایف البیان من تفسیر القرآن ، و عرایس البیان فی حقایق القرآن ، و کتاب الانوار فی کشف الاسرار ، و منطق الاسرار

۱- نقایس المائر ، بیت (ف).

۲- ایضاً ، بدنال این ، سه بیت است که ملا قاطعی آنها را بهان ترتیب در تذکره حاضر آورده است. نیز رک : شام غریبان ، ص ۲۰۱.

۳- نقایس المائر ، بیت 'ق'.

معروف به شرح شطحیات از انجمله است. در تفسیر لطایف البیان وی بیشتر به اقوال مفسران، مثل قول ابن عباس و ضحاک و قتاده و کلبی و امثال ایشان تمسک جمته است، در حالی که در عرایس البیان وی معمولاً به گفته های ائمه توحید از قبیل جنید و ابن عطار و شبلی و ابوبکر واسطی و سهل عبدالله تستری استناد میکند. الانوار فی کشف الاسرار در مکاشفات اولیاء و مقامات اهل معرفت و سر اسرار صوفیه است. شرح شطحیات در مقامات مشایخ میباشد و شیخ در آن هزار و یک مقام را گردآوری نموده، و در موازنت آن با شریعت کوشیده است.

شیخ روز بهان شعر نیز میگفت و چنانکه از بعضی از سرگذشت نامهایش بر میآید، اشعار عربی و فارسی وی در کتابی باسم دیوان المعارف جمع آوری گردیده بوده است و گوی در ترتیب این مجموعه وی نیز دستی داشته است. ازوست :

با من بگو که لعل گهر بام آرزوست
کز شور عشق طره طارم آرزوست
زیرا که مشک خالص تا تارم آرزوست
کان عارض چو سم و سمن زارم آرزوست
کز تاب درد، گفتن اسرارم آرزوست
باز آی کان رخاں چو گلنارم آرزوست
در بر گرفته مست دگر بام آرزوست
کز نو حدیث گبری و زنارم آرزوست
زیرا که قتل و ضرب و سر دارم آرزوست
آشفه وار، بر سر بازارم آرزوست
رطل گران ز دست تو عیارم آرزوست
اقتاده مست بر در خارم آرزوست
بنای رخ که دیدن دزارم آرزوست

در من نگر که ز گرس خواخوارم آرزوست
سنبل ز گلستان تو برگیر یک زمان
پنهان مکن به زیر کلاه زلف عنبرین
برگیر پرده از رخ چون ماه آسان
صد ماچرا ز درد تو دارم بیاد گوش
خونم بسوخت چون دل لاله ز فرقت
آن قد همچو سر و تو اندر میان گل
رخسار رومیانه بیار و صلیب زلف
عیار وار دست بر آرم به کوی دوست
با یار کج کلاه، شراب و میاج چنگ
در مجلس وصال دادم به وقت صبح
دراغہ چاک کرده و در دست جام می
مستم چو عندلیب ز درد فراق تو

بس دل که ز درد عشق بگداخته ای
از جان رهی صبر پرداخته ای

تا سایه مشک بر گل انداخته ای
تا غالیه بر گل و سمن ساخته ای

- در کوی قلندر بگذشتم شب دوش
سری که نهان بود گرفتم در گوش
-
- دل خسته نرگسان رعنا تو شد
قدم چو الف بود همیشه صبا
-
- تا دولت وصل بر نظام است مرا
تا می ز لب یار به جامست مرا
-
- گل گشت خجل ز روی تو در بستان
زلفین تو در دست رهی افتادست
-
- گل را همه ساله یاد روی تو بود
در راه قدمهای تو ای سرو مهی
-
- با لشکر عشاق سواری چه خوشست
در وقت معاشرت شراب و گل سرخ
-
- گر ناب دران زلف نکو اندازی
وز عکس جال خود به روم اندازی
-
- دوشم همه شب کلاله برگوش تو بود
خونا به که می چکید از چشم رهی
-
- شب هست و شراب و حجره خالیست محسب
در بزم شهنشاهی نواهای طرب
-
- عارفان سرای هفت اقلیم
عجز در راه او بود ادراک
- نه بود ذات او محاط عقول
حدثان در قدم بیاویزد
- عقل کل گرچه رهبری داند
جان ها واله اندرین میدان
-
- همه از عجز کرده اند تسام
ور تو دعوی کنی بود اشراک
- نه شهودش بود به وصف حلول
بل ز قهر قدیم بگریزد
- چو به دانش رسد فرو ماند
در جناب جلال سرگردان

طمع از عین ذات ببریدند	سبحات جلال او دیدند
زانکه نبود قدم به وصف عدم	مدرک کس نگشت سر قدم
وان که خلق آفریدگی میرد	قدس ذاتش خیال نپذیرد
کی شناسی به سر آباش	تا ببینی به جان جان ذاتش
اولیا خاک راه و چاکر او	انبیا واله اند بر در او
عشق در جان خالق کی بودی	گر نه کشف جمال او بودی
وانگهی داده ره به وصف صفات	کرده تعریف خویش در آیات
هست در وصف تو مقال محال	ای منزہ ز فہم و وہم و خیال
در جلال تو روح پروانہ	در جمال تو عقل دیوانہ

آرامگاہ شیخ روز بہان در جانب مشرق شہر شیراز در گوشہ ای از کوی معروف بہ «درب شیخ» قرار دارد و ہم اکنون زیارتگاہست.^۱

ص ۱۱۹: س ۱۶، خواجہ حسین مروی: مراد خواجہ حسین بن خواجہ جلال الدین منصور معروف بہ خواجہ میر دوست دیوان، از مشاہیر شعرا و اکابر زمان ہایون و اکبر پادشاہ است. ابوالفضل درباره وی مینویسد: از اہل نشست قدسی محفل جنت آشیانی بود و درین دولت ابد طراز نیز اعتبار یافت. وی در مرو چشم بدنیا گشاد و در زمان عبداللہ خان اوزبک بہ بخارا آمد و ہمت بہ تحصیل علوم گاشت. وی در علوم معقول از تلامذہ مولانا عصام الدین ابراہیم^۲ و مولانا شمس الدین محمد حنفی^۳، و در شرعیات شاگرد شیخ ابن حجر مکی بود. تذکرہ نویسان وی را باوصاف مختلف از جملہ فصاحت و بلاغت و ظرافت و حسن تقریر و حسن خط و سلاست شعر و خوبی طبع لطافت

۱- مزید اطلاع را: روز بہان نامہ (حاوی: تحفۃ اہل العرفان از شرف الدین ابراہیم، روح الجنان از عبداللطیف شمس، تحفۃ العرفان از روز بہان بقلی دیلمی شیرازی، منازل القلوب از سیبانی)، نفحات الانس، ص ۲۵۸-۲۵۵: ہفت اقلیم، ۱: ۱۸۳: روز روشن، ص ۳۱۶-۳۱۸: یرون، جلد دوم، ص ۴۸۹-۴۹۱: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، جلد اول، ص ۱۰۹: جلد دوم، ص ۷۲۱: طرائف الحقائق، جلد دوم، ص ۶۴۲-۶۴۰.

۲- برای شرح حاش رک: حبیب السیر، جزو سیم از جلد سیم، ب ۲۴۸.

۳- برای ترجمہ اشعار رک: ایضاً، ص ۲۴۹.

انشا ستوده اند. خواجہ در زمان ہایون پادشاہ روی بہند آورد و بزودی در ملک مجلسیان آن پادشاہ قرار گرفت. ہایون وی را بہ عز صدارت معزز ساخت. چون ہایون بعزم فتح مجدد ہند، از کابل در آمد، خواجہ حسین در رکاب وی بود. پس از فوت ہایون خواجہ متوجہ زیارت حرمین شریفین گردید و در زمان اکبر پادشاہ باز بہند معاونت نمود. خواجہ دیوانش را با تمام رسانیدہ بود و بگفتہ بدایونی، شعرش مرتبہ وسط دارد. این ابیات ازوست.

غزل

تا ہلال عید اہل دید شد ابروی تو
روی خود وقت سلام ای آفتاب از ماہتاب
بایدش تعویذ بند از رشتہ جان ساختن
گرچہ می بیند ہر سوتیز بینان ماہ عید
سرفرازم کرد از طوق شلاسی تا نہاد
اکبر شاہان جلال الدین محمد آنکہ ہست
تا بود روی زمین آرا نگاہ نیک و بد
آئم کہ مالک سخن ملک منست
دیباچہ کن، ز دفتر من، ورق منست
محبتی کہ مرا با تو ہست، می خواہم
کسی کز روز و صلت بہرہ ور باشد کجا داند

وی فاتحۃ الکتاب اللہ الصمد
الواحد لا یکون کفوالاحد
خداوندان عالم را خداوند
چراغ انروز شام آفرینش
تعالی شانہ عا یقولون
ای فاتح باب قل ہواشہ احد
تو واحدی و لم یلد و لم یولد
خدای جزو و کر بی مثل مانند
نگاہ آموز چشم اہل بینش
قدیم ام یزل قیوم بیچون

دو لعت گوید

مکحل نرگسی از کحل ما زاغ
قلم بر نسخہ توریت و انجیل
امام الانبیا ختم الرسالہ
خوش ابحان عندلیب باغ ابلاغ
کشیدہ در زبور نسخ بی قیل
نبوت را بدرگاہش حوالہ

کل خندان بستان لطافت مه تابان ایوان خلافت
 نہال گلشن جنت مکانی چراغ روشن صاحب قرانی
 محمد اکبر غازی کہ از خود بہر ویرانہ اش گنجی است موجود

•
 بہ بین کہ یک نظر لطف از آن دو نرگس شہلا
 شدہ است چارہ گر من ز قید پنجہ سودا

خواجہ حسین در سال ۹۷۹ با کسب اجازه از اکبر عازم وطن شد و شیخ فیضی کہ از جملہ تربیت یافتگان وی بود از «دام ظلہ» تاریخ یافت. از ہند خواجہ بکابل رفت و مورد توجہ و عنایت فراوان میرزا محمد حکیم قرار گرفت. سپس سواہ قضا فہمی بین آن دو بوجود آمد و در دران نزدیکی خواجہ در کابل در گذشت.^۱

ص ۱۲۱ : س ۶ مولانا علی نیازی : از فرزند ہم مردان استراباد است شخص فاضل بحیثیت بود. بعضی اوقات تقرب حضرت شاہ طہاسب داشت. چون بعضی حکایات کہ باو مناسبت نداشت، میگفت از ان قرب افتاد. متوجہ دکن شد. چون مقرر است کہ در دریا ہرگاہ دو کشتی بہم رسیدہ در ہر جا تفنگ و ضرب نہادہ می اندازند، ملا دران وقت سر ... از کشتی بیرون کردہ دفعہ ضرب زن خورده فوت کردہ است.^۲

ص ۱۲۱ : س ۱۰ ، شاہ طہاسب : دو مین پادشاہ سلسلہ صفویان در ایران کہ از سال ۹۳۰ تا ۹۸۴ حکومت کرد.^۳

۱- مزید اطلاع را یک : مذکر احباب ، ص ۴۴۷-۴۵۰ : نفائس المائر ، بیت 'م' ، طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۸۶ : منتخب التواریخ ، جلد دوم ، ص ۱۲۰-۱۲۳ : ۱۳۶-۱۳۳ : جلد سوم ، ص ۱۷۶-۱۷۸ : ہفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۲۰-۲۱ : آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۷۴ : آئین اکبری (بلاخان) ص ۶۴۴ : تذکرہ ہایون و اکبر ، ص ۷۴ ، ۱۵۹ ، ۱۷۷ ، شام غربیان ، ص ۴۳۱-۴۳۲ : مقالہ غلام مصطفی خان ، تحت عنوان «خواجہ حسن مروی کابل» در مجلہ اردو ، دورہ ۵۲ ، شمارہ (۱۹۷۶م) ص ۸۷-۹۹

۲- نفائس المائر ، بیت 'ن'
 ۳- سلسلہ ہای اسلامی ، ص ۲۵۵ : مزید اطلاع را نک : عالم آرای عباسی ، جلد اول ، ص ۴۵-۱۹۱

ص ۱۲۱، س ۲۲-۲۳ : این اشعار از نفایس المآثر نقل گردیده است.

ص ۱۳۳ : س ۴، ملا نوری : میر علاء الدولہ کاهی راست : «نوری دندانی هروی است. فرزند زاده مولانا حسن شاه است معروف ظریف است. در زبان آوری و مناظره هیچ شاعر باو نمیرسد. بغایت خوش طبع است و ذهنی لطیف دارد...» بد هیات است و در وادی هزلیات و هجویات زبان طرفه دارد. میانہ او و مولانا غزالی درین باب کہ این ابیات در صفت خود گوید :

بزرگوار خدایا بسی پریشانم	کہ وضع صورت خود را نکو نمیدام
یتیم شدم چو در آئینه روی خود دیدم	کہ کس بہ بندہ و بندہ یکس نمی نامم
مرا نہ صورت حیوان نہ سیرت انسان	چہ مظهر کہ نہ انسانم و نہ حیوانم
وصیتی است کہ بعد از وفات من یاران	کنند لوح سزارم زہر دو دندنام
دہان من چو یکی چاک کس بود	نمی خردند و من چند گرد نام
بود بشہر بدن بینم چو سنگ انداز	کہ من بہ پشتی این شہر را نگہنام
دو کفش من چو دو کشتی بود ولی سی سال	بود زیادہ کہ کشتی بخشک ہی رانم
سخن چگونہ کم پیش خلق کین دولم	بہ یکدگر نرسد گر بلب رسد جام

هجوی که مولانا غزالی اورا کرده و او در جواب بتضمین برو کرده دگر

آن مناسب نموده^۲

ص ۱۲۲ : س ۱۱، ملا حسن شاه : زین الدین محمود واصفی در بدایع الوقایع مینویسد : «رتبه مولانا حسن شاه شاعر از آن برتر است کہ اورا در سلک این طایفه توان داشت ولیکن در شعر طرفکیها و ظرافتها دارد بنابراین اورا در این ردیف میآرند. قصیده جهته کد خدای گفته و بسی در آنجا لطایف و ظرایف درج کرده و آن قصیده اینست :

در شعر و در ندیمی و در علم و در ادب	نی در عجم یکی چو من است و نہ در عرب
دنیای دون کہ قدر ندارد خاشه	در چشم ہمت چو خلایست از خشب
استاد عصر خویشم و ہر جا کہ میروم	از مکہ مصر و شام و دمشقست تا حلب
ایم حسب بس است کہ بگنشم از نود	در لطف شعر و طبع مرا بس بود نسب
بیت من است از ہمہ ابیات شاہ بیت	شعر من است از ہمہ اشعار منتخب

۱- صاحب ہفت اقلیم نیز وی را نبیره مولانا حسن شاه نوشته است، و ظاہراً درست ہم

ہمین است. نک : ہفت اقلیم، جلد دوم، ص ۱۶۱-۱۷۰.

۲- نفایس المآثر، بیت 'ن'

امسال اوقتاد مرا حالت عجب
تا خود چه بود حاصل عمرم و ما کسب
در سال هشتصد و نود و نه سر رجب
در پیش قاضی که عزیز است و منتخب
آن اشتریکه تنگ برو باشد و حظ
آنجا رسید اخترم از راس تا ذنب
از بعد گفتگوی بصد عیب و صد شغب
با آنکه هرگز نزد من از سر غضب
از ابتدای فاتحه تا سوره و قب
تا قدر و قوتی که مرا بود در عصب
گاهی دو هفته یک شب و گه هفته دوشب
تا روز بوسه هائی جوانانه چپ و چپ
میجویش کنون من دیوانه لب بلب
کو از مناره بقتد بر زین ترب
از دلبری که دور نبودیم یک وجب
خارم بپا شکسته ازو پا شده بطپ
کس نیست گویدم که در این آب و گل مطپ
کو دست راست باز نداند ز دست چپ
آن خار خار در دل در دست با جرب
تبت یدا ابی لهب آمد و وتب
یا رب کنند حشر قیامت به بولهب
در دست هر چه داشته باشد از او بقب
آن گویدم که تک تور و آن گوید اغزی یب
اول ایته دور که یوق نیمه هر قید بولسه تب
زن همچو ذو ذنابه و مادر چو ذو ذنب
مانند خارجی که کند بر امام سب
از ترکناز بر سر من میکنند دب
هر بار من دواخ زخم و هر دو چهار لب
در باختم هر آنچه مرا بد بیک قلب
و آنکه معلمش بگذاراد سوی ادب
همچون کسی که بوزه خورد یا که کتب
طفلان تا رسیده رسیده بجد ز اب

لیکن بدور خسرو غازی در این دیار
کو عمری چنانکه توانم حدیث گفت
عمرم بسر رسیده و در حالت چنین
در خانه جنگ کردم و بردند بنده را
بار شریعتست که اشتریکش
آنجا فتاد کوکیم از اوج تا حقیض
دارالفضا و بخت زن و شوی و جنگ و بانگ
بگشاد پا ولی سر خود را خزید باز
سوگند میخورم بکلام خدای خود
در جامه خواب آنچه ز مردی و راستی است
من باوجود پیری خود ، کار کرده ام
سودای پیر مرد حریص و زن جوان
لب از لب حبیب جدا کرده ام بزور
او هم فتاده است بچاهی چو آن کسی
اکنون هزار ساله ره اندر میان شده
در سراز آن شراب نمانده به جز خار
آبم ز سر گذشته و از غصه میطام
مشکل حکایتست کسی را بان کسی
در حالتی که گوشت ز ناخن جدا شود
مصطفی بقال خویش گشادم بقال من
مادر زن حسود و برادر زن مسر
تعلیم میدهند که او پیر و تو جوان
ترک اند هر دو شان سخنی گردو میکنم
اول ایته دور که بارتور و رمن ایته من که یوق
نخسند مثل عقرب و مریخ هر دو شان
دشنام میدهند و بجائی نمیبرند
مانند دشمنی که شبیخون همیزند
نا آمده قار چو بر گشت دوا من
در تنگناى شدردم و مات مانده ام
مانند کودکی که نکرده سبق درست
دیوانه گشته ام سخن من بریض نیست
فرزند نیز مرده و مانده نیره ها

القصدہ همچو حمزہ بصد مار کشته ام
 زن سنت است خواستن، اما گذاشتن
 مردم عذب بخانہ قاضی درون شوند
 شکر خدا کہ قاضی شهر ہری نیم
 در سلک آدمی صفتانم خری نیم
 با آنکہ وا گذاشتم آن شوم و فارغم
 شکر خدا خلاص شدم از زنی کہ او
 فردا بہ روز حشر کہ قاضی شود خدا
 یک لحظہ گوش ساز و بفریاد من برس
 از بی ز نیست خانہ خرابی و درد دل
 در بہت نظم من بلطافت ولی چہ سود
 القاب بندہ خواجہ حسن شاہ شاعر است
 در حق این کمینہ بحق خدا یکیت
 کو آن کسی کہ شربت آبی بمن دہد
 ترسم بسان غورہ کند روی خود ترش
 ای دل وفا بجوی ز شمشیر و اسب و زن
 مردان بین کہ از جہت زن چہ میکشند
 این قصیدہ شصت بیت است. آنچه بخاطر آمد ہمین بود. اما قصاید و مقطعات او
 [در ہیجا] اکثر من ان محصی است.^۱

ص ۱۲۲ : ص ۷۰۶ ، ابوالقاسم سلطان حسین میرزا : سلطان ابوالغازی
 حسین بن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن اجیر تیمور گورکان بسال ۸۳۹ تولد
 یافت و در دہم رمضان ۸۷۲ بسطنت رسید و سی و ہشت سال در گرگان و
 ماژندران و خراسان وغیرہ پادشاہی راند. و ہفتاد و دو سالگی در دو شنبہ ۱۱
 ذی الحجۃ سال ۹۱۱ ہجری در گذشت. این پادشاہ مردی سلیم النفس و نسبت
 بفضلا و دانشمندان و ارباب حرف و هنر و ران مہربان بود و آنان را بدرگہ
 خویش میخواند. و چون شیفتہ فضایل امیر علی شیر نوائی گشت، او را بوزارت

۱- بدایع الوقایع ، جلد دوم ، ص ۱۲۴۰-۱۲۴۶. نیز نک : ہفت اقلیم ، جلد دوم ، ص

۱۵۰-۱۵۲ : حبیب السیر ، جز و سوم از جلد سوم ، ص ۳۴۰-۳۴۱.

برداشت ، و نسبت بمولانا عبدالرحمن جامی احترامی فوق العادہ میگذاشت . سلطان حسین بایقرا کتابی بنام «محاسن العشاق» در تذکرۃ الرجال فراہم کرده است.^۱ این بیت ازوست :

جانا جفا برای وفا میکشیم ما ترک وفا ممکن کہ جفا میکشیم ما^۲

ص ۱۲۲ : س ۹ ، روزی در زمستان : این حکایت با اختلاف در جزئیاتش در بدایع الوقایع نیز ضبط شدہ است.^۳

ص ۱۲۳ : س ۱۱ ، ملا غزالی : از مشاہیر شعرای قرن دہم ہجری است کہ در زمان اکبر شاہ بہند آمدہ ملازم علیقلی خانزمان گردید . پس ازان کہ ممدوحش در سال ۹۷۴ ھین مبارزہ با قشون اکبری بقتل رسید غزالی بہ دربار اکبر شاہی روی آورد و تدریجاً بہ درجہ «ملک الشعرائی» رسید . وی در سال ۹۸۰ در نواحی گجرات فرمان یافت.^۴

ص ۱۲۳ : س ۱۸ : غیر ازین اشعار ، این بیت نیز در نفایس المائر از وی نقل شدہ است :

نوری بزم شاہ گدا را چو نیست راہ زان بی نوا بکلبہ احزان نشسته ام^۵

ص ۱۲۳ : س ۲۱ ، ملا واقفی : «تخلص خواجہ ابن علی ہروی الاصل است و در مشہد تولد یافته حالا در رکاب خلد انتساب است . جوان وجیہ کریم الطبع ظریف است و بشعر خوب میرسد.»^۶ این بیت ازوست :

شد مکرر ہمہ اوضاع جہان پیش نظر جز غم عشق کہ تا حشر مکرر نہ شود^۷

۱- آتشکدہ آذر ، بخش اول ، ص ۵۶ (حواشی).

۲- ایضاً ، ص ۵۶ (متن).

۳- ص ۱۲۴۶-۱۲۴۷.

۴- مزید اطلاع را رک : آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۷۲ : آئین اکبری (بلاخان) ص ۳۸ : منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۱۷۰-۱۷۲ ، ۱۷۵-۱۷۶ ، ۱۹۵ : ۳۳۸ : خبر البیان ، برگ ۲۲۷-۲۲۸ ب : نفایس المائر ، بیت 'غ' : ہفت اقلیم جلد دوم ، ص ۲۱۱ : آتشکدہ آذر ، بخش دوم ، ص ۴۷۱-۴۷۵ : نتائج الافکار ، ص ۵۱۰-۵۱۱.

۵- نفایس المائر ، بیت 'ن'.

۶- نفایس المائر ، بیت 'و'.

۷- شام غریبان ، ص ۲۷۷.

ص ۱۲۴ : ص ۱ ، محمد معصوم فرغخودی : از امرای دو ہزاری اکبر شاہی است۔ پدرش نیز در زمرہٴ امرای ممتاز محسوب بود۔ زندگی محمد معصوم بسیار پرماجرا بود و وی بکرات علم بغاوت بر افراشت ولی ہر بار بنحوی از خطاہایش عفو شد۔ بالاخرہ در سال بیست و ہفتم جلوس اکبری در آگرہ ، ہنگامی کہ وی یکشب از دربار بہ خانہ بر میگشت ، بدست افرادی ناشناس بہ قتل رسید۔^۱

ص ۱۲۴ : ص ۲ ، مسجد آگرہ : از جملہ کسانیکہ در مسجد جامع خواجہ معین الدین فرغخودی درس میگفتند یکی میرزا مفلس اوزبک بودہ است۔^۲
ص ۱۲۴ : ص ۱۷-۱۶ : تمام اشعار از نفایس المائر منقول است۔

ص ۱۲۴ : ص ۲۰ ، ملا لطفی تبریزی : نظام الدین احمد و بدایونی ذکرش را بعنوان ، 'ملا لطفی منجم' آورده اند۔ وی از جملہ شعرای معروف زمان اکبر و جهانگیر بود۔ بہ اشراف زادہ های آذربایجان نسبت داشت۔ در تبریز متولد شد و ہمانجا نشو و نما یافت۔ پدرش مولانا عرفی تبریزی معروف بہ کمانگر ، صاحب مثنوی 'گری و چوگان' نیز در سخنوران ممتاز دوران خود محسوب بود۔

ملا لطفی در زمان اکبر پادشاہ بہند آمدہ چند سال در صحبت میرزا نظام الدین احمد ہروی بسر برد۔ مشار الیہ دوبارہٴ وی مینویسد : بدیہہ خوب گفت ، تا ہزار بیت در یک مجلس بزبان اورقی۔ ندیم مشرب بود ، و مقلدی کردی ، و نجوم نیکو دانستی ۔ ۔ ۔ از گفتہ بدایونی چنین بر می آید کہ پس از اقامت چند سالہ در ہند و گرد آوردن 'زادی معتدبہ' ملا لطفی سفر دریا اختیار نمود۔ وی ازین مسافرت دوبارہ کی بہند روی آورد ہدستی معلوم نیست۔ ولی ظاہراً پیش ازین مسافرت وی با خانخانان میرزا عبدالرحیم خان آشنائی داشتہ

۳- طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۳۹ : ذخیرۃ الخوانین ، جلد اول ، ص ۲۱۶-۲۱۷ :

اثین اکبری (بلاخان) ص ۴۹۱-۴۹۲۔

۴- نک : منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۱۵۶-۱۵۷۔

است. ملا عبدالباقی نھاوندی قطعہ ای از وی نقل نموده است کہ بمناسبت تولد داراب خان فرزند میرزا عبدالرحیم در سال ۹۹۴ھ سروده بودہ. قطعہ بدین قرار است :

محمدالله کہ طالع شد باقبال	درخشان کوکب اوج سعادت
عزیز مصر دولت پرده برداشت	جهان افروز شد خورشید عزت
زالال مشرب عین سلاطین	مصفا گشت از گرد کدورت
لبا لب میدہد ساق دوران	بدست اہل دولت جام عشرت
گرامی لعمہ نوراً علی نور	تجلی کردہ از طور کرامت
شکست لات و عزی را سبب شد	طلوع جہہ خورشید ملت
گرفته مشتری زین طالع سعد	بدندان تعجب دست حسرت
کواکب را چہ سیار و چہ ثابت	کمرها شد مناطق بہر خدمت
چراغ خاندان خان خاندان	منور گشت از شمع ہدایت
وزین فرزند دولت مند دریافت	دل قرخ پدر اصناف راحت
چو سہر دین و دولت بود ودانش	کہ بادا سایہ گستر تا قیامت
ز لطفی خواستم تاریخ سالی	بگفتا: آفتاب دین و دولت (۹۹۴ھ)

جهانگیر از خوش طبعی ملا خوشحال شدہ وی را بموزون الملک ملقب گردانید. مدتی حکومت بندر لاهری نیز متعلق بوی بود. بدینوسیله ملا مال و ثروت فراوان بدست آورد و مرقہ و خوشحال میزیست.

صاحب میخانہ را در سال ۱۰۱۷ در لاهور باوی ملاقات اتفاق افتاد. در آن ایام ملا بخطاب موزون الملکی سرافراز، متوجہ بندر لاهری بود. بعد از انقضای دو سال در آن ماموریت ملا لطفی در نواحی آگرہ بخدمت جهانگیر حضور یافت و پس از بندگی چند روزہ بخدمت دارالضرب گجرات سرافراز گردید. ملا لطفی در سال ۱۰۰۲ فرمان یافت. تذکرہ نویسان وی را بہ تصوف و تہجد ستودہ و نوشته اند کہ طبعش خالی از متانت و دقت و پختگی نبودہ. ابن اشعار ازوست : کل گل، از تاب شراب آنروی، چون گلزار شد کفروشان مژدہ تان بادا کہ، کل بسیار شد بغیر بوی تو، از باغ و بوستان نشنیدم هیچ گل نگذشتم، کہ بوی جان نشنیدم

دلم از شعله دوزخ شود، افسردگی دارد
 هر آه که در حسرت بالای تو کردم
 خورش بگردم بدوت را بزن بکش
 عیسی مریمی تو پدر را چه میکنی
 هنوز جام شرابی بنو گلی نزدیم
 نوای قهقهه بر صوت بلبلی نزدیم
 هزار فصل گل آرزو و رسید و گذشت
 هنوز بر سر یک آرزو گلی نزدیم
 بکچند بی گردش افلاک شدیم
 یکچند پی دانش و ادراک شدیم
 ای ساقی باده محبت جاسی
 وی قاصد غمزہ بیان پیامی
 تاکی هدف تیغ تغافل باشم
 لطفی، قہری، تبسمی، دشنامی

ص ۱۲۵ : س ۱۶ ، ملا آلی : ممکنست آنی باشد. در شام غریبان
 شاعری آنی تخلص هروی الاصل را ذکر کرده است کہ بھند آمده در کشمیر
 رحل اقامت افکند و تقریباً شصت سال در آنجا ماندگار بود و بالاخرہ در ہان
 گزین. بدروہ جهان گفت. این بیت ازوست :

عرق نشسته ز پندم رخ نکوی ترا زمن مرغ کہ می خواهم آبروی ترا^۱

ص ۱۲۸ : س ۱ ، حکیم عارف : «حکیم عارف ایچی : حکیم مدتها در
 دارالملک شیراز بتحصیل علوم بتخصیص بحکمت طبیعی پرداختہ و در شہور سنہ
 ثمان و تسعین و تسعاید بجانب ہندوستان شتافتہ. دران ملک نیز چند سال بکسب
 فضیلت اشتغال داشتہ، بخدمت شاہزادہ سلیم مشرف گشتہ رتبہ عظیم یافتہ. و قطعہ
 مدح میرزا عبدالرحیم خان خانان گفتہ بجزیمہ این قطعہ دو سال در قلعہ گوالیار
 محبوس گردیدہ. این قطعہ — کہ این بیت از آن قطعہ است بمعذرت انشا نمودہ
 بخدمت شاہزادہ اوسال گردانید:

بیت

شہا شہر یارا بخاک در تو بجز مدح تو نیست در دفتر من

- ۱- مزید اطلاع را رک : طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۵۰۱ : منتخب التواریخ ، جلد سوم ،
 ص ۳۲۰ : میخانہ، ص ۸۱۸-۸۲۰ و حواشی آن : مآثر رحیمی ، جلد سوم ، ص ۱۲۵۲-
 ۱۲۵۵ : صبح گلشن ، ص ۳۵۵ : روز روشن ، ص ۷۰۲.
- ۲- شام غریبان ، ص ۲۹.

بالاخرہ حکیم را ازان حبس بیرون آورده معزز و مکرم گردانید، و الحق پادشاہانرا اینقدر میل بسخن و مدح داشتن، کہ اگر شاعر ایشان جہتہ دیگری مدح گوید باین مرتبہ از جا رفته رنجش کنند، حمل بر غایت ادراک و کمال فہم ایشان میتوان کرد. و حکیم مدت بیست سال بخدمت شاہزادہ بسر بردہ ہر روز بانعام سرافراز میگشت، و در سنہ خمس و عشر و الف بجانب فارس - کہ وطن اصلی اوست - آمدہ مدت سہ سال در ایران بودہ باز ہوای ہند در سر او افتادہ در اثناء راہ بملک سیستان عبور نمودہ، ملک الملوک جلال الاسلام و المسلمین مد اللہ ظلال اعطافہ بصحبت حکیم رحمت نمودہ، حکیم را از رفتن سواد اعظم ہندوستان باز داشتہ. مدت یکسال در مملکت نیمروز بشاعری و سخن گستری اشتغال داشت و از انجا بہرہا آمدہ چند روزی در ہراہ بسر بردہ. از انجا بتاریخ سنہ عشرين و الف عزیمت ہند نمودہ، از جملہ آیات اوست :

آہ من چون نالہ کبک دری بر کوهسار
در میان ہزار کس تنہاست
آن نہ زلف است دودمان قضاست
شکستم چو زلف و گسستم چو تار
قدم حلقہ حلقہ است زنجیر وار
کیا نیستم تا برویم دوبار
چشمہ در راہ انتظار افتد
کاینچنین بادہ خوشگوار افتد

آوہا کاندل دل آن سنگدل کاری نکرد
دل من کاشنای صحبت تست
ہر زمان فتنہ بر انگیزد
ز بس تنگدستم درین روزگار
دلہم خوشہ خوشہ است ز آب جگر
یکی بار روئیدم ہست و بس
خشک گردد چو سنگ خارہ اگر
عارفا! می بخوہ از کف یار

گر بہشتت در جہان اینست
بوستانہای سرو و نسرینست
کل این باغ شکل پروینست
زلف و دلرا شکستن آیین است
چشمہا دستہای گلچین است

رویت اردبہشت آیین است
از خیال تد و رخس دلرا
خار این دست شاخ شہادتست
بشکست، از شکست زلف تو، دل
بتاشای گلشن رویت

۱- خبر البیان، برگ ۳۴۳ ب - ۳۴۵: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، جلد اول، ص ۳۹، شام غربیان، ص ۱۷۸: نیز نک، میخانہ.

باد پای خیال را عارف چون سواری نشسته بر زینست

ص ۱۳۱ : س ۱۰ ، ملا لکھی : در خیرالبیان مسطور است : «میر نگاہی مشہدی الاصل است و بتاریخ جلوس پادشاہ جلیل القدر عظیم الشان شاہ اسمعیل ثانی [۹۸۴-۹۸۵ھ] میر مذکور بجانب کربلا و نجف شتافتہ مدتی در اماکن شریفہ بمطالعہ کتب علوم رسمیمہ و عبادت بسر بردہ، از انجا بشیراز آمدہ، الحال در دارالملک شیراز بمطالعہ اشتغال دارد و براقم این تذکرہ مرحمت کلی داشت و صداقت بسیار از و بظہور میرسید. چون اہلیت بسیار در اوضاع میر مذکور مشاہدہ شد این رباعی بطریق یاد بود درین صحیفہ مسطور گردید.

رباعیہ

حرف بد من ز غیر نشنیدن داشت جرمی کہ ترفتنہ بود بخشیدن داشت
ہر چند بیان نیززم اما یکبار احوال اسیر خویش پرسیدن داشت^۱

ص ۱۳۱ : س ۲۳ ، ملا نرہتی : در طبقات شاہجہانی^۲ مینویسد : «ملا نرہتی علیہ الرحمہ از چیلہای مریم مکنی بودہ و طبع شعری ہم داشت. از یاران و مصاحبان ملا اظہری و امثال [و] اقرا^۳ وی بودہ. این شعر ازوست :

ماہی سرچشمہ خون جگر گردیدہ ام خون خود می نوشم و از آب حیوان فارغم
ہستم از بی گنوی منفعل امروز کہ وای میشود کشتہ او ہر کہ گناہی دارد
ای رقیب از سر خاکم مگر خندہ زنان کہ هنوز این جگر سوختہ آہی دارد
عالم از سیلاب اشکم شد خراب ای وای حیف غاتوانان را برای تکیہ دیواری نماند»

ص ۱۳۳ : س ۶ ، ملا یقینی : میر محمد سعید مشہدی از جملہ شعراء بودہ کہ در زمان جهانگیر پادشاہ بہند روی آوردند. وی در آغاز عشرہ رابع بعد الف در بلدہ پتنہ در گذشت.^۴

ص ۱۳۲ : س ۱۴ ، ملا وجہی : ملا وجہی ہروی تفرشی بن مولانا حاجی کارتہ ای^۵ از جملہ شعراء است کہ در زمان اکبر پادشاہ وارد ہند شدند.

۱- خیرالبیان، برگ ۳۷۰-۳۷۱ ب. ۲- برگ ۳۲۶-۳۲۷ ب.

۳- شام غربیان، ص ۲۸۵. ۴- قریہ ایست متصل بہ ہرات. نک : میخانہ، ص ۸۴۵.

در زمان تالیف میخانه وی در سلک شعرای ظفر خان^۱ بن زین خان کوکه (متوفی ۱۰۳۱) انتظام داشت. پدر و برادرش مولانا حیدر خصالی نیز ظاهراً در همان اوان بهند آمده اند. مولانا خصالی در آن هنگام خرد سال بود و در زمان جهانگیر بشهرت رسید. ملا وجهی نیز در تربیتش دستی داشته است.^۲ این ابیات از ملا وجهی است:

زنار پرست و حلقه زناری وجهی و غمت، هرلری و بازاری^۳

رباعی

من دل بفریب چشم مستت ندم جان را بلب باده پرستت ندم
ای در پی دل فزاده بر کرد که من صد پاره کنم دل و بدست ندم^۴

ص ۱۳۳ : ص ۱۹ ، ملا صبری : ظاهراً غضنفر صبری مراد است که از جمله معاصران جهانگیر بوده. ترجمه مختصری از وی در شام غریبان نیز دیده میشود.^۵

ص ۱۳۴ : ص ۵ ، ملا مظفر هروی : ظاهراً مولانا مظفر هروی ، از شعرای آل کرت و از جمله مداحان ملک معز الدین حسین کرت ، مراد است. وی شاعری خودستا بوده و معاصران خود از قبیل خواجه سلمان ساوجی و خواجهی کرمانی را بشاعری قبول نداشته. و هنگام مرگ حتی دیوانش را نیز در آب انداخت که بعد از مظفر هیچکس قدر سخن مظفر را نخواهد دانست. وی در قصیده گوئی استاد مسلم بود. این قطعه را وی در تاریخ وفات محمد تغلقشاه و ملک شمس الدین کرت سرود:

بروز رزم چو کاوس کی محمد کرت نهاد بر دل سهراب کی محمد کرت

۱- برای شرح حالش، نک: آئین اکبری (بلاخان)، ص ۵۸۸-۵۸۹؛ ذخیره الخوانین، جلد دوم، ص ۳۲۴.

۲- میخانه، ص ۸۴۵ و حواشی.

۳- ایضاً، ص ۲۴۵ (هامش).

۴- صبح گلشن، ص ۵۸۷ نیز نک: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ص ۶۶۴.

۵- شام غریبان، ص ۱۵۳.

خدیدو کشور اول محمد تغلق برفت و در عقبش شاہ کی محمدکرت
 ص ۱۳۴ : م ۱۷ ، شاہ طاہر : مراد شاہ طاہر بن شاہ رضی الدین
 اسماعیلی حسینی دکنی از رجال بزرگ ہندوستان در قرن دہم ہجری است.
 اصلش از سادات انجیدان از محالات قم و مولدش ہمدان نوشتہ اند. در بدو حال
 از مقربان شاہ اسماعیل صفوی بودہ ولی چون میر جہال الدین حیدر استرابادی
 کہ در دربار شاہ اسماعیل از احترام فوق العادہ برخوردار بود، وی را بہ بد دینی
 متہم ساخت و از نظر شاہ انداخت . شاہ طاہر در سال ۹۲۶ از کاشان آہنگ
 ہندوستان کرد و از راہ بیجاپور بگبرگہ رفتہ آنجا ساکن گردید. در دکن کار
 شاہ طاہر بسیار بالا گرفت و وی بمنصب جملۃ الملکی آندیار سرافراز شد. گویند
 سبب شیوع دیانت شیعہ در دکن وی بود. وی در سال ۹۵۲ فرمان یافت. وی
 در عداد اکابر دانشمندان و شعراء زبردست زمان خود محسوب بود. ازوست :

بیرون میا کہ ، شہرہ ایام میشود ما کشتہ میشویم و تو بدنام میشوی

● حمل مہر چو آید بہ شبستان حمل
 لالہ فانوس بر افروزد و نرگس مشعل
 کویہ از درسر بہمن دوری ست کنون شوید ازہ ناصیہ اش ابر بہاری صندل

● در غم آباد جہان عیش از دل ناشاد رفت
 خو بہ غم کردیم چندانی کہ عیش از یاد رفت

● ما بجرم عشق بدنامیم و زاهد از ریا
 ہر دو بدنامیم ، اما ما کجا و او کجا!

● ہر آنکس کہ یرکام گیتی نہد دل
 بنزدیک اہل خرد نیست عاقل؟

ص ۱۳۵ : م ۱۲-۱۳ ، میصد و شش داستان قصہ امیر حمزہ : طبق
 حاجی محمد عارف قندھاری^۱ «قصہ امیر حمزہ را . . . میصد و شصت داستانست».

۱- مزید اطلاع را رک : تذکرۃ الشعراء دولتشاہ، ص ۲۷۵، ۲۹۶-۳۰۱ ؛ لطائف الطوائف،

ص ۲۲۲-۲۲۴ ؛ صبح گلشن ، ص ۴۲۷.

۲- مزید اطلاع را نک : تاریخ نظم و نثر در ایران در زبان فارسی ، جلد اول ، ص ۳۶۷-

۳۶۸ ؛ منتخب التواریخ ، جلد اول ، ص ۴۸۲-۴۸۸ ، ۴۹۰-۴۹۱ ؛ ریاض العارفين ،

جلد اول ، ص ۴۱۲ ؛ برہان مآثر تالیف سید علی طباطبائی ؛ شام غریبان ، ص ۱۶۳-۱۶۴.

۳- نک : تاریخ اکبری ، ص ۴۵.

ص ۱۳۶ : ش ۶ ، خواجه کمال الدین حسین میر نظام الملک : وزیر بنام و کاردان و مدار المهام سلطان حسین میرازی بایقرا که پس از عزل خواجه محمد الدین محمد خوافی روی کارآمد و بعد از بیست سال خدمت در سال ۹۰۳ هجری بمحکم آن پادشاه باتفاق دو پسرش کمال الدین حسین و عید الملک وعده دیگر از اقوامش بقتل رسید.^۱

ص ۱۳۶ : ص ۱۶ ، احمد بیگ کابلی : از جمله امرای جهانگیر شاهی است که ذکر شان در توزک وی نیز آمده است. منصب ۲۵۰۰ داشت. جهانگیر وی را به صوبه داری کشمیر تعیین نمود ولی چون وی در ظرف دو سال چنانکه وعده داده بود ، نتوانست قبت و کشتوار را بگشاید ازان ماموریت فرا خوانده شد. وی در سال ۱۰۲۷ هجری طبعی در گذشت. جهانگیر فرزنداناش را مورد تنقید فراوان قرار داد. فرزند ارشدش بمنصب سه هزارى تعیین شد در حالیکه بهر یک از سه فرزندان دیگر وی منصب نهصدى اعطا شد.^۲

شیخ فرید بهکری درباره وی چنین مینویسد : و از یکه های مرزا محمد حکیم ، متادى ایام در کابل گذرانید و همیشه آصف خان مرزا جعفر درخواست رشدی کرد؛ بدولت عظیم رسید و در زمان بهجت جهانگیری به منصب سه هزارى و خطاب خانى رسید . باجل طبعی در گذشت.

سعید خان پسر گذاشت که بهتر از اب و جد بعرضه آمده هست ، و دو پسر دارد. در زمان حضرت نایب درگاه رحمانى صاحب قران ثانى ، بمنصب پنجهزاری رسیده ، صاحب صوبه کابل و قندهار گشت و هر یکی از پسرانش بمنصب و خطاب سر بلندی یافتند ، چنانچه در جنگ بلخ پسر مهین او تردد

۱- برای مزید اطلاع برا بنمائی رک : بدایع الوقایع ، جلد دوم ، ص ۱۲۰۱ : بعد : بابر نامه (انگلیسی) ، ص ۲۸۲.

۲- توزک جهانگیری (بیورج) ، جلد اول ، ص ۳۰۳ ، ۳۰۵ : جلد دوم ، ص ۵ ، ۱۶.

نمایان کرده ، بخطاب خانہ زاد خانی سرفرازی یافت. الحال خان مشار الیہ صوبہ دار بہار و پتہ از جملہ امرای کبار این دودمان عالیشان است.^۱

ص ۱۳۶ : ص ۱۷ ، مرزا محمد حکیم : برادر اکبر شاہ ، داماد میرزا سلیمان حاکم بدخشان و پادشاہ کابل.

ص ۱۳۷ : ص ۴ ، میر محمد میرک : مراد محمد میرک صالحی برادر احمد بیگ صالحی است. امین احمد رازی ذربارہ احمد بیگ صالحی مینویسد: در زمانی کہ روزگار شبابش چون نسیم صبا خوش نفس بود و ایام زندگانش چون قلع جوانی بی حس ، از وطن مالوف بعزم عراق ، کہ بکثرت لطافت شہرہ آفاق است، در حرکت آمدہ ہس از کسب کمال و گردش ماہ و سال در سلک ملازمان پادشاہ زمان شاہ طہاسب صفوی منتظم گردید ، احوال مایل بوسطی داشت تا آنکہ مکتوبی از ملک روم بشہر یار آن مرز و بوم رسید مزوج بعبارات مشککہ ترکی و تازی کہ جوز ہر معضلات آن بگرہ گشائی طبع ہیچ یک از کتاب گشودہ نمی گشت و مشارالیہ بی آنکہ غوری ہکار برد و اندیشہ برگارد سراپای آنرا چون حروف تہجی فرد فرد فرو خواند ، و مانند شہال کہ بر ساحت لالہ زاری گذرد ہیچ جا فرو نماند. ہر آینہ آن نیکو خدمتی باعث افزونی عزت گردید و بکتابی خاص ممتاز گردید، و پس از چند وقت بوزادت ولایت خود سرافراز گردید... و احیاناً جواہر نظمی از درج طبیعت نیز برمی آورد. از آنجملہ است :

نام تو برم ہردم و بیخود شوم از ذوق خواہم کہ باین حیلہ برم جان ز جدائی^۲

و اما محمد میرک صالحی بنا بگفتہ ابوالفضل^۳ وی سلسلہ نسبش را بہ نظام الملک طوسی میرسانید. اطف علی بیگ آذر^۴ وی را از اولاد خواجہ عبداللہ مروارید کرمانی دانستہ و اضافہ نمودہ است کہ واباعن جد بمناسب سلطانی

۱- ذخیرۃ الخوانین ، جلد دوم ، ص ۱۶۱. ۲- ہفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۲۰۹-۲۱۰.

۳- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۷۶.

۴- آشکدہ آذر ، بخش دوم ، ص ۴۶۹-۴۷۰.

سرافراز بوده اند. در مجمع الخواص^۱ آمده است که وی از معارف مشهد و دارالانشاء طهاسب اول سر آمد اقران بود. امین احمد رازی میگوید که وی در مدرسه آدمیت درس مردمی کرده، از فنون قابلیت بسیار بهره مند بوده و پیوسته خاطرش لعلهای آبدار بیرون میآورد... این ابیات که امروز شهد کاسها و زینت لامهاس از گفتهای اوست :

لظم

بان رسیده دگر خوبی هوای بهار
مزد که سبز شود در دل صدف گوهر
چنانکه دانه خال از بیاض عارض یار
ز سنگ قطره بره آورد بجای شرار
شد آنچنان برطوبت هوا که آتش برگ
کند اراده رفتن بماند از رفتار
نم آنچنانکه، گر از صحن باغ باد صبا
برنگ سبز بر آید ز اعتدال بهار
سوز که خط شعاعی ز گرد چشمه مهر
که سبز گشت درختان صورت دیوار
قوای ناسیه را تربیت چنان باثر
بباغ خاطر اگر بگذرد هوای بهار
سوز که سبز شود در ضمیر تخم امید
بهر زمین که فتد فی المثل شراره نار
عجب مدان که به بجزر گل انار دهد

غزل

کس نمی آید بیالین عاشق زار ترا
آرزو دارم که از عالم بر افتد رسم خواب
تا نه بیند هیچکس در خواب دیدار ترا
چون بمیرم من که یابد ذوق ازار ترا
در خیالم غیر ازین نبود که از بیداد تو
تا نیابند اهل مجلس ذوق گفتار ترا
طرح غوغا انگتم آندم که آبی در سخن
مرگ او، افزوده خواهد ساخت بازار ترا
شمع بن هنگامه گرمیت، ز سوز صالحی است

رباعی

ایام مرا چو عاشقی می آموخت
دانی که چرا شمع بلا می افروخت
یعنی که همیشه اشک می باید ریخت
یعنی که تمام عمر می باید سوخت

۱- ایضاً بنقل از هاشم آن بلا خان (آئین اکبری، ص ۶۵۳-۶۵۴) وی را با ملا صالحی منشی دربار اکبری اشتباه کرده است. برای شرح حال موخرالذکر نک: متن ۱۳۵، و تعلیقات: ۱۳۵: ۱.

بیت

زان پیش دلا کہ ہجر زارت بکشد ز تہار چنان کنی کہ یارت بکشد^۱

اسباب ہلاک این ہمہ و زندہ ام ای ہجر شرمندہ خود کرد مدارای تو مارا...
بدست اوست مرگم صالحی خاطر نشاتم شد کہ شاہین اجل ہم مرغ دست آموزی بودست^۲

ص ۱۳۷ : م ۵ ، میر یونس علی : از امرای طراز اول دورہ بابر و
ہمایون بودہ. وی از جملہ کسانی بودہ کہ زیر لوای ہمایون پادشاہ در جنگ
بانی پت شرکت جست و پس از انہزام ابراہیم لودی باتفاق امیر خواجہ کلان
بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر شاہ منصور برلاس و امیر عبداللہ کتابدار و
امیر علی خازن بایلغار بصوب دارالملک آگرہ، کہ پایتخت سلطان ابراہیم لودی
بود ، مامور گردید تا خزائن را مراقبت کنند.^۳

ص ۱۳۷ : م ۱۳ ، ملا سہمی : میر علاء الدولہ قزوینی کامی در
نقایس الہائے مینو یسد : «مولانا سہمی از ترک زادہ ہای نواحی بخارا است ، ولد
مولانا پایندہ محمد تیر گر است. سہمی بان مناسبت تخلص کردہ. سنین عمر مولانا
از سی تجاوز کردہ از دہ سالگی بفکر نظم پرداختہ. اعلام سخنوری در میان
شعرای بلاغت انتہا برافراختہ است، حالا در ہندوستان در ملک ملازمان فصاحت
نشان نواب میرزا عزیز محمد کوکہ اندراج دارد و پیوستہ بچمن توجہات ایشان
ہمت بر نظم اشعار آبدار می گارد و بدین سبب مولانا را درجات ترقی حاصل
گشتہ. در تتبع این قصیدہ مولانا امید می کہ :

تو ترک نیم مستی من مرغ نیم بسمل کار تو از من آسان ، کام من از تو مشکل
مولانا گفتہ :

در دل خیال حالت پیوستہ داشت منزل	پیشتر نکردم اظہار این داغ ماند بر دل
آزرده از رقیب از وصل بی نصیبم	افتادہ و غریب از من میاش غافل
در مزرع محبت نغم امید کستم	جز بار نا امید چیزی نکشت حاصل
در آینه چو دیدی رخسار خون فشانرا	آینہ آب گردید از شرم در مقابل

۱- ہفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۳۱۱-۳۱۰. ۲- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۷۶.

۳- اکبر نامہ ، دفتر اول ، ص ۹۸ : مزید اطلاع را نک : بابر نامہ (انگلیسی) ، ص ۸۲۳.

ابن مطلع ازو اشتہار دارد:

ہلال نیست کہ بر اوج چرخ جا کردہ فلک بکشتن ما تیغ بر ہوا کردہ
وہم ازو مشہور است :

ہلال عید نسبت داشتی با طاق ابرویش اگر بودی ہلال دیگری پیوستہ پهلوش
بروز عید میل قتل من شد آن جفا جورا چہ لطف است این کہ با من میکند قربان شوم اورا
دہان او سرموی بود از نازی بنگر کہ چون تیغ زبانش می شکافد در سخن مورا
از خیال طاق ابرویش قدم شد چون ہلال عاشقی را اینچنین ہرگز نمی کردم خیال
پیش من از ہر آزار دل ریش آمدی من چہ بد کردم کہ با من اینچنین پیش آمدی
مولانا رسالہ بر طرز بسحق اطعمہ ترتیب کردہ کہ در لطافت و شیرینی رونق
از شکر لبان چینی بردہ.^۱

۱۔۔۔ در جواب آن قصیدہ امیدی گفتہ کہ :

ای تو سلطان ملک زیبائی ما گدا پیشگان سماشائی
قصیدہ خود را روزی بر سر دیوان میگذرانید چون باینجا رسید کہ : سنی
پاکم و بخارائی ! لشکر خان میر بخشی کہ خرامائی متہم برفض بود و آشکارا
نمی ساخت پرسید: کہ ملا سنی ناپاک ہم میباشد! میرزا عزیز کو کہ در بدیہ
گفت ، چنانچہ شا ! قاسم ارسلان در حق او گوید :

رباعی

سہمی و ظریفی و فریدون دزدند چون کربہ و چون شغال و میمون دزدند
ز نہار بر ایشان سخن خویش بخوان کلینہا دوسہ تاشاعر مضمون دزدند...^۲

ص ۱۳۷ : ص ۱۵ ، خواجہ نقشبند : مراد خواجہ بہاء الحق والدین
محمد بن محمد البخاری متوفی ۷۹۱ ہجری ، از اکابر سلسلہ خواجگان است ؟

۱- نفایس البائثر ، بیت 'من'

۲- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۳۴۳. نیز نک : طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۵۰۷ :

طبقات شاہجہانی ، برگ ۲۴۴ ب : صبح گلشن ، ص ۲۱۲.

۳- مزید اطلاع را نک : نجات الانس ، ص ۳۸۴-۳۸۹ ، مذکر احباب ، ص ۱۵-۱۶.

ص ۱۳۸ : م ۳ ، ملا طالب ترمذی : اطلاعی درباره وی بدست نیامد ،
 الا اینکه میرزا احسن^۱ یا حسن^۲ نام داشت ، از سادات کرام بوده در عهد اکبر شاه
 بهندوستان روی آورد. ابن مطلع از وی در «تذکره روز روشن» ضبط گردیده است :
 با میدیکه آن سرو روان من برون آید نشیم بر درش چندا نکه جان من برون آید
 ظاهراً قاطعی وی را ملا طالب آملی ملک الشعرای دربار جهانگیر شاهی
 (متوفی ۱۰۳۶) ^۳ اشتباه کرده است بقرینه اینکه رباعی زیر :

بر من گل خون شکفت از شبنم صبح داغ جگرم تازه شد از مرهم صبح
 تا صبح دمید ، غوطه در خون خوردم گوئی دم تیغ بود بر من دم صبح

که مشار الیه بغلط به طالب ترمذی نسبت داده ، از جمله دو رباعی است که
 ملا طالب آملی هنگام ملاقات وی با ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی بدارالخلافت
 آگره در سال ۱۰۲۰ هجری بر وی خواند. رباعی دیگر طالب آملی اینست :
 شوربست نهاده رو ، چه در شهر و چه ده بر قوس قزح زمانه می بندد زه
 دارد بسر ایام یکی قتنه که باز ابروی کبان میچهد و چشم زره
 در متن عنوان آملی اشتباه است.

ص ۱۴۰-۱۳۹ : م ۲۳ ، کمال اسماعیل : مراد کمال الدین ابوالفضل
 اسماعیل اصفهانی پسر جمال الدین عبدالرزاق ملقب به خلاق المعانی از معارف
 شعرای قرن هفتم هجریست. وی مداح پادشاهان خوارزمشاهی و بزرگان خانواده
 صاعدیان اصفهان بود ، و در سال ۶۳۵ در اصفهان فرمان یافت. ^۵ دیوانش
 باهتنام حسین بحر العلومی چندی پیش در تهران بچاپ رسیده است.

- ۱- روز روشن ، ص ۴۹۴.
- ۲- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، جلد دوم ، ص ۶۸۵.
- ۳- برای شرح حالش نک ، میخانه ، ص ۵۴۵-۵۷۰ : تذکره شعرای کشمیر ، بخش دوم ،
 ص ۶۷۵-۷۲۸.
- ۴- نک : میخانه ، ص ۵۴۸-۵۴۹.
- ۵- مزید اطلاع را رک : تاریخ ادبیات در ایران ، جلد دوم ، ص ۸۷۱-۸۷۷.

ص ۱۴۰ : س ۱۶ ، ملا خلدی : محمد صادق همدانی مینویسد : جوانی ماوراء النهری بوده و طبع موزون داشت و شعر ملیس میگفت. در مدرسهٔ دهلی چندگاه سکونت گرفت و بیمار شده در هانجا در اوایل جلوس جهانگیر پادشاه هزار و چار دهم از عالم انتقال نمود . . . ازوست :

با آه شرر بار چو خلدی بچمن رفت آتشکدهٔ دیر مغان صحن چمن شد
هر جاکه با آه گرم بودم آتشکده در سرای من بود . . .^۱

ص ۱۴۱ : س ۳ ، ملا فردی : شناخته نشد که کیست^۲ ظاهراً مولانا

فردی تربتی مراد است. این اشعار ازوست :

از خار خار عشق تو بر سینه دارم خارها هر دم شکفته بر رخم زان خارها گلزارها
گل گل ترا افروخته از تاب می رخسارها وز حسرت هرگل مراد دل شکسته خارها

در تاریخ وفات قاضی اختیار گوید :

ای میر که زیب داشت ناموس از تو رقتی و جهانی شده مایوس از تو
تاریخ وفات تو چگوید فردی ای عمدهٔ اهل علم افسوس از تو^۳

در اقسام مختلف شعر مهارت داشته و تا سال ۹۳۸ هجری حیات بوده.^۴

ص ۱۴۲ : س ۱۹ ، ملا نادم : ظاهراً ملا نادم گیلانی است. اسمش

شهباز بیگ بوده. در سید اشرف لاهیجان گیلان چشم بدنیا گشود. در اوائل جوانی به سخنوری گرائید و برسم سیاحت راه هندوستان پیش گرفت. در هند بواسطهٔ استاد و مرشدش ملا نظیری نیشابوری به دستگاه خانخانان عبدالرحیم خان دسترس یافت و زاجمله مداحان آن امیر معارف پرور گردید. این قطعه وی در وصف خانخانان در مآثر رحیمی دیده میشود.

۱- طبقات شاهجهانی ، برگ ۳۰۵ ب.

۲- برای شعرای مختلفی که فردی مختص می نموده اند ، نک : مذكر الاحباب ۳۲۶-۲۲۷ ، هفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۱۹۰ ؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، جلد اول

ص ۶۱۴ ، جلد دوم ، ص ۷۰۲ ؛ صبح گشتن ، ص ۳۱۵.

۳- مذكر الاحباب ، ص ۲۲۶-۲۲۷.

۴- تاریخ نظم و نثر در ایران ، جلد اول ، ص ۶۱۴.

قطعه

خلاف طور تو گشت و بطرز خود گردید
 که صبح چاشت رسید و بصبح شام دید
 که هر دو گام ز همراهیش ستاره رسید
 جهان چو معرکہ شہریار گشت پدید
 کہ کارها همه تاحد کارزار کشید
 کسی ز حکم چنین شہربار مر پیچید
 کہ رای صایب او کار بسته راست کلید
 باستانہ صاحب سپہر بر گردید
 تو چون بکام رسیدی جهان بکام رسید
 بدرگہ تو ز بام فلک ستاره پرید
 کہ بخت در شکن آستین تو خندید
 ستاره از شرف طالع تو گشت پدید
 ز خندہ تو صبا و نسیم گل چید
 ترا بمحضرت بیچون زیادہ باد امید
 ترا بلطف، جهانگیر شاہ باد نوید
 کہ از هعای تو مرغ سحر صغیر کشید

خدایا گنہ روزی دوی اگر گردون
 چنان خلاف تو سیر فلک پریشان ساخت
 چنان ز دوری کویت سپہر وحشت داشت
 ز بسکہ شورش و آشوب در زمانہ فتاد
 ز روزگار، نظام آہنجان گرفت کنار
 گرفت عقل نخستین عنانش کل غافل
 جهانگشاہ سپہدار خان خانان است
 چو خانہ زاد کہ بعد از گریز باز آید
 نشاط کرد جهان تا نشاط کردی تو
 باستانہ دولت رسید باز در شوق
 طراز خانہ تو آبی است دولت را
 سپہر از اثر خدست تو گشت بلند
 بہای باغ و چمن را شکفته روی تست
 ہمیشہ تا بامید است چشم مردم را
 ہمیشہ تا بنوید است چشم مردم را
 نشاط کن کہ ہاں صبح دولت است ترا

ملا عبدالنبی فخر الزمانی را باوی در سال ۱۰۲۰ در کشمیر ملاقات
 اتفاق افتاد، سنش در آن هنگام از سی گذشتہ، و عدد ابیاتش بچهار ہزار رسیدہ
 بود. در میخانہ آمدہ است کہ: سخنانش اکثر پختہ و بجزہ واقع شدہ و خامی در
 اشعار او کم است. نادم لا اقل تا اوایل سال ہزار و بیست و پنج در ہند
 بودہ. در زمان شاہ صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲) کہ سنش قریب بہفتاد سال بود،
 باصفہان آمدہ مورد توجہ و عنایت آن پادشاہ واقع شد. عاقبت الاسر در اواسط
 قرن باز دہم در ہاں شہر در گذشت و در تختگاہ ہارون ولایت مدفون شد.^۱ این

۱- برای مزید اطلاع درباره وی رک: مائر رحیمی، جلد سوم، ص ۱۲۶۷-۱۲۶۹؛ میخانہ
 ص ۸۳۷-۸۴۰ و حواشی آن؛ روز روشن، ص ۷۸۹-۷۹۰ آقای حسام الدین
 راشدی تحت عنوان «سیرا محمد صادق مینا اصفہانی» در مجلہ پارس، دورہ اول (اکتبر
 ۱۹۶۷)، ص ۴۷-۴۸.

ابیات ازوست^۱:

کشتی مرا و کشته شد از رشک عالمی هر خون میکنی تو بصد خون برابر است
دلاست مطلب عشق از بنای کعبه و دیر خمیر مایه دکان شیشه گر سنگ است
هنوزش رنگ طفلی هست گل چیدن نمی داند بدامن آشیان بلبل از گزار می آید
بر مراد دوست با صد مدعی سر میکنم بهر یک بت سجده یک شهر کافر میکنم
نام من هر که برد باعث بدنامی تست رقم از خاطر خلقی که تو از یاد روی
ص ۱۴۳ : س ۳ ، ملا رسمی : مراد میر عبدالرزاق رسمی یزدی
است. وی در روزگار جهانگیر شاه بهند روی آورده و آزادانه بسر میکند.
ازوست:

زانروز که گشتم بدام تو گرفتار شد کعبه مرغان بهشتی قفس ما^۲

ص ۱۴۴ : س ۱۲ ، رکن السلطنة عضد الدولة : مراد خواجہ
غیاث الدین محمد رازی معروف به میرزا غیاث بیگ اعتقاد الدوله (متوفی ۱۰۳۱)
پدر نورجهان و دیوان کل ممالک محروسه جهانگیری است.^۳

ص ۱۴۴ : س ۱۵ ، تذکرۃ الشعراء : معلوم نشد که کدام تذکره
نوشته و آن چه شد.

ص ۱۵۲ : س ۳ ، قهوه : در مرات الاصطلاح تالیف انند رام مخلص که
در سال ۱۱۷۷ هـ با تمام رسید ، مطالب جالبی درباره قهوه و قهوه خانه دیده
میشود که ایراد آنها اینجا خالی از قایدت نیست : قهوه یکچیز نیست دانه دانه
و هر دانه خطی در وسط مثل گندم دارد. آنرا بو داده و کوفته و در آب

۱- روز روشن ، ص ۷۸۹-۷۸۰.
۲- روز روشن ، ص ۲۹۱.
۳- مزید اطلاع را رک ، ذخیره الخوانین ، جلد دوم ، ص ۱۸-۱۳ : مائرا الامرا ، جلد اول ، ص ۱۲۷ : میخانه ، ص ۴۴۱-۴۴۲ (حواشی).

جوشداده میخورند و در وادی عرب در حبش بسیار است. در جای دگر به ندرت تمام درخت آن یافته میشود چنانچه در شاهجهان آباد یکدرخت در باغ حیات بخش پادشاهی که درون قلعه مبارکست و یکدرخت در باغ روح الله خان مرحوم است. . . . و این قهوه در آب جوشیده برای رفع کوفت و تفریح مزاج فایده تمام دارد. . . گویند در ولایت قهوه خانها بسیار است و خیلی بتکلف و لطافت میباشد. اسرای عظام در آنجا می آیند و بزم می آرایند. اجلاس صاحب طبعان رنگین سخن و موزونان خوش گفتگو تر از بلبل چمن روزی دو وقت در آنجا صورت می بندد. و در شاهجهان آباد هم بچاندنی چوک یک دو دکانی هست که آخر روز بعض از عزیزان صاحب طبع سری در آنجا کشیده زبان شعر خوانی و رنگین بیانی میکشایند. و چند فنجانی بقیمت از قهوه چی نوش مینمایند. فقیر در عالم شباب اکثر میرقم و با مردم صحبت میداشتم. اگر یاران دگر قهوه بازار میخورند، خدمتکارانم قهوه را در خانه جوش داده همراه میبردند سیر چوک و تماشای اشیاء، شعر خوب و حسن رهگذری، و صحبت یاران بمذاق آشنا عالمی داشته است مشق همان ایام است که حالاهم معتارم بدو وقت قهوه خوردن و در صحبت یاران بسر بردن.

رباعی

هر چند شراب انبساط افزاید لیکن اقسام فتنه زان میزاید
میلم با قهوه زن جهت هست کزو بوی جگر برشته می آید^۱

ص ۱۵۲: س ۹، بیضه: ظاهراً مراد از آن بیضه الوان است. رای
انند رام مخلص در مرات الاصطلاح آورده: بیضه الوان، بیضه را گویند که در
جشن نوروز رنگین و منقش ساخته بدان بازی کنند، و این رسم از رسمهای مقرری
ایران است. بهند نیز اهل ایران روز نوروز بعمل می آرند. راقم سطور در عهد محمد
فرخ سیر پادشاه شهید بخانه نواب تقربخان مرحوم، که دیوان خالصه و خانسانان
بود و والد ماجدم مدار علیه خانه خان مسطور بودند، این بازی تماشا کرده.
(برگ ۷۹ ب).

۱- مرات الاصطلاح کتابخانه دیوان هند مخطوطه شماره 1813 Or، برگ ۲۱۸-۲۱۸ ب.

مشخصات مآخذ

آتشکده آذر تالیف لطفعلی بیگ بن آقا خان بیگدلی شاملو متخلص به آذر با تصحیح و تحشیه و تعلیق حسن سادات ناصری (در سه بخش) ، تهران ۱۳۳۶-۴۰ شمسی.

آثار الصنادید تصنیف سرسید احمد خان بهادر ، ترتیب و تدوین خالد نصیر هاشمی ، دهلی ، ۱۹۶۵م

آئین اکبری تصنیف ابوالفضل غلامی (در سه جلد) ، نولکشور ۱۸۹۳م
احوال و آثار خوشنویسان تالیف مهدی بیانی (در چهار جلد) ، تهران ۱۳۴۸ شمسی.

اخبار الاخبار فی اسرار الابرار تصنیف شاه عبدالحق محدث دهلوی به تصحیح و اهتمام مولوی محمد عبدالاحد ، دهلی.

اخلاق محتمی تالیف خواجه نصیر الدین طوسی با تصحیح محمد تقی دانش پژوه ، تهران ، ۱۳۳۹ شمسی.

اکبر نامه تصنیف ابوالفضل غلامی (در سه دفتر) به تصحیح مولوی احمد علی و مولوی عبدالرحیم ، کلکته ، ۱۸۷۷-۸۶م.
انشای فیضی باهتمام ای - دی - ارشد ، لاهور ، ۱۹۷۳م.

انشای ماهرو اثر عین الملک ماهرو به تصحیح شیخ عبدالرشید ، لاهور.
انوار العیون فی اسرار المکنون تالیف شیخ عبدالقدوس گنگوہی ، ترجمہ اردو از عزیز احمد احمدی ، اعظم گڑھ ، ۱۹۳۸م.

بدایع الوقایع تالیف زین الدین محمود واصفی (در دو جلد) ، باهتمام الکساندر بالدیرف ، مسکو ، ۱۹۶۱م.

برہن مآثر تالیف سید علی طباطبای ، دهلی ۱۳۷۷ هجری/ ۱۹۳۶م.
بزم تیموریہ مرتبہ سید صباح الدین عبدالرحمن ، اعظم گڑھ ، ۱۹۴۸م
تاریخ ادبیات ایران تالیف رضا زاده شفق ، تهران ، ۱۳۴۱ شمسی.

- تاریخ ادبیات در ایران تألیف ذبیح اللہ صفا (در سه جلد) ، تهران ، ۵۲-۱۳۴۷ شمسی.
- تاریخ ادبیات فارسی اثر ہرمان اٹہ ، ترجمہ فارسی از رضا زادہ شفق ، تهران ، ۱۳۳۷ شمسی.
- تاریخ اکبری معروف بہ تاریخ قندھاری تألیف محمد صادق قندھاری بتصحیح و تحشیہ سید معین الدین ندوی و سید اظہر علی دہلوی ، با تجدید نظر از امتیاز علی عرشی ، رامپور ، ۱۹۶۲ م.
- تاریخ تذکرہ ہای فارسی تألیف احمد گلچین معانی (در دو جلد) ، تهران ، ۵۰-۱۳۴۸ شمسی.
- تاریخ خانجہانی تصنیف خواجہ نعمت اللہ (در دو جلد) بتصحیح ایس ایم امام ، ڈھاکہ ، ۱۹۶۰ م.
- تاریخ روضۃ الصفا اثر محمد بن سید برہان الدین خواند شاہ الشہیر بمیر خواند (در ہفت جلد) ، تهران ، ۳۹-۱۳۳۸ شمسی.
- تاریخ سند معروف بہ تاریخ معصومی تألیف سید محمد معصوم بکری ، بتصحیح عمر بن محمد داؤد پوتہ ، بمبئی ، ۱۹۳۸ م.
- تاریخ میستان بتصحیح ملک الشعراء بہار ، تهران.
- تاریخ عالم آرای عباسی تألیف سکندر منشی (در دو جلد) تهران ، ۱۳۵۰ شمسی.
- تاریخ کشمیر اعظمی تصنیف مولانا خواجہ محمد اعظم شاہ ، لاہور ، ۱۳۰۳ ہجری قمری.
- تاریخ مفصل ایران اثر عباس اقبال ، تهران.
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تألیف سعید نفیسی (در دو جلد) ، تهران ، ۱۳۴۴ شمسی.
- تحفۃ الحبیب تألیف فخری ہروی (بنتقل از روضۃ السلاطین باہتمام سید حسام الدین راشدی).
- تحفۃ سامی تألیف سام میرزا صفوی (بنتقل از آشکدہ آذر)
- تحفۃ سامی تألیف سام میرزای صفوی با تصحیح و مقابلہ وحید دستگردی ، تهران ، چاپ دوم.

- تحفة الکرام تصنیف میر علیشیر قانع ، به تصحیح و تحشیہ سید حسام الدین راشدی ، حیدر آباد ، ۱۹۷۱ م.
- ترجمان البلاغہ اثر محمد بن عمر الرادویانی باہتمام علی قویم ، تہران ، ۱۳۳۹ شمسی.
- ترخان نامہ تالیف سید میر محمد بن سید جلال تتوی ، باہتمام سید حسام الدین راشدی ، حیدر آباد ، ۱۹۶۵ م.
- تذکرۃ الشعراء (اقتباس از تذکرۃ الشعراء مولانا مطربی الاصم سمرقندی مسمی بہ نسخہ زیبای جهانگیر) بہ تصحیح عبدالغنی میرزایف ، مقدمہ از سید حسام الدین راشدی ، کراچی ، ۱۹۷۶ م.
- تذکرۃ روز روشن تالیف مولوی محمد مظفر حسین صبا ، بہ تصحیح و تحشیہ محمد حسین رکن زادہ آدمیت ، تہران ، ۱۳۴۳ شمسی.
- تذکرۃ روضۃ السلاطین و جواهر العجائب تصنیف فخری بن امیری ہروی ، بہ تصحیح و تحشیہ سید حسام الدین راشدی ، حیدر آباد ، ۱۹۶۸ م / ۱۳۴۶ شمسی.
- تذکرۃ روضۃ السلاطین از فخری ہروی ، بہ تصحیح و تحشیہ ع. خیامپور ، تبریز ، ۱۳۴۵ شمسی.
- تذکرۃ شعراء کشمیر گرد آوردہ سید حسام الدین راشدی (در سہ بخش) ، کراچی ، ۱۹۶۸ م.
- تذکرۃ میخانہ تالیف ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی ، باہتمام احمد گچین معانی ، تہران ، ۱۳۴۰ شمسی.
- تذکرۃ نتایج الافکار تالیف محمد قدرت اللہ گوپاموی ، باہتمام اردشیر خاضع ، بمبئی ، ۱۳۳۶ شمسی.
- تذکرۃ نویسی فارسی در ہند و پاکستان نگارش سید علیرضا نقوی ، تہران ، ۱۳۴۳ شمسی.
- تذکرۃ ہایون و اکبر تالیف با یزید بیات باہتمام. ہدایت حسین ، کلکتہ ، ۱۹۴۱ م.
- تذکرۃ نصر آبادی ، تالیف ملا طاهر نصر آبادی (ب نقل از تذکرۃ میخانہ).

- تذکرہ نصر آبادی قالیف میرزا محمد طاهر نصر آبادی ، تهران ، ۱۳۱۷ شمسی.
- توزک جهانگیری باہتمام سید احمد ، غازی پور/ علی گڑھ ، ۱۸۶۳-۶۴ م.
- توزک جهانگیری مرتبہ مرزا محمد ہادی ، نولکشور لکھنؤ.
- چهار مقالہ تصنیف نظامی عروضی سمرقندی ، بکوشش محمد معین ، تهران ، چاپ سوم ، ۱۳۳۳ شمسی.
- حبیب السیر فی اخبار افراد البشر تالیف غیاث الدین بن ہام الدین الحسینی المدعو بخواند میر (در سہ جلد) ، بمبئی.
- حدایق السحر فی دقایق الشعر (ضمیمہ دیوان رشید الدین وطواط) ، بہ تصحیح سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۳۹ شمسی.
- حدیقة الحقیقہ و شریعة الطریقة اثر ابوالمجد محمود بن آدم السنائی الغزنوی ، بہ تصحیح مدرس رضوی ، تهران ، ۱۳۲۹ شمسی.
- خاطرات مظربى اثر مظربى سمرقندی با ہتمام عبدالغنى میرزایف ، کراچی ، ۱۹۷۷ م.
- خزانة عامرہ تالیف میر غلامعلی آزاد بلگرامی ، کانپور ، ۱۸۷۱ م.
- خلاصۃ الاشعار تالیف تقی الدین محمد کاشی (ہنقل از تذکرہ میخانہ)
- خیرالبیان تصنیف حسین بن غیاث الدین محمود سیستانی ، کتابخانہ موزہ برطانیہ ، مخطوطہ شاہہ Or 3397
- دور نمای از فرهنگ ایرانی و اثر جہانی آن تالیف ذبیح اللہ صفاء ، تهران.
- دیوان بیرم خان باہتمام محمود الحسن صدیقی و سید حسام الدین راشدی و محمد صابر ، کراچی ، ۱۹۷۱ م.
- دیوان رشید الدین وطواط باہتمام سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۲۹ شمسی.
- دیوان حکیم فرخی سیستانی ، بکوشش محمد دبیر سیاقی ، تهران ، چاپ دوم ، ۱۳۴۹ شمسی.
- دیوان سید حسن غزنوی ملقب بہ اشرف بہ تصحیح تقی مدرس رضوی ، تهران ، ۱۳۴۸ شمسی.
- دیوان غزلیات و قصاید عطار باہتمام و تصحیح تقی تفضلی ، تهران.
- دیوان قاسم کاهی باہتمام ہادی حسن ، علیگر ، ۱۹۵۶ م.

ذخیرۃ الخوانین تصنیف شیخ فرید بھکری (در سہ جلد) ، بہ تصحیح سید معین الحق ، کراچی ، ۱۹۶۱-۱۹۷۴ م.

راحة الصدور و رواية السرور در تاریخ آل سلجوق تالیف محمد بن علی بن سلیمان الراوندی ، بسعی و اہتمام محمد اقبال ، و مجتبی مینوی ، تہران ، ۱۳۳۳ شمسی.

رشحات عین الحیات اثر فخر الدین علی بن حسین واعظ کشفی ، کتابخانہ دیوان ہند ، مخطوطہ شمارہ I.O. 507

رقایم کرایم ، گرد آوردہ سید اشرف میر خان حسینی ، کتابخانہ دیوان ہند ، مخطوطہ شمارہ I.O. 1594

رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی ، بہ تصحیح محمد بشیر حسین ، لاہور ، ۱۹۶۸ م. روز بہان نامہ (حاوی : تحفۃ اہل عرفان از شرف الدین ابراہیم ، روح الجنان از عبداللطیف شمس ، تحفۃ العرفان از روز بہان بقلی دیلمی شیرازی ، منازل القلوب سیابی) بکوشش محمد تقی دانش پژوہ ، تہران ، ۱۳۴۷ شمسی.

ریاض الشعراء ، تالیف علی قلی والہ داغستانی (بنقل از آتشکدہ آذر). ریاض الشعراء تالیف علی قلی والہ داغستانی مملو کہ پیر سید حسام الدین راشدی (کراچی).

ریاض الشعراء تالیف علی قلی والہ داغستانی (نسخہ انجمن ہایونی آسیائی ہنگلہ ، بنقل از مآثر رحیمی).

ریاض العارفین تالیف آفتاب رای لکھنوی ، بہ تصحیح و مقدمہ سید حسام الدین راشدی ، اسلام آباد ، ۱۳۹۶/۸۱۹۷۶ م.

زین الاخبار گردیزی ، بہ تصحیح عبدالحی حبیبی ، تہران ، ۱۳۴۷ شمسی. سخن و سخنوران ، نوشتہ بدیع الزمان فروزانفر ، تہران ، چاپ دوم ، ۱۳۵۰ شمسی.

سرو آزاد تالیف میر علی آزاد بلگرامی ، حیدر آباد دکن ، ۱۳۳۱ ہجری قمری/ ۱۹۱۳ م.

- مفر نامہ ناصر خسرو علوی قبادیانی ، تهران (کتابفروشی محمودی) .
- سلسلہ های اسلامی تالیف بوسورث ، ترجمہ فارسی از فریدون بدرہ ای ، تهران ، ۱۳۴۹ شمسی .
- شام غریبان تالیف لچہمی نرائن شفیق ، مرتبہ محمد اکبرالدین صدیقی ، کراچی ۰۱۹۷۷ .
- شعر العجم تصنیف مولینا شبلی نعمانی (در پنج جلد) ، اعظم گڈہ ، چاپ پنجم ، ۰۱۹۵۶ .
- صبح گشن تصنیف سید علی حسن خان ، بہوپال ، ۱۲۹۵ ہجری قمری .
- صحاح الفرس تالیف محمد بن ہندو شاہ نخجوانی باہتمام عبدالعلی طاعی ، تهران ، ۰۱۹۶۲ .
- طبقات اکبری تصنیف خواجہ نظام الدین احمد (در سہ جلد) باہتمام ب . ڈی ، کلکتہ ۱۹۱۳-۱۹۳۱ .
- طبقات الصوفیہ تصنیف عبدالرحمن سلمی ، بتحقیق نور الدین شریبہ ، مصر ، ۰۱۹۵۳ .
- طبقات الصوفیہ تالیف خواجہ عبداللہ انصاری ، بہ تصحیح و تحشیہ عبدالحمی حبیبی ، کابل ، ۱۳۴۱ شمسی .
- طبقات شاہجہانی اثر محمد صادق کشمیری دہلوی ہمدانی ، کتابخانہ دیوان ہند ، نسخہ خطی شاہہ ۰۷ .
- طرائق الحقائق اثر محمد معصوم شیرازی معصومعلیشاہ (در سہ جلد) ، بہ تصحیح محمد جعفر مجتوب ، تهران ، ۱۳۳۹-۱۳۴۵ شمسی .
- عرفات العاشقین تالیف تقی الدین محمد اوحدی حسینی اصفہانی (بنقل از آنشکدہ آذر) .
- عرفات العاشقین تالیف تقی الدین محمد اوحدی حسینی اصفہانی (نسخہ متعلق بہ مہدی سہیلی خوانساری ، بنقل از تذکرہ میخانہ) .
- فتوح السلاطین عباسی ، باہتمام د . من . یوشع ، مدراس ، ۰۱۹۴۸ .

- فرہنگ آنند راج اثر محمد پادشاہ متخلص بہ شاد (در ہشت جلد) ، زیر نظر محمد دبیر سیاق و بیژن ترقی ، تہران ، ۱۳۳۵-۱۳۴۶ شمسی.
- کتاب التعریفات للعلامة علی بن محمد الشریف الجرجانی ، بیروت ، ۱۹۶۹ م.
- کتاب الحکمة الخالدة یا جاویدان خرد مشکویہ رازی ، چاپ بدوی ، مصر.
- کشف الظنون اثر حاجی خلیفہ چلبی (بنقل از فہرست نسخ خطی در کتابخانہ موزہ بریطانیا ، لندن ، چاپ دوم ، ۱۹۶۶ م.
- کلمات الصادقین تصنیف محمد صادق کشمیری دہلوی ہمدانی ، باہتمام نگارندہ (- محمد سلیم اختر) آمادہ چاپ.
- کلیات شیخ فخر الدین ابراہیم ہمدانی متخلص بعراقی ، با تصحیح و مقدمہ سعید نفیسی ، تہران ، چاپ چہارم.
- گزار ابرار تصنیف محمد حسن غوثی شطاری ، کتابخانہ دانشگاه مانچستر انگلستان ، نسخہ خطی شمارہ ۱۸۵.
- لطائف الطوائف تالیف مولانا فخر الدین علی صفی ، بسعی و اہتمام احمد گچین معانی ، تہران ، چاپ دوم ، ۱۳۴۶ م.
- مآثر الامراء تالیف نواب مصصام الدولہ شاہنواز خان (در سہ جلد) ، بہ تصحیح مولوی عبدالرحیم و مولوی مرزا اشرف علی ، کلکتہ ، ۱۸۸۰-۱۸۹۱ م.
- مآثر رحیمی تصنیف ملا عبدالباقی نواوندی (در سہ جلد) ، بہ تصحیح محمد ہدایت حسین ، کلکتہ ، ۱۹۲۴-۱۹۳۱ م.
- مثنوی مہر و ماہ اثر طبع شیخ جالی دہلوی ، با تصحیح و مقدمہ حسام الدین راشدی ، اسلام آباد ، ۱۹۷۴ م.
- مجالس المؤمنین تالیف قاضی نور اللہ شوستری ، طہران ، ۱۲۹۹ ہجری قمری.
- مجمع الخواص تالیف صادقی بیگ کتابدار (بنقل از تذکرہ میخانہ).
- مجمع الفصحا تالیف رضا قلیخان ہدایت (در شش جلد) بکوشش مظاهر مصفا ، تہران ، ۱۳۴۰.
- مجمع فصیحی بالمقدمہ و تصحیح و تحشیہ محمود فرخ ، مشہد ، ۱۳۳۹-۱۳۴۱ شمسی.
- مذکر احباب تصنیف خواجہ حسن نثاری بخاری باہتمام من.م فضل اللہ.

مرآۃ الاسرار تصنیف عبدالرحمن چشتی ، کتابخانہ موزہ بریطانیا ، نسخہ خطی
شمارہ 216 Or

مرآت الاصطلاح تالیف انند رام مخلص کتابخانہ موزہ بریطانیا ، نسخہ خطی شمارہ
1837 Or

مرآۃ العالم اثر محمد بقا ، کتابخانہ موزہ بریطانیا ، نسخہ خطی شمارہ 7657 Add.
مرآۃ مسعودی تصنیف عبدالرحمن چشتی ، کتابخانہ موزہ بریطانیا ، نسخہ خطی
شمارہ 1318 Or

مصیبت نامہ عطار باہتمام نورانی وصال ، تہران ، ۳۳۸ ، شمسی.

المعجم فی معایر اشعار المعجم تالیف شمس الدین محمد بن قیس رازی ، بہ تصحیح
محمد بن عبدالوہاب قزوینی ، تصحیح مجدد از مدرس رضوی ، تہران.

مقالات منتخبہ مجلہ دانشکدہ خاور شناسی (در دو جلد) ، مرتبہ وزیر الحسن
عابدی ، لاہور ، ۱۹۶۷ م.

مقصد الاقبال السلطانیہ و مرصد الامال خاقانیہ از سید اصیل الدین عبداللہ واعظ
بہ کوشش مایل ہروی ، تہران ۱۳۵۱ شمسی.

مکتب وقوع از احمد گلچین معانی ، تہران.

مکلی نامہ، میر علی شیر قانع تنوی، تصحیح سید حسام الدین راشدی، حیدرآباد،
۱۹۶۷ م.

منتخب التواریخ اثر ملا عبدالقادر بن ملوکشاہ بدایونی (در ۳ جلد) بہ تصحیح
احمد علی و کبیر الدین احمدو و. ناولیس ، کلکتہ ، ۱۸۶۴-۱۸۶۹ م.

منتخب التواریخ اثر ملا عبدالقادر بن ملوکشاہ بدایونی ترجمہ اردو از محمود
احمد فاروقی ، لاہور ، ۱۹۶۲ م.

منتخب اللطائف تالیف رحم علی خان ایمان بہ اہتمام محمد رضا جلالی نائینی و
امیر حسن عابدی ، تہران ، ۱۳۴۹ شمسی.

منطق الطیر عطار بہ تصحیح محمد جواد مشکور ، تہران ، چاپ دوم.

میرزا غازی بیگ اور آس کی بزم ادب اثر سید حسام الدین راشدی ، کراچی ،
۱۹۷۰ م. بزبان اردو.

- نصیحة الملوک تصنیف امام ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی ، با مقدمه و تصحیح جلال الدین ہائی ، تہران ، ۱۷-۱۳۱۵ شمسی.
- نفایس المآثر تالیف میر علاء الدولہ قزوینی کامی ، میکروفیلم مجہول الاؤل متعلق بہ کتابخانہ دانشگاہ ملی فدرال ، کینبرا ، استرالیا.
- نفایس المآثر تالیف میر علاء الدولہ قزوینی کامی ، کتابخانہ رضا ، رامپور ، مخطوطہ شمارہ ۲۳۸۸.
- نفحات الانس من حضرات القدس تالیف مولانا عبدالرحمن بن احمد جامی ، با تصحیح و مقدمہ و پیوست از مہدی توحیدی پور ، تہران.
- واقعات دارالحکومت دہلی تصنیف بشیر الدین احمد (در سہ جلد) ، دہلی ، ۱۹۱۹ م. بزبان اردو.
- ہفت اقلیم اثر امین احمد رازی (در سہ جلد) ، با تصحیح و تعلیق جواد فاضل ، تہران.

مجلات

- اردو ، مجلہ انجمن ترقی اردو پاکستان ، کراچی ، دورہ ۷۲ ، شمارہ ۱ (ژانویہ - مارچ ۱۹۷۶ م) ، ص ۸۷-۹۹.
- مقالہ دکتر غلام مصطفی خان تحت عنوان 'خواجہ حسن مروی کابلی' بزبان اردو.
- اورینٹل کالج میگزین ، مجلہ دانشکدہ خاور شناسی دانشگاہ پنجاب ، لاہور ، دورہ ۳۴ ، شمارہ ۲-۳ (فوریه و مہ ۱۹۷۸ م) : ص ۶۹-۳۱.
- مقالہ عبدالرحمن چغتائی تحت عنوان 'داستان امیر حمزہ کی تصویریں' بزبان اردو.
- ایضاً ، دورہ ۳۷ ، شمارہ ۱ (نوامبر ۱۹۷۸ م) ، ص ۱۷۴-۹۳.
- مقالہ دکتر نذیر احمد تحت عنوان 'رسالہ معہای قاسم کاهی' ، بزبان فارسی.

- ایضاً ، دورہ ۴۴ ، شماره ۲ (مہ ۱۹۶۸ م) ، ص ۴۰۴-۳۲۵.
- مقالہ سید وقار عظیم تحت عنوان 'داستان امیر حمزہ' بزبان اردو.
- ایضاً ، دورہ ۴۴ ، شماره ۴ (نوامبر ۱۹۶۸) ، ص ۱۳۷-۱۲۵.
- مقالہ مولوی محمد شفیع تحت عنوان 'قصہ امیر حمزہ' بزبان اردو.
- بررسی های تاریخی ، شماره ۴ ، سال دوازدهم (مهر - آبان ۲۵۳۶ شاهنشاهی) ، ص ۷۶-۴۹.
- مقالہ حسین میر جعفری تحت عنوان 'سیستان در عہد صفویہ'.
- پارس ، دورہ اول (اکتبر ۱۹۶۷ م) ص ۴۷ بعد.
- مقالہ سید حسام الدین راشدی تحت عنوان 'میرزا محمد صادق مینا اصفہانی'.
- نقوش ، سالنامہ (ژانویہ ۱۹۷۷) ، شماره مسلسل ۱۳۲ ، ص ۷۵-۳۵.
- مقالہ نکرانده (- محمد ملیم اختر) تحت عنوان 'مجمع الشعراى جهانگیر شاهی' بزبان اردو.

منابع انگلیسی

- Abu'l Fazl 'Allami, *The A'in-i Akbari*, tr. H. Blochmann, Delhi, 1965 repr.
- Abu'l Fazl 'Allami, *The Akbar Nama*, tr. H. Beveridge, 3 vols., Calcutta, 1897-1921.
- Adamec, Ludwig W., *Herat and Norther Afghanistan*, Graz-Austria, 1975.
- Ahmad, Aziz, *Safawid Poets and India, Iran*, XIV, 1976, pp. 117-132.
- Acharyya, C. M., *Monumnts of Puri District, Orissa Review* (Orissa Monumnts Special 1949), Vol. VI, pp. 21-14.
- Avasthy, R. S., *The Mughal Emperor Humayun*, Allahabad, 1967.

- Babur Padshah Ghazi, Zahiru'ddin Muhammad, *Babur-Nama (Memoirs of Babur)*, tr. Annette Susannah Beveridge, 2 vols., New Delhi, 1970 repr.
- Badaoni, Abdu'l Qadir, *Muntakhabu't Tawarikh*, Vol. I, tr. G.S.A. Ranking, Vol. II. tr. W. H. Lowe, Vol. III, tr. T.W. Haig, Delhi, 1973 repr.
- Baqir, Muhammad, The Earliest Progress, Development and Influence of Persian in the Pakistan-Hind Sub-Continent, *Oriental College Magazine*, Vol. 43, No. 3 (August 1967), pp. 1-10.
- Barthold, W., *Turkestan Down to the Mongol Invasion*, London: Gibb Series, 1928.
- Basham, A. L., *The Wonder that was India*, New York (Evergree Edn.), 1959.
- Browne, E. G., *A Literary History of Persia*, 4 vols., C. U. P., 1959-1964 repr.
- Dughlat, Mirza Haydar, *Ta'rikh-i Rashidi*, tr. E. Denison Ross, London, 1895.
- Elliot, H. M. and John Dowson, *The History of India as Told by Its Own Historians*, 8 vol., Allahabad, n.d., reprint.
- Encyclopaedia of Islam*, New Edition, ed. H.A.R. Gibb et al., Leiden London, 1960.
- Ghani, M. A., *A History of Persian Language and Literature at the Mughal Court*, 3 Parts, Allahabad, 1929-1930.
- Ibbetson, Denzil Charles Jolf, *A Glossary of the Tribes and Castes of the Punjab and North West Frontier Province*, ed. Horace Arthur Ross, 2 vols., Lahore, 1911-1919.
- Ivanow, Wladimir, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, Calcutta, 1924.
- Jahangir, Nuru'ddin Muhammad, *The Tuzuk-i-Jahangiri or Memoirs of Jahangir*, tr. Alexander Rogers, ed. Henry Beveridge, 2 vols., New Delhi, 1968 repr.

- Khandalavala, Karl and Jagdish Mittal, *An Early Akbari Illustrated Manuscript of Tilasm and Zodiac*, Lalit Kala, New Delhi : Lalit Kala Akademi, No. 14, pp. 9-20.
- Le Strange, Guy, *The Lands of the Eastern Caliphate*, London, 1966 repr.
- Moore, W.G., *The Penguin Encyclopaedia of Places*, Middlesex-England, 1971.
- Muqtadir, Maulawi Abdul, *Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library of Bankipore*, Calcutta.
- Mitra, Debala, *Konark*, New Delhi, 1976.
- Nazim, Muhammad, *The Life and Times of Sultan Mahmud of Ghazna*, Cambridge, 1931.
- Nizamu'ddin Ahmad, Khwajah, *The Tabaqat-i Akbari*, tr. B.De., 3 vols., Calcutta, 1913-1936.
- Paintings from the Mughal Courts of India*, London : World of Islam Publishing Co., 1976.
- Rasheed, Abdur, *The Travellers Companion*, Calcutta, 1907.
- Ray, Niharranjan, *Mughal Court Paintings*, Calcutta, 1975.
- Ray, Sukumar, *Humayun in Persia*, Calcutta, 1948.
- Rieu, Charles, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3 vols., 1966 repr.
- Rypka, Jan, *History of Iranian Literature*, ed. Karl Jahn, Dorecht-Holland, 1968.
- Sachau, Edward G., *Alberuni's India*, Delhi, 1964 repr.
- Siddiqi, Mahmudul Hasan, *History of the Arghuns and Tarkhans of Sind (1507-1593)*, Hyderabad Sind, 1972.
- Stephen, Sir Leslie and Sir Sidney Lee, *History of National Biography*, vols., C.U.P.,
- Storey, C. A., *Persian Literature : A bio-bibliographical survey*, vol. 1, pr. 2, London, 1958.
- Sufi, G.M.D., *Kashir*, 2 vols., Lahore, 1949.
- The Travels of Ibn Battuta*, tr. H. A. R. Gibb, 3 vols., Cambridge, 1958-1971.

فہارس اعلام

اشخاص و قبایل و طوایف

ابوالبقا ، امیر ، ۲۴۲
 ابوالعباس نھاوندی ، شیخ ، ۲۵۵
 ابوالغازی ، شاه (جھانگیر) ، ۱۵۲
 نیز نک : جھانگیر
 ابوالفتح ، حکیم ، ۴۸ ، ۲۱۶ ، ۲۱۹
 ۲۲۰
 ابوالفرج زنجانی ، شیخ ، ۲۵۵
 ابوالفرج سجزی ، ۴۰ ، ۲۱۰
 ابوالفضل علامی ، شیخ ، ۱۷۶ ، ۱۸۳
 ۱۸۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۹ ، ۲۳۰ ، ۲۸۰
 ۲۸۲ ، ۲۸۵ ، ۲۹۹ ، ۳۳۲
 ابوالفیض فیاضی ، ۲۱۶
 ابوالقاسم (تربی) ، ۲۶۲
 ابوالقاسم نجم الدین محمد ، سید ، ۳۰۰
 ابوالقاسم کازرونی ، شیخ ، ۲۰۹
 ابوالمظفر (بن اشرف خان) ، ۲۲۳
 ابوالمعالی ، شاه ، ۲۸۳
 ابوالمکارم بخاری ، مولانا ، ۱۵۷
 ابو الواحد ، شیخ ، ۳۳۷
 ابوبکرؓ ، ۳۷
 ابوبکر واسطی ، ۳۱۵
 ابو تراب بیگ ، ۱۵۸
 ابو سعید ، قاضی ، ۲۲۰
 ابو سعید پورانی ، سلطان ، ۱۰۳ ، ۲۸۷
 ۲۸۸
 ابو محمد حسن بن محمد حسینی غزنوی ، مشہور
 بہ اشرف ، اشرف الدین ، ۱۸۸

I

آنشی شیروانی ، ملا ، ۵۰
 آنشی ، ملا (پدر ملا صلحی) ، ۹۵
 آنشی قندھاری ، ۲۲۱
 آدم ، ۴۰ ، ۴۰
 آزاد بلگرامی ، میر غلام علی ، ۱۶۳ ، ۳۰۶
 آذر ، لطفعلی بیگ ، ۴۰ ، ۳۳۲
 آصف الدولہ ، ۲۶۳
 آصف خان ، ۱۴۵ ، ۱۶۸ ، ۱۸۳ ، ۳۳۱
 آصف ... محمد ، ۱۷۰
 آصف ، خواجہ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵
 آصفی ، خواجہ ، رک : آصف ، خواجہ
 آفتاب رای لکھنوی ، ۲۴۶ ، ۳۰۵
 آل کرت ، ۳۲۹
 آلی ، ملا ، ۱۳۵ ، ۱۲۶
 آنحضرت (ص) ، ۲۰۶
 آنند راج ، ۳۳ ، ۸۰ ، ۸۸
 آفی ، ملا ، ۳۲۶

I

ابراہیم (ع) ، ۲۴۹
 ابراہیم ، خواجہ ، ۹۶
 ابراہیم حسین امدی ، خواجہ ، ۲۵۲
 ابراہیم قطب شاہ ، ۳۰۵
 ابراہیم لودی ، ۳۳۴
 ابراہیم ہمدانی ، علامی میرزا ، ۱۷۰
 ابن عباس ، ۳۱۵
 ابن عطار ، ۳۱۵
 ابو اسمعیل عبداللہ ، امام ، ۱۶۶
 ابوالبر کہ قراہی ، قاضی ، ۳۶ ، ۳۶ ، ۲۰۶

اشرف خان (میر منشی)، ۵۳، ۲۲۳	ابو محمد منصور علی المنطقی تعرف بمورد، ۱۹۳
اشرف لاهیجانی، سید، ۳۳۷	ابونصر بدر الدین محمود بن ابوبکر بن حسین بن جعفر فراہی، شیخ، ۲۰۴
اشکی، میر، ۲۴۵	ابونصر فراہی، شیخ، ۳۵، ۲۰۴، ۲۰۵
اظہر، مولانا، ۲۸۸	۲۰۶
اظہری، مولانا، ۳۲۸	ابی ایوب انصاری، ۱۶۶
اعتاد الدولہ، ۱۴۵	ابی عبدالرحمن سلمی، ۱۶۶
استابہزاد، ۲۲۸ نیز نک: بہزاد، استاد	ابی معاذ علی، ۱۶۶
استیدانی، مولانا نور الدین، ۲۲۹	ابی منصور محمد، ۱۶۶
اسکندر بیگ منشی، ۲۴۵	ابی نصر بن روزبہان بقلی، ۳۱۴
اسمعیل، امامزادہ، ۱۸۸	اتابک سعد، ۱۱۹، ۳۱۴
افضل ترکہ، خواجہ، ۱۷۶	احمد، ۳۰۱
افغانان، ۲۲۲	احمد، مرزا (بن میرزا عرب)، ۱۷۵
افلاطون، ۱۱۴	احمد، میر سید، ۵۴
اکبر (پادشاہ)، ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۵۴	احمد بیگ کابلی، ۱۳۶، ۳۳۱، ۳۳۲
۵۷، ۵۹، ۶۴، ۶۶، ۸۴، ۸۶، ۸۹	احمد جندی، مولانا، ۲۷۵
۹۰، ۹۱، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۹	احمد گلچین معانی، رک: گلچین معانی، احمد
۱۳۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۷۴	احمد گیلان، خان، ۴۸، ۴۹، ۲۹۳
۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۹، ۲۰۷	احمد لاغر سیستانی، قاضی، ۲۳۴
۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۱	اخوند، ۲۷۸ نیز رک: زین الدین، ملا
۲۳۲، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۷	ادہم بیگ، ۱۹۹
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵	ادہم خان، ۲۲۹، ۳۰۷، ۳۰۸
۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۷	ارغون، ۳۱۲، ۳۱۳
۳۰۸، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۸	ارغون، شاہ حسین میرزا، ۸۹
۳۳۱، ۳۳۶	ارغون کابلی، ۲۲۴
الفتی، ۲۲۲	اسمعیل، شیخ، ۲۳۸
الیاس منجم، مولانا، ۲۳۷	اسمعیل بن عباد، ابوالقاسم، ۱۹۳
امام رضا، ۳۰۶	اسمعیل میرزا، ۲۴۵، ۲۵۴
امام زادہ حسین، ۲۴۹	اشرف، (سید محمد حسن غزنوی)، ۱۸۸
امانی کابلی، میر، ۶۸، ۲۳۸	۱۸۹
امیدی رازی، ۱۸۸، ۳۳۴	
امیر خان موصلو، ۲۵۲	

بایستغیر میرزا، ۱۶۴	امیر خسرو دہلوی، ۲۸۲
بایقرا، ابوالبقا سلطان حسین میرزا، ۵۶	امیر شاہ منصور برلاس، ۳۳۴
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۶، ۲۰۳، ۲۱۳	امیر شاہی، ۲۹۴
۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۵۲	امیر محمد کوکلتاش، ۳۳۴
۲۶۵، ۲۷۰، ۲۸۸، ۳۱۰، ۳۱۱	ابن احمد رازی، ۱۸۸، ۲۰۹، ۲۲۸
۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۱	۲۳۶، ۲۴۶، ۲۷۰، ۲۸۱، ۳۰۵
بخش علی، میرزا، ۲۵۱	۳۳۲
بدایونی، ملا عبدالقادر، ۷۲، ۸۵، ۲۰۷	ابن اندین محمود بخش یبکی هروی، خواجہ،
۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۷	۲۷۲
۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰	اناغ کوکھ، ۲۷
۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۱، ۳۱۰، ۳۲۴	انسی، مولانا محمد شاہ، ۵۱، ۵۲، ۲۲۱
بدوی، ۱۵۶	آنند رام مخلص، ۳۳۹، ۳۴۰
بدیع الزمان ہمدانی، ۱۹۳، ۱۹۴	انوری، ۴۷، ۴۸، ۱۵۰، ۱۷۵، ۱۸۹
بدیعی سمرقندی، ملا، ۱۰۸، ۳۰۳	۱۹۱
برناچہ، ۶۰	اوحدی، تقی الدین، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۷۰
برہان، حافظ، ۹۹	۱۷۶، ۲۱۰
برہانی، ۲۲۳	اوزبک، عبید اللہ خان رک : عبید اللہ خان
بزمی، ملا، ۱۰۸، ۳۰۴	اویس گوالیاری، ملا خواجہ، ۶۳، ۶۴
بسحق اطعمہ، ۳۳۵	۲۳۷
بقائی، محمد حسین، ۲۴۸	اویماقی تکلو، ۱۷۷
بلاخان، ۲۴۹، ۲۵۳، ۳۲۴	ایاز، ۲۴، ۱۴۳
بوسلیک، ۲۸۴	ایلیات، ح.م.، ۱۸۹
بو علی، حکیم، ۴۴	ایوب، ۱۳۴
بو علی سینا، ۸۶	ایوب ابن خواجہ ابوالبرکہ، خواجہ، ۲۴۲
بہادر خان، ۵۷، ۹۹، ۲۲۲، ۲۸۰	ب
۲۸۵، ۳۰۰	بابر بادشاہ، ظہیر الدین محمد، ۲۹، ۳۰
بہاء الدین محمد بخاری، خواجہ، ۳۳۵	۱۸۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۵۷
بہزاد، ستاد، ۵۵، ۵۶	۲۷۲، ۲۹۱، ۳۱۲، ۳۳۴
نیز رک : استا بہزاد	باز بہادر، ۲۳۲، ۲۷۳
بہاء الدین محمد عالی، بہاء الملة، ۱۵۸	باننا، ۲۹۹
بہرام میرزا، ۱۸۸	بازید پورانی، شیخ عارف، ۱۰۳، ۲۸۷
	۲۸۸

تقی الدین محمد کشی، ۱۸۱، ۲۱۴، ۳۰۰
 نمر (تیمور)، ۵۸
 توحیدی پور، مہدی، ۱۶۶
 تیمور، امیر، ۶۳، ۱۹۹، ۲۹۹

ث

ثانی، ملا، ۱۲۶، ۱۲۷
 ثانی خان، ہروی، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۸۰
 ۳۱۰، ۳۰۹

ج

جالینوس، ۱۱۴
 جامع (= قاطعی)، ۴۲، ۵۰، ۶۶، ۹۰
 ۱۵۳-۱۴۶
 جامی، ملا نور الدین عبدالرحمن، ۱۳
 ۵۸، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۳۷
 ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۹۶، ۲۱۳، ۲۲۹
 ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۰۱، ۳۵۵، ۲۶۱
 ۳۰۰، ۳۲۳
 جانی (بخاری) تیمبان، ملا، ۷۲، ۷۳
 ۲۴۳، ۳۱۲
 جانی خراسانی، ملا، ۱۲۷
 جانی (سروزی)، ملا، ۱۱۴، ۲۳۹، ۲۴۰
 جبرئیل، ۲۱، ۶۶، ۱۳۰
 جرمی، ملا، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۸۳
 جعفر الصادق، ۱۸۹
 جعفر سلطان افشار، ۲۳۶
 جلال، شیخ، ۱۱۳، ۳۱۰
 جلال الدین، شیخ، ۲۲۴
 جلال الدین ابو سعید پورانی، شیخ
 رک: ابو سعید پورانی، شیخ
 جلال الدین ابو یزید، مولانا، ۲۸۷
 جلال الدین محمد اکبر بادشاہ
 رک: اکبر بادشاہ
 جلال الدین محمد دوانی، مولانا، ۳۳۱

بہرامشاہ بن تاج الدین حرب، ۲۰۴، ۲۰۵
 بہلول دانا، شیخ، ۱۹، ۱۸۹
 بیانی، ۵۵
 بیرم خان، ۳۷، ۳۸، ۵۹، ۶۹، ۷۲
 ۱۲۷، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۲
 ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۶۳، ۲۷۵
 ۲۸۵، ۳۰۶، ۳۰۷
 بیوریج، ۳۰۹

پ

پایندہ محمد تبرگر، مولانا، ۳۳۴
 پادشاہان مغول گورکانی، ۱۵۶
 پرتو بیضانی، حسین، ۱۶۴
 پرتوی، ملا، ۱۰۹، ۳۰۴، ۳۰۵
 پرتوی، لاهیجانی، حکیم، ۳۰۴
 پشن، ۳۰
 پیر محمد خان شیروانی، ملا، ۵۹، ۲۱۲
 ۱۳۱، ۲۷۳، ۲۷۵
 پیغمبر (ص)، ۳، ۱۶۷، ۲۳۸
 پیر هرات، ۱۵۸، ۱۶۶

ت

تاناز خان، ۲۹۸
 تاج الدین محمود، خواجہ، ۲۶۰
 تذروی، ملا، ۱۱۰، ۳۰۶
 ترخان نور الدین محمد خان، ۱۰۶، ۱۲۳
 ۲۱۲، ۲۹۶، ۲۹۷، نیز نک: اسفندیانی
 ترخان نیری، ۲۹۹
 تردی رودہ، ملا، ۵۷، ۶۸، ۲۸۸
 تشبیبی کشی، میر، ۳۰۰
 تقرب جان، نواب، ۳۴۰
 تقی الدین محمد اصفہانی، ۱۰۹، ۱۱۰
 ۳۰۵، ۳۰۶
 تقی الدین دوستی، شیخ، ۱۸۶
 تقی الدین محمد اوحادی، ۳۰۶

۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵،
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۰۸،
۲۱۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۵، ۲۶۶،
۲۷۸، ۳۰۸، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹،
۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹،
جهانگیر (ہاشمی کرمانی) شاہ، ۳۰۰

ج

چغتائی سلطان، ۲۳۸
چلبی علامہ، ۳۵، ۲۰۳
چلمہ بیگ، ۵۲، ۲۲۲
چلمہ بیگ برخوردار، خانہ عالم، ۱۹۹
چنگیز خان، ۲۹۹
چوچک بیگم، ۳۱۲، ۳۱۳

ح

حاتم (طایی)، ۶۵
حاتم، مولانا، ۱۸۲
حاذق، حکیم، ۸۶، ۲۶۵
حاجتی، ملا، ۸۰، ۸۱، ۲۶۰
حاجی کارته، مولانا، ۳۲۸
حافظ، ۲۰۱
حافظ دیوان، خواجہ، ۳۶
حافظ رخنہ، ۲۷۰
حالتی، ملا یادگار محمد، ۷۵، ۲۴۸
حالتی خراسانی، قاسم بیگ، ۷۵، ۲۴۵،
۲۴۹، ۲۵۰
حبیب اللہ، میر، ۲۳۰
حبیب اللہ وزیر ساوجی، خواجہ، ۲۵۷،
۲۶۹
حزنی، ملا، ۷۶
حزنی (اصفہانی)، ۷۳، ۷۵، ۱۸۱، ۲۴۶
حسابی نطنزی، مولانا، ۱۸۱
حسام الدین (راشدی)، ۱۸۵، ۲۳۵، ۳۱۲،
۳۳۸

جم، ۳۸، ۱۴۴
جال الدین اصفہانی، ۱۸۹
جال الدین حیدر استرآبادی، میر، ۳۳۰
جال الدین عبدالرزاق، ۳۳۶
جال الدین فغار، ملا، ۲۶۸
جال الدین محدث، میر، ۲۵۷
جال محدث، سید، ۲۳۰
جملۃ الملک، ۳۳۰
جال کنبو دهلوی، شیخ، ۶۹، ۲۴۰،
۲۴۱
جنت آشیانی، حضرت، ۲۷۸، ۲۹۰، ۲۹۶،
۳۰۴
جنید، ۳۱۵
جواد مشکور، محمد، ۱۹۰
جوانان گجراتی، ۲۴۲
جهانگیر پادشاہ، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰،
۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲،
۲۵، ۲۶، ۲۷، ۸۲، ۳۱، ۳۴، ۳۵،
۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳،
۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴،
۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶،
۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷،
۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۹۱،
۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰،
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶،
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳،
۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰،
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵،
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰،
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷

حضرت پیغامبر (ص)، ۲۳۰
 حضرت جنت آشتیانی (ہایون پادشاہ)، ۲۹،
 ۴۲، ۵۱، ۶۴، ۶۷، ۷۹، ۹۹
 ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
 حضرت جنت مکانی (جهانگیر پادشاہ)، ۱۵۷
 حضرت ختمی پناہ، ۲۰۸
 حضرت رسالت، ۲۰۶
 حضرت فردوس مکانی (بابر پادشاہ)، ۲۹،
 ۶۷، ۲۲۱، ۲۹۰
 حضوری (قمی)، میر، ۷۳، ۲۴۴، ۲۴۵
 حلوانی، شمس الایمہ، ۲۷۵
 حمدی (برادر میر قہمی)، میر، ۹۵، ۲۷۴
 حمدی، قاضی قطب الدین ابو سعید خالدی،
 ۲۲۱، ۲۲۰
 حنفی، ملا، ۲۶۹
 حیدر (دوغللات)، میرزا، ۱۲، ۱۸۵، ۱۸۶
 حیدر محصلی، مولانا، ۳۲۹
 حیدر قاسم، ۲۸۳
 حیدر کندہ نويس، مولانا، ۲۲۴
 حیدر (حیدری) سبزواری، ملا، ۴۷، ۲۴۷
 حیرانی (فرزند ضمیری)، ۱۸۸
 حیرانی (قمی)، ملا، ۷۴، ۲۷۴
 حیرنی، ملا، ۲۶۱، ۲۶۲
 خ
 خامی، ملا، ۱۱۰
 خاقانی، ۴۸، ۱۵۰
 خاکی، حسن بیگ، ۲۰۹
 خالد بن ولید، ۴۹
 خان احمد گیلان، ۲۱۸، ۲۱۹
 خان اعظم، ۱۱۰، ۳۰۶، ۳۰۸
 خان ترخان، ۲۹۶
 خان زمان، ۲۴۶، ۲۷۳، ۲۸۰، ۳۰۰، ۳۰۷

حسن، امام، ۴، ۲۶۵
 حسن استرابادی، قاضی، ۷۸
 حسن خان، ۱۵۹
 حسن دهلوی، میر، ۲۳۷
 حسن شاہ، ملا، ۱۲۲، ۱۲۳
 حسن، شیخ، ۲۹۸
 حسن علی، ملا، ۷۹، ۲۵۳، ۲۵۸
 حسن غزنوی، میر سید، ۱۹، ۲۱، ۱۸۸
 حسن کاشی، ملا، ۲۴۶
 حسن نزاری، خواجہ، ۲۴۲، ۲۴۳،
 ۲۸۳
 حسین، امام، ۴، ۲۶۵
 حسین، شاہ، ۲۶۹
 حسین، خواجہ کمال الدین پسر نظام الملک
 متخلص بہ فانی، ۱۳۶
 حسین، ملا کمال الدین، ۶۷، ۶۹
 حسین (بن ملا شاہ)، میر، ۵۲
 حسین، میرزا شاہ، ۳۰
 حسین بحر العلومی، ۳۳۶
 حسین بن غیاث الدین محمود سیستانی، ۱۷۵
 حسین تحویل دار، محمد، ۹۹
 حسین ثنائی، خواجہ، ۱۸۰، ۱۸۲
 حسین سلطان (فراہی)، ۳۶
 حسین کتابدار، کمال الدین حسین، ۵۲
 حسین معانی، میر، ۴۲، ۲۱۳
 حسین مروی، ملا خواجہ، ۵۴، ۱۱۹
 ۲۶۳
 حسین میرزا، ابوالیقا سلطان، ۳۲، ۵۵
 حسین نقشی دهلوی، مولانا، ۲۳۹
 حسین واعظ کاشفی، ۲۶۹، ۲۷۰
 حسینی (توہ اشرف خان)، ۲۲۳

- خان قلی اوزنک ، ۲۰۲
خانقاناں عبدالرحیم خان (سید سالار) ، ۱۵۶
۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۸۲ ، ۲۱۶ ، ۲۶۵
۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۳۷
خاندان سیمجوریان ، ۲۱۰
خبیبہ ، ملا محمد قاسم ، ۱۴۹ ، ۱۴۹
خدا دوست ، ۲۰۲
خدای جل جلال ، ۱۷۹
خرم ، شاہزادہ ، ۲۷۸
خسرو ، ۹۸ ، ۱۶۲
خسرو ، امیر ، ۱۴۴ ، ۱۸۱ ، ۲۳۷ ، ۳۰۳
خسرو ، شاہزادہ ، ۲۶۵
خضر ، ۴۳ ، ۸۸ ، ۱۳۰ ، ۱۴۳ ، ۱۵۱
۲۹۴
خضری قزوینی ، ملا ، ۴۳ ، ۲۱۳
خلاق المعانی ، ۳۳۶
خلدی ، ملا ، ۷۶ ، ۱۴۰ ، ۳۳۷
خلفی ، ملا ، ۷۶ ، ۲۵۱
خلفی ہروی ، میر محمد یوسف ، ۷۶ ، ۲۵۲
خلیفۃ الزمان نک : اکبر
خندان ، سلطان محمد ، ۵۴ ، ۲۲۷
خواجہ ابن علی ہروی ، ۲۲۳
خواجگی (کشمیری) ، ملا ، ۱۳۰
خواجہ انصار / نصاری ، ۱۵۸ ، ۱۶۶
خواجہ جہان ، ۲۷۲
خواجہ خرد ، (مکہ ای) ملا ، ۶۸ ، ۲۳۸
۳۰۷ ، ۳۱۱
خواجہ زادہ کابی ، ملا ، ۷۶ ، ۳۵۰ ، ۲۵۱
خواجہ زادہای نقشبندی ، ۲۹۳
خواجہ کلان بیگ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۳۴
خواجہ کلان سوداگر ، ۵۲
خواجہ نقشبند ، ۳۳۵
خواجوی کرمانی ، ۳۲۹
خوجہ جہان ، ۹۰ ، ۲۷۲
خوشحال ، حکیم ، ۲۶۵
خوشحال بیگ ، ۲۲۲
خیام ، ۲۶۰
د
دارا ، ۳۶ ، ۲۰۶
داراب خان ، ۳۲۵
داراشکوہ ابن شاہجہان ، ۲۰۵
داعی مشہدی ، ملا ، ۲۶
داؤد ، ۲۴
درمش خان ، ۲۶۹
دعائی ، ملا ، ۷۸ ، ۲۵۳
دولتی شافعی ، ملا جلال الدین ، ۲۱۲
دوئی ، ۵۹
دوری ہروی ، میر ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۲۲۷
۲۵۲
دوست ، ملا ، ۴۲
دوست سلمان ، ملا ، ۵۳
دوستی ، ۶۰
دولت شاہ سمرقندی ، ۶۱ ، ۴۰ ، ۱۹۱
۲۱۰ ، ۲۵۵
دولت ، ۱۹۹
دولت صفویہ ، ۲۳۶
دولت یوسف شاہیہ ، ۲۱۵
دیار علی ، ۲۲۲
ذوالنورین ، ۲۰۶
ذوالنون ارغون ، ۳۱۲
ذ
راجہ علیخان برہان الملک ، ۲۳۱
رازی ، امام فخر الدین ، ۲۱۱
راشدی ، حسام الدین ، ۲۱۴ ، ۲۳۳ ، ۲۴۱

س

سادات بلذہ قم ، ۲۱۴
 سادات ، ناصری ، حسن ، ۱۷۶
 ساق کوثر ، ۳۰۱
 سالار مسعود ، ۱۸۹
 سام میرزا (صفوی) ، ۲۹ ، ۲۰۲
 سامری ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۵۰
 سایل ، مولانا ، ۸۲ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲
 سیکنگین ، ۱۹
 سپاہی ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۲۰۰
 سپاہی ، خدا دوست ، ۲۰۲
 سپاہی ، شاہ حسین ارغون ، ۲۰۲ ، ۳۱۲
 سپاہیان اکبری ، ۲۴۸
 سٹوری ، ۲۰۹
 سعد ، اتابک
 سعد الدین کاشغری ، مولانا ، ۲۲۹ ، ۳۱۱
 سعد زنگی ، ۱۱۸ ، ۱۱۹
 سعدی ، شیخ ، ۴۷ ، ۵۸ ، ۸۰ ، ۱۳۴ ، ۱۵۰ ، ۱۸۱ ، ۱۹۱ ، ۳۰۳
 سعید خان ، ۳۳۱
 سعید خان ، سلطان ، ۱۸۵
 سعید نفیسی ، ۱۷۷ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۳
 ملاطین غزنوی ، ۱۸۸
 سلطان ابو نصر ، میر ، ۴
 سلطان احمد ، میر ، ۴
 سلطان اسحاق ، میر ، ۴
 سلطان بایزید ، میر
 نک : دوری هروی ، میر
 سلطان پرویز ، ۸۶ ، ۲۶۶
 سلطان حسین بایقرا
 رک : بایقرا ، سلطان حسین
 سلطان خلیل ، میر ، ۴
 سلطان سجز ، ۴

۲۴۲

رباعی ، سید محمد ، ۷۹
 نیز نک : محمد رباعی ، سید
 رجائی ، مولانا حسن علی ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱
 ۲۵۴ ، ۲۵۸
 رحم داد ، خواجہ محمد ، ۸۹ ، ۲۷۰
 رستم ، ۶۲ ، ۱۷۹ ، ۲۶۵ ، ۲۹۲
 رسمی ، ملا ، ۱۴۳ ، ۳۳۹
 رضا ، امام ، ۲۶ ، ۴۱ ، ۴۵ ، ۱۰۱ ، ۱۳۰
 رضائی ، حکیم محمد المتخاص ، ۴۱ ، ۲۱۱
 رضی الدین نیشابوری ، ۴۱ ، ۲۱۱
 روانی ، ملا ، ۱۴۳
 روز بہان ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۳۱۴
 رکن السلطنت ، ۱۴۴ ، ۳۳۹
 رکن الدین محمد ، ۱۹۶
 ریاض الاسلام ، پرفسور ، ۳۴۰

ز

زال ، ۱۷۹ ، ۲۹۲
 زاهد ، ۲۶۴
 زلیخا ، ۲۳ ، ۵۱ ، ۲۴۶
 زربن قلم ، مولانا مبارک شاہ ، ۲۲۴
 زین ، شیخ ، ۲۳۸ ، ۲۵۵
 زین الدین خوافی ، شیخ ، ۲۸۶
 زین الدین علی بیگ انجدانی ، خواجہ ، ۱۵۸
 زین خان کوکھ ، ۳۲۹
 زین الدین محمود القواس البہدانی ،
 غوث العالم ، ۵۸ ، ۹۵ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰
 ۲۷۸ ، ۲۸۸ ، ۲۸۶
 زین الدین محمود کاتب ، مولانا ، ۲۲۶
 زین الدین محمود واصی ، ۲۸۸
 زین خان کوکھ ، ۲۱۶
 زکی ، ملا ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴

سیاوشانی (خواجہ محمود اسحاق) ، ۲۲۷
 سید شریف ، میر ، ۵۹ ، ۳۳۲
 سید شریف باقی حسینی ، میر ، ۲۶۷ ، ۲۶۸
 سیری ، لک : نکری ، ملا
 سیف الملوک دماوندی ، حکیم ، ۲۸۰
 سیفی ، ۲۴۵
 سیمجوری ، ابوعلی ، ۲۱۰
 سیمی ، ۱۲۹

ش

شافی نکو ، میرزا ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۲۱۳
 ۲۱۴
 شاہ اسمعیل ثانی ، ۴۹ ، ۲۳۶ ، ۳۲۸
 شاہ اسمعیل صفوی ، ۱۶۸ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹
 ۱۸۳ ، ۲۱۸ ، ۳۳۰
 شاہ بدخشی ، میر ، ۲۲۲
 شاہ بوداق قاجار ، ۲۰۲
 شاہ جهان ، ۱۵۶ ، ۲۲۳ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶
 ۲۷۸
 شاہ حسن میرزا ارغون
 رک : شاہ حسین میرزا ارغون
 شاہ حسین میرزا ارغون ، ۱۱۴ ، ۲۰۲
 ۲۳۳ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳
 شاہ خراسان ، نک : رضا ، امام
 شاہرخ میرزا ، ۱۶۷
 شاہرضا فارسی ، حکیم ، ۲۱۱
 شاہ رضی الدین اسماعیل حسینی دکنی ، ۳۰
 شاہ سنجان ، ۲۶ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷
 شاہ شجاع بیگ ارغون ، ۳۱۳ ، ۳۱۲
 شاہ صفی ، ۲۷۶
 شاہ ہمدان ، ۱۳ ، ۱۷
 شاہ طہاسب صفوی ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۴۸
 ۱۲۱ ، ۱۷۷ ، ۲۰۲ ، ۲۰۷ ، ۲۱۴

سلطانعلی ، میر ، ۴
 سلطانعلی ، ملا ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۱۰۳ ، ۲۲۶
 ۲۲۷ ، ۲۵۳ ، ۲۸۸ ، ۲۹۷
 سلطان قاسم ، میر ، ۴
 سلطان مجد ماضی ، ۴
 سلطان مجد الدین ، ۴
 سلطان محمد ، میر ، ۴
 سلطان محمد استرآبادی ، ۹۸ ، ۲۸۲
 سلطان محمد خندان ، ۲۸۸
 سلطان محمد میرزا ، ۲۵۴
 سلطان محمد نور ، ۲۲۷ ، ۲۸۸
 سلطان محمود (مستانی) ، ۶۳
 سلطان محمود ، میر ، ۴
 سلطان محمود تربتی ، ملا ، ۷۷
 سلطان یعقوب ، ۲۴۷
 سکندر ، ۲۳۸
 سلطان فارسی ، خواجہ ، ۳۲۹
 سلمی ، ۲۸۴
 سلم ، شہزادہ ، ۹۶ ، ۲۶۳ ، ۳۲۶
 سلیمان ، ۱۳۰
 سلیمان ، میرزا ، ۲۸۳ ، ۳۳۲
 سنائی ، ۷۰ ، ۱۸۸
 سنجان ، خواجہ ، ۱۹۷
 سنجر ، ۱۸۸ ، ۲۳۸
 سنجر سلطان ، ۳۶
 سہراب ، ۲۶۵ ، ۳۲۹
 سہل بن عبداللہ تستری ، ۳۱۵
 سہمی ، ملا ، ۱۳۷ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵
 سہیلی خوانساری ، ملا ، ۱۶۴
 سیانی ، ۲۰۶
 سیاق ، میرجان ، ۳۷ ، ۲۰۶

شمس الدین کرت ، ملک ، ۳۲۹	۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۴
شمس الدین میرزا ، ۱۵۷	۲۷۴ ، ۲۷۷ ، ۲۷۷ ، ۳۰۴ ، ۳۳۲
شمس قیس رازی ، ۶۰	۳۳۳
شہاب خان ، ۸۴ ، ۲۶۳	شاہ عباس صفوی ، ۴۴ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹
شہاب معانی ، سولانا ، ۲۴۳	۱۷۰ ، ۲۱۸
شہباز خان کنبو ، ۱۶۸	شاہ محمد ، ۸۰ ، ۸۱
شہسوار بیگ	شاہ محمد عبیر فروش ، ۶۹
شہیدی ، ۲۴۲	شاہ محمد قلاتی ، ۲۸۵
شیبک خان ، ۵۵	شاہ میرزا ، ۳۰۵
شیخ احمد (شیخ زادہ سہروردی) ، ۲۲۴	شاہی ، ۱۰۴ ، ۱۰۵
شیخ احمد ، قاضی ، ۲۳۳	شبلی ، ۳۱۵
شیخ الاسلام ، ۲۵۳	شجاع ، ۱۸۲
شیخ زادہ سہروردی	شجاع الدولہ بن ابوالمنصور خان صدقہ
شوخی ، ملا ، ۷۱ ، ۳۴۳	جنگ ، ۲۶۳
شیر خان افغان ، ۱۵۸ ، ۲۴۰	شرف الدین محمود بن عبداللہ مزدکافی ، شیخ
شیرین ، ۳۹ ، ۱۳۱	۱۸۶
ص	شرف جہان ، میرزا ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۸۱
ع	۲۱۴ ، ۲۵۴ ، ۳۰۳
صاحب بن عباد ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵	شریبہ ، نور الدین ، ۱۶۶
صاحبقران (تیمور) ، ۲ ، ۶۳	شطاح فارس ، ۳۱۴
صاحبقران ثانی ، ۱۵۷	شعوری ، ملا ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۲۶۲
صادق حلوانی ، ملا ، ۹۳ ، ۲۵۰ ، ۲۷۵	۲۶۳
۳۳۱	شغائی ، ۴
صادق محمد خان ابن باقر ہروی ، ۲۰۷	شہیق ، لچہمی نرائین ، ۲۷۰ ، ۲۶۳
صادق ہمدانی ، ۲۲۹ ، ۲۳۷	۲۹۵
صالحی ، محمد میرگ ، ۹۷ ، ۱۸۰ ، ۲۸۱	شکوہی ہمدانی ، ۱۷۰
صبا ، مولوی مظفر حسین ، ۲۳۹	شمس الدین ، خواجہ ، ۹۵ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸
صبری ، ملا ، ۱۳۳ ، ۳۲۹	شمس الدین روجی ، ۱۱۳ ، ۳۱۱
صبری ، ملا (قاسم کوہ بر) ، ۹۹ ، ۲۸۲	شمس الدین علی شیرازی ، حکیم (عین الملک)
۲۸۳	۵۸ ، ۵۹ ، ۲۳۱
صبری روزبہان ، ملا ، ۱۸۱	شمس الدین محمد خان انکھ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸
صبوحی ، ملا ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹	
۲۸۲ ، ۲۸۱	

طايفه چغتائيه ، ۲۴۸
طبيعي لاهوري ، مولانا ، ۱۳۰
طبقه تركانيه ، ۱۷۰
طرزي ، ملا ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶
طريقي ، ملا ، ۶۱ ، ۲۳۳
طلوعي ، ملا ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳
طفيلي اصفهاني ، ملا ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۲۸۷
طفيلي (مشهدي) ، مولانا ، ۱۰۱ ، ۲۸۶
طوب ، ۴۶
طوب ، شاه ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۲۸۶

ظ

ظريفي ، ۳۳۵
ظفر خان ، ۳۲۹
ظهوري ، ۱۸۳
ظهير ، مولانا ، ۵۰

ع

عابد اصفهاني ، ملا ، ۸۸ ، ۲۶۸
عادل ، ۱۰۴ ، ۲۹۰
عارف ، حكيم ، ۱۲۸ ، ۳۲۶
عارف ، ملا (با يزيد پوراني) ، ۱۰۳ ، ۲۸۷
عارف قندهاري ، ۲۳۲ ، ۲۳۴
عالمي ، ملا ، ۸۷ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸
عباس بن محمد رضا قمي ، ۲۰۵
عباس سلطان ، ۲۴۶
عبدالباقی ، شيخ ، ۱۰۳
عبدالباقی نھاوندی ، ۲۲۲ ، ۲۱۳ ، ۳۲۵
عبدالحبيبي ، مير ، ۱۰۵ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱
عبدالحبيبي استرآبادی ، مير ، ۲۷۷
عبدالحبيبي حبيبي افغاني ، ۱۶۶
عبدالخالق ، ملا ، ۹۰ ، ۲۷۲
عبدالرحمن بن مويدي بيگ ، ۱۹۹
عبدالرحمن چشتي ، ۱۸۹ ، ۱۹۰

صدر الدين ابو محمد روزبهان بزرگ ، شيخ ، ۳۱۴
صدر الدين محمد ، ۲۵۵
صدر خا تراش ، ملا ، ۶۰ ، ۲۳۳
صدقي ، مولانا ، ۹۸ ، ۲۸۲
صدقي ، ۳۷ ، ۲۰۶
صدقي حسن خان ، ۲۲۹
صدقي ، محمود الحسن ، ۲۷۰
صفا ، ذبيح الله صفا ، ۱۹۳ ، ۲۰۴
صفائي ، ملا ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۲۰۳
صفي ، شاه ، ۹۴ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷
صفي ، ملا فخری ، ۸۹ ، ۲۶۹
صفي الدين زاهد ، شيخ ، ۱۱۸
صلحي ، ملا ، ۹۵
صنعي ، ملا ، ۹۴ ، ۲۷۷
صوي ، ملا محمد ، ۳۹
صيفي همداني ، ملا ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸۷
ضجاک ، ۳۱۵

ض

ضميري اصفهاني ، مولانا ، ۱۸۱ ، ۱۸۸
ضميري همداني ، ملا ، ۱۷ ، ۱۸۷

ط

طالب آملی ، ملا ، ۱۳۸ ، ۲۱۷ ، ۳۳۶
طالب اصفهاني ، بابا ، ۴۵ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶
طالب ترمندي ، ملا ، ۳۳۶
طالعي ، ملا ، ۱۰۲ ، ۲۸۷
طاهر شاه ، ۱۳۴ ، ۳۱۴ ، ۳۳۰
طاهر بلخي ، ۳۱ ، ۳۳
طاهر زيارت گاهي ، حافظ ، ۹۵
طاهر علوي ، ملا ، ۹۹
طاهري ، ۳۴
طاهري شهاب ، ۲۱۰

۲۲۶، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۷۵، ۲۸۷، ۲۸۹ عثمان رضی، ۳۷، ۳۰۶ عراقی، شیخ، ۱۱۸ عرب، میرزا، ۴، ۶، ۱۵۷ عرفی تبریزی کمانگر، مولانا، ۳۲۴ عرب بہادر، ۲۸۰ عز الدین یوسف، امیر، ۳۵۲ عزی، ۳۲۵ عزیز احمدی، ۲۳۷ عزیز اللہ، میر، ۸۶، ۲۶۴ عزیز اللہ قلی، میر، ۲۴۵ عزیز کوکلتاش / کوکہ، ۱۱۲، ۲۱۳، ۱۹۱، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۳۴، ۳۳۵ عسجدی، ۲۰، ۱۹۱ عسکری، میرزا، ۵۲، ۲۲۲، ۳۰۰ عشقی، ۱۰۴، ۲۸۹ علاء، حمیر سید علاء الدین (قنوجی)، ۸۷، ۲۶۶ علاء الدولہ کاسی قزوبی، میر، ۱۰۵، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۳۱ ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۶۰، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۳۴ علاء الدین (خواقی)، خواجہ، ۲۷۷ علاء الدین ہروی، مولانا، ۲۸۸ علاء الدین لاری، مولانا، ۴۲، ۲۱۲ علاء الدین مکتب دار، مولانا، ۲۲۹ علمای نقشبند، ۲۲۹ علمی، ملا، ۸۵، ۲۶۳	عبدالرزاق، ملا، ۴۸، ۸۶، ۲۱۹ عبدالرزاق، میر، ۱۱۷ عبدالسیحان، ۱۹۹ عبدالعزیز، میر، ۱۸۳ عبدالعلی، ترخان، میرزا، ۳۱۳ عبدالغفور تاشکندی، ۲۲۹ عبدالغفور لاری، مولانا، ۸۸، ۲۶۸ عبدالقدوس گنگوہی، ۲۳۷ عبدالکرم کشانی، میرزا، ۱۵۸ عبدانہ انصاری، خواجہ، ۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۳۱۱ عبدانہ خان، ۵۴ عبدانہ سلطانپوری، ۲۱۲ عبدانہ طباطبائی ہروی، ۵۳، ۲۲۴ عبدانہ فرغودی، ۸۸، ۲۶۸ عبدانہ قانونی، میر، ۲۹۱ عبدانہ کتابدار، امیر، ۳۳۴ عبدانہ مروارید، ۵۵، ۳۳۲ عبدانہ وفادار، ۷۷ عبداللطیف بن عبدانہ عباسی گجراتی، ۲۰۹ عبدالمقتدر، ۱۶۵ عبدالنبی فخرالزمانی قزوبی، ملا، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۸، ۳۰۴، ۳۳۶ ۳۳۸ عبدالرحمن لاهوری، شیخ، ۲۵۲ عبدالواسع جبلی، ۱۸۸ عبدالوہاب، شیخ، ۱۰۳، ۲۸۸ عبدی شروانی، ۲۲۱ عبدی ناگوری، ۱۰۶، ۲۹۳ عبدی نیشابوری، مولانا، ۲۸۸ عبدانہ خان، ۲۹، ۵۴، ۱۱۹، ۲۰۲
---	--

عہدی، ۸۹، ۲۷۰	علی رضا، ۳۷، ۲۰۶، ۲۷۹، ۳۰۱
عہدی، ۲۹۵	علی احمد، ملا، ۶۳، ۱۵۶، ۲۳۷
عوفی، ۱۹۳، ۱۹۴	علی اکبر، میر، ۹۶
عیسیٰ، ۴۷، ۶۱، ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۵۰	نیز نک: ثانی خان ہروی
عیسیٰ، قاضی صفی الدین، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۹۲	علی العادی، مولانا سید، ۲۲۰
عیسیٰ ترخان، میرزا، ۶۱، ۶۲	علی بن شہاب بن محمد الہمدانی، میر سید،
عین الملک، حکیم	۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۳۱، ۱۸۶
نک: شمس الدین علی شیرازی	علی بن موسیٰ الرضا، امام ثامن، ۹۸،
غ	۱۸۰
غازان خان، ۲۲۴	علی خازن، ۳۳۴
غباری، ۹۰، ۲۷۰، ۲۷۲	علی رضا خوش نویس، مولانا، ۱۵۸
نیز نک: قاسم علیخان	علیشاہ پوستین دوز، استاد، ۳۲
غباری اردستانی، قاسم بیگ خان، ۲۷۲	علیشیر نوابی، میر، ۳۰، ۳۲، ۵۵
غزالی (معاصر ملا نوری)، ملا، ۱۲۳	۱۰۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۶، ۲۲۷
غزالی مشہدی، ۲، ۳۷، ۱۰۸، ۲۰۷	۲۲۸، ۲۴۱، ۲۷۰، ۳۰۰، ۳۱۱
۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۳	۳۲۲
غواص، ۱۲۹	علی طباطبایا، سید، ۲۳۲، ۳۳۰
غیاث الدین احمد، مولانا، ۲۲۹	علی قلی خان زمان، ۲۱۲، ۲۶۳، ۳۸۵، ۳۲۳
غیاث الدین منصور، امیر، ۲۱۷، ۲۵۵	علی مرتضیٰ
۲۶۹، ۲۷۴	نک: علی
ج	علی مشہدی، میر، ۲۲۷
فاروق، ۳۷، ۲۰۶	علی موسیٰ الرضا
فاضل لاہوری، ملا، ۳۷، ۲۰۶	نک: علی بن موسیٰ الرضا
فتح اللہ، حکیم، ۸۶، ۲۶۵	علی نقی کمرہ، ۳۰۳
فخر الدولہ دہلوی، ۱۹۳	علی نیاز، مولانا، ۱۲۱
فخر الدین سبکی، میر، ۱۷۶	علی ہمدانی، میر سید
فخر الدین علی، ملا، ۸۹، ۲۶۹	نک: علی بن شہاب . . . ہمدانی
نیز نک: صفی، ملا فخری	عابد الدین فضل اللہ ابیوردی، شیخ، ۳۱۱
فخری، مولانا، ۳۰، ۸۹، ۲۰۱، ۲۶۹	عمر رضا، ۳۷
فراہی (ابو نصر)، ۲۰۵	عمر شیخ میرزا، ۱۸۵، ۳۲۲
فرخی، ۲۰، ۱۹۱	عمید الملک، ۳۳۱
	عنصری، ۲۰، ۱۹۱، ۲۱۰

فیضی ہروی ، میر ، ۳۱	فردوسی ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۴۷ ، ۱۳۹ ، ۱۰۵
ق	۱۸۸ ، ۱۹۱
قاسم ، حیدر ، ۹۹	فردی ، ملا ، ۱۴۱ ، ۳۳۷
قاسم ، محمد ، ۹۹ ، ۱۰۰	فرقتی جوشقانی ، ابو تراب بیگ ، ۱۵۸
قاسم (خبیشہ) ، ملا ، ۴۷ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰	فرہاد ، ۲۰ ، ۹۸ ، ۱۱۳ ، ۱۳۱ ، ۱۴۳ ، ۱۶۲
نک : قاسم خبیشہ	فریبی بخاری ، ۹۳ ، ۲۷۵
قاسم ، مولانا	فرید بھکری ، ۱۵۷ ، ۳۳۱
قاسم ، مولانا ، ۲۱۶	فریدون ، ۳۳۵
قاسم ، میر محمد ، ۵۲	فصیح الدین احمد . . . فصیح خواف ، ۱۶۷
قاسم اسلان	فصیح ، سرزا
نک : نور اللہ ، ملا	نک : فصیحی انصاری ، مولانا
نک : حالتی حراسانی	فصیحی ، انصاری ، مولانا ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸
قاسم جنابادی ، میرزا ، ۵۵ ، ۲۲۸	۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۲
قاسم خان ، ۱۱۶	۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸
قاسم خان ، ۲۷۷	فطرتی ، ملا ، ۱۴۲
قاسم شادی شاہ ، ملا ، ۷۷ ، ۲۵۲ ، ۲۸۸	فضل اللہ ، میر ، ۱۱۶
قاسم علیخان ، ۹۰ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲	فضلی ، ملا ، ۱۲۶
نیز نک : غباری	فتیر (= قاطعی) ، ۳۲ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷
قاسم کاہی میانکالی ، ملا	۴۲ ، ۴۷ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۶۱ ، ۶۲
نک : کاہی ، ملا قاسم	۶۴ ، ۶۹ ، ۸۰ ، ۹۱ ، ۹۹ ، ۱۰۷
قاسم لطیفہ ، ۳۶	۱۱۴ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۵۰
قاسم میری ، میرزا ، ۲۵۰	فکری نور بخشی ، ملا ، ۱۱۵ ، ۱۱۴
قاسم نور بخش ، شاہ ، ۲۷۶	فنائی چغتائی ، ۹۱ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴
نک : قاسم جنابادی	فہمی ، ۱۸۲
قاسمی	فہمی ، میر ، ۷۱ ، ۲۴۲
قاضی جہان ، ۴۸ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸	فہمی استرآبادی ، ملا ، ۹۲ ، ۲۷۴
قاضی زادہ کاشان ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۲۳۳	فہمی کاشی ، ملا ، ۹۱ ، ۲۷۳
قاضی عیسیٰ ، نک : عیسیٰ ، قاضی صفی الدین	فہمی ہروی ، ملا ، ۱۱۵ ، ۱۱۳
قاضی لاغر ، ۶۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴	فیاضی ، ابوالفیض ، نک : فیضی ابوالفیض
قاضی یزدی ، ۲۸۰	فیضی ، شیخ ابوالفیض ، ۱۸۲ ، ۲۱۶
قاطعی ہروی ، ملا ، ۱ ، ۴۳ ، ۴۷ ، ۴۸	فیضی ، ملا ، ۹۲ ، ۲۷۴
۵۸ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۹۹ ، ۱۱۵ ، ۱۲۳	
۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱	
۱۵۲ ، ۱۶۸ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۲۳۹	

کمال اسماعیل ، ۱۳۹ ، ۲۳۶
کمال الدین ابوالفضل اسماعیل اصفہانی ، ۳۳۶
کمال الدین بھزاد ، استاد ، ۲۲۸
کمال الدین حسین (پدر علاء الدین لاری) ،
۲۱۲
کمال الدین حسین شیرازی ، ۲۹۹
کمال الدین حسین میر نظام الملک ، ۳۳۱
کمال الدین حسین واعظ کاشفی
نک : واعظ ، مولانا حسین کاشفی

کیچک ، خواجہ ، ۲۰۰

ک

کدابی ، شیخ ، ۶۹ ، ۷۲ ، ۲۴۰
گرشاسب ، ۶۲
گلبرگ بیگم ، ۳۱۲
گاچین معانی ، احمد ، ۱۶۴ ، ۱۷۶ ، ۳۰۴
گوهر شاد ، آغا ، ۱۶۷
کیو ، ۲۰

ل

لات ، ۳۲۵
لاچین ، ۲۵
لاغر ، قاضی
نک : قاضی لاغر
لچھمی نرائن شفیق
نک : شفیق ، لچھمی نرائن
لشکر خان ، میر بخشی ، ۳۳۵
لطفی تبریزی ، ملا ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۳۲۴
لو استرینج ، ۲۵۹
لیلی ، ۶ ، ۲۷ ، ۳۰ ، ۶۹ ، ۱۸۴ ، ۲۴۴

م

ماہ بیگم ، ۳۱۲
ماہم انکھ ، ۲۶۳ ، ۲۸۵
ماہرویان گجراتی ، ۲۴۲
مجد الدین محمد خوافی ، خواجہ ، ۳۳۱
مجنون ، ۶ ، ۲۷ ، ۳۰ ، ۶۹ ، ۸۸ ، ۱۱۳

۲۵۸ ، ۲۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۴ ،
۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۱۴ ، ۳۲۶

قناوہ ، ۳۱۵

قدری شیرازی ، ۱۶۸

قدسی ، ملا ، ۱۱۵ ، ۳۱۴

قراری ، نور الدین محمد ، ۲۲۰

قزلباش ، ۲۱۱ ، ۲۵۲

قشلیق ، ۲۹۹

قصہ ، میر ، ۱۳۵

قطب الدین مودود چشتی ، خواجہ ، ۱۹۶

قطران ، حکیم ، ۳۸ ، ۲۰۷

قلج ارسلان خان عثمان ، ۲۱۱

قلج طمناج خان ابراہیم بن حسین ، ۲۱۱

قلیج خان ، نواب ، ۵۲ ، ۲۷۷

قمر آریان ، دکتر ، ۲۲۸

قوام الدین نور بخش ، شاہ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷ ، ۳۱۴

قیدی شیرازی ، ملا ، ۹ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹

قیصر ، ۱۰۵ ، ۲۳۸ ، ۲۹۲

ک

کامران ، میرزا ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۶۳ ، ۱۸۵

کاسی قزوینی ، ۲۰۲ ، ۲۲۲ ، ۲۷۲ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳

کاسی قزوینی ، میر علاء الدولہ ، ۲۲۳

۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۹۲

کاؤس کی ، ۳۲۹

کاهی ، ملا قاسم ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰

۳۰۱ ، ۳۰۲

کلاسی ، ملا ، ۱۴۴

کلان بیگ المتخلص بہ سیاہی ، خواجہ ،

۲۹ ، ۳۰۰

کلبی ، ۳۱۵

کننگ ، میر ، ۵۴ ، ۲۲۵

کلنگی ، میر ، ۱۲۰

محمد خدا بنده ، شاه سلطان ، ۱۷۷ ، ۲۱۱
 محمد رباعی ، سید ، ۷۹ ، ۲۵۹
 محمد سعید مشہدی ، میر ، ۳۲۸
 محمد صادق ، میرزا ، ۲۱۰ ، ۳۳۸
 محمد صادق خان ، ۳۷ ، ۲۰۷
 محمد صادق شیخ ، ۲۸۹
 محمد صادق ہمدانی ، ۳۳۷
 محمد صدر اندجانی ، مولانا ، ۲۰۰
 محمد صوفی ، ملا ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰
 محمد عارف قندھاری ، ۳۳۰
 محمد فرخ سیر پادشاہ ، ۳۴۰
 محمد قاسم (الفنی) ، مولانا ، ۲۲۲
 محمد قاسم کوه بر ، ۹۹ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۶
 محمد قلیخان پسر مرتضی قلیخان ، ۱۷۰
 محمد کورت ، ۳۲۹ ، ۳۳۰
 محمد محسن ، ۱۲۳
 محمد معصوم بکری ، ۲۸۸ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳
 محمد قلع قطب شاہ ، ۳۰۵
 محمد کنبو ، شیخ ، ۲۹۸
 محمد معصوم کابلی ، ۲۸۰
 محمد مقیم ارغون ، میرزا ، ۳۱۷
 محمد ملک طیبسی ، خواجہ ، ۲۹ ، ۳۰
 محمد میرک ، میر ، ۳۳۲
 محمد ناظم ، ۱۹۰
 محمد یزدی ، ملا ، ۲۸۰
 محمد یوسف ، خواجہ ، ۳۶
 محمد یوسف (خلقی) ، میر ، ۷۶
 محمد یوسف خان بن قاضی حسن استرآبادی ،
 میر ، ۷۸
 محمد یوسف صوفی ، ۲۱۰
 محمود (سیاوشانی) ، خواجہ ، ۲۲۷
 محمود ، سلطان ، ۲۲۴ ، ۲۳۶
 محمود ، شاہ ، ۲۸۶

۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۸۰ ، ۱۸۴ ، ۱۹۸
 ۲۴۴ ، ۲۹۰
 محب علی خان ، ۳۱۲
 محبتش کاشی ، ۱۸۱ ، ۱۸۲
 محرم بیگ کوکہ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۱۹۸
 محسن کابلی ، ملا ، ۴۲
 محمد آقای نجوانی ، حاج ، ۲۰۸
 محمد ابراہیم کشمیری (طلوعی) ، ۱۹۲
 محمد (ابن خواجہ رحم داد) ، ۸۹
 محمد اصغر ، ۲۲۳
 محمد امین ، حافظ ، ۵۴ ، ۲۲۷
 محمد امین زاہد ، مولانا ، ۲۴۰
 محمد امین ملک پوری ، ۹۵ ، ۲۷۸
 محمد باقی ترخان ، ۲۳۳ ، ۳۱۳
 محمد باقی ، خواجہ ، ۳۶
 محمد بشیر حسین ، دکتر ، ۲۱۹
 محمد بن احمد . . . الانصاری الہروی ، ۲۶۶
 محمد بن عبدالملک ، خواجہ ، ۳۱۰
 محمد بن قیس ارزی ، شمس الدین ، ۱۹۶
 محمد بن مسعود مسعودی مروزی بخاری حنفی ،
 شرف الدین ، ۲۱۱
 محمد بن مولانا نور اللہ ، مولانا ، ۲۲۷
 محمد تغلقشاہ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰
 محمد جهانگیر (پادشاہ) ، ۲ ، ۱۰
 محمد حسین (بنانی) ، ۲۴۸
 محمد حسین (بن ملا صدق) ، ۲۸۲
 محمد حسین ، حافظ ، ۹۰
 محمد حکیم ، میرزا ، ۸۹ ، ۹۳ ، ۱۳۶
 ۲۷۶ ، ۲۸۳ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲
 محمد حنفیہ بن علی المرتضی ، ۱۸۹
 محمد خان تکر ، ۴۴ ، ۲۵۳
 محمد خان شیبانی ، ۲۸۸

مصطفیٰ، ۲۰۶	محمود، شیخ، ۲۷۸
مصنف (= قاطعی)، ۱۹، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۲	محمود، میر، ۲۸۸
۴۱، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۶۴، ۶۷، ۷۰	محمود اسحق، خواجہ، ۵۴، ۲۲۷
۷۱، ۹۵، ۱۱۹، ۱۳۷	محمود بن سبکتگن، سلطان، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۱۴۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱
مطری، ۲۸۸، ۲۸۶	۲۱۰
مطیعی، ملا، ۱۳۴	محمود فرخ، استاد، ۱۶۸
مظاہر مصفا، ۱۷۶	محمود واصفی، زین الدین، ۲۰۳
مظفر قصہ خوان، ملا، ۱۳۵	محمودہ خاتون، ۴
مظفر ہروی، ملا، ۱۳۴، ۳۲۹	محو، میر مغیث، ۱۸۰
مظہری کشمیری، ملا، ۱۲، ۱۳، ۱۶	مدرس رضوی، استاد محمد تقی، ۱۸۹
۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵	مراد، شہزادہ، ۹۶، ۲۰۷
معز الدین حسین کرت، ملک، ۳۲۹	مراد کوکہ، ۲۷، ۱۹۸، ۲۶۳
معز الدین محمد، میر، ۹۲، ۲۷۴	مرتضیٰ علی، ۲۰۶
معز الملک، میر، ۹۶، ۲۷۹، ۲۸۰	مرزایان گجرات، ۲۲۹
معزی، ۱۸۸	مرشد بروجردی، ۱۸۷
معظم، خواجہ، ۸۸، ۹۶، ۲۷۹، ۳۰۲	مروی، ۱۲۰
معصوم خواجہ، ۱۰۴، ۲۸۹	مریم، ۱۲۸
معصوم فرخودی، محمد، ۱۲۴، ۲۸۰	مریم بکائی، ۸۶، ۱۳۱، ۳۲۸
۳۲۴	مستعصم بالله عباسی، ۲۲۴
معین الدین، قطب المحققین خواجہ، ۲۰۸	مستی، ۸۸، ۸۹، ۳۶۸
معین فرخودی، خواجہ، ۱۲۴، ۳۲۴	مسعود، سالار، ۱۹
مفسل اوزبک، میرزا، ۳۲۴	مسعود، سلطان، ۱۹
مقصود رضای، ۱۸۲	مسعود بن سپہ سالار امیر ساہوین میر عطاء
ملا زادہ ۸۹ تیز نک : فخری، مولانا	اللہ علوی، اسیر، ۱۸۹
ملا زادہ سمرقندی، ۵۶	مسعود بن محمد سلجوق، ۱۸۸
ملا شاہ (انسبی)، ۵۱، ۹۱، ۲۲۱، ۲۷۳	مسیب خان بن محمد تکلو، ۱۷۷، ۲۱۱
ملا میر، ۵۳	مسیح، ۴۷، ۹۸، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۶۱
ملاء روم، مولوی، ۴۷، ۱۱۴، ۱۵۰	۲۹۹، ۲۹۲
منصور (حسین ابن)، ۶۶، ۱۳۵	مسیحا، ۲، ۱۳۳
منصور، میر، ۱۱۶، ۱۱۷	مشری، میرزا، ۴۰، ۲۱۰
منطقی، ابوالمنصور، ۳۵، ۱۹۳، ۱۹۴	مشکوہہ رازی، ۱۵۶
منوچہری، ۲۱۰	

مودود، خواجه، ۱۹۷

موزون الملك، ۳۲۵

موسى، ۲۶، ۲۷، ۱۷۳

مولانا زاده (ناشكندى)، ۲۶۸

مولانا زاده سمرقندى، ۳۰۳

مولاي متقيان، ۳۰۱

مومن كرووى، خواجه، ۱۲۳

مهراب، ۶۲

ميان خان جبال، ۲۹۸

مير جان اسفر غابدى، مولانا، ۱۶۷

مير جان دهل، ۲۶۰

مير خليفه، ۲۱۳

مير خواند، ۲۰۵

مير دورى، ۵۴

ميرزا عيسى، ۲۳۳

ميرزا غازى ترخان، ۲۱۴، ۲۱۵

ميتلى، ميرزا قلى، ۱۸۰

ميرزاىان الغ ميرزاىى، ۲۲۸

ميرزاىان تكاو، ۲۱۰

مير عزيز، ۶۱، ۶۲

مير على، ملا، ۵۴، ۱۱۹، ۲۲۶

ميرك، خواجه، ۲۶۰

ميرك، شيخ، ۲۸۸

ميرك، قاضى، ۴۹، ۲۲۰

ميرك شاه محدث، ۲۵۴

مير كلان، ملا، ۳۶۹

ميرك كلان كوهى، ملا، ۱۱۳، ۳۱۱

ميرك، مير محمد، ۱۳۷

مير كاتب، ۹۰، ۲۷۳

مير محمد، شيخ، ۱۰۳، ۲۸۸

مير ميخچه، ۲۳۸

مير ميران اصفهان، ۲۷۴

ميتلى، على قلى، ۳۰۳

ن

نادم، ملا، ۱۴۲، ۳۳۷

نادرى سمرقندى، مولانا، ۲۳۹

ناصر خسرو، ۲۰۷

ناسى، قراهى، مولانا، ۱۳۶

نبتى مرسل، ۲۹۲

نجافى، عبدالعلى، ۱۸۰

نذير احمد، دكتر، ۳۰۲

نرگسى، مولانا، ۳۰۶

نزهتى، ملا، ۱۳۱، ۱۳۲، ۳۲۸

نشافى، ۱۵۶، ۲۳۶

نصر آبادى، ۱۷۱

نصير الدين طوسى، خواجه، ۱۵۶

نظام، شيخ، ۲۹۲

نظام الدين ابن مولانا علاء الدين مكتب دار،

مولانغ، ۲۲۹

نظام الدين بخشى، مير، ۱۶۸، ۲۴۸، ۳۲۴

نظام الدين احمد قزوينى، مولانا، ۲۱۷

نظام الملك (ديوان سلطان حسين ميرزا)، ۱۳۶

نظام الملك حسن، ۲۰۴

نظام الملك طوسى، ۳۳۲

نظامى عروضى سمرقندى، ۱۵۶

نظامى گنجه اى، شيخ، ۲۵۴، ۲۵۵

نظيرى نيشابورى، ملا، ۱۱، ۱۷۴، ۲۱۶

۳۳۷

نقشبند خواجه، ۵۴، ۱۳۷

نفيس الدين، ملا، ۲۱۴

نفيسى، ۱۶۸، نيز لك: سعيد نفيسى

نگاهى، ملا، ۱۳۱، ۳۲۸

وجہ الدین نسف آغا، ۲۱۳
وحشی یزدی، مولانا، ۱۸۱، ۳۰۳
وطواط، رشید الدین، ۱۸۸، ۱۸۹
ولی دشت بیاضی، ۱۸۰
وہب یا وہیب بن عمر الکوفی، ۱۸۹
ہ
ہادی حسن، دکتر، ۳۰۲
ہادی سیستانی، میر، ۵۹
ہارون الرشید، ۱۸۹
ہدایت، ۲۰۸
ہلاکی ہمدانی، ۱۸۱
ہام، حکیم، ۴۸، ۸۶، ۱۶۸، ۲۱۹
۲۲۰، ۲۶۵
ہایون (پادشاہ)، ۵۱، ۸۹، ۱۱۹، ۱۸۵
۱۹۸، ۲۰۲، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۵
۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳
۲۵۸، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۵، ۳۰۰
۳۰۴، ۳۱۰، ۳۲۴
ہایون، مولانا، ۱۰۸، ۳۰۴
ہمدم کوکہ، ۲۷، ۲۸، ۱۹۹
ہمدی، ۲۸، ۱۹۹، ۲۲۲
ہندال، مرزا، ۹۰، ۲۵۸، ۲۷۲، ۲۹۱
۳۱۰
ہیگ، ام. آر، ۳۱۳
ہیگ، سر ولزلی، ۲۸۳
ی
یادگار، میرزا، ۱۸۳
یادگار محمد، ۷۵، ۲۴۸
یاقوت مستعصمی، ۵۳، ۲۲۴
یحیی میر، ۲۲۴
یحیی بخش، ۲۲۲

نور، سلطان محمد، ۵۴
نور الدین، حکیم، ۴۸، ۲۱۹
نور الدین، شیخ، ۲۳۸، ۲۵۵، ۲۵۶
نور الدین، قاضی، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱
نور الدین عبدالرحمن جامی، ۲۹۹
نور الدین محمد ترخان، ملا/مولانا، ۲۹۶
۲۹۷
نور اللہ، ملا/مولانا، ۱۱، ۱۱۰، ۲۲۷
۳۰۸، ۳۳۵
نورجہان، ۳۳۹
نوری (ترخان)، ۱۲۳، ۲۹۶
نیز رک : ترخان
نوری، قاضی
نوری ہروی، ملا، ۱۲۲، ۱۲۳
نویدی، ملا، ۱۷، ۲۴۳
نیابت خان، ۲۸۰
نیازی، ملا، ۵۳، ۵۷، ۶۱، ۷۵، ۱۱۴
۱۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵
نیر رخشان، ۱۷۶
نیکی، مولانا، ۲۴۶

و

وارثی سبزواری، مولانا، ۱۲۸، ۱۳۰
واصفی، ملا، ۲۴۹
واصفی، ملا، ۶۸، ۲۳۹، ۲۴۰
واعظ، مولانا حسین کاشفی، ۸۹، ۲۷۰
والہ دانستانی، علی قلی، ۱۸۳۰
والی اعظم ہوری، ملا، ۱۳۹
وابق، ۱۱۳
واقفی، ملا، ۱۲۳، ۱۲۴، ۳۲۳
وجہی ہروی، ملا، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۲۸
۳۲۹

یوسف خان کوکہ، میرزا، ۱۱۰، ۳۰۷

یزید، ۲۶۵

یوسف شاہ، ۲۱۴

یعقوب، ۱۰۸، ۱۱۳

یوسف شاہ مشہدی، مولانا، ۲۲۴

یعقوب شاہ، ۲۱۴

یونس علی، میر، ۱۳۷، ۳۳۴

یقینی، ملا، ۱۳۲، ۳۲۸

یوسف، ۳۲، ۵۱، ۱۰۸، ۱۶۳، ۱۹۳، ۲۱۴

اماکن

اصفہان، ۲۷۴، ۲۸۳، ۳۳۶، ۳۳۷،
 ۱۱، ۴۴، ۷۳، ۸۸، ۹۳، ۱۰۱،
 نیز نک : صفہان ۱۷۶، ۱۰۹
 اعظم گڑھ، ۳۳۷
 اندجان، ۳۳۰
 اندلان، موضع، ۱۷۶
 اودھ، ۲۲۳، ۲۶۳
 اوریسہ، ۱۹۰
 ایران، ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۴،
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۷۲، ۲۷۳،
 ۲۸۵، ۳۱۹، ۳۲۷

ب

بادغیس، ۱۶۷
 بازار خوش، ۸۰
 بازار فیروز آباد، ۷۹، ۲۵۸
 بازار ملک، ۳۲، ۶۳
 باغ خواجہ نظام الدین احمد، ۲۳۱
 باغ روح اللہ، ۳۴۰
 باغ شمس آباد، ۲۷۷
 باغ وفا، ۲۰۲
 باغچہ پایاں پای امام (رضا)، ۳۸
 بانکی پور، ۱۶۵
 باکو، ۲۹۶
 بنارہ، ۵۴، ۷۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۳۷،
 ۱۵۷، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۵۰،
 ۲۶۰، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۳، ۳۱۷،
 ۳۳۴

آ

آب نربدا، ۲۳۲
 آب جون، ۲۸۰، ۲۹۷
 آب ہیلنس، ۳۰
 آذر بایجان، ۲۳۷، ۳۴۴
 آرامکھ شیخ سیف الدین باخرزی، ۲۲۶
 آرامکھ شیخ روز بہان، ۳۱۷
 آزاد وار جون، ۱۸۹
 آستانہ حضرت امام رضا، ۲۰۷
 آستانہ رضوی، ۲۱۹
 آگرہ، ۴۲، ۵۷، ۷۲، ۱۰۷، ۱۱۴،
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۷۴،
 ۲۰۳، ۲۲۴، ۲۶۶، ۲۷۵، ۲۷۸،
 ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۹،
 ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۶
 آبل ماژندران، ۲۰۸
 آہ دماوند، موضع، ۲۶۱

ا

ایہر، ۳۰۶
 اجمیر، ۲۰۸، ۲۰۹
 اجین، ۲۶۳
 احمد آباد، ۲۰۷
 ادارہ تحقیقات پاکستان، ۲۱۹ ح
 اردبیل، ۲۳۷
 استر آباد، ۶۱، ۱۲۱، ۳۱۹
 اسفراین، ۳۰۴
 اسفرغابہ، ۱۵۷

پتنہ، ۳۲۸	بداؤن، ۲۶۴
پشاور، ۲۲۲	بدخشان، ۲۹، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۸۲
پل سالار، ۳۲، ۲۰۳	۱۸۳، ۲۰۲، ۲۴۱، ۲۸۳، ۳۰۰
پنجاب، ۶۳، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۷۸، ۲۹۸	۳۳۳
۲۹۹	برائن اصفہان، ۱۷۶
پنجگروہ، ۲۶۴	بروجرد، ۱۸۷
پوران، ۲۸۸	بروج، ۵۸
پوری و نیلاچل پروسوم، ۱۹۰	برہانپور، ۲۳۲
ت	بطحا، ۵۳، ۶۷، ۱۳۷
تاجیکستان شوروی، ۱۸۷	برقیش میوزیم، ۱۶۳ ح
تاشقند/تاشکند، ۱۸۵، ۲۶۸	بکر/بھکر، ۲۹، ۳۰، ۹۰، ۱۱۴، ۲۸۸
تبت، ۳۳۱	۳۰۰
تبت خرد، ۲۱۵	بلخ، ۳۲، ۲۱۱، ۲۴۳، ۳۳۱
تبت کلان، ۲۱۵	بلوط، ۲۵۳
تبریز، ۴۸، ۱۸۸، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۵۴	بندر دیبل، ۳۱۳
۲۸۴، ۲۷۷	بندر لاهری، ۱۱۴، ۳۱۳، ۳۲۵
تنہ، ۶۱، ۹۰، ۱۱۴، ۲۲۵	بند شروان، ۲۹۶
نیز نک: تنہ	بنگالہ، ۱۹، ۳۱۵، ۲۲۳
ننگاہ ہارون ولایت، ۳۳۸	بہار، ۱۹۹
ترکستان، ۲۸۹	بہرائیج، ۱۹، ۱۸۹
ترمذ، ۱۳۸	بہروج، ۲۲۸
تریاک، ۲۶۰	بیانہ، ۱۶۹
تنہ، ۲۰۲، ۲۸۸، ۳۱۳ نیز نک: تنہ	بیت الحرام، ۲۷۶
تھران، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۸۹	بیت اللہ، ۱۶۸، ۲۰۸، ۲۷۵، ۳۰۵
۱۹۰، ۲۱۰، ۳۰۴	بیجاپور، ۳۳۰
ج	بیروت، ۲۳۲
جام، ۱۵۷، ۲۹۷	بیسٹون، ۱۴۳
جامع سنقری شیراز، ۳۱۴	بنی حصارہ، ۶۷
جامع عتیق، ۳۱۴	پ
	بانی بت، ۳۳۴

د

دارا بگرد، ۲۶۷
 دربار اکبری، (شاہ، شاہی)، ۱۷۴،
 ۲۱۹، ۲۱۵، ۲۱۳، ۲۰۷
 دانشگاه پنجاب، ۲۱۹
 درب شیخ (شیراز)، ۳۱۷
 درس قہایۃ قزوین، موضع، ۲۱۷
 در کپان، ۳۲
 دروازہ خوش، ۲۵۸
 دروازہ عراق، ۲۳، ۲۵۸
 دروازہ فیروز آباد، ۲۵۸
 دروازہ قبیاق، ۲۵۸
 دروازہ لعل، ۵۹، ۲۲۳
 دروازہ ملک، ۲۵۸
 دکن/دکھن، ۱۳۴، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۰،
 ۲۰۷، ۲۳۱، ۲۶۵، ۲۷۸، ۳۱۴،
 ۳۱۹، ۳۳۰
 دہلی، ۵۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۷۵، ۳۸۰،
 ۲۹۸، ۲۹۲، ۲۹۱
 دوغلا باد، ۲۶۳
 دوغلا باد، ۲۶۳

و

روم، ۳۵، ۸۳، ۲۱۸، ۳۰۶، ۳۳۲
 ری، ۲۱۴، ۲۷۷

ز

زابل، ۲۸۴
 زنجان، ۲۵۵
 زور اسلم خان، سرحد، ۱۱۷
 زوزن، ۶۳

جہجار، ۲۶۴

جگنات (جگناتھ)، ۱۹، ۱۹۰
 جونپور، ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۸۰، ۲۸۵،
 ۳۰۰
 جوی شاہی، ۲۷۲

ج

چار سوی ہری، ۸۰
 چاندنی چوک، ۳۴۰
 چشت، ۱۹۶، ۱۹۷
 چپر کوت، ۸۴
 چشمہ حیوان، ۱۳۰، ۱۵۲

ح

حبش، ۳۴۰
 حجاز، ۲۲۹، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۵
 حرسین الشریفین، ۵۱، ۶۶، ۷۷، ۸۳
 ۸۴، ۱۲۰، ۱۶۸، ۲۱۲، ۲۳۸
 ۲۴۰، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۷۵
 ۲۸۳، ۳۱۳، ۳۱۸

خ

خاور، ۲۵، ۳۴
 ختلان، ۱۸۷
 خراسان، ۲۶۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۲
 ۵۰، ۹۴، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۵۷
 ۱۵۸، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۱۰
 ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱
 خواب، ۴، ۱۵۷، ۱۹۶، ۲۷۷، ۲۸۶
 خواب پورہ، ۲۷۸
 خیابان ہریو، ۳۲
 خیبر، ۳۰۳

ص	س
صفاهان ، ۲۸۴ نیز رک : اصفهان	ساوه ، ۲۳۳
ط	سبزوار ، ۱۱ ، ۱۳۱
طاق بازار خوش ، ۲۵۹	سپاهان ، ۱۳۰
طرشت ، ۲۷۷	مدوره ، ۶۶
طوی ، ۲۴	مدرای بغل ، ۸۴ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳
طور ، ۳۲۵	سرکشیترا ، ۱۹۰
طوس ، ۲۰	مرهند ، ۲۱۰ ، ۲۷۰ ، ۲۹۹
ع	سمرقند ، ۲۴۸
عجم ، ۸۲ ، ۲۸۴	سنبل (سنبل) ، ۸۶ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳
عراق ، ۳۵ ، ۴۰ ، ۴۴ ، ۹۱ ، ۱۱۰	سند (سند) ، ۸۹ ، ۲۰۰ ، ۲۱۵ ، ۲۷۰
۱۵۹ ، ۱۷۰ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۹۳	۲۸۸
۲۰۷ ، ۲۶۶ ، ۲۶۹ ، ۲۸۳ ، ۳۳۲	سنکها کھیترا ، ۱۹۰ ، ۲۹۷ ، ۲۹۹
عرب ، ۲۸۴ ، ۳۴۰	سفیدون ، ۱۰۶ ، ۱۰۷
عربستان ، ۲۴۸	سمرقند ، ۲۷۵ ، ۲۷۶
علیگر ، ۳۰۴	سنبل ، ۲۶۴
ءان ، ۱۵۱	سمستان ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۲۲۴ ، ۲۳۶ ، ۳۲۷
عیدگاه هرات ، ۳۱۱	سیوی ، ۵۲
غ	سویات ، ۱۹۰
غزنین ، ۱۲ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۹۰	ش
۲۰ ، ۲۱۹ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۴۰	شاہپور ، ۲۰۷
ی	شاهجهان آباد ، ۲۴۰
قارم ، ۱۳۹ ، ۳۱۴ ، ۳۲۷	شیخونی ، ۲۹۷
فتح آباد بخارا ، ۲۲۶	شکراب ری ، ۲۵۲
فتح پور سیکری ، ۱۶۹ ، ۲۶۵ ، ۲۹۷	شیراز ، ۹ ، ۵۸ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸
۲۹۸	۱۳۴ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰ ، ۲۰۳
قره (قره) ، ۳۶ ، ۶۳ ، ۱۳۶	۲۶۷ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۱۴ ، ۳۱۷
قضا ، ۳۱۴	۳۲۶ ، ۳۲۸
	شیروان ، ۵۰

کتابخانہ عمومی بانکى پور ، ۱۶۵
 کتابخانہ آقاي محمود فرخ خراسانى ، ۱۷۴
 کتابخانہ انجمن هايوني آسيابى بنگالہ ، ۱۶۵
 کتابخانہ ملي ملک ، ۱۷۷
 کراچى ، ۳۱۳
 کرازان ، ۲۶۰
 کربلا ، ۳۲۸
 کرمان ، ۱۶۷ ، ۱۷۷
 کرنال ، ۲۹۷
 کشتوار ، ۳۳۱
 کشمير ، ۱۲ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱
 ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶
 ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۳۲۶ ، ۳۳۱ ، ۳۳۸
 کعبہ ، ۴۵ ، ۷۵ ، ۹۸ ، ۱۳۲ ، ۱۴۱
 ۱۴۸ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲
 کلکتہ ، ۱۶۵ ، ۲۰۶
 کنعان ، ۱۱ ، ۱۳۸ ، ۱۶۴ ، ۱۷۳
 کولاب ، ۱۸۷
 کھرام ، پرگنہ ، ۲۰۰
 گ
 گازرگاہ ، ۵ ، ۱۶۷ ، ۳۱۱
 گجرات ، ۷۱ ، ۱۷۰ ، ۱۷۵ ، ۲۰۸
 ۲۰۹ ، ۲۰۷ ، ۲۱۵ ، ۲۳۷ ، ۲۴۰
 ۲۴۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵
 گردیز ، ۲۰۰ ، ۲۲۳
 گرگان ، ۳۲۲
 گرگين ميلاد ، ۲۹۰
 گلبرگہ ، ۳۳۰
 گواليار ، ۲۸۰
 گور (بنگالہ) ، ۱۱۷

ق

قاف ، ۳۵ ، ۱۱۲
 قبيچاق ، ۵۹
 قزوين ، ۸۶ ، ۱۶۸ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲
 ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶
 ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۹ ، ۲۵۴ ، ۲۶۴
 ۲۶۸ ، ۲۹۳
 قسطنطنیہ ، ۲۱۸
 قلعه گواليار ، ۳۲۶
 قم ، ۷۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۷ ، ۳۳۰
 قندهار ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۵۸ ، ۶۱
 ۶۳ ، ۷۱ ، ۷۵ ، ۹۰ ، ۹۵ ، ۱۵۹
 ۲۰۲ ، ۲۱۵ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۴۳
 ۲۸۵ ، ۲۸۸ ، ۳۱۲ ، ۳۱۴ ، ۳۳۱
 قنوج ، ۲۶۷
 قہستان ، ۲۰۵
 قہقہہ ، قلعه ، ۴۹ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹

ک

کابل ، ۲۹ ، ۴۲ ، ۶۲ ، ۶۷ ، ۸۳ ، ۹۰
 ۱۶۸ ، ۱۸۵ ، ۲۰۱ ، ۲۳۸ ، ۲۴۳
 ۲۵۶ ، ۲۶۲ ، ۲۷۰ ، ۲۷۲ ، ۲۷۵
 ۲۷۸ ، ۲۸۳ ، ۲۹۳ ، ۳۱۲ ، ۳۱۸
 ۳۱۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲
 کابلي دروازہ ، ۲۳۳
 کاشان ، ۱۷۴ ، ۱۸۱ ، ۲۴۷ ، ۳۳۰
 کاشغر ، ۱۸۵
 کالبي ، ۱۴۴ ، ۲۶۲
 کتابخانہ ديوان ہند ، ۲۳۲
 کتابخانہ مجلس شوراى ملي ، ۱۷۷

مسجد جامع شیراز، ۱۱۷، ۱۱۸
 مسجد جامع هرات، ۶۳، ۳۱۱
 مسجد جامع فردوس مکانی، ۶۷
 مسکو، ۲۸۸
 مشهد مقدس، ۱۱، ۲۶، ۳۸، ۴۱، ۴۵
 ۵۹، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۶۸، ۱۸۳
 ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۰
 ۲۹۷، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۳
 مصر، ۱۱، ۱۳۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۳
 ۲۱۴
 مطبخ چشمه نور، ۱۶۵
 مظفر پور، ۱۶۵
 مکتبه لبنان، ۲۳۲
 مکہ معظمہ، ۹۶، ۲۰۸، ۲۳۷، ۲۷۸
 ۲۹۱
 ملتان، ۸۹
 ملک پور، ۹۵، ۲۷۸
 مندو، ۴۳۲، ۲۸۱
 موزہ بریطانیا، ۱۸۹، ۱۹۰
 موزہ ویکتوریا و البرت، ۲۰۵
 موہان، پرگنہ، ۲۳۷
 ن
 ناگور، ۲۷۴
 نجف، ۲۴۴، ۳۲۸
 نخشب، ۷۱
 نولکشور، ۱۷۵
 نیشابور، ۱۹۱، ۲۱۱، ۲۱۳
 ۲۸۴، ۲۷۷
 نیل، رود، ۲۶
 نیمروز، ۶۲، ۶۳، ۳۲۷

کورستان خواجہ ایوب، ۶۱
 کیلان، ۴۸، ۲۱۹، ۲۴۶، ۲۶۶، ۲۹۳
 ۳۰۴، ۳۲۷
 کیلانات، ۲۱۸
 ل
 لار، ۱۰۴، ۲۹۰
 لارستان، ۲۱۲
 لاهور، ۶۳، ۷۵، ۹۵، ۹۸، ۱۰۷
 ۱۴۱، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۵، ۲۲۲
 ۲۳۱، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۲۵
 لاهیجان، ۳۰۴، ۳۲۷
 لرستان، ۱۸۷
 لکھنؤ، ۱۵۷، ۱۶۶، ۲۳۷، ۲۷۳
 لندن، ۲۵۹، ۳۱۳
 م
 ماچی واڑہ، ۲۲۳
 مازندران، ۳۹، ۲۰۸، ۳۲۲
 ماوراء النھر، ۲۹، ۵۷، ۹۱، ۱۱۵
 ۱۶۷، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۳۶
 ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۶۰، ۲۸۹
 ۲۹۶
 مالوہ، ۲۷۳
 مدرستہ دہلی، ۵۹، ۳۳۷
 مدرستہ شریفہ اخلاصیہ، ۲۱۳
 مدرستہ مہدی خواجه، ۲۷۵
 مدینہ، ۲۱۵
 مرو، ۱۱۴، ۱۱۹، ۲۳۹، ۳۰۴
 مسجد آگرہ، ۳۲۴
 مسجد جامع خواجہ معین الدین فرغودی،
 ۳۲۴

و

وزارت فرهنگ و هنر، ۲۲۸

ولایت ۶۴، ۷۴، ۱۴۳، ۱۵۷، ۳۴۰

■

ہرات، ۴، ۵، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۴، ۵۳

۵۴، ۵۵، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۷۶، ۷۹

۸۰، ۸۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۴

۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۷

۱۸۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۳

۲۲۶، ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸

۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۸۱

۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۷، ۳۱۱، ۳۲۷

۳۲۸

ہرمز، ۱۷۰

ہری ۴۴، ۵۴، ۹۷، ۲۶۰، ۲۶۶

نیز نک: ہرات

ہزارچہ سلطان مسعودی، ۲۰۰

ہمدان، ۱۶، ۱۷، ۱۷۰، ۱۸۷، ۱۸۸

۲۱۴، ۲۴۷، ۲۶۱، ۳۳۰

ہند، ۵، ۱۷، ۱۹، ۳۵، ۳۷، ۳۸

۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۴، ۶۹، ۷۷

۸۴، ۸۸، ۹۰، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۹

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱

۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۵۷

۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۰

۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۱

۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۴۳

۲۵۱، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۵

۲۷۶، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۱۸

۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷

۳۲۹، ۳۳۷، ۳۳۹

ہندستان، ۵۳، ۹۵، ۱۵۹، ۱۸۱، ۱۸۲

۱۸۳، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۴۰، ۲۵۲

۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۶، ۲۸۱

۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۷

۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۴

ی

یثرب، ۵۴، ۶۷، ۱۳۷

یزد، ۱۰۳

یمن، ۱۳۸

کتاب و رسایل

انشای ماهر، ۱۵۶

انوار العیون فی اسرار المکنون، ۲۳۷

انوار سهیلی، ۲۷۰

الانوار فی کشف الاسرار، ۳۱۵

اورینٹل کالج میگزین، ۳۰۲

ب

بایر نامہ (انگلیسی)، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۵۷

تیر نک : بایر نامہ (ہیوریج)

بایر نامہ (ہیوریج)، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۸

۳۱۲، ۳۳۱، ۳۳۴

بایر نامہ (چاپ بمبئی)، ۱۸۶

بادشاہ نامہ، ۲۶۶

بتخانہ، ۲۰۹

بدایع الوقایع، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۲۸

۲۸۸، ۲۸۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳

۳۳۱

برہان مآثر، ۲۳۲، ۳۳۰

بزم تیموریہ، ۲، ۱۵۶، ۳۰۹

بہرام و ناهید، ۲۴۷

بیاض اللہ وردی بیگ، ۱۷۴

پ

پارس (مجلد)، ۳۳۸

ت

تاریخ ادبیات در ایران، ۴۱، ۱۸۹، ۱۹۳

۱۹۵، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰

۲۱۲، ۳۳۶

آ

آتشکدہ آذر، ۸۱، ۸۲، ۱۶۷، ۱۷۷

۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۰

۲۱۴، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۵۸

۲۶۰، ۲۸۲، ۳۲۳، ۳۳۲

آثار الصنادید، ۲۳۳

آئین اکبری، ۹، ۱۰، ۱۶۹، ۱۷۶

۲۰۷، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷

۲۳۰، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۰

۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۸

۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴

آئین اکبری (بلاخان)، ۱۰۷، ۱۷۶

۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶

۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶

۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۶۰

۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۸

۲۸۲، ۲۸۹، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰

۳۱۳، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۹

ا

احوال و آثار خوشنویسان، ۲۲۷

اختیارات، ۲۷۰

اخلاق محتمی، ۱۵۶

اخلاق محسنی، ۲۷۰

اکبر نامہ، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۲

۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۷۲

۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۳۴

- تاریخ اکبری، ۲۰۷، ۲۳۲، ۲۷۸، ۳۳۰ . تذکرۃ الشعراء مطری، ۱۶۹، ۱۸۵، ۲۸۶
- تاریخ تذکرہ های فارسی، ۱۶۹
- تاریخ رشیدی، ۱۸۶، ۳۱۲
- تاریخ سند، ۲۰۲، ۲۳۳، ۲۸۸، ۳۰۰
- ۳۱۳، ۳۰۲
- تاریخ سیستان، ۲۰۵
- تاریخ (کشمیر) اعظمی، ۱۸۵، ۱۸۷
- ۲۱۶
- تاریخ عالم آرای عباسی، ۱، ۱۵۸، ۱۵۹
- ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۴
- ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹
- ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷
- ۲۷۴، ۳۰۲
- تاریخ فرشته، ۳۱۲
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی،
- ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۷
- ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۳
- ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱
- ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۸
- ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۹۰
- ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۳۷
- حفۃ العجیب، ۳۰، ۲۰۱
- حفۃ سامی، ۱۸۷، ۲۳۵، ۲۶۹
- تذکرۃ الشعراء (جهانگیر شاہی)، ۲۶۰
- ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۹، ۵۱، ۵۲
- ۲۵۵، ۲۸۳
- نیز نک: تذکرۃ جهانگیر شاہی
- تذکرۃ الشعراء تقی اصفہانی، ۳۰۵
- تذکرۃ الشعراء دولتشاہ سمرقندی، ۲۱
- ۱۰۹، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۰
- ۳۰۶، ۳۳۰
- تذکرۃ الشعراء مطری، ۱۶۹، ۱۸۵، ۲۸۶
- تذکرۃ سامی، ۱۸۷
- تذکرۃ شعراء کشمیر، ۲۳، ۱۸۵، ۱۹۳
- ۲۰۶، ۳۳۶
- تذکرۃ نویسی فارسی در پاکستان و ہند،
- ۳۰۶
- تذکرۃ ہایون و اکبر، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۳۰
- ۲۷۲، ۲۰۲، ۳۰۴
- ترجمان البلاغہ، ۱۹۵
- ترخان نامہ، ۳۱۲، ۳۱۳
- تزک، ۳۰۸
- تزک جهانگیری (بیورج)، ۳۰۹، ۳۳۱
- توزک جهانگیری، ۱۵۵، ۱۷۵، ۲۱۵
- ۲۴۶، ۲۲۷، ۲۶۵، ۲۷۸
- ج
- جامع صغیر شیبانی، ۲۰۵
- جاویدان خرد، ۱۵۶
- جواہر التفسیر، ۲۷۰
- ج
- چهار مقالہ، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۹۶، ۲۱۰
- ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۲۸
- ح
- حبیب السیر، ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۸
- ۲۸۹، ۳۱۱، ۳۲۲

دیوان شیخ علی تقی کمرہ، ۱۷۷
 دیوان غزلیات و قصاید عطار، ۱۸۹
 دیوان قصیحی، ۱۶۳، ۱۶۵
 دیوان قاسم کاهی، ۳۰۲
 دیوان نظیری، ۱۱، ۱۷۶، ۲۰۸

ذ

ذخیرۃ الخوانین، ۱۵۷، ۱۶۸، ۲۰۷
 ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶
 ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۰۸
 ۳۱۰، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۹

ر

راحة الصدور، ۱۵۶
 رسالہ رمل، ۲۶۴
 رسالہ محمود و ایاز، ۲۶۹
 رسالہ معای قاسم کاهی، ۳۰۲
 رشحات عین الحیات، ۸۹، ۲۳۲، ۲۶۹
 رقعات حکم ابوالفتح گیلانی، ۱۶۸
 روز بہان نامہ، ۳۱۷
 روز روشن، ۱۷۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۶
 ۲۱۷، ۳۰۴، ۳۲۶، ۳۳۶، ۳۳۸
 ۳۳۹
 روضۃ السلاطین، ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۱۲
 روضۃ الشہداء، ۲۷۰
 روضۃ الصفا، تاریخ، ۲۰۵، ۲۳۶
 ریاض الشعراء، ۱۷۷، ۱۸۳، ۲۱۸
 ۲۲۲
 ریاض العارفین، ۱۵۶، ۲۰۳، ۲۱۲
 ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۸
 ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۳۰

حدایق السحر فی دقایق الشعر، ۱۹۶
 حدیقة الحقیقہ سنائی، ۱۸۹
 حسن یوسف، ۳۰۷
 الحکمة الخالده، ۱۵۶

خ

خسرو شیرین، ۷۷، ۲۲۸
 خضر خان و دولرانی، ۷۷
 خلاصۃ الاشعار، ۱۶۹، ۳۰۰، ۳۰۲
 خلاصۃ احوال الشعراء، ۲۰۹
 خبر البیان، ۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۸
 ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۲
 ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۷۶، ۱۸۳، ۲۰۳
 ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۳
 ۲۳۵، ۳۲۷، ۳۲۸

د

درۃ الشمینہ، ۲۰۵
 درۃ الیتیمہ فی تملک درۃ الشمینہ، ۲۰۵
 دفتر سوم (تذکرۃ جهانگیر شاہی)، ۵۳
 ۵۴
 دواوین منجیک و دیقی، ۲۰۷
 دی اندس ڈہلا کٹری، ۳۱۳
 دی لینڈز آف دی ایسٹرن کیلیفیٹ، ۲۵۹
 دیوان ابوالفرج سجزی، ۲۱۰
 دیوان المعارف، ۳۱۵
 دیوان حکم سنائی، ۷۰
 دیوان حکیم فرخی سیستانی، ۱۹۰
 دیوان رشیدالدین وطواط، ۱۹۶
 دیوان سید حسن غزنوی، ۱۹۱، ۱۹۲
 دیوان شرف جهان، ۳۰۳

ز

زاد العارفین ، ۱۶۶
زین الاخبار گردیزی ، ۱۹۰

س

سبحة (الابرار) ، ۹۵
سجن و سخنوران ، ۲۰۸
سرو آزاد ، ۱۶۴ ، ۱۷۱ ، ۳۰۶
سفر نامہ ناصر خسرو ، ۲۰۸
سورہ نون ، ۵۷
سیر العارفین ، ۲۴۰

ش

شام غریبان ، ۱۶۹ ، ۱۷۶ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳
۲۰۷ ، ۲۱۱ ، ۲۱۷ ، ۲۲۲ ، ۲۲۴
۲۲۵ ، ۲۲۹ ، ۲۳۴ ، ۲۴۴ ، ۲۴۹
۲۶۰ ، ۲۶۳ ، ۲۶۵ ، ۲۷۲ ، ۲۷۵
۲۷۶ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵
۲۹۶ ، ۳۰۲ ، ۳۰۵ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸
۳۱۲ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۲۳ ، ۳۲۶
۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰

شرح حال بہزاد ، ۲۲۸
شاہنامہ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۱۳۵

شرح شطجیات ، ۲۱۲

شرح عقاید ، ۳۱۲

شرح علامہ میر سید شریف جرجانی ، ۲۰۴
شرح علی اکبر . . . متطبب لغوی یزدی ،

۲۰۵

شرح قاضی محمد . . . دشت بیاضی ، ۲۰۴

شرح محمد بن جلال . . . قہستانی ، ۲۰۵

شرح محمد حسین بن محمد رضا طالقانی ، ۲۰۴

شرح نظام بن کمال بن جبال بن حسام ہروی
معروف باین حسام ، ۲۰۴
شعر المعجم ، ۳۰۴ ، ۳۰۸
شہنشاہ نامہ ، ۲۲۸

ص

صبح گلشن ، ۱۲۵ ، ۱۸۸ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳
۲۱۱ ، ۲۲۹ ، ۲۴۱ ، ۲۵۸ ، ۲۶۲
۲۶۳ ، ۲۷۲ ، ۲۷۶ ، ۳۰۷ ، ۳۱۰
۳۲۶ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۵ ، ۳۳۳
صحاح الفرس ، ۲۰۵
صحیفۃ الاقارم ، ۲۲۳
صحیفۃ العشاق ، ۲۶۴

ط

طبقات اکبری ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۶ ، ۱۸۵
۲۰۷ ، ۲۱۲ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۹
۲۲۴ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۴ ، ۲۳۷
۲۳۹ ، ۲۴۸ ، ۲۶۰ ، ۲۷۳ ، ۲۷۶
۲۸۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۱۰
۳۱۲ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۳۵
طبقات الصوفیہ ، ۱۶۶
طبقات شاہجہانی ، ۱۷۵ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳
۲۳۰ ، ۲۳۷ ، ۲۳۹ ، ۲۴۷ ، ۲۶۶
۲۷۵ ، ۳۰۳ ، ۳۰۷ ، ۳۳۵ ، ۳۳۷
طرائق الحقایق ، ۲۳۲

ع

عرایس ۱۱۷
عرایس البیان فی حقایق القرآن ، ۳۱۴
۳۱۵

ل

- لباب الالباب عوفی، ۱۹۲
لطائف البیان من تفسیر القرآن، ۳۱۴
۳۱۵
لطائف الطوائف، ۱۸۹، ۳۳۰
لیلی و مجنون، ۲۲۸

م

- مآثر الاسراء، ۲۱۹، ۳۰۸، ۳۳۹
مآثر رحیمی، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۱۴
۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۶۶
۳۱۲، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۳۸
مثنوی قند و شکر، ۲۶۲، ۲۶۳
مثنوی مظهر الآثار، ۳۰۰
مثنوی مهر و ماه، ۲۴۱، ۲۴۲
مجالس العشاق، ۳۲۳
مجالس النقایس، ۲۷۰، ۲۸۹
مجالس المومنین، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۲۶
۲۲۷
مجمع الخواص، ۱۷۱، ۳۳۲
مجمع الشعراى جهانگیر شاہی، ۱، ۲، ۱۲۳
۲۳۰، ۲۷۱
مجمع الفصحا، ۲۵، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶
۲۰۵، ۲۱۲
مجمع النقایس، ۱۹۳، ۲۳۶، ۲۹۰
مجمّل (فصیحی)، ۶، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸
محضر، ۲۸۰
محمود و ایاز، ۸۹
مخزن الانشا، ۲۷۰
مخزن الغرائب، ۲

- عرفات (العاشقین)، ۱۰، ۱۲۵، ۱۵۷
۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷
۲۱۴، ۳۰۶

ن

- ننای پورانی، ۲۸۸
فتوح السلاطین، ۱۹۰
نرھنگ آند راج، ۲۸۵، ۴
نہرست مخطوطات بانکی پور، ۱۶۶
نہرست مخطوطات فارسی در کتابخانہ موزہ
بریطانیا، ۲۰۵

ق

- قرآن، ۱۴۱، ۲۰۱
قصہ امیر حمزہ، ۱۳۵، ۳۳۰

ک

- کارنامہ، ۲۲۸
کافیہ، ۳۱۰
کتاب اسرار، ۱۶۶
کتاب الانوار فی کشف الاسرار، ۳۱۴
کتاب التعریفات، ۲۳۲
کتاب الانوار فی کشف الاسرار، ۱۱۷
کشف الظنون، ۲۰۵
کعبہ عرفان، ۳۰۶
کلام اللہ مجید، ۲۲۵
کلمات الصادقین، ۲۳۷

گ

- گلزار ابرار، ۱۷۶
گل و مل، ۲۶۴
گوی چوکان، ۷۷، ۳۲۴

- ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۳۰، ۳۳۶
 منتخب التواریخ (ترجمہ اردو)، ۲۳۰
 منتخب التواریخ (ترجمہ انگلیسی)، ۲۰۶
 منتخب المطائیف، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۴
 ۱۹۳، ۲۱۱
 منطق الاسرار، ۳۱۴
 منطق الطیر، ۱۹۰
 مواہب عالیہ، ۲۷۰
 مولود نامہ، ۱۱۶
 مہر و ماہ، ۶۹
 میخانہ، ۱، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۵۸
 ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵
 ۱۷۶، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۲۸
 ۲۷۳، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۵
 ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۶
 ۳۳۸، ۳۳۹
 میرزا غازی بیگ ترخان اور آسکی بزم ادب،
 ۲۰۱

ن

- نتایج الافکار، ۸۷، ۱۶۹، ۱۸۰، ۲۰۷
 ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۷
 نصاب (الصبيان)، ۳۵، ۲۰۴
 نصیحة الملوك غزالی، ۱۵۶
 نقایس المآثر، ۵۳، ۷۳، ۷۴، ۷۷
 ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۹۳، ۹۷
 ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۹۸
 ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۸

- مذکر احباب، ۸۸، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۲۵
 ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۱
 ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۳۵، ۳۳۷
 مرآة الاسرار، ۶۷، ۶۸، ۱۹۰، ۲۳۲
 مرآة الاصطلاح، ۳۳۹، ۳۴۰
 مرآة العالم، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۲۶
 مصحف، ۵۷، ۱۰۹، ۱۲۰
 مرآة مسعودی، ۱۸۹
 مصیبت نامہ عطار، ۱۸۹
 مظہر شاہجہانی، ۶۰
 المعجم فی معایر اشعار العجم، ۶۰، ۱۹۶
 مقالات الشعراء، ۲۲۵
 مقامات، ۱۹۳
 مکارم الاخلاق، ۲۱۲
 مکتب وقوع، ۳۰۴
 مکی نامہ، ۲۳۳، ۳۱۳
 مناجات، ۱۶۶
 منزل السائرین، ۱۶۶
 مناظرہ آسمان و زمین، ۲۴۷
 مناظرہ سیخ و صرخ، ۲۴۷
 مناظرہ شمع و پروانہ، ۲۴۷
 منتخب التواریخ، ۷۸، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۴
 ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶
 ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹
 ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰
 ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲
 ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۲
 ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۵
 ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱
 ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۰۲

۵

ہسٹری آف دی ارغونز اینڈ ترخانز آف سندھ،

۲۷۰

ہفت اقلیم، ۱، ۱۸، ۶۰، ۸۶، ۱۱۱،

۱۶۹، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۸،

۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶،

۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۴،

۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹،

۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲،

۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۶،

۲۸۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵،

۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۲،

۳۲۳، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۷،

واقعات دارالحکومت دہلی، ۲۳۳،

ہمیشہ بہار، ۲۳، ۱۹۳

ی

یلد بیضا، ۲۳۹

یوسف زلیخا، ۷۷

۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵،

۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۷،

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳،

۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰،

۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۵۹،

۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴،

۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱،

۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷،

۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶،

۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲،

۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴،

۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۱،

۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۳،

۳۲۴، ۳۳۴، ۳۳۵

نفحات الانس، ۱۶۶، ۱۸۷، ۱۹۶

نقوش (مجلہ)، ۲۵۸

و

وجہ القناعۃ، ۲۶۴

مستدرکات و اضافات

ص ۱، م ۱۴ : از اشعار آنحضرت :

این ابیات نیز از جهانگیر نقل شده است :

ز سر بیرون نکردم ذوق ایام جوانی را که در پیرانه سر خوردم شراب ارغوانی را
منه پیرانه سر از کف شراب ارغوانی را که در پیری بیای ذوق ایام جوانی را
ای آنکه مرا مهر تو از حد بیش است از دولت یاد و بودت این درویش است
چندانکه ز مژده ات دلم شاد شود شادیت بآنکه لطف از حد بیش است
(نک : خاطرات مطربی ، ص ۶۰-۵۸)

ص ۵، م ۸ : پنهة :

کلمه هندی است و صورت صحیح آن پینته میباشد که بمعنی بازار و روز
بازار بکار میرود (نک : John T. Platts, *A Dictionary of Urdu, Classical Hindi and English*, O.U.P., 1960, p. 301)
غیر از کتاب حاضر این کلمه در ذخیره الخوانین (جلد ۲ ، ص ۴۰۴)
نیز دیده میشود.

ص ۱۳، م ۱۱ : ای بی تو دلی شکسته مارا :

ظاهراً مظهری این ترجیع را باقتضای شیخ شیراز سروده است. برای
ترجیعات شیخ رجوع کنید : کلیات سعدی (از انتشارات جاویدان علمی ، تهران)
ص ۵۱۸-۵۲۹.

ص ۳۰، ص ۶ : مردم :

آدمی را گویند و مردمان جمع آنست. بازای این کلمه در عربی کلمه انسان است.

سعدی گویدی :

سگ اصحاب کهن روزی چند بی نیکان گرفت و مردم شد

اراده جمع ازین کلمه نیز ایرادی ندارد. مزید اطلاع و شواهد را نک : فرهنگ جهانگیری تألیف میر جلال الدین حسین بن فخرالدین حسن انجو شیرازی، ویراسته دکتر رحیم عقیقی، مشهد، ۱۳۵۱ شمسی، جلد اول، ص ۱۱۵ و حواشی؛ فرهنگ آندراج، جلد ۶، ص ۳۹۳۶؛ ترجمه کایله و دمنه انشای نصرالله منشی به تصحیح و توضیح محبتی مینوی طهرانی، طهران، ۱۳۴۵، هجری شمسی، چاپ دوم، ص ۴۴۵؛ سیرالملوک (سیاست نامه) تألیف خواجه نظام الملک، باهتمام هیو برت دارک، توران، ۱۳۴۰ هجری شمسی، ص ۲۵.

ص ۵۳، ص ۲۲ : ملا میر :

ملا میر طیب هروی از اطبای بینام روزگار اکبر شاه مراد است. (نک : طبقات اکبری، جلد دوم، ص ۴۸۳؛ آئین اکبری (بلاخان)، ص ۶۱۲).

ص ۵۳، ص ۲۳ : ۱۰۴۲ :

این عدد همین طور در اصل متن در برابر این مصراع تاریخ دیده میشود ولی گذشته ازین که این سال تاریخ با زمان حیات ملا میر و اشرف خان و ملا قاطعی درست در نمی آید از لحاظ ایجاد هم پذیرفتن آن خالی از اشکال نیست. ظاهراً تاریخ صحیحی که ازین مصراع — گویند : آبی ز بقعه خیر بگیر — دریافت میشود ۹۷۴ هجری است بدین شرح : بقعه خیر (۹۸۷) — آبی (۱۳) = ۹۷۴ هجری.

ص ۵۵، س ۱ : خواجہ عبداللہ مروارید متخلص بہ بیانی :

دولتشاہ سمرقندی کہ از جملہ معاصران بیانی بودہ ، دربارہ وی چنین اظہار نظر کردہ است :

«حق سبحانہ و تعالیٰ ، آنچہ اشراف الناس را باید و بکار آید ، از فضل و علم و طہارت باطن و لطافت ظاہر و اخلاق حمیدہ و ہنر پسندیدہ بدین ذات ملکی صفات ارزانی داشت ، باوجود فضل و استعداد خطش در زیبایی کجناح الطاموس ، و انشایش در نیک رایی کنشاة النفوس است ، نسخش در متانت ناسخ یاقوتست ، و روح را از دیدن توقیعش غذا یا قوتست ، کفایتش دیوان صدارت را بقانون ساخت ، و نوای قانونش دلہای عشاق را بی قانون کرد ، لاجرم طبع سلطان روزگار کہ معیار فضلست ، بتریت این فاضل مایل شدہ ، و بزرگان کہ ہنر شناسان روزگار و خلاصہ لیل و نہارند ، ہموارہ خواہان صحبت و جویان سواصلت این معدن فضیلت اند... اما والد این خواجہ فاضل دستور اعظم شمس الملة والدین خواجہ مروارید ادامہ اللہ تعالیٰ اقبالہ ، سالہا باستحقاق وزیر سلاطین بودہ ، و از صنادید و اکابر و اشراف کریمان کرمان است . . . و این وزیرزادہ را تقرب درگاہ سلطان گیتی پناہ حاصل است ، و مناصب و مراتب عالیہ بدو مفوض ، امید کہ پایۂ قدرش بذروۂ مقصود رسد و شب شبابش بصبح الشیب نوری پیوندد . . . و چون طبع کریم و ذہن مستقیم این بزرگ نامدار بر گفتن اشعار مایل است شعرش در متانت ثانی شعر انورست ، و عنہر طبع انورش دوم عنہری . . .» (تذکرۃ الشعراء ، ص ۵۸۳-۵۸۴).

ص ۵۵، س ۱۰ : صاحب دیوان

رباعیات خواجہ عبداللہ بیانی در سال ۱۳۴۵ شمسی در مشہد منتشر گردید. (نک : رباعیات خواجہ شہاب الدین عبداللہ بیانی ملقب بہ مروارید ، باہنام دکتر سید علی رضا مجتہد زادہ ، مشہد).

ص ۵۵، س ۱۹ : استاد بهزاد :

هنگام استیلای اوزبکان بر خراسان در سال ۹۱۲ هجری و مفتوح شدن هرات بدست آنها استاد کمال الدین بهزاد در هرات بود. وی در چه سال از هرات به تبریز منتقل شد و متوسل به دستگاه صفوی گردید بدرستی معلوم نیست. اما چنانکه از فرمان شاه اسماعیل متبادر میشود پادشاه صفوی وی را بتاريخ ۲۷ جمادی الاولی ۹۲۸ هجری به کلانتری کتابخانه هایون و استیفای جمله هنرمندان از قبیل کاتبان و نقاشان و مذهبیان و غیر آنها در سراسر ممالک محروسه، منصوب ساخت. ظاهراً بهزاد تا آخر حیات این سمت را بعهدہ داشت و چون در سال ۹۴۲ دوره حیاتش سپری شد وی در هانشهر در باغ شیخ کمال خجندی جنب مرقد آن شیخ مدفون گردید. سال وفات آن هنرمند از خاک قبر بهزاد، بر می آید. (برای مزید اطلاع در باره هنرش و فرمان شاه اسماعیل بنام وی رک : شاه اسمعیل صفوی به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۴۷ شمسی، ص ۳۶۱-۳۵۴.

ص ۶۳، س ۱۳ : ملک سلطان محمود :

پس از هزیمت شیبانی خان بدست شاه اسمعیل صفوی در سال ۹۱۶ ناحیه سیستان نیز بلا فاصله به تصرف آن پادشاه درآمد. سپس چون ملک سلطان محمود حکمران آن منطقه بمنظور خدمتگزاری در هرات به خدمت شاه اسماعیل رسید شاه ضمن اینکه وی را در سمت آبائی خود همچنان باقی گذاشت، برای اداره آن منطقه هزار سوار ترکمان بایک امیر قزلباش بعنوان وکیل همراهش به سیستان فرستاد. این امیر قزلباش بنام میر پیر قلی ترکمان که در عین حال داماد ملک نیز بود در حدود ده سال رتق و فتق جمیع امور را در دست داشت تا بزرگان و مردم سیستان از رفتارش بستوه آمده برطریق اش را از ملک خواستار شدند. میر پیر قلی ازین پس به گرمسیرات رفت و ملک شخصی بنام میر محمد را به وکالت خود برگزید.

پس از درگذشت شاه اسماعیل چون نوبت به شاه طہاسب رسید و برادرش سام میرازی صفوی پس از شکستش بدست کامران میرزا در معرکہ قندھار روی بہ سیستان آورد میانہ ملک با پادشاہ صفوی بر ہم خورد۔ شاہ طہاسب بعات خصوصتی کہ با سام میرزا داشت از پذیرائی مشارالیہ توسط سلطان محمود ناراحت شد و در صدد انتقام بر آمد۔ چنانکہ وی چہارده بلوک سیستان را بہ احمد سلطان دادہ وی را بعنوان وکیل در آن ناحیہ گماشت و بقیہ دہ بلوک را بہ تیول ملک مقرر داشت۔ از بن پیشامد مایوس شدہ ملک فرار را بر قرار ترجیح نہاد و رہسپار دربار ہاپون در ہند گردید۔ شاہ طہاسب از صدور حکم خویش پشیمان شد ولی ملک را از ارادہ اش نتوانست منصرف ساخت۔ در ہر حال پس از اقامت پنج سال در ہند چون ملک مجددآ بایران برگشت شاہ جمیع اکابر و اعیان را بہ استقبالش فرستاد۔ ملک پس از یکسال اقامت در قزوین مریض شد و پدرود حیات گفت۔ نعشش را بہ سیستان آوردہ در کوه خواجہ غلطان بخاک سپردند۔ وی رویہمرفتہ چہل و سہ سال حکومت راند و ہنگام وفات سنش بہ ہفتاد و نہ سالگی رسید بود۔ (مزید اطلاع را نک : احیاء الملوک تالیف ملک شاہ حسین سیستانی باہتمام دکتر منوچہر ستودہ، تہران (از انتشارات بنگہ ترجمہ و نشر کتاب)؛ و مقالہ حسین میر جعفری تحت عنوان «سیستان در عصر صفویہ» در بررسیہای تاریخی، سال دوازدهم، شمارہ ۴، ص ۷۶-۷۱)۔

ص ۷۱، ص ۵ : تکرانی :

صورت فارسی کلمہ ہندی ٹھکرانی، یعنی زن ٹھاکر۔ کلمہ اخیر اعم از مفہوم اصطلاحی آن، در زبان محاورہ ہندوان بمعنی آقا و ارباب نیز بکار میرود۔ همچنین کلمہ ٹھکرانی نیز معی خانم و بانو را میرساند۔ (نک : John T. Platts, 361, 363 pp) کلمہ جیو کہ مفہوم تحبیب و احترام را در بر دارد، برای تاکید معمولاً بدان اضافہ میشود۔

صوابنامہ

علی رغم کمال مراقبت در تصحیح نمونہای چاپی متأسفانه تعدادی از اغلاط باز هم در متن کتاب حاضر دیده میشود. ضمن عرض پوزش از خوانندگان تقاضا میشود که پیش از مطالعه، این اغلاط را طبق صوابنامہ زیر تصحیح فرمایند. عدد های دست راست و دست چپ به ترتیب نمایانگر صفحات و سطور کتاب میباشد، و عباراتی که بدنبال آنها می آید صورتهای مطالب مربوطه را نشان میدهد.

۱ : ۳ ، تقدیم و تاخیری	(۱) : ۱ ، برخورد اینجانب
۱ : ۱۳ ، آنحضرت ^م	(ب) : ۱۱ ، اولیاء و کارمندان
۱ : ۱۴ تبرکات	(ب) : ۶ ، سعادت و بهروزی
۸ : ۷ ، برما چور وحم ... [؟]	(ب) : ۱۶ ، شمع و ولع
۸ : ۱۶ ، هر که	(۸) : ۱۱ ، پیش پا افتاده
۹ : ۱۴ ، رنجشی	(۸) : ۱۷ ، خطاه و اشتباه
۱۰ : ۵ ، زکی	(۱۳) : ۳ ، پیش ملا آتشی
۱۰ : ۲۲ ، ذکی	(۱۳) : ۳ ، بهدایتی را
۲۰ : ۲ ، بتغیر	(۱۵) : ۸ ، به مجلس
۲۴ : ۲۵ ، نه ایم	(۲۱) : ۱۶ ، انواع هدایا
۲۷ : ۲۶ ، مر بین	(۲۳) : ۶ ، قاضی زاده
۳۸ : ۱۸ ، از همه روی روی	(۲۳) : ۱۰ ، آشنائی
۲۹ : ۱۷ ، شاه طهاسب	(۲۶) : ۱ ، میرساند»
۳۰ : ۶ ، خواجه مردم خوش معاوره	(۲۶) : ۱۳ ، ترخان
۴۰ : ۸ ، چندانکه	(۲۸) : ۲ ، بهادر خان
۴۰ : ۱۸ ، رم آهو	(۱) : ۱۶ ، بعقل
۴۰ : ۱۹ ، یزم عیش	(۳۲) : ۷ ، اصفا
۴۳ : ۲۳ ، جدا میشدم	(۳۳) : ۲۰ ، بیش نبود
۵۰ : ۷ ، از سواد سخنان ...	(۴۲) : ۹ ، متن حاضر

زادہا نتائج در عالم باقی است
عمرو دولت نور الدین محمد
جهانگیر پادشاہ عادل غازی
برقرار و مستدام باد. آمین !

۱۱۹ : ۳ ، سعد زنگی

۱۲۰ : ۱۲ ، وانکہ

۱۲۱ : ۱۹ ، ششپرا

۱۳۳ : ۱۷ ، نمیدهند

۱۲۴ : ۶ ، نہ بر جبین

۱۲۵ : ۶ ، روزگار تلخ شدہ است

۱۲۶ : ۷ ، اگر گدا

۱۲۶ : ۱۱ ، ذکر خیر

۱۲۶ : ۱۱ ، وانکہ

۱۲۷ : ۶ ، از دست رفت

۱۲۸ : ۵ ، وانکہ

۱۳۱ : ۵ ، [۱۰۹]

۱۳۳ : ۵۰ ، وانکہ

۱۳۳ : ۱۳۶ ، [۱۱۱]

۱۳۴ : ۲۰ ، [۱۱۲]

۱۳۶ : ۹ ، در دہا [ن] ... ز تیغ [زبان]

۱۳۷ : ۴ ، ذکر خیر میر محمد میرک

۱۳۷ : ۱۵ ، عبدالرحمن

۱۳۸ : ۶ ، وانکہ

۱۳۹ : ۱۳ ، میروید

۱۴۰ : ۱۵ ، شاہ نور الدین محمد جهانگیر

۱۴۴ : ۱۴ ، وانکہ

۱۴۵ : ۲۰ ، بالد

۱۴۵ : ۲۰ ، کزار

۱۴۸ : ۲۰ ، سخا و کان دانش

۱۴۹ : ۱۷ ، ہیأت

۱۵۱ : ۴ ، ہیأت

۵۳ : ۲۲ ، چاہی زیرای نفع

۵۴ : ۲۰ ، تہمتی

۵۴ : ۲۰ ، زبان

۵۶ : ۱ ، علی هذا القیاس

۵۸ : ۵ ، البہدانی

۵۹ : ۵ ، میزبید

۵۹ : ۲۵ ، نغاره بمعنی نغاره ...

۶۰ : ۲۶ ، اشعار المعجم ص ۱۹۶

۶۸ : ۱۱ ، چہ سان مید^۳ پر

۸۴ : ۱ ، آورند ، و بطواف مکہ و مدینہ

۸۴ : ۲ ، نمیکناریم

۸۴ : ۲۵ ، ۱- فی الاصل : نمیگزاریم

۸۵ : ۲۲ ، ج ۳ ، ص ۲۵۴

۸۵ : ۲۴ ، ج ۳ ، ص ۲۵۵

۸۶ : ۲۴ ، علم حساب

۹۱ : ۱۲ ، نور الدین محمد جهانگیر

۹۱ : ۲۴ ، ریزہ ہر چیز

۹۴ : ۱۷ ، کو صبح

۹۴ : ۸ ، نشکفت

۹۶ : ۲۳ ، گلشا

۹۸ : ۱۴ ، نہد گدا

۹۹ : ۱۶ ، ہی ملا قاطعی !

۱۰۲ : ۶ ، جهانگیر

۱۰۳ : ۹ ، چہ می

۱۰۸ : ۱۷ ، [ذکر خیر ملا بزمی]

۱۱۰ : ۶ ، غم

۱۱۰ : ۱۲ ، زلیچہ

۱۱۲ : ۱۳ ، بلی کوه قاف

۱۱۴ : ۱ ، دست شدند [۹۵]

۱۱۴ : ۱۱ ، مروند

۱۱۷ : ۶ ، افزوده شود : آلهی تا از بزرگ

- ۱۵۲ : ۱ ، جواهر درو
 ۱۵۵ : ۱۰ ، فی البدیعه
 ۱۵۵ : ۲۴ ، فی البدیها
 ۱۵۶ : ۵ ، جهانگیر را
 ۱۵۶ : ۷ ، ساغر می
 ۱۵۶ : ۹ ، مشکویه رازی
 ۱۵۶ : ۱۴ ، کردن پادشاهان مغول
 ۱۵۶ : ۱۵ ، داشته اند
 ۱۵۶ : ۲۳ ، ۵- چهار مقاله ...
 ۱۵۶ : ۲۴ ، ۴- برای ...
 ۱۵۶ : ۲۵ ، rep. p. 59
 ۱۵۴ : ۹ ، روی بهرات
 ۱۵۸ : ۸ ، بحال وقت
 ۱۵۸ : ۱۷ ، میرزای مذکور
 ۱۵۸ : ۲۴ ، تاریخ نظم و نثر
 ۱۶۱ : ۳ ، بشکفیم
 ۱۶۱ : ۱۹ ، نخل آمینم
 ۱۶۳ : ۱ ، روی دوست
 ۱۶۵ : ۲۴ ، Ivanow
 ۱۶۶ : ۲۱ ، شریبه
 ۱۶۷ : ۲۳ ، Ludwig
 ۱۶۸ : ۲۴ ، Ivanow
 ۱۶۹ : ۲ ، کنبو
 ۱۷۱ : ۳ ، تأثیر محبت
 ۱۷۱ : ۱۶ ، ز آزار دل
 ۱۷۱ : ۲۳ ، مزید اطلاع را
 ۱۷۲ : ۱۸ ، شراره
 ۱۷۳ : ۴ ، ستمی
 ۱۷۳ : تطبیذیم
 ۱۷۳ : ۱۸ ، بند از پایم
 ۱۷۶ : ۱۴ ، دو کلمه
 ۱۷۷ : ۲۲ ، باو دادند
 ۱۷۸ : ۷ ، ژبان
 ۱۷۹ : ۵ ، تروندش
 ۱۸۰ : ۱۰ ، «مولانا مظهری» ...
 ۱۸۰ : ۲۳ ، ص ۷۲-۷۷
 ۱۸۱ : ۹ ، دران روزگار
 ۱۸۱ : ۱۸ ، ایام سالقه
 ۱۸۲ : ۲۳ ، ص ۲۶-۷۲ باختصار ... در
 مدح خانخانان ، ۱۸۶ : ۱۷
 ۱۸۶ : ۱۷ ، کتب و رسائل
 ۱۹۵ : ۲۶ ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱ ،
 ص ۴۳۲
 ۱۹۵ : ۲۷ ، تریجان البلاغه
 ۱۹۶ : ۸ ، دو هال
 ۱۹۶ : ۱۱ ، بیباغان نکریم
 ۱۹۶ : ۱۶ ، شاه متجان
 ۱۹۹ : ۱۴ ، خدمتگزاران
 ۲۰۱ : ۱۶ ، علاء الدوله
 ۲۰۱ : ۱۸ ، می خور و روندی کن
 ۲۰۶ : ۱۰ ، ابوالبر که فراهی
 ۲۰۷ : ۲۰ ، ص ۲۴۲-۲۴۱
 ۲۰۷ : ۲۳ ، طبقات اکبری ، جلد ۲
 ۲۰۸ : ۲۵ ، بخش نخست
 ۲۱۳ : ۱۷ ، تا سخت جانی
 ۲۱۴ : ۸ ، وگر دوست
 ۲۱۴ : ۱۶ ، در نزد اهل دل
 ۲۱۴ : ۲۵ ، اسمش را
 ۲۱۶ : ۱۶ ، حرف شرح
 ۲۱۹ : ۱۸ ، گذشته ازین
 ۲۲۰ : ۲۵ ، دقتر سوم
 ۲۲۱ : ۱۹ ، میشود ، در

- ۲۲۲: ۱۵، بھیمی
۲۲۴: ۱۱، س ۲۵، یاقوت معتمدی
۲۲۸: ۷، یدمن تربیت و حسن رعایت
۲۳۴: ۲۱، بیت 'ط'
۲۳۶: ۶، بہ تجریض امرا...
۲۴۲: ۱، دہلی کھنہ
۲۴۳: ۲۰، تیمیان
۲۴۴: ۱۰، بیدوار
۲۴۵: ۱۴، کبر سن
۲۴۶: ۳، حزنی در باب
۲۵۰: ۳، فنجیر
۲۵۰: ۹، اندر آئی
۲۵۱: ۶، بدیہہ
۲۵۱: ۸، جزم
۲۵۱: ۱۱، خیالیست
۲۵۳: ۸، بی اندیشہ
۲۵۴: ۲۵، صحبتای شکفتہ
۲۵۵: ۱۲، بشیرینی ادا
۲۵۶: ۱۵، ز نعش بست
۲۵۷: ۵، نفیر درد
۲۵۷: ۱۴، زدود ز آئینہ دل
۲۵۹: ۱۴، دارد فکری سری
۲۶۱: ۲، بعید اللہ خان
۲۶۱: ۹، بلاغت انتہای حضرت
۲۶۱: ۱۴، آبگینہ
۲۶۲: ۱۱، علاء الدولہ
۲۶۲: ۱۵، دفعتاً
۲۶۳: ۵، بود کسب اطلاع کرد کہ
۲۶۴: ۷، ۸، کنگرہ سین
۲۶۴: ۱۹، بدایونی
۲۶۴: ۶۱، متعدد نسق و ضبط سال
- ۲۶۵: ۱، بمذلت
۲۶۵: ۴، شعراء زمان
۲۶۵: ۹، توطنہ
۲۶۶: ۹، گوش در آوا
۲۶۶: ۱۴، بوی تعلق میگریفت
۲۶۶: ۱۴، ہیجدهم
۲۶۶: ۱۵-۱۶، بر جای گذاشت
۲۶۷: ۱۳، دارا بچردی است
۲۶۹: ۱۱، میر کلان محدث
۲۶۹: ۱۷، دکمہ طلانی
۲۷۰: ۲، بایقرا
۲۷۰: ۴، سواہب علیہ
۲۷۱: ۵، اظہار نظر
۲۷۳: ۳، در یازدہمین سال جلوس
۲۷۴: ۱۹، بمنصب صدارت
۲۷۴: ۲۶، نفایس المائر
۲۷۵: ۸، بلدہ محفوظہ
۲۷۵: ۱۶، امکانہ شریفہ
۲۷۸: ۶، در گذشت و
۲۸۰: ۱۴، خروج و بغی
۲۸۰: ۱۷، بسر می بردند
۲۸۰: ۱۷، آنها را
۲۸۰: ۲۲، متن ص ۹۶
۲۸۱: ۲۴، منشیان
۲۸۳: ۲، منتخب التواریخ
۲۸۳: ۲، ویرا با برادرش
۲۸۳: ۳، کار گزار
۲۸۴: ۱۲، مقام حجاز
۲۸۵: ۱۹، باطفاہ این نابہ
۲۸۶: ۲، پیش از مقطع
۲۸۱: ۲۲، ۸۵۹، نیز میشود

۳۱۱ : ۱۳ ، کلہ ای	۲۸۷ : ۱۵ ، شیخ با یزید ولد سلطان
۳۱۲ : ۲۱ ، محب علی خان	۲۹۳ : ۱۵ ، راہنہ و نم
۳۱۲ : ۲۶ ، ابن ہر دو صورت	۲۹۳ : ۲۴ ، ۱ - نفایس المآثر بیت 'ع'
۳۱۵ : ۱۶ ، بیار گوش	۲۹۶ : ۳ ، دیباچہ کہ بر
۳۱۶ : ۹ ، موی تو	۲۹۶ : ۳ ، حضرت اعلیٰ
۳۱۷ : ۲۲ ، عبداللطیف	۲۹۶ : ۴ ، ازان
۳۱ : ۹ ، سوء تفاهمی	۲۹۶ : ۱۴ ، می دید
۳۲۰ : ۹ ، نہ حیوام	۲۹۷ : ۸ ، بترخان داد خانی
۳۲۰ : ۲۰ ، جہۃ کد خدائی	۲۹۷ : ۱۵ ، جایگیر او بود
۳۲۴ : ۱۸ ، گفنی	۲۹۷ : ۲۲ ، اما دیگران خود
۳۲۴ : ۲۳ ، ۱ -	۲۹۷ : ۲۴ ، بسیار کردہ
۳۲۴ : ۲۵ ، ۲ -	۲۹۸ : ۲۲ ، محمد کنبو
۳۲۶ : ۵ ، آرزو رسید و گذشت	۳۰۰ : ۲۳ ، ۱ - اکبر نامہ ، دفتر سوم ،
۳۲۷ : جہۃ	ص ۶۳۵ ، (بلاخان) ، ص ۳۹۳
۳۲۷ : ۱۴ ، فتنہ	۳۰۰ : ۲۴ ، ۲ - برای شرح حالش نک : ...
۳۳۰ : ۱۷ ، بر کام گیتی	۳۰۲ : ۱۷ ، مدقون شد
۳۳۲ : ۴ ، حاکم بدخشان ، و	۳۰۳ : ۵ ، بیوفائی یوفای تو
۳۳۴ : ۲۴ ، رخسار خوی فشان را	۳۰۳ : ۱۶ ، مجد اعلای خود نہاد
۳۳۴ : ۲۵ ، نفحات الانس	۳۰۵ : ۱۰ ، در گداز
۳۳۷ : ۱۹ ، و از جملہ	۳۰۶ : ۱۵ ، بطریق الجا با علم
۳۳۸ : ۷ ، کی غافل ... پیچید	۳۰۶ : ۱۷ ، تغوز
۳۳۹ : ۸ ، بسر می برد	۳۰۶ : ۱۸ ، ازان
۳۴۰ : ۱۱ ، میخورند	۳۰۷ : ۳ ، خجستہ فرجام
۳۴۰ : ۱۴ ، معتادم	۳۰۷ : ۱۲ ، رضاعی
۳۴۲ : ۱۰ ، ۱۱ ، امام الدین ... ۶۲۰	۳۰۷ : ۱۳ ، جوانمرد بہائی
۱۹۶۰ م.	۳۰۷ : ۱۳ ، می نوشی
۳۴۳ : ۸ ، مقدسہ از	۳۰۹ : ۲ ، از ہمین مثنوی است :
۳۴۳ : ۱۷ ، در چہار بخش	۳۰۹ : ۶ ، جنگہای
۳۴۳ : ۲۵ ، باہتمام م.	۳۰۹ : ۶ ، نگاہ و غمزہ آن
۳۴۷ : ۸ ، (محمد ...)	۳۱۰ : ۳ ، جنگہای
	۳۱۰ : ۴ ، بایورد

- Mahmud ، ۱۲ : ۳۵۲ | اضافہ شود : حیدر آباد دکن ، ۲۶ : ۳۴۷
- Biography*, C.U.P., 1963- ، ۲۹ : ۳۵۲ م ۱۹۶۹
- 64, Vol. xiv مرآة الاصطلاح ، ۳ : ۳۴۸
- pt. ، ۳۱ : ۳۵۲ (محمد ...) ، ۱۱ : ۳۵۰
- yawning ' 13 : (ix) Monuments ، ۲۲ : ۳۵۰
- al-Faraj-i ' 12 : (xi) Monuments ، ۲۳ : ۳۵۰
- 'Ali ' 19 : (xij) Calcutta, 1912, Vol. III ، ۱۰ : ۳۵۲

9. *A Calendar of Documents on Indo-Persian Relations (1500-1750)* by Riazul Islam, Published in collaboration with the Bunyad-i-Farhang-i-Iran, Tehran. Vol. II.

Under Preparation

10. Mirza Haidar Dughlāt, *Tārīkh-i-Rashidi*, Edited by Dr. Syed Hussamuddin Rashdi.
11. Material on History, Culture and Administration: A Classified Analysis of Anand Ram Mukhlis's *Mir'at ul-Istilah*, by Riazul Islam.
12. Bāyazīd Pūrāni, *Nuṣṣat Nāma-i Tarḫhān*, Edited by Dr. Ansar Zahid Khan.

Ready for the Press

13. *Babur Nāma* in the Persian Translation of 'Abd ur-Rahim Khān-Khānān. Edited by Dr. Roshan Ara Begum, Ph.D. (Tehran).

109, FACULTY OF ARTS
UNIVERSITY OF KARACHI
KARACHI-32

PUBLICATIONS

of

THE INSTITUTE OF CENTRAL AND WEST ASIAN STUDIES

1. *Shāmlū Letters* : A new Source of Iranian Diplomatic Correspondence, Edited by Dr. Riazul Islam, 1971.
2. *Diwān of Bayram Khān*, Persian and Turki Diwans of Bayram Khan *Khān-Khānān*, Edited by Syed Hussamuddin Rashdi and Dr. Mohammad Sabir, Introduction by Dr. M. H. Siddiqi, 1971.
3. *Tadhkirat-ush-Shu'ara* of Emperor Jahāngīr. Edited by Academician Abdul Ghani Mirzoyef, Introduction and Annotation by Dr. Syed Hussamuddin Rashdi, 1976.
4. *Khātirat-i-Mutribi* of Mutribi Samarqandi, being Memoirs of his meetings with Emperor Jahangir. Edited by Academician Abdul Ghani Mirzoyef, Foreword by Dr. Syed Hussamuddin Rashdi, Introduction by Dr. M. H. Siddiqi, 1977.
5. *The Calligraphers of Thatta*, by Dr. M. A. Ghafur, 1978.
6. *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngīr Shāhi* of Mulla Qaṭi'i-i Herawi, Edited, Introduced and Annotated by Dr. Mohammad Saleem Akhtar, 1979.
7. *A Calendar of Documents on Indo-Persian Relations (1500-1750)* by Riazul Islam, Published in collaboration with the Bunyad-i-Farhang-i-Iran, Tehran. Vol. I, 1979.

In the Press

8. *Maḥmūd bin Amir Walī's South Asian Travelogue (Baḥr ul-Asrār)*, Edited by Riazul Islam.

Mir Ghulam 'Alī Āzād Bilgrāmī and Lacchmī Narā'in Shafiq, who had access to the two early parts of the *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngīr Shāhī* and drew upon it in the compilation of their respective works, curiously enough paid no heed at all to the notice of Qāṭi'ī himself. Hence, the only biographical dictionary that notices him is the '*Arafāt-al-Āshiqīn*'. Its author, Taqī al-Dīn Muḥammad Isfahānī, who met Qāṭi'ī occasionally in Agra, extols his virtuosity in book-binding, the illumination of manuscripts and the mixing of colours, rather than his poetic skills. He contents himself with the remark that he had seen the *Tadhkira* compiled by Qāṭi'ī but does not like to commit himself with regard to its merits. According to him Qāṭi'ī died in early 1024/1615. At that time he was already past 103 but he still possessed a stout physical frame.

Qāṭi'ī was not only a biographer of poets but a poet as well, though poetry for him was more of a pastime than a means of livelihood, for which he relied on his other skills. Nonetheless, its importance as a means of social climbing, and a source of occasional monetary gains and laurels was hardly lost on him. He seems to have been quite adept at expressing himself with consummate fluency, ease and grace in comparatively small metres. For this purpose he chose small words, chiselled his own phrases, and unlike many of his contemporaries, avoided the complicated style then in vogue. But despite all this the fact remains that he is a mediocre poet, as most of the immigrant poets were.

Besides the *Majma' al-Shu'arā'* and his occasional poetical compositions, Qāṭi'ī is also reported to have authored two other works, *Risāla dar bāb-i Ilchīgari-i Ḥakīm Humām u Šadr-i Jahān Pihānī* and the *Qiṣṣa-i Amīr Ḥamza*, but now both of them are lost.

والله اعلم و هو الهادى الى سواء السبيل

M. S. AKHTAR

visited frequently in the company of Mullā Niyāzi, had instructed that all his visitors should first have a bath and wear a new dress specially provided for the occasion at his expense, and then only should they enter his audience. One day the meeting extended far into afternoon and Mullā Tarīqī Sawijī had a bath for the second time and asked for yet another set of clothing. The servants hesitated and a brawl ensued. When the matter was brought to the attention of the Mīr, he reprimanded the attendant for his misconduct, and hence the Mullā was offered another kit of clothes.

Qāḍizāda of Kāshān followed Mīr 'Azīz as the *Dīwān* of the Tarkhān ruler. His attitude towards our author was marked by extreme kindness and patronage. He presented the compositions of Qāḍī'ī to Mirzā 'Isā Tarkhān and whatever rewards were sanctioned, he brought and placed before him.

Bringing to a close his perigrinations, Qāḍī'ī at long last seems to have returned to the Mughul capital, Agra. During his stay here we find him leading a very active social life. Music and poetry were his two strong passions, and he was apparently quite good at playing the *Ghachak*, stringed musical instrument. He attended literary gatherings, participated in academic debates with all his vitality, and amused his friends with his poetry, repartee and musical skill. Doubtless he had a very vast circle of friends, admirers and patrons in Agra and around, but those noticed by him in the *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngīr Shāhī* are the following :

- Khawāja Husayn-i Marwī
- Mullā Muhsin Kābulī
- Mullā Chalbī 'Allāma
- Mullā Mirak Ṣāliḥī
- Mullā Ṣubuḥī
- Tarkhān Nūr al-Dīn Muḥammad Khān
- Mullā Ṣabī
- Mullā Tardī Rauda
- Mullā Qāsim Khabītha
- Mullā Tarzī

Besides treating of the above personalities, Qāḍī'ī also mentions some other names in passing. But since all of them have been adequately dealt with in the Persian Introduction and the exhaustive Annotations that follow the original Text, their discussion need not detain us.

servants of the Mirzā, on Prince Akbar, Khwāja-i Jahān, Mīr Kātib, Qāsim 'Alī Khān and Mullā Qāṣi'ī were also transferred to Ghaznin. During his stay in Ghaznin Qāṣi'ī developed an urge to go on Pilgrimage. Thus, putting on the ceremonial robe (*al-irām*), he left for Qandahar, whence he planned to proceed to Bhakkar and Thatta, and thence sail to the Hijaz. Almost at the same time Mullā Shāh Muḥammad alias Unsi, the *Wāqī'a-nawīs* (diarist) of Humāyūn, was also going on a Pilgrimage (*Hajj*). Mullā Qāṣi'ī and his companions met him in Siwi, whence probably they resumed their onward journey together. As regards the actual sailing from Thatta and back and their stay in the Hijaz, the *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngir Shāhi* is absolutely devoid of any reference. However, by the time they returned from the Hijaz, says Qāṣi'ī, India had been re-conquered by Humāyūn, everybody was rewarded in proportion to his services, and people were honoured with the honorific titles of Khān, Sulṭān, and Khwāja-i Jahān.

When Humāyūn was fleeing for his life to Iran, Sind, which was still outside the maelstrom of Indian politics, enjoyed a tranquil and peaceful phase of its history under the able and sagacious leadership of Mirzā Shāh Hasan Arghūn, whose reign was characterised by a magnificent care for men of letters from far and wide. The decline of Humāyūn in a way augured well for the Mirzā, in that the luminaries who previously adorned the Mughal court now turned to Sind for haven. The Arghūnid ruler received them with open arms and left no stone unturned to make them comfortable at their new home. During this period of upheaval, Mullā Jānī of Merv, an earstwhile favourite poet of Humāyūn, also made his way to Thatta. Shāh Hasan entrusted him with a supervisory job at a construction site at Lāhīrī Bandar. It was perhaps after his return from the Hijaz that Qāṣi'ī met Mullā Jānī at his teacher's, Mullā Ni'yāzī Bukhārī's, where Mullā Jānī used to put up during his visits to Thatta, and was invited by him to pay a visit to Lāhīrī Bandar and see for himself the gardens he had laid out there in the fashion of Herāt. Qāṣi'ī went to Lāhīrī Bandar and was so profusely entertained and so well looked after that he returned extremely impressed with the sincerity and affluence of Mullā Jānī. Among other things, the latter also possessed a band of slaves of a variety of races such as Charkasī, Khaṭā'ī and Hindī, all well versed in the art of music. It was one of his slaves of Charkas stock, Khusrāu Khān by name, later transferred to Mirzā 'Isā Tarkhān, who subsequently emerged as a central political figure on the horizon of Sind and remained so for several years. Two other personages whose wealth and prosperity much impressed Qāṣi'ī during his sojourn in Thatta were Mīr 'Azīz Astarābādī and Qaḍīzāda Kāshānī, the *Diwāns* of Mirzā 'Isā Tarkhān. The former, whom Qāṣi'ī

Naqshbandiyya order, enjoyed the high esteem of Humāyūn and Bayram Khān. Qāṭi'ī knew him from Qandahar and visited him in Lahore as well. He had very warm and cordial relations with his *Khalifa*, Muḥammad Amin Malikpūrī, so that whenever he visited Lahore he stayed with the latter. Jahāngīr also held Muḥammad Amin in high esteem and made the offer of a grant to him, which Muḥammad Amin very gracefully declined.

When did Qāṭi'ī leave Herat for the Mughul Court? Like so many other details of his life, the answer to this query is shrouded in mystery. But in all probability he came into first direct contact with Humāyūn at Herat during the latter's flight from India to Iran. Later on, when Humāyūn conquered Qandahar and entrusted its government to Bayram Khān, who through his fine literary taste and unbounded generosity transformed it into a rendezvous for poets and scholars, Qāṭi'ī also, like many of his kind, made his way to Qandahar and entered the employment of the Khān. It was here that he made his first acquaintance with Ḥakīm 'Ayn al-Mulk Shīrāzī, Mullā Pīr Muḥammad Khān Shirwānī, Mīr Ḥājji Muḥammad S'tānī, and Qāṣi Ahmad Lāghar; and revived his contacts with Khwāja Mīr Jān Siyāqī and Mullā Ṣadr Ḥinā Tarāsh. Siyāqī, who was *Bakhshi* of Bayram Khān in Qandahar, remained his confidant throughout his stay in India, and subsequently carried his mortal remains from India to Mashhad for burial. He was a relative of Qāṭi'ī and they spent six years together in Qandahar. Mullā Ṣadr had been known to Qāṭi'ī from Herat and during their stay in Qandahar their relations with each other grew still closer.

Before going to Qandahar Qāṭi'ī had spent about four months in Farah, where he had the good fortune of meeting various prominent personages, among whom he particularly mentions Qāṣi Abū al-Baraka, Mīr Qāsim Laṭīfa, Khwāja Ḥāfiẓ Dīwān, Khwāja Muḥammad Yūsuf, his son Muḥammad Bāqī, Ḥusayn Sulḥān and Sanjar Sulḥān who were the scions of the local ruling dynasty.

From Qandahar Qāṭi'ī seems to have been commissioned to go to Humāyūn in Kabul, where he alighted at the Seminary of Khwāja Khurd of Mecca, a distinguished scholar and adopted brother of Qāṭi'ī's grandfather, Mullā Kamāl al-Dīn Ḥusayn. The Khwāja subsequently entrusted the custodianship of the *Madrasa* to Qāṭi'ī where he lived all through his stay in Kabul. His house in Kabul became a meeting-place for poets such as Mīr Amānī, Mullā Tardī Rauda, and Mullā Waṣlī.

In the wake of the death of Mīrzā Hindāl in 958/1551-52, when Humāyūn bestowed all his estates including Ghaznin together with all the

hackneyed phrases and couplets which intersperse the prose, makes the reading very monotonous. The use of colloquial and slang is yet another drawback of the author.

2. THE AUTHOR

Besides the '*Arafāt al-Āshiqīn*, of Taqī al-Dīn-i Isfahānī, no other biographical dictionary seems to have taken notice of our author. Even Taqī al-Dīn's account is very brief, and hardly gives any substantial information with regard to the youth and early career of Qāṭi'i. Luckily, Qāṭi'i himself has left in the present work some stray references concerning his life which go a long way to reconstruct a fairly satisfactory outline of his biography. He traces his descent to Shaykh Abū Naṣīr Farāhī (d. 640/1242-43), the famous author of the *Niṣāb al-Ṣibyān*, a scholar attached to the court of Yamin al-Daula Bahrān Shāh bin Tāj al-Dīn Ḥarab, the king of Sistān, and he claims to have visited Farāhī's tomb at Farāh, near Herāt. It seems that his family which originally belonged to Farāh, subsequently moved to Herat, where Qāṭi'i was born and bred, as is testified by the cognomen of *Herawī* following his name. He is reticent about the name of his father, but he does record the name of his grandfather as Mullā Kamāl al-Dīn Ḥusayn. This was a name of very frequent occurrence in those days, and so it is difficult to identify the Mullā exactly. However, the fact that he was an adopted brother (*barādar-i khwāndeh*) of Mullā Khwāja Khurd of Mecca, leads us to surmise that he might also have been a scholar of some standing at least.

Qāṭi'i boasts of his lust for knowledge and says that, right from his youth, whenever and wherever he heard of some competent scholar he set out in search of him and benefited from his erudition and skill. But all that we know with certainty about his teachers is that he read the abstruse portions of the *Subḥat al-Abrār* ('The Rosary of the Pious'), of Jāmi before Mullā Ātishī of Herat who possessed an exceptional skill in the teaching of literature. The art of calligraphy our author learnt from Mullā Dost Sulaymān, who counted among his students such celebrities as Ashraf Khān, the *Mir Munshi* of Akbar the Great. In poetry he received his training from Mullā Niyāzī, a poet of very indolent demeanour who was a disciple of Mullā Qāsim Kāhī, a celebrated poet who flourished during the reigns of Humāyūn and Akbar. Mullā Niyāzī once sent some of his lyrics to Maulānā 'Alī Niyāzī, a court poet of Shāh Tahmāsp, of Iran, and challenged him either to produce ones like his or to give up the *nom de plume* of Niyāzī.

Qāṭi'i mentions the name of Maulānā Zayn al-Dīn Kamāngar of Balḥā'in very respectfully. The Maulānā, one of the leading lights of the

this plagiarism. We should not forget that, first of all, the *Nafā'is* is still in manuscript and outside the reach of most scholars ; secondly, for many poets and for the specimen verses of many more, our only source of information is the *Majma' al-Shu'arā'*. It is here that it supplements the former. Hence we may reasonably assume that in the writing of a comprehensive history of Persian literature, particularly that of the subcontinent—no matter when it comes to be written—the present work will serve a very useful purpose. The allusions that Qāṭi'i makes concerning the travels of Humāyūn in Iran, or areas now comprising Afghanistan, or the remarks he passes about various members of the latter's entourage, are yet another important feature of his work. The recapitulation of many events in which he personally participated or saw unfolding before his eyes, tremendously enhances its merit as a mine of historical, social and cultural information which other biographical dictionaries seldom contain. He seems to be quite capable of reproducing clearly, and in a lively manner, the episodes to which he himself had been a witness. Some of the minor details that Qāṭi'i describes in some of the notices, such as those of Shaykh Gadā'i, Mullā Shu'ūrī, Mullā Ṭāhir Balkhī, and Mullā Ḥasan 'Āli-i Rijā'i-i Kharrās, may seem trivial at first sight, but their importance in the reconstruction of the cultural mosaic of those times can hardly be overemphasized.

Notwithstanding all its merits, the *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngir Shāhī* has its shortcomings as well. Besides several historical and factual errors that we encounter in it, the meagre details about most of the poets, enhances rather than slakes the thirst of the reader. The brief information that Qāṭi'i gives about them hardly suffices to distinguish between two poets bearing similar pen-names. The book is almost totally deficient in dates. Except for the date of the death of Shaykh Rūzbihān-i Baqlī, there is hardly any other date to be seen in the entire work. The work also suffers from lack of critical acumen ; the qualities or the merits Qāṭi'i ascribes to various poets are nothing more than acrobatics with words on his part which can be applied to any other poet without any difficulty.

To what extent the ignorance and the interpolations of the scribes have marred the original text of the *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngir Shāhī*, is now only a matter of conjecture. But all that we can gather from the only copy in existence, is that the style is very immature. The structure of sentences is loose and shaky, at places the substance is vague and ambiguous, and some of the specimen verses hardly conform to the rules of prosody. Moreover, the excessive and repetitive use of certain

(*qasidas*) to a benedictory conclusion has always been the practice of Persian poets, but the credit of introducing this innovation into works of prose—particularly those composed in the Indian subcontinent—goes to Muḥammad 'Arif Qandahārī, a noted historian of the reign of Akbar.

The assumption of Storey that *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngīr Shāhī* contains the notices of only those poets who eulogised Jahāngīr, and hence it obtained its name, is not substantiated by facts. To our mind the work was ascribed to Jahāngīr, firstly, because it was composed during his reign, and secondly, because its author was directly in his employ, and not because it treated of the poets who extolled the virtues of that Emperor. In actual fact, the book contains notices of Abū Maṣṣūr Mantiqī alias Maurid, Abū Al-Faraj-i Sigzī, Raḍī al-Dīn-i Nishabūrī, Mīr Ḥasan-i Ghaznavī, Ḥakīm Qaṣrān, Shāh-i Sanjān, Abū Naṣr-i Farahī and Ruzbihān-i Baqlī-i Daylamī-i Shīrāzī who had expired not only long before the birth and accession of Jahāngīr but also much before the foundation of the Mughul dynasty by Bābur in India. On the other hand, it also contains the notices of those poets who, though contemporaries of Humāyūn and Akbar, either did not visit India at all or, if they did, died or returned to their homelands before the accession of Jahāngīr. Moreover, though we know through other reliable sources that poets like Naṣrī-i Nishabūrī, Ṭalīb-i Isfahānī, and Muḥammad-i Ṣūfī-i Māzandarānī, composed panegyrics in praise of Jahāngīr and were rewarded by that Emperor, Qāṣī does not make even a remote mention of this fact in their notices. In fact there is not a single reference in the whole book which may suggest that any of the 150 poets he has brought together ever composed any panegyric in praise of Jahāngīr. Moreover, the specimen verses he reproduced in the notices of these poets do not bear testimony to any of these poets' being a panegyrist of that Monarch.

Storey's assumption that the Manuscript under reference is the autograph copy of the author is also not borne out by facts. He has mentioned no evidence in support of his contention, but there is ample evidence to the contrary: each of the several serious orthographic errors noticed by us in the Persian Introduction is ground enough to satisfy us that the present copy of the Manuscript was prepared by some later scribe.

In the compilation of his work, Mullā Qāṣī has followed the *Tadhkirat al-Shu'arā'* of Daulatshāh-i Samarqandī, and the *Nafā'is al-Ma'āthir*, of Mīr 'Alā' al-Daula-i Kāmi-i Qazwīnī. The last named in particular has been profusely drawn upon, so that some notices are sheer reproductions from that work. But this hardly detracts from the value of the *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngīr Shāhī*, which has its own merits which heavily outweigh

tion of scholars. The present work, the *Majma' al-Shu'arā-i Jahāngīr Shāhi*, until recently belonged to this latter category of the *tadhkira* corpus, but, thanks to the initiative of the Institute of Central and West Asian Studies, University of Karachi, it is now seeing the light of the day for the first time.

The author of this work, Mullā Qāṭi'i, of Herat, had a long life and served three Mughul Emperors, Humāyūn, Akbar and Jahāngīr. In his work he included the notices of the poets of the past and the present—those who lived contemporaneously with Humāyūn, Akbar and Jahāngīr, no matter whether they ever travelled to India or not. Every notice is followed by specimen verses of that poet. The original work consisted of three parts, of which the first two no longer exist. The third and last, of which the last few pages are missing, is preserved in the Ouseley Collection of the Bodleian Library, Oxford, and forms the basis of the present edition.

The book starts with a brief preface in praise of Jahāngīr and ends with an epilogue detailing the achievements of the author; in between are the notices of one hundred and fifty poets which follow no particular arrangement. The original Manuscript is written in *Nasta'liq* hand, and consists of 127 folios, with thirteen lines to a page. The Manuscript contains a list of contents in the beginning which fails to mention the names of Mullā Ḥuznī and Aḥmad Beg Kābulī. Moreover, contrary to the arrangement in the Manuscript itself, the name of Shaykh Rūzbihān precedes that of Mīr Faḍl Allah in the list.

According to the calculation of the compiler of the list, ignoring the names of Mullā Ḥuznī and Aḥmad Beg Kābulī who have been dropped out through the oversight of the scribe, the number of entries, including the preface and epilogue, reaches 151. But if the aforementioned two names are also counted, the total rises to 153. On the contrary, if the preface and the epilogue are ignored, and similarly the entries concerning Hasan 'Alī Kharrās and Mullā Rija'i are considered one (since both names signify the same person and his account has been divided into two independent entries, in all probability again through the ignorance of the scribe!), the number of entries falls to 150, which seems to be more logical.

The notice of every poet ends almost invariably with a benedictory sentence praying for the longevity of Jahāngīr and the perpetuity of his reign. The substance of the sentence is always the same, though its structure always changes in keeping with the name, position and place of birth or country of origin of the poet concerned. To bring the panegyrics

INTRODUCTION

1. THE WORK

Iran and Pakistan are bound together by a vast variety of cultural and historical links, some of which undoubtedly go back to times immemorial. But as regards the Persian language in its present form, it was first introduced into the subcontinent by the Ghaznawide conquerors from the north, and then carried to the farthest frontiers of India by the Muslim saints and savants who followed in the train of these zealots. Gradually it assumed the exalted position of a *lingua franca* and before long some of the finest flowers of Persian literature were reared on Indian soil. The first half of the sixteenth century saw the conquest of India by Bābur and the establishment of the House of the Mughuls in the subcontinent, events which not only filled a yawning gap in the local polity but also lent a new impetus to the social life of the people. This short-lived Mughul ascendancy, however, soon came to a temporary end with the defeat of Huāmyūn at the hands of Sher Shāh in 1540. To retrieve this prize from the clutches of the Surs, Humāyūn turned towards Shāh Tahmāsp, the friendly monarch of Iran. It took about a decade and a half before Humāyūn could finally regain his throne in India. It is only after this that we witness an ever-increasing influx of Iranis into India, engaged in all fields of activity from art and architecture to trade and administration.

Side by side with their other numerous cultural pursuits, the Mughuls extended their full patronage to belles-lettres. And in fact, in view of the unparalleled and unprecedented activity of Persian poets and men of letters on the Indian scene, it will not be an exaggeration if we call this era of Indian history the Golden prime of Persian literature in India. The magnanimity and munificence of the Mughul Emperors not only took care of the material welfare and prosperity of these emigrants but also encouraged and appreciated them in the exercise of their respective talents. The Mughul Nobility did not stay far behind. Consequently, nobles and grantees endeavoured to excel one another in attracting the largest number of poets and literati to their courts. The *tadhkiras* are replete with the names of innumerable luminaries who adorned the literary firmament of India during those day of stability, peace and plenty. Some of these biographical dictionaries have long since been published, while a still larger number of them is awaiting the piercing eye and pioneering atten-

ACKNOWLEDGMENT

The authorities of the Institute of Central and West Asian Studies gratefully acknowledge the subvention of Rs. 10,000/- granted by Dr. Ehsan Rashid, Vice-Chancellor of the University of Karachi, towards the publication of this work.

We also wish to record and reiterate our gratitude to Hakim Mohammad Said Sahib for the generous grant of the HAMDARD NATIONAL FOUNDATION to the Institute. This grant has been a source of considerable stability to our small finances.

Text Series No. 5

Publication No. 6

THE
MAJMA' AL-SHU'ARĀ'-I JAHĀNGĪR SHĀHĪ
of
MULLĀ QĀTĪ-Ī HERAWĪ
(d. 1024/1615)

Edited, Introduced and Annotated
by

MUHAMMAD SALEEM AKHTAR
M.A. (Punjab), M.A. (ANU), D.Litt. (Tehran)

INSTITUTE OF CENTRAL & WEST ASIAN STUDIES
University of Karachi
Karachi
1979

All Rights Reserved

INSTITUTE OF CENTRAL & WEST ASIAN STUDIES, KARACHI

Price : Rs. 100.00

Foreign Price : U.S. \$ 12.00

Printed by : M. Naseer Baig, at Jadeed Urdu Type Press
39, Chamberlain Road, Lahore

Published by : Institute of Central and West Asian Studies
University of Karachi
Karachi-32

MAJMA' AL-SHU'ARĀ'-I JAHĀNGĪR SHĀHĪ

OF

MULLĀ QĀṬI'Ī-I HERAWĪ

(d. 1024/1615)





Text Series No. 5

Publication No. 6

THE
MAJMA' AL-SHU'ARĀ'-I JAHĀNGĪR SHĀHĪ
of
MULLĀ QĀTĪ-Ī HERAWĪ
(d. 1024/1615)

Edited, Introduced and Annotated
by
MUHAMMAD SALEEM AKHTAR
M.A. (Punjab), M.A. (ANU), D.Litt. (Tehran)

INSTITUTE OF CENTRAL & WEST ASIAN STUDIES
University of Karachi
Karachi
1979